





تفسیر هدایت

سید محمد تقی مدرسی



ترجمه احمد آرام



بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر هدایت

نویسنده:

محمد تقی مدرسی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر هدایت جلد ۱۰

مشخصات کتاب

سرشناسه : مدرسی، محمدتقی، - ۱۹۴۵

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر هدایت/ محمدتقی مدرسی؛ ترجمه احمد آرام

مشخصات نشر : مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، - ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری : ج ۱۸

شابک : ۹۶۴-۴۴۴-۱۴۹-۰۴۲۵۰۰۰۰ریال:(دوره) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۰-۸(ج.۱) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۱-۶(ج.۲) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۲-۴(ج.۳) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۴-۰(ج.۵) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۵-۹(ج.۶) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۶-۷(ج.۷) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۷-۵(ج.۸) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۸-۳(ج.۹) ؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۹-۱(ج.۱۰)

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : جلدهای مختلف این کتاب توسط مترجمین متفاوت ترجمه شده است

یادداشت : عنوان اصلی: من هدی القرآن.

یادداشت : چاپ اول: ۱۳۷۸؛ ۲۵۰۰۰ ریال (دوره) (ج. ۱۱) :ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۰-۵

یادداشت : کتابنامه

مندرجات : (ج. ۱۲) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۱-۳ج. ۱۳) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۲-۱ج. ۱۴) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۳-xج. ۱۵) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۴-۸ج. ۱۶) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۵-۶ج. ۱۷) :) ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۶-۴ج. ۱۸) :ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۷-۲

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : آرام، احمد، ۱۳۷۷ - ۱۲۸۱. مترجم

شناسه افزوده : بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره : BP۹۸/م ۴م ۸۰۴۱ ۱۳۷۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۹-۴۱۱۱

ص :۱

اشاره

سورهٔ روم

اشاره

فضیلت سوره:

در کتاب ثواب الاعمال شیخ صدوق به اسنادش از حضرت صادق(ع)آمده است که:

«کسی که سورهٔ عنکبوت و روم را در شب بیست و سوم ماه رمضان تلاوت کند به خدا سوگند ای ابو محمّد!از اهل بهشت خواهد بود و از آن کسی را استثنا نمی کنم و هراس از آن ندارم که بر این سوگند من گناهی بنشسته آید و این دو سوره نزد خداوند منزلتی دارند».

تفسیر نور الثقلین،ج ۴،ص ۱۶۹ /۱۰

زمینهٔ کلّی سوره

اشاره

نام سوره:

نام سوره،واقعهٔ تاریخی مهمی را به ذهن تداعی می کند و آن نبردی است که میان رومیان که-به ظاهر-پیرو حضرت مسیح بن مریم بودند و ایرانیان در گرفته

ص :۷

بود.و این نبرد در زمان حضرت رسول(ص)واقع شد.

آیات این سوره بر چند محور می گردند.

الف:آگاه ساختن مردم از قدرت پروردگاری که بر آسمانها و زمین احاطه دارد.در این جا تقدیری است آشکار و قضایی است پنهان.قرآن در این باب مثلی می زند که چسان ایرانیان بر طبق حسابها و تدبیرات خود بر رومیان پیروز شدند ولی ارادهٔ خداوند چیز دیگر بود و از این رو پس از اندک زمانی رومیان پیروز شدند.

و این وعدهٔ خدایی است که خلاف نمی شود.ولی بیشتر مردم فریفته ظواهر این حیاتی می شوند و حقیقت را نمی بینند.

در زندگی بزرگترین چیزی که مردم از آن غافلند و بدان جاهل،این است که خدا این جهان را به حق آفریده و آن را روز پایانی است. /۱۰ از این رو ستمکاران را می بینی که با وجود شوکت و قدرتی که دارند با همه گستردگی کشورشان و عظمت سلطنتشان چون پیمانهٔ عمر و اجلشان پر شود نابود می شوند.

ب:این محور به محور پیشین وابسته است و آن این است که هر کس مسئول اعمال خویشتن است و هیچ یک از معبودهای پنداری،قادر به نجات او از پاداش گناهانش نیست.

سخن بر گرد این محور به درازا می کشد(۱۶/۱۲)و(۴۵/۲۸)در آنجا قرآن بیان می کند که به هنگام قیام قیامت مجرمان متحیرند و مأیوس.زیرا مردم دو گروه می شوند صالحان،که پاداش نیکشان دهند و مجرمان و کافران که برای عذاب حاضر می آیند.

قرآن و جدان ما را بیدار می کند که به وحدانیت پروردگار معتقد باشیم و در دین خود اخلاص ورزیم و نفس را از آلودگیها پاک داریم و از شرک در سیاست بپرهیزیم یعنی از رهبرانی که خدا ما را به پیروی از آنها امر ننموده است حذر کنیم و از شرک اجتماعی هم دوری گزینیم بدین معنی که به دسته ها و حزبهایی که خدایی نیستند نپیوندیم و گرد شرک اقتصادی هم نگردیم یعنی مال و ثروت خود را در غیر راه خدا انفاق ننمائیم و به دام ربا خواری نیفتیم.

ص :۸

قرآن از فسادی که به سبب اعمال مردم دریا و خشکی را فرا خواهد گرفت سخن می گوید.راه خردمندانه این است که مردم را از اعمال ناپسندشان نهی کنیم شاید از گمراهی به صلاح و سداد باز آیند این دلیلی واضح است بر مسئولیت و نیز دلیل دیگری است که عاقبت مشرکین را به ما نشان می دهد،یعنی کسانی را که به ما فرمان می دهد که در زمین سیر کنیم تا عاقبت اعمال آنان را بنگریم.

ج:برای آن که بشر هر چه بیشتر و بیشتر به مسئولیت خود توجه کند،باید به قیامت که روز جزاست ایمان بیاورد.این محور سوم و مهمترین محور در این سوره است.ولی بشر چگونه به روز رستاخیز ایمان می آورد،در حالی که هواهای نفسانی و شیطانی که در دل او جا خوش کرده اند اعمال ناپسند را در نظرش می آرایند و او را به طول امل سوق می دهند ۱۰/ و در قلبش شبهات را بر می انگیزند.

پاسخ این است که تنها با شناخت خدا می توان از شر شیطان رهایی یافت.آیا خدای تعالی نمی تواند انسان را بعد از هلاکتش باز گرداند؟آری می تواند.آیا خدای تعالی حکیم نیست؟و از نشانه های حکمت او نیست که صالحان را پاداش نیک می دهد و بدکاران را جزای بد و آتش دوزخ؟آری،قیامت آمدنی است و در آن تردیدی نیست.تا مؤمن آفریدگارش را بهتر بشناسد و ایمانش به کمال رسد و قیامت را تصدیق کند،پروردگار جهان آیات خود را که در آفاق و انفس پراکنده اند به یاد او می آورد.بر اوست که در هر زمان چه بامداد و چه شامگاه و چه در نیمروز در آن آیات بیندیشد و او را حمد و سپاس گوید.

خداوند ما را به حقیقت زندگی هدایت می کند که چگونه زنده از مرده بیرون می آید و مرده از زنده زاده می شود.و نیز ما را به اندیشیدن دربارهٔ خودمان وامی دارد که:چگونه خدا ما را از خاک آفریده،سپس همسرانی برای ما برگزید که به وجود آنها آرام گیریم.همچنین ما را به آموختن آیات خود در زمین و آسمان فرمان می دهد و به اختلاف زبان مردم توجه می دهد.و این که چگونه شب به خواب می رویم و روز برای کسب معاش ما را بیدار می کند.همچنین ما را به ارزش نعمت باران که زنده کنندهٔ زمین مرده است آگاه می سازد و نگاه ما را به عظمت آسمانها و

زمین معطوف می دارد و همۀ اینها دلیل بر این است که اوست خداوند پیروزمند و حکیم.(۲۷/۱۷) بار دیگر نعمت بادها را برای ما بیان می دارد.بادهایی که بشارت باران می دهند و کشتیها را به جریان می اندازند.همۀ اینها موجب سپاسگزاری ماست.از همۀ این آیات به این حقیقت پی می بریم که خدای تعالی بر هر چیزی قادر است.

خداوند آیات خود را که در وجود خود ماست به چشم ما می کشد که چگونه گاه ناتوانیم و توانا می شویم و از جوانی به پیری می رسیم و باز به ناتوانی می گراییم.آری تنها اوست دانا و توانا.(۵۱/۴۶) خداوند بعضی از صحنه های روز رستاخیز را برای ما تصویر می کند.این امور سبب می شود که ما آرزوهای بیهوده را از سر به در کنیم و ۱۰/ بدانیم که در آن روز نه عذری پذیرفته می شود و نه توبه ای.

افزون بر این محورها در سوره آیاتی است حاکی از شروط معرفت و از اهمیت آن و این که در قرآن از هر چیز مثلی هست.

همچنین در این سوره از وضع و موقعیت مؤمنان سخن رفته است و ضرورت صبر تا زمانی که وعدۀ خدا تحقق یابد.

ص :۱۰

[سوره الروم (۳۰): آیات ۱ تا ۱۰]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . الم (۱) غُلِبَتِ اَلرُّومُ (۲) فِي أَدْنَى اَلْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ (۳) فِي بِضْعِ سِنِينَ لِلّٰهِ اَلْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ اَلْمُؤْمِنُونَ (۴) بِنَصْرِ اَللّٰهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشٰاءُ وَ هُوَ اَلْعَزِيزُ اَلرَّحِيمُ (۵) وَعْدَ اَللّٰهِ لاٰ يُخْلِفُ اَللّٰهُ وَعْدَهُ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ اَلنّٰاسِ لاٰ يَعْلَمُونَ (۶) يَعْلَمُونَ ظٰاهِراً مِنَ اَلْحَيٰاةِ اَلدُّنْيٰا وَ هُمْ عَنِ اَلْآخِرَةِ هُمْ غٰافِلُونَ (۷) أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مٰا خَلَقَ اَللّٰهُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا إِلاّٰ بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ اَلنّٰاسِ بِلِقٰاءِ رَبِّهِمْ لَكٰافِرُونَ (۸) أَ وَ لَمْ يَسِيرُوا فِي اَلْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كٰانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ أَثٰارُوا اَلْأَرْضَ وَ عَمَرُوهٰا أَكْثَرَ مِمّٰا عَمَرُوهٰا وَ جٰاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنٰاتِ فَمٰا كٰانَ اَللّٰهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لٰكِنْ كٰانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۹) ثُمَّ كٰانَ عٰاقِبَةَ اَلَّذِينَ أَسٰاؤُا اَلسُّواىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيٰاتِ اَللّٰهِ وَ كٰانُوا بِهٰا يَسْتَهْزِؤُنَ (۱۰)

ص:۱۱

معنای واژه ها

۴[بضع]

:بضع پاره ای از عدد است از سه تا نه[در فارسی آند می گویند]

.و هو من بضعته:او پاره ای از آن است.

۹[و اثاروا]

:از«آثار»به معنای زیر و رو کردن برای کشت کردن و رویاندن است.

۱۰[السوأی]

:کیفری در بدی که به پایان می رسد.

فرمان،همیشه فرمان خداست

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

آیـات آغـازین این سوره عوامل نهانی را آشـکار می سازد.عواملی که از خاطر بیشتر از مردم پنهان است و خـدا برای بیان این حقیقت دو مثل می آورد.

نخست:هزیمت رومیان از ایرانیان ولی پس از مدت اندکی،مغلوب شدن ایرانیان و پیروزی رومیان.رومیان پیروان یکی از ادیان الهی بودند و حال آن که ایرانیان مجوس بودند.

کافران که فقط ظاهر زنـدگی را می دیدنـد،شـکست رومیان را پیش بینی کرده بودنـد ولی خدای تعالی پیروزی آنان را اراده فرموده بود و چنین شد و آنان که به یاری خدا ایمان داشتند شادمان شدند.

دوم:خداوند برای کسانی که خود را دارای تمدن به حساب می آورند و از

قوّت و قدرت بسیار بهره مند هستند مثلی می زند.اینان زمین را شخم می زنند و آباد می کنند ولی به رسالت الهی که به وسیلهٔ پیامبرانش برایشان آمده است ایمان ندارند و آن را دروغ می انگارند.

بیننده ساده دل می پندارد که این تمدن هرگز از میان نخواهد رفت ولی کسی که ۱۰/ به سرانجام کارها چشم دوخته است و به باطن و حقیقت امور آگاه است در درون آن تمدن جنبه های خلافکاری و ستم و تجاوز و لگدمال کردن حقوق و حیثیت اشخاص را می نگرد و یقین دارد که بنایی که پایه هایش بر ستم و تجاوز باشد دیر یا زود ویران می شود مگر آن که در آنها تغییر و تحولی حاصل گردد.

شرح آیات:

[۱]

« الـم –الف.لام.میم.» دربارهٔ این حروف مقطعه پیش از این سخن گفته ایم.این حروف اشاره به قرآن حکیم اند و ما را به عظمت کشف قرآن و اسرار موجودات راه می نمایند.

گاه نیز اسرار و رموزی هستند که جز دوستان خدا از آنها آگاهی ندارند.

[۲]

« غُلِبَتِ الرُّومُ –رومیان مغلوب شدند.» ایرانیان بر رومیان غلبه یافتند.مسلمانان آرزوی پیروزی رومیان را داشتند زیرا رومیان نیز چون آنان پیرو دینی الهی بودند.بر عکس ایرانیان.

[۳]

« فِی أَدْنَی الْأَرْضِ –در نزدیک این سرزمین.» یعنی خاور نزدیک.در تواریخ آمده است که در بین سالهای ۶۰۴ تا ۶۲۸ میلادی یک سال میان ایرانیان و رومیان جنگ بود.سرداران ایرانی شهر براز و شاهین بر اراضی تحت تصرف روم حمله کردند و نیروهای ایرانی شامات و مصر و آسیای صغیر را گرفتند این واقعه مصادف با سال هفتم بعثت پیامبر اکرم بود. (۱)

قرآن بزرگترین حوادث تاریخی را بیان می دارد.و در این جا به طور اختصار

۱- ۱) تفسیر نمونه،ص ۳۶۹،ج ۱۶.

به این حادثه اشارت کرده است.آن گاه به سرانجام جنگ اشارت دارد:

« وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ -و پس از مغلوب شدن بار دیگر غالب خواهند شد.» رومیان پس از شکست پیروز خواهند شد و این پیشگویی قرآنی است که خداوند سورهٔ روم را به آن آغاز می کند.تا مردم دریابند که نباید فریب ظواهر امور را بخورند بلکه همواره چشم به راه قوای پنهانی باشند.

ایرانیان پیروز شده بودند ولی این پیروزی مقدمهٔ شکستشان بود.زیرا پس از این پیروزی به راحت گراییدند و راحت گرایی و لذتجویی یکی از عوامل مهم سرنگونی جوامع راحت طلب و لذتجوی می شود.

در سال ۶۲۲ میلادی هراکلیوس(هرقل)امپراطور روم لشکر بیاراست و به جنگ پادشاه ایران خسرو پرویز آمد و این نبرد تا سال ۶۲۸ میلادی مدت گرفت.

این سال مصادف با سال پنجم یا ششم هجری بود.در این سالها جزیره العرب تولدی تازه یافته بود و مسلمانان پی در پی در غزوات خود به پیروزی می رسیدند.

بزرگترین این پیروزیها هزیمت احزاب در جنگ خندق بود و اعتراف قریش به قدرت مسلمانان در صلح حدیبیه.

[۴]

پس از چند سال رومیان بر ایرانیان پیروز شدند و پیشگویی قرآن به تحقق پیوست.

« فِي بِضْعِ سِنِينَ -در مدت چند سال.» این عبارت دلیل بر تأثیر عامل زمان است بر جریان قوانین و سنتهای خدایی.یعنی می خواهند عامل زمان را در سنتهای خداوندی تأثیر ندهند ولی این دور از صواب است.زیرا با حکمت ابتلاء و آزمایش منافات دارد.

و خوانده ایم که فاصلهٔ زمانی میان دعوت موسی و پذیرفتن خدا دعای او را چهل سال بود.

زراره از ابو جعفر(ع)روایت می کند که او گفت:

«خدای تعالی میان دو کلمه چهل سال به فرعون مهلت داد.سپس او را

فرو گرفت...از آن لحظه که خدا به موسی و هارون گفت:«دعوت شما را پذیرفتم»و تا آن زمان چهرهٔ اجابت در برابر آنها آشکار گردید چهل سال بود».

سپس قرآن تأکید می کند که این«سال»از سالهای ظاهری است.سال خفی و اسم اعظم از آن خداوند است و آن همان مشیت اوست که می خواهد ایرانیان پیروز شوند یا مغلوب گردند.یا رومیان مغلوب شوند یا پیروز و این بسته به نیت و عمل هر یک از دو طرف است که این تغییر چگونه باشد مثبت باشد یا منفی.

«لِلّٰهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ -فرمان فرمان خداست چه پیش از پیروزی و چه بعد از آن.» این آیه تعبیری است از کلمهٔ«انشاء اللّه»اگر خدا بخواهد ایرانیان پیروز می شوند و اگر نخواهد از پیروز نصیبی نبرند.خدای تعالی در آیه ۲۳ سورهٔ کهف می فرماید:«هرگز مگویید که من این کار را خواهم کرد،مگر آن که خدا بخواهد».

همچنین این آیه ما را به آن سنت حریت که خدا برای انسان ضمانت کرده است تا او را در این دنیا بیازماید راه می نماید.زیرا خداوند بداء را برای خود در هر چیزی مقرر کرده است پس هر چیز مفروضی بر او حتم نیست مگر چیزی که خود انجام آن را بر خود حتم کرده باشد و خدای تعالی وعدهٔ خود خلاف نمی کند.

« وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ -در آن روز مؤمنان شادمان می شوند.» مؤمنان از چه چیز شادمان می شوند؟ ۱۰/ [۵]

« بِنَصْرِ اللّٰهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ -به یاری خدا،خدا هر کس را که بخواهد یاری می کند،زیرا پیروزمند و مهربان است.» به نیرو و قدرت خویش کافران را فرو می گیرد و به رحمت خود درهای پیروزی را به روی مؤمنان می گشاید.

[۶]

هیچ چیز خدا را عاجز نمی کند و مانع ارادهٔ او نیست،سراسر کائنات خواه و ناخواه مطیع فرمان او هستند ولی این به آن معنی نیست که خدای تعالی

چیزی را بـدون حکمت اراده می کند یا وعدهٔ خویش خلاف می نماید یا عهد خود می شـکند.نه،هرگز.خدا به بندگان صالح خود وعدهٔ پیروزی داده و او وعدهٔ خود را هرگز خلاف نخواهد کرد.

« وَعْدَ اللّهِ لا يُخْلِفُ اللّهُ وَعْدَهُ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يَعْلَمُونَ -خـدا وعـده داده است.و وعدهٔ خود خلاف نکند ولی بیشتر مردم نمی داننـد.» آن که وعـدهٔ خود خلاف می کنـد از جهـل و عجز است و پروردگار ما پیروزمنـد و داناست.مردم را می بینی از ترس ستمکاران به آنان می گرایند ولی به خدا متکی نمی شوند که وعده به پیروزی مؤمنان داده است.

[۷]

بیشتر مردم طبیعت دنیا را نمی شناسند،زیرا:

« يَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غافِلُونَ -آنان به ظاهر زندگی دنیا آگاهند و از آخرت بی خبرند.» آنان از عواقب امور غافلند و فقط به ظاهر توجه دارند.

آخرت غیب دنیاست و دنیا آخرت را در بر دارد ولی مردم ظاهربین ظاهر را می بیننـد نه غیب و نهان را.آنان به قـدرت جباران می نگرنـد و آن را بـاور دارنـد و سـنت خـدا را نمی داننـد(یعنی آن چیزی کـه به زبـان مـادی خـود آن را قـانون طـبیعت می خواننـد).که مقرر داشـته که دولت ٪۱۰ ظلم سـرنگون خواهـد شـد و مظلوم سـرانجام روزگاری علیه ظالم قیام خواهـد کرد.در پیکار میان ستمگر و ستمدیده همواره ستمگر است که مغلوب ستمدیده می شود.

سنتهـای الهی جـاری اسـت ولی بر مسـیر زمان.همـان گـونه که کسـی که گنـدم می کـارد و آن را پس از مـدتی درو خـواهد کرد،کسی هم تخم ستم پاشد شورش مردم را درو خواهد کرد ولی آن هم پس از مدتی.

این است حقیقت جزا که به گونه ای جزئی در عواقب امور این عـالم ظـاهر می شود و در آخرت به صورت کامـل زیرا در آن روز به هر یک از مردم در برابر همهٔ اعمالش کیفر می دهند.

شاید کلمهٔ«الآخره»در آیه اشاره باشد به عاقبت امور،خواه پیش از مرگ

یا بعد از آن.بعضی آن را به عاقبت در این جهان تفسیر کرده اند در حالی که این واژه بیشتر به آنچه مربوط به آن جهان است اطلاق می شود.

[۸]

« أَ وَ لَمْ یَتَفَکَّرُوا فِی أَنْفُسِهِمْ مٰا خَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مٰا بَیْنَهُمٰا إِلاّٰ بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّی -آیا نمی اندیشند که خدا آسمان و زمین را و هر چه میان آنهاست جز به حق و تا مدتی محدود نیافریده است».

اولا:خدای تعالی جهان را به حکمت و برای هدفی معین آفریده است انسان نیز چنین است. /۱۰ پس هدف از خلقت انسان چیست؟هدف چیزی جز رستاخیز بعد از مرگ نیست.

ثانیا:این آیه دلالت دارد که جهان را پایانی است و چون زمانش در رسد فنا خواهد شد.

در حدیث قدسی آمده است:

«ای فرزند آدم!تو خود روزگار هستی،چون روزی بگذرد از تو هم چیزی کم شده است».

نگاه جامد و بی تفاوت به موجودات سبب خطاهای بسیار شود.هر کس حساب خود را با روزگار صافی نکند نه تنها در زندگی اش رستگار نمی شود و به تنبلی و تن پروری خوگر خواهد شد بلکه چنین کسی به حقیقت دنیا که اجل جزء مهمی از آن است نیز بی توجه می ماند.

از سوی دیگر حق که به معنی همهٔ سنتهای الهی است اساس موجودات است.پس هیچ چیزی نیست مگر آن که نظام های الهی مسیر آن را محدود می کند.

چون انسان در این دو حقیقت بنگرد:یعنی حق و اجل به ایمان به رستاخیز و نشور راه می یابد،زیرا در می یابد که اساسی که آفرینش بر آن آفریده شده ذات اوست،یعنی اساسی که انسان بدان آفریده شده.

« وَ إِنَّ کَثِیراً مِنَ النّٰاسِ بِلِقٰاءِ رَبِّهِمْ لَکٰافِرُونَ -و بسیاری از مردم به دیدار پروردگارشان ایمان ندارند.» [۹]

« أَ وَ لَمْ یَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کٰانَ عٰاقِبَةُ الَّذِینَ مِنْ

قَبْلِهِمْ كٰانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ أَثٰارُوا الْأَرْضَ وَ عَمَرُوهٰا أَكْثَرَ مِمّٰا عَمَرُوهٰا

-آیا در زمین نمی گردنـد تا بنگرنـد که چگونه بوده است عاقبت کسانی که پیش از آنها می زیسـته اند و کسانی که توانشان بیشتر بوده است و زمین را به شـخم زدن زیر و رو کرده و بیشتر از ایشان آبادش ساخته بودنـد.» /۱۰ مراد این است که با چشم خود تبلور این حقـایق را بنگرنـد.پس انسـان نبایـد به مصـنوعات خود از قبیـل سـلاحهای ویرانگر و بهره وری از کشـاورزی و اسـتخراج خیرات و برکات زمین و بهتر شدن محصولات خود مغرور و فریفته شود.و نباید فریب آسمان خراشها و فرودگاهها و دیگر پدیده های علمی و صنعتی خود را بخورد.

بلکه باید واقعا در عاقبت کارها بنگرد نه به نیروی علم و تکنیک موجود.

« وَ جٰاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنٰاتِ -و پیامبرانی با معجزه ها بر آنها مبعوث شـده بود.» خداونـد حجت را بر آنان تمام کرد و رسولانی فرسـتاد تا آنها را بیم دهنـد و از عـذاب خدا بترسانند و چون رسولان او را تکذیب کردند؛ « فَمٰا كٰانَ اللّٰهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لٰكِنْ كٰانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ -پس خـدا به ایشـان سـتم نمی کرد،آنـان خود به خویشـتن سـتم می کردنـد.» و این در زمانی بود که عـذاب سخت خدا گریبانشان را می گرفت.

[۱۰]

پس از آن پروردگار ما را به یکی از سـنتها و تقدیراتش در زندگی این جهانی توجه می دهد که چه بسا مردم که به آن توجه ندارنـد.و آن این است که عاقبت کسانی که بـد می کنند بد خواهد بود.این بد کردنها عبارت است از تکذیب آیات خدا و به ریشـخند گرفتن آنهـا.این آیه روح و و جـدان انسـان را بر می انگیزد، زیرا شـیطان هنگامی که می خواهـد آدمی را گول بزند گناهان را در نظر او امری ساده جلوه می دهـد و اندک اندک او را از گناهان کوچک به گناهان بزرگ می کشد،تا جایی که گناه همـهٔ اعمالش را فرو پوشـد.پس از همین راه به بنیان اعتقادی او حمله می کند تا آنجا که اعتقاد به خدا و دین را از او می ستاند و در جهنم رهایش می کند به عبارت دیگر گناه چونان کسی است که از راهی سرازیر می رود که هر چه به پایان

نزدیک می شود شتاب او بیشتر می شود و بیشتر تحت تأثیر جاذبهٔ زمین قرار می گیرد و مقاومتش کمتر و کمتر می شود.

اکنون این سؤال پیش می آید که چرا انسان به این مرحله از گمراهی نزول می کند تا آنجا که آیات خدا را تکذیب می کند و آنها را مسخره می نماید؟ جواب این است که انسان در درون خود قوه ای دارد که هر چیز را که بخواهد توجیه می کند.مثلا یتیمی را می بیند که قرص نانی در دست دارد.قرص نان را از او می رباید.در این هنگام مورد عتاب و جدان قرار می گیرد.فورا شماری از توجیهات او را از شکنجه و جدان می رهانند.مثلا می گوید من هم گرسنه بودم و حال آن که آن یتیم اگر کاملا سیر نبود ولی گرسنگی اش به اندازه گرسنگی من نبود. /۱۰

دیگر آن که مردم به یتیم به عنوان این که یتیم است هم آن را ندزدیده باشد و گرنه چرا آن را دور از انظار می خورد.سرانجام چه کسی گفته است که باید به یتیم محبت نمود؟کم کم در اثر این توجیهات وجدانش آرام می گیرد و دزدی عادت او می شود و به صورت یک مجرم حرفه ای در می آید.

فرعون و نمرود و سایر مستکبرین چنین بودند آنان از آغاز دعوی خدایی نکردند.بلکه شیطان نخست یاد خدا را از دلهایشان زدود و آنان نخست آیات خدا را دروغ شمردند و کم کم آنها را مورد استهزاء قرار دادند.پس هر کس باید متوجه آخرین قدم خود باشد که در کجا فرود می آید:

« ثُمَّ کانَ عاقِبَةَ الَّذِینَ أَساؤُا السُّوای أَنْ کَذَّبُوا بِآیاتِ اللّهِ وَ کانُوا بِها یَسْتَهْزِؤُنَ -سپس عاقبت آن کسان که مرتکب کارهای بد شده اند ناگوارتر بود،زیرا اینان آیات خدا را دروغ انگاشتند و آنها را به مسخره گرفتند.» به خدا پناه می بریم بشر ناتوان حقیر و نیازمند نه تنها آیات خدا را دروغ می انگارد،که آنها را به ریشخند هم می گیرد.

ص :۱۹

[سوره الروم (۳۰): آیات ۱۱ تا ۱۸]

اشاره

اَللّٰهُ یَبْدَؤُا اَلْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ ثُمَّ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (۱۱) وَ یَوْمَ تَقُومُ اَلسّٰاعَهُ یُبْلِسُ اَلْمُجْرِمُونَ (۱۲) وَ لَمْ یَکُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَکٰائِهِمْ شُفَعٰاءُ وَ کٰانُوا بِشُرَکٰائِهِمْ کٰافِرِینَ (۱۳) وَ یَوْمَ تَقُومُ اَلسّٰاعَهُ یَوْمَئِذٍ یَتَفَرَّقُونَ (۱۴) فَأَمَّا اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ فَهُمْ فِی رَوْضَهٍ یُحْبَرُونَ (۱۵) وَ أَمَّا اَلَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا وَ لِقٰاءِ اَلْآخِرَهِ فَأُولٰئِکَ فِی اَلْعَذٰابِ مُحْضَرُونَ (۱۶) فَسُبْحٰانَ اَللّٰهِ حِینَ تُمْسُونَ وَ حِینَ تُصْبِحُونَ (۱۷) وَ لَهُ اَلْحَمْدُ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ عَشِیًّا وَ حِینَ تُظْهِرُونَ (۱۸)

معنای واژه ها

[۱۲]

[یبلس]

:ابلاس به معنای یأس از خیر است،و گفته شد به معنای تحیّر است هنگام اقامهٔ حجّت.

ستایش خداوند در شب و در روز

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

مجرمان حقیقت را نمی شناسند زیرا حقیقت از آنان رخ در پوشیده و آنان نمی بینندش.یا آن چنان که باید به آشکارا نمی بینندش،زیرا انسان را استعدادی

ص:۲۰

است که می تواند اعمال ناپسند را نیکو جلوه دهد تا حدی که عقل او سلب شود و حقیقت وقتی در برابر او چهره گشاید که دیگر زمان از دست رفته و فایدتی ندارد.

پس هنگامی که مرگشان فرا رسد و نشانه های عذاب آشکار گردد،از خواب غفلت بیدار می شوند و آن گاه در می یابند که اینان نیز می توانستند اهل بهشت شوند ولی گرفتار عذاب جهنم شدند.

در این زمان صفوف از یکدیگر جدا شود و مؤمنان از مجرمان مشخص گردند.مؤمنان در باغهای بهشت سرگرم عیش و لذت اند و حال آن که مجرمان در طبقات دوزخ گرفتار آتش.

اکنون این سؤال پیش می آید که چگونه ممکن است انسان خود را از حلقهٔ محاصرهٔ جرایم بیرون کشد و از آن حجاب ستبر که میان او و حقیقت فاصله انداخته بیرون آید.

پاسخ این سؤال را در حدیثی که از حضرت امیر المؤمنین(ع)روایت شده می یابیم.حضرت به هنگام توصیهٔ ۱۰/ اصحابش به نماز می فرماید:

«آیا آبگیری را که بر در خانهٔ شخصی باشد دیده اید که آن شخص اگر هر شبانه روز پنج بار در آن خود را بشوید دیگر چرکی بر تن او باقی نمی ماند». (۱)

نماز هم بدین سان گناهان بشر را می زداید.از این روست که خدای تعالی در پایان این درس اوقات نماز را به یاد ما می آورد.

شرح آیات:

[۱۱]

برای این که انسان مرتکب گناهان نشود و به عواقب ناگوار آن گرفتار نیاید خدای تعالی قیامت را به یاد ما می آورد.یعنی روزی را که باید در برابر محکمهٔ عدل الهی قرار گیریم و حساب اعمال خویش را پس بدهیم.

آن گاه با ایجازی بلیغ مسئله رستاخیز را مطرح می نماید:آیا خدا موجودات

۱- ۲) -نهج البلاغه،خطبهٔ ۱۹۹،ص ۳۱۶-۳۱۷.

را نیافریـده؟و باز آنها را پس از مرگ زنـده نمی کنـد آن سان که بار اول آفرید؟ « اَللّهُ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ -خدا آفرینش را آغاز می کند،آن گاه دیگر بارشان باز می گرداند.» یعنی پس از فنا جامۀ آفرینش می پوشد.

« ثُمَّ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ -آن گاه همه به سوی او باز گردانده می شوید.» یعنی آن گاه که باز می گردید به سوی او باز می گردید.

[۱۲]

هنگام بازگشت به خـدا سـرنوشت مؤمنان چه خواهـد شـد؟ در آن روز مجرمان که در زمان حیات با زبان تیز خود همۀ اعمال ناپسندشان را توجیه می کردند به خاموشی می گرایند.زیرا اندوه ناشی از یأس بر دلهایشان چیره شده است.

« وَ یَوْمَ تَقُومُ السّاعَهُ یُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ -چون قیامت برپا شود گناهکاران حیرت زده بماننـد.» شایـد سبب سکوت مجرمان این باشـد که خـدا برای کسـی در روز قیامت حجتی باقی نمی گـذارد.در آیات بعـد پاره ای از احتجاجات پروردگار را نسبت به بندگانش در روز قیامت،می آورد.انسان که مجرمان و گناهکاران از روی تسلیم زبان از سخن بر می بندند.

۱-شـیخ مفیـد از ابن قولویه از محمـد حمیری از پـدرش از هارون از ابن زیاد روایت کرده که او گفت:شـنیدم که از جعفر بن محمد(ص)از قول خدای تعالی«فلله الحجه البالغه»پرسیدند.آن حضرت فرمود:

«خـدای تعـالی در روز قیـامت به بنـده می گویـد:بنـدۀ من تو عـالم بودی؟اگر بگویـد:آری.به او می گویـد:به علمت عمل می کردی؟و اگر گویـد:که جاهـل بودم.از او می پرسـد:آیـا علمی نیـاموخته ای که بـدان عمل کنی؟خـدا بـدین گونه با بنـده اش داوری می کند و این است حجت خدای عزّ و جل بر بنده اش».

۲-معاویه بن عمار روایت می کند و می گوید:از ابو عبد اللّه(ع)شنیدم که می گفت:

«یکی از شماها در محله ای زندگی می کند خداوند در روز قیامت او را دربارۀ همسایگانش به داوری می خواند.به آنها می گوید:آیا فلان در میان شما نمی زیست؟آیا سخن او را نشنیدید؟آیا صدای گریه های شبانه اش به گوش شما نرسید؟ ۱۰/ این است حجت خدا بر ایشان». (۱)

۳-عبد الاعلی از موالی آل سام گوید که از ابو عبد اللّه(ع)شنیدم که می گفت:

«زن زیبایی را روز قیامت می آورند.این زن در دنیا فریفتۀ جمال خود بوده.می گوید:پروردگارا مرا خوبروی آفریدی و خوبرویی چه ها بر سر من آورد.

پس مریم(ع)را می آورند و از آن زن می پرسند که تو زیباتری یا این زن؟او را زیباتر آفریدیم ولی او فریفتۀ جمال خود نشد.و مرد خوبرویی را که در دنیا فریب جمال خود خورده می آورند.آن مرد می گوید:بار خدایا مرا خوبروی آفریدی و زنها مرا گمراه کردند.پس یوسف(ع)را می آورند خدای تعالی می پرسد:تو زیبا روی تری یا یوسف؟او را زیبایی دادیم ولی او فریب زیبایی خود نخورد.آن گاه بلا رسیده ای را که بلا سبب گمراهی اش شده می آورند.می گوید خداوندا تو مرا به بلا مبتلی کردی و من به فتنه گرفتار آمدم.پس ایوب را می آورند.خدا از آن مرد می پرسد بلایی که بر تو آمد سخت تر بود یا آن بلا که ایوب گرفتار آن شد؟ایوب به بلا مبتلی شد ولی فریب نخورد». (۲)

[۱۳]

« وَ لَمْ یَکُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَکائِهِمْ شُفَعاءُ -ایشان را از میان بتانشان شفیعانی نیست.» می پندارند که آن چیزها که شریک خدا قرار می دادند آنها را شفاعت می کنند یعنی آنها هم همانند خدا قادر و علیم هستند.وقتی که کسی برای خدا شریکی قائل شود طبیعی است که به هنگام تنگی به او متشبّث می شود خواه این

ص:۲۳

۱- ۳) -بحار الانوار ج ۷،ص ۲۸۵ و ۲۸۶.

۲- ۴) -همان.

موجودی که آن را شریک خدا قرار داده طاغوت باشد یا اجتماع یا هواهای نفسانی.

ولی در آن روز از این موجودات چه کاری ساخته است؟هیچ یک از آنها برای دفاع از آن مجرم در کنار او نمی ایستد.

واقع این است که فطرت انسان او را به ضعف و عجز او راه می نماید و او در می یابد که نیازمند به کسی است که بدو پناه برد.ولی شیطان او را گمراه می کند تا به جای تشبث به ذات نیرومند الهی به بتان بدبخت ناتوان بگراید،بدین پندار که او را پناه خواهند داد.چون بتان از کار فرو مانند،از چشم او می افتند و آنجا در می یابد که این شریکان را نه سودی هست و نه زیانی.آری در چنین هنگامه ای است که پرده از جلو چشمش کنار می رود.

در روز قیامت مشرکان می فهمند که اعتماد بر شریکان چقدر به حال ایشان زیانمند بوده است و فشار هوی و هوس و جامعه و طاغوت نه حقیقی بلکه امری وهمی بوده است.

« وَ كانُوا بِشُرَكائِهِمْ كافِرِينَ -و دیگر به بتان خویش باور ندارند.» [۱۴]

« وَ يَوْمَ تَقُومُ السّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ -چون قیامت بر پا شود در آن روز از یکدیگر ببرند.» در حالی که در دنیا دست در دست هم داشتند.

[۱۵]

گروهی به بهشت می روند:

« فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ -اما آنان که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند،در باغی به شادمانی پردازند.» آن باغ جایی است سبز و خرم با هوایی پاک و لطیف.در آنجا در عین خشنودی و نعمت در حالی که نشانه های آن بر چهره هاشان آشکار است جاودانه بمانند.عبارت«به شادمانی پردازند»را دو تعبیر است:

یکی آن که به معنی اکرام باشد.چنان که در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است.

دیگر التذاذ به سماع،چنان که از پیامبر نقل شده که فرمود:

«هیچ بنده ای به بهشت داخل نمی شود،مگر آن که دو حوری از حوریان بهشت در پایین پایش می نشینند و برای او به آوازی خوش می خوانند.آوازی که پریان و آدمیان به زیبایی آن نشنیده اند.این آواز مزمار شیطان نیست،بلکه همه تمجید و تقدیس خداوند است».

از ابو الدرداء روایت شده که گفت:رسول خدا با مردم سخن می گفت پس از بهشت و نعمتهای آن یاد کرد و از زنان خوبروی و دیگر نعمتها در میان قوم اعرابیی بود روی زانو نشست و پرسید:یا رسول اللّه آیا در بهشت آواز و ساز نیز هست؟حضرت فرمود:

«آری ای اعرابی.در بهشت نهری است که در دو سوی آن مغنیان خوبروی و باکره نشسته اند و آواز می خوانند.با چنان صدایی که مردم هرگز مانند آن را نشنیده اند و این برترین نعمتهای بهشت است». (۱)

غنا در بهشت نعمتی است افزون بر نعم مادی که مؤمنان از آن بهره مند می شوند،چون خوردن و آشامیدن.در آنجا نعمتهای معنوی هم هست که روح از آن لذت می برد یکی از آن نعمتهای معنوی اشباع قلب است از ذکر خدا و معرفت او و محبت او.البته آواز خوش همه لذت معنوی نیست بلکه اگر انسان را به فکر و علم و یاد خدا سوق دهد در آن صورت هم لذت جسمانی است و هم روحانی از این رو در حدیث پیشین آمده بود که سماع برترین نعمتهای بهشت است به هنگامی که حوریان در تقدیس و تمجید خداوند نغمه می سرایند.

همچنین بزرگترین لذات مؤمن در دنیا نماز است و مناجات با خداست.

رسول اللّه(ص)می فرماید:

«در دنیا زنان و بوی خوش را دوست دارم ولی روشنی چشم من نماز است». (۲)

۱- ۵) -تفسیر نور الثقلین،ج ۴،ص ۱۷۱.

۲- ۶) -الخصال،شیخ صدوق،ص ۱۶۵.

چون وقت نماز در می رسید می گفت:ای بلال ما را خوشدل کن.حضرت سجاد نیز در مناجات العارفین در صحیفهٔ سجادیه با خدای خود راز و نیازی دلپذیر دارد. (۱)

[۱۶]

این است حـال مؤمنـان در بهشت.پس حال کسانی که کافر شـده انـد چگونه است؟ « وَ أَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ لِقاءِ الْآخِرَهِ فَأُولئِکَ فِی الْعَذابِ مُحْضَرُونَ -اما آنها که کافر شـده انـد و آیات ما را تکذیب می کنند و دیدار آخرت را دروغ می انگارند،همه را در عذاب حاضر آرند.» مؤمنان به سرعت به بهشت می روند و کافران را به سوی آتش می کشانند.

زیرا بهشت نزدیـک آنهـاست حتی مقابلشـان قرار می گیرد.در حـالی که بایـد کـافران را به سوی آتش ببرنـد با زنجیرهایی به بلندی هفتاد ذراع.

چه بسا که این آیه می خواهـد مرض روحی را معالجه کنـد و آن توجیه را که کافران بدان متوسل می شوند از میان ببرد.و آن تکذیب روز رستاخیز است،زیرا کافران می پندارند که چون قیامت را دروغ انگاشتند مسئولیت نیز از آنها ساقط می شود.

در حالی که قرآن می گویـد تکـذیب کردن کافران قیامت را خود جریمه ای است که بایـد کیفر آن را ببیننـد.چنان نیست که فقط کسانی که به قیامت ایمان دارند مؤاخذه شوند،آنها هم که روز جزا را دروغ می انگارند باید جریمهٔ عمل خود را باز پس دهند.

[۱۷]

« فَسُبْحانَ اللّهِ -خدا را بستایید.» اگر خواهید از اهل بهشت باشید نه از اهل دوزخ خدا را تسبیح گویید و در شب و روز او را بستایید.

« حِینَ تُمْسُونَ وَ حِینَ تُصْبِحُونَ -بدان هنگام که به شب در می آیید و

۱- ۷) -صحیفهٔ مناجات،شمارهٔ ۱۲.

بدان هنگام که به صبح در می آیید.» یعنی هنگام غروب آفتاب و هنگام طلوع آن.

[۱۸]

« وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ -سپاس او راست در آسمانها و زمین.» او را حمد می گوییم به سبب آن که آیاتش را در آسمانها و زمین می نگریم.

« وَ عَشِيًّا وَ حِينَ تُظْهِرُونَ -و به هنگام شب و به هنگامی که به نیمروز می رسید.» یعنی وقت نماز عصر و هنگام زوال،وقت نماز ظهر.اینها وقتهای نمازهای پنجگانه است.البته از نماز عشاء نام برده نشده زیرا زمانش به زمان نماز مغرب نزدیک است.

آری.هنگامی صبح می دمد یا آن زمان که آخرین اشعه خورشید تپه ها و سر کوه ها را وداع می کند و هنگامی که روز به نیمه می رسد و به هنگام شامگاه در طبیعت و در روح آدمی تحولی حاصل می شود /۱۰ که نیازمند تسبیح و تقدیس خداوند است.برای این که انسان به آفریدگار تغییرناپذیر خود آرامش گیرد.آفریدگاری که بر همهٔ عالم وجود سلطه و احاطه دارد.

خضوع و سپاس در آغاز و انجام شب و به هنگام نیمروز نفس را از تعظیم و تقدیس طبیعت باز می دارد.پاره ای در برابر خورشید و ماه سر به سجده فرود می آورند یا درختان و سنگها را نیایش می کنند و حال آن که فقط و فقط باید در برابر ذات الهی که آفریدگار آسمانها و زمین است سجده کرد.عارف به هر چه می نگرد جلوهٔ جمال حق را می بیند.از دیدن آن وحدت در این کثرات دلش به شوق می آید و زبان به حمد و ستایش می گشاید.

در این جا آیات کریمه با بیانی عالی و ایجازی رسا از گستردگی تسبیح و حمد خداوند در لحظه لحظهٔ زمان و جای جای هستی سخن به میان آورده بی آن که گویندهٔ تسبیح و حمد نام برد به صورتی عام فرموده است:فسبحان اللّه،و له الحمد؛ چرا که همه چیز حمد و تسبیح خدا می گوید.تسبیح و حمد خداوند مقتضی

دگرگونی حالات و اوضاع است با تدبیری حکیمانه.چون بردن زمان از شب به روز و از روز به شب به معنای وجود نقص و عیب در طبیعت است،چه طبیعت ثابت نیست بلکه در حال تغیر و دیگرگونی می باشد.پس،از این نقص پی می بریم که پروردگار مقدّر طبیعت ناقص نیست.همچنین هر متحرکی محرکی دارد که خود ثابت است.از این رو،هر نقصی که در طبیعت می بینیم خداوند را تسبیح می کنیم؛ زیرا نقص در طبیعت یک حقیقت است.گذشتگان برای اثبات وجود خدا چنین استدلال می کردند که عالم متغیر است و هر متغیری حادث می باشد و هر حادثی احتیاج به محدث دارد و محدث همان خداست.این استدلال در حقیقت یک استدلال درستی است.

طبیعت ناتوان تر از این است که خود را بیافریند یا تدبیر کار خود کند.پس نیازمند آفریدگار مدبّری است که هم بیافرینندش و هم تدبیر کار آن کند.ابراهیم هنگامی که خورشید و ماه و ستارگان را دید چنین استدلال کرد.

از آیه می فهمیم که مواقع نماز به تغییرات طبیعت بستگی دارد نه به ساعتها مانند مثلا ساعت ده؛چرا که ساعت ده یک رخداد در هستی نیست. ۱۰/ اما اوقاتی که خداوند برای نمازها نهاده است به پدیده های طبیعی مربوط می شود که در جان و روان آدمی بازتاب دارند و برای برخورد با آنها نیاز به یک بینش سالم می باشد.

سخن آخر آن که این آیات به دلیل شمول بر تسبیح و حمد خداوند از فضیلت زیادی برخوردارند.از این رو در حدیث مأثور از امیر المؤمنین(ع)آمده است که فرمود:

«هر کس هنگام شب سه بار بگوید:«سبحان اللّه حین تمسون و حین تصبحون و له الحمد فی السماوات و الارض و عشیّا و حین تظهرون»هیچ خیری را در آن شب از دست نمی دهد و هر چه بدی در آن شب باشد از او دفع می شود.و هر کس آن را هنگام صبح بگوید هیچ خیری را در آن روز از دست نمی دهد و هر چه شرّی و بدی در آن روز باشد از وی دفع می گردد.

ص :۲۸

[سوره الروم (۳۰): آیات ۱۹ تا ۲۴]

اشاره

یُخْرِجُ اَلْحَیَّ مِنَ اَلْمَیِّتِ وَ یُخْرِجُ اَلْمَیِّتَ مِنَ اَلْحَیِّ وَ یُحْیِ اَلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا وَ کَذٰلِکَ تُخْرَجُونَ (۱۹) وَ مِنْ آیٰاتِهِ أَنْ خَلَقَکُمْ مِنْ تُرٰابٍ ثُمَّ إِذٰا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ (۲۰) وَ مِنْ آیٰاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْوٰاجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیْهٰا وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ (۲۱) وَ مِنْ آیٰاتِهِ خَلْقُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ اِخْتِلاٰفُ أَلْسِنَتِکُمْ وَ أَلْوٰانِکُمْ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِلْعٰالِمِینَ (۲۲) وَ مِنْ آیٰاتِهِ مَنٰامُکُمْ بِاللَّیْلِ وَ اَلنَّهٰارِ وَ اِبْتِغٰاؤُکُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ (۲۳) وَ مِنْ آیٰاتِهِ یُرِیکُمُ اَلْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ یُنَزِّلُ مِنَ اَلسَّمٰاءِ مٰاءً فَیُحْیِی بِهِ اَلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ (۲۴)

آثار قدرت خداوندی در آسمانها و زمین

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در آیات پیش سخن از تسبیح و تقدیس خداوند بود به هنگام شامگاه و بامداد.روی خود را در آسمانها و زمین به هر سو بگردانی جلوهٔ تسبیح را می بینی و آواز حمد را.در این آیات بیان این حقیقت است از درون خود انسان که خدای

ص :۲۹

تعالی زنده را از مرده بیرون می آورد و مرده را از زنده.ما در اطراف خود به عیان می بینیم که انسان میان زندگی و مرگ چسان در آمد و شد است.چون بدین حقیقت خستو شویم به قدرت بی پایان خدا پی می بریم و به روز باز پسین ایمان می آوریم.

آفرینش انسان از خاک آغاز شد و آن گاه به اذن خدا در زمین پراکنده گردید.بزرگترین چیزی که خدا نسل بشر را به آن دوام بخشید زناشویی است.او زن و مرد را آفرید و میانشان مودت پدید آورد.و دیگر از بارزترین سنن حکمت آمیز الهی که بدان زندگی بشر بر فراز این سیاره انتظام یافته است اختلاف زبانهای مردم و اختلاف رنگهای آنهاست.و این امر برای این است که یکدیگر را بشناسند.

دیگر از سنن حکمت آمیز او برای حفظ بقای بشر خوابیدن اوست در شب و کار و فعالیت او در روز برای به دست آوردن روزی. /۱۰ یکی از نعمتهای خداوند برای حفظ حیات بشر فرو فرستادن باران است از آسمان و زنده شدن زمین است به آب باران.

آیا همهٔ اینها نشانه ها و آیاتی نیست که ما را به اسماء حسنای پروردگار راهنمایی می کند آری!ولی ما نیازمند تفکر هستیم و به علم و عقل محتاجیم تا به شناخت اسماء و صفات خداوندی نایل آییم.

شرح آیات:

[۱۹]

«« يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ -زنده را از مرده بیرون آرد و مرده را از زنده.» زندگی بزرگترین آیتی از آیات خداوند است که بشر شناخته است،زیرا حیات از چیزهایی که فاقد حیات هستند به وجود می آید.بسا که این آیهٔ کریمه به حقیقتی مهم که انسان معمولا از آن غافل بوده است اشارت دارد.

زندگی وجود دارد،خواه در یک نطفه یا در یک دانهٔ خرد.ولی از مجموعه ای از اشیاء مرده منبعث شده است،و تکامل می یابد.زمین مرده است و اکسیژن هم که مایه حیات است مرده است مواد و عناصر شیمیایی هم مرده اند.

حتی غذایی که از زمین گرفته می شود نسبت به نبات مرده است.یا از مجموع چند

چیز نسبت به زنده نیز در حکم مرده است.

پس معنی چنین است که خدا موجود زنده را از اشیاء مرده بیرون می آورد و مرده را از زنده بیرون می آورد به هنگامی که اشیاء مرده تجزیه می شوند از زنده و نطفه ای که اساس است باقی می ماند.

همانطور که خدا زمین را به باران زنده می کند،همچنین انسان را در آخرت زنده می نماید خدای تعالی در جای دیگر می فرماید:«خدا رویانید شما را چون نباتی از زمین رویانید». (۱)

از امام جعفر صادق(ع)روایت شده:«چون خدای تعالی بخواهد که مردگان را زنده کند چهل روز باران خواهد بارید تا بندها و مفاصل گرد آیند و گوشت بروید». (۲)

در این جا برای این آیه تفسیر دیگری هم هست:خدا حیات را از اشیاء مرده بیرون آورد همان گونه که انسان را از خاک بیافرید و شیء مرده را از زنده بیرون می آورد همان گونه که انسان را می میراند.

ولی به نظر من تعبیر قرآنی با این تعبیر سازگاری ندارد.هم چنان که با معلومات ما از دانش جدید هم سازگار نخواهد بود.

« وَ یُحْیِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها -و زمین را پس از مردنش زنده می سازد.» زندگی در درون زمینهای مرده نشئت می یابد در دل ما بجهت و شادمانی می آفریند و ما را به ۱۰/ جلال و عظمت پروردگار بزرگمان راه می نماید.همچنین ما را با قدرت واسعهٔ او که به نیروی آن مردم را از گورهایشان بیرون می آورد،آشنا می سازد.

وَ کَذٰلِکَ تُخْرَجُونَ

-شما نیز این چنین از گورها بیرون شوید.» این آیه را تأویلی است که روایتی که از امام موسی کاظم(ع)نقل شده آن را بیان می کند:

۱- ۸) -نوح۱۷/.

۲- ۹) -بحار الانوار،ج ۷،ص ۳۳.

«آن را به قطره ها زنـده نمی کنـد بلکه خدای تعالی مردانی می فرسـتد تا آن را به عدل و داد زندگی می بخشـند.پس زمین با احیاء عدل زنده می شود.و اقامهٔ عدل در زمین برای آن نافعتر است از چهل روز باریدن باران». (۱)

[۲۰]

و از آیات عبرت آمیز او آفرینش انسان است از خاک در عالم ذر.

سپس سپردن آن است به اصلاب مردان و ارحام زنان.

« وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَکُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ إِذا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ -و از نشانه های قدرت اوست که شـما را از خاک بیافرید،تا انسان شدید و به هر سو پراکنده گشتید.» علامهٔ طبرسـی گوید:«شما را از خاک بیافرید»یعنی آدم را که پدر شماست.سپس شما را از او پدیـد آورد و این قول را عبارت«تا انسان شدیـد و به هر سو پراکنـده گشتیـد»تأییـد می کنـد ولی تفسـیر مناسب در احادیث معصومین آمـده است و آن این است که خداوند همهٔ ما را از خاک آفریده و در صـلب پدرمان آدم به ودیعت نهاد آن گاه به قدرت خویش ما را پراکنده گردانید.

[۲۱]

دیگر از آیات عبرت آمیز آن نیاز آدمی است به جنس دیگر و این نیاز را زناشویی بر می آورد.

از آنجا که در امور جنسـی کشـش از دو جانب است معلوم می شود که مسـئله ازدواج یک مسئله فردی و شخصی نیست.بلکه خـدای تعالی نظـام عالم را بر اساس زوجیت در هر چیزی قرار داده است.چنان که فرمایـد«از هر چیزی دو روح آفریـدیم»پس اوست که جنس نر و جنس ماده را خلق کرده است.

« وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیْها -از نشانه های قـدرت اوست که برای خودتان از جنس خودتان همسرانی آفرید تا به ایشان آرامش یابید.» خداوند استمرار حیات نوع بشر به پیوند زن و مرد وابسته داشته است.ولی

۱- ۱۰) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۱۷۳.

این پیوند به گونه زور و اجبار نیست.بلکه به رغبت و میل دو طرف صورت می گیرد.

مرد به جستجوی زن بر می خیزد گاه ممکن است برای یافتن آن خود را به هلاکت اندازد.اگر انگیزه زناشویی نیرو نگیرد چه بسا مرد و زن از این عمل چشم بپوشند، زیرا ازدواج با مسئولیتهای بسیاری توأم است.پس خداوندی که آفرینش انسان را وابسته به ازدواج کرده در درون افراد بشر انگیزهٔ جفت جویی را نیز به ودیعت نهاده است.از این روست که فرماید:

« وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً و میان شما دوستی و مهربانی نهاد.» چه بسا زن و مردی که تا لحظهٔ ازدواج یکدیگر را ندیده باشند،چنان به یکدیگر دلبستگی یابند که گویی یک جان در دو بدن هستند.

پیوندی که خدا میان زن و مرد قرار داده بسا از یک مودّت مادی مبتنی بر اساس مصالح مشترک و خدمات دو جانبه تجاوز کند /۱۰ و به صورت یک پیوند روحی درآید.

به تعبیر دیگر:پیوند زن و مرد در نخست ممکن است جنبهٔ شهوانی داشته باشد ولی هرگز در این حد متوقف نمی شود.بلکه پس از گذشت زمانی چند به صورت یک عشق عمیق که بر اساس ایثار و بخشش استوار است در می آید و تا سر حدّ فداکاری پیش می رود.آری.

« إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ -در این عبرتهایی است برای مردمی که تفکر می کنند.» هدف تفکر حرکت ذهن از معلومات ظاهری است تا برسد به معلومات تازه.

هنگامی که انسان در ظواهر زندگی تفکر می کند سرانجام به عمق معرفت می رسد و حکمت حیات را در می یابد.

[۲۲]

از نشانه های قدرت او آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف رنگهای پوست مردم و دگرگونی لهجه های آنهاست.

« وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ -و از نشانه های قدرت اوست آفرینش آسمانها و

زمین و اختلاف زبانها و رنگهایتان.و این عبرتهایی است برای دانایان.» چنان بر می آید که میان آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف رنگها و زبانها ارتباطی است.مثلا در مناطق استوایی رنگ پوستها تیره است و هر چه از خط استوا دور شویم ۱۰/ این تیرگی کمتر می شود تا به سفیدی و زردی گراید.این اختلاف در رنگها سبب شناسایی است که نظم زندگی بشر بدان وابسته است.در حدیثی که نقل خواهیم کرد کیفیت طبایع زمین و اثر آن در اختلاف افراد بشر نشان داده شده است.حکمت این اختلاف چیست؟عبد اللّه بن یزید بن سلام از حضرت رسول پرسید که مرا بگوی که چرا آدم را آدم نامیدند؟حضرت فرمود:

برای این که از گل زمین و ادیم آن آفریده شده»آن شخص پرسید که آدم را از یک گل آفریده است یا از همهٔ گلها؟حضرت در جواب فرمود:

از همهٔ گلها.اگر او را از یک گل می آفرید مردم یکدیگر را نمی شناختند و همه به یک شکل و صورت بودند».

پرسید آیا در دنیا همانندی دارند؟حضرت فرمود:

خاک یا سفید است و یا سبز و یا سرخ یا کبود یا رنگهای دیگر و نیز یا شیرین است یا شور،یا خشن و یا نرم.از این رو مردم روی زمین نیز بعضی نرمخوی اند و بعضی درشتخوی،بعضی سفیداند و بعضی زرد یا سرخ و یا سیاه همان گونه که خاک رنگارنگ است.اما اختلاف زبانها تحت تأثیر محیطی است که بشر را در بر گرفته».

اختلاف اجزاء یک هواپیما را و اجزای مختلفش را دیده ایم و می دانیم که چگونه هر عضوی نقشی را بازی می کند که برای انجام آن نقش مناسب است.اگر هر یک از اجزاء را به جای اجزای دیگر بگذاریم هواپیما کامل نخواهد بود و ما از ورای آن به حکمت سازندهٔ طیاره راه می یابیم.

[۲۳]

و از نشانه های قدرت خداوند عزّ و جلّ خوابیدن شماست در شب و در روز.تا آنجا که می دانیم هنوز دانشمندان راز خواب را نگشوده اند که چگونه می خوابیم و چرا زمانی که انسان خسته است اعضای بدنش سست می شود و به

خواب می رود و به هنگام خواب چون مرده ای می شود.

وَ مِنْ آیاتِهِ مَنامُکُمْ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ

-و از نشانه های قدرت او خوابیدن شماست در شب و روز.» انسان شب می خوابد و گاهی هم در روز به هنگام قیلوله به خواب می رود.

در بعضی از روایات در باب استحباب خواب در روز تأکید شده است.

زیرا خواب در روز انسان را برای شب زنده داری مهیا می کند.همچنین در بعضی روایات دربارهٔ حقیقت خواب مطالبی آمده است.

۱-امیر المؤمنین(ع)گوید:

خواب آسودگی از رنج است و خو گرفتن به مرگ. (۱)

۲-از امام جعفر صادق(ع):

خواب سلطان دماغ است و قوام بدن و نیروی آن است.

وَ ابْتِغاؤُکُمْ مِنْ فَضْلِهِ

-و به طلب روزی برخاستن شماست.» در روز.

با آن که میان تو و روزی موانع بسیاری است چه چیز تو را برای به دست آوردن روزی بر می انگیزد؟آری یک نیاز غریزی و اگر آن نیاز نباشد انسان همهٔ نیروی عقلی و جسمی خود را در این راه به کار نمی دارد. /۱۰ آیا این دلیل به حکمت و لطف و عنایت و دقت تدبیر خداوند نیست؟ هر کس را رزقی است که پروردگار ما ما را بدان راه می نماید اگر در احوال مردم نیکو تفحص کنیم در می یابیم که هر یک از ما را برای جلب روزی راه و روشی است و کسی نیست مگر آن که او را از خوان رحمت خویش طعام می دهد.

پروردگارا!من نمی دانم روزی ام کجاست بلکه با آنچه بر قلبم می گذرد روزی خود را از تو می طلبم؛در طلب آن شهرها را می گردم.من در حال خود مانند

۱- ۱۱) -غرر الحکم.

انسانی سر در گم و حیرانم؛نمی دانم آیا روزی ام در دشت است یا در کوهساران،در زمین است یا در آسمان،در خشکی است یا در دریا،به دست چه کسی است و از جانب چه کسی به من می رسد.همین قدر می دانم که علم آن نزد توست و اسباب فراهم آمدنش به دست توست.تویی که آن را از سر لطف تقسیم می کنی و با رحمت خود سبب ساز آن می شوی.بار خدایا!بر محمد و خاندان او درود فرست؛ ای پروردگارا روزی ات را برای من فراوان گردان و جای طلب آن را آسان کن و دسترسی به آن را نزدیک نما.مرا با طلب آنچه که در آن برای من و روزی ام مقدر نشده است به زحمت نینداز،تو از عذاب و آزار کردن من بی نیازی و من محتاج رحمت تو هستم.بر محمد و خاندان او درود فرست و با فضل و بخشش خود بر من جود کن که تو دارای فضلی زیاد هستی.

[۲۴]

از آیات عبرت آموز دیگر خداوند فرستادن اوست ابرهای باران زای را.

دیدن ابرها هم سبب وحشت آدمیان می شود و هم سبب نعمت.زیرا گاه ابری ظاهر می شود و از آن سیل و صاعقه می زاید و گاه باران رحمت.ولی انسان همواره خواهان خیرات باران خواهد بود.

« وَ مِنْ آیاتِهِ یُرِیکُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ یُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ ماءً فَیُحْیِی بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ -و از نشانه های قدرت اوست که برق را به قصد بیم و امید به شما می نمایاند و از آسمان باران می فرستد تا زمین مرده را بدان زنده سازد.در این عبرتهاست برای کسانی که به عقل در می یابند.» /۱۰ برق را ارزش زراعی است زیرا جو را ایمنی می بخشد پس از ترکیب اکسیژن و هیدروژن و نیتروژن مازوت پدید می آورد.

این تناسب در عالم وجود دلیل بر این است که تدبیر کار عالم می کند خدای سبحان است.

یاد خدای سبحان در این آیات چهار جمله است در پایان هر آیه ای که ممکن است از مراحل معرفت خبر دهد.از این قرار:

در این عبرتهاست برای مردمی که تفکر می کنند».

ص :۳۶

«در این عبرتهایی ست برای دانایان».

در این عبرتهایی است برای کسانی که می شنوند».

در این عبرتهایی ست برای کسانی که به عقل در می یابند».

پس ما نیازمند به فکر و علم و شنیدن و اندیشیدن هستیم.ما فکر می کنیم تا علم حاصل کنیم علم ما را به استفاده از علوم دیگران از راه گوش یعنی شنیدن علوم و اخبار آنها وامی دارد،چون دانشهای ما با دانشهای آنان در آمیزد در این هنگام می اندیشیم و چون بیندیشیم به خدای عز و جل ایمان می آوریم زیرا به مرحله ای رسیده ایم که به آیات او دست یافته ایم.

[سوره الروم (۳۰): آیات ۲۵ تا ۳۴]

اشاره

وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ تَقُومَ اَلسَّماءُ وَ اَلْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذا دَعاکُمْ دَعْوَةً مِنَ اَلْأَرْضِ إِذا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ (۲۵) وَ لَهُ مَنْ فِی اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ کُلٌّ لَهُ قانِتُونَ (۲۶) وَ هُوَ اَلَّذِی یَبْدَؤُا اَلْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَیْهِ وَ لَهُ اَلْمَثَلُ اَلْأَعْلی فِی اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ هُوَ اَلْعَزِیزُ اَلْحَکِیمُ (۲۷) ضَرَبَ لَکُمْ مَثَلاً مِنْ أَنْفُسِکُمْ هَلْ لَکُمْ مِنْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ مِنْ شُرَکاءَ فِی ما رَزَقْناکُمْ فَأَنْتُمْ فِیهِ سَواءٌ تَخافُونَهُمْ کَخِیفَتِکُمْ أَنْفُسَکُمْ کَذلِکَ نُفَصِّلُ اَلْآیاتِ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ (۲۸) بَلِ اِتَّبَعَ اَلَّذِینَ ظَلَمُوا أَهْواءَهُمْ بِغَیْرِ عِلْمٍ فَمَنْ یَهْدِی مَنْ أَضَلَّ اَللّهُ وَ ما لَهُمْ مِنْ ناصِرِینَ (۲۹) فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً فِطْرَتَ اَللّهِ اَلَّتِی فَطَرَ اَلنّاسَ عَلَیْها لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اَللّهِ ذلِکَ اَلدِّینُ اَلْقَیِّمُ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ اَلنّاسِ لا یَعْلَمُونَ (۳۰) مُنِیبِینَ إِلَیْهِ وَ اِتَّقُوهُ وَ أَقِیمُوا اَلصَّلاةَ وَ لا تَکُونُوا مِنَ اَلْمُشْرِکِینَ (۳۱) مِنَ اَلَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُمْ وَ کانُوا شِیَعاً کُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ (۳۲) وَ إِذا مَسَّ اَلنّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِیبِینَ إِلَیْهِ ثُمَّ إِذا أَذاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذا فَرِیقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ یُشْرِکُونَ (۳۳) لِیَکْفُرُوا بِما آتَیْناهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳۴)

ص: ۳۷

معنای واژه ها

۲۷[المثل الأعلی]

:صفات برتر.

به یکتاپرستی روی به خدا آور

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پس از آن که یاد خدا و یاد نعمتهای او پایه های ایمان را در دل مستحکم گردانید،حال باید که این ایمان از هر گونه شایبۀ شرک پاک و پاکیزه بماند.

در قرآن کریم،شرک یک نوع نیست،انواع مختلف دارد.شرک نقیض ایمان است و یک نوع و یک رنگ نیست.یعنی کسی که حق را ترک گوید و به باطل گراید ضرورتا چنان نیست که نوع واحدی از باطل را بپرستد.بلکه هر کافری باطلهای گوناگون را می پرستد.هر کس پیرو هوای نفس خود باشد به خدا شرک می ورزد و هر کس از پادشاه جابری اطاعت کند یا پیرو اجتماع فاسدی باشد یا به توانگر اسرافکاری اظهار بندگی کند،به خدای تعالی شرک ورزیده است.

همچنین کسی که دین خود را بر حسب هوای نفس خود پاره پاره کند باز هم به خدا مشرک شده.حتی هر زمان که ایمان خالص شخص را چیزی مشوب کند او را به جانب شرک سوق داده است.

هر گاه بخواهیم نوعی از انحراف را معالجه کنیم باید بر توحید تأکید ورزیم.زیرا توحید چون حصاری است که ما را از هر انحرافی مصون می دارد.و هر انحرافی از طریق توحید،سقوط در مادیت و شرک است.

خداوند ما را به نظام آسمانها و زمین و حسن تدبیر در حرکت آنها متوجه می کند.شاید به قدرت خداوندی راه یابیم و به روز رستاخیز خستو گردیم.روزی که خدا ما را فرا می خواند تا در محکمهٔ عدل او حضور یابیم و ما بدون درنگ از قبرها بیرون می آییم.

از آنجا که سلطهٔ واقعی و تمام،از آن اوست پس هر شیء مطیع فرمان اوست.آیا او آفرینندهٔ موجودات نیست؟آیا اسماء حسنی که آیات او در آسمانها و زمین ما را به آنها راه می نماید متعلق به او نیستند؟پس سزاوار نیست که برای او شریکی قرار دهیم.آیا تو می پسندی که شخص دیگری در چیزی که تو به جهد و کوشش خود فراهم آورده ای با تو شریک باشد؟نه!پس نباید یکی از آفریدگان خدا را شریک او قرار دهیم.خدای تعالی این آیات را نیک تفصیل می دهد تا مگر خردمندان دریابند.کسانی که بر خود ستم روا داشته اند از این آیات بهره مند نمی شوند،زیرا نمی توانند عقل خود را به کار بیندازند.

دین یکتاپرستی فطرتی است الهی که مردم را به آن فطرت آفریده است و در آن تبدیلی نیست.دین خدا دینی است مستقیم بی هیچ اعوجاجی.کسانی که با آن مخالفت می ورزند به سبب جهل آنهاست.بر ماست که پاک از آلودگی شرک از آن متابعت کنیم،و هر زمان که عوامل انحراف ما را از آن دور داشت به آن بازگردیم و به نماز استعانت جوییم که رکن استوار توحید است.پس نباید هیچ کس را شریک خدا قرار دهیم.

و نشانهٔ توحید در حقیقت همان وحدت و یکپارچگی دین است و به وجود

نیاوردن تفرقه در آن و پراکنـده نشدن در امر دین به طوری که هر کس و هر گروه به آنچه دارد دل خوش کند و دینی را که به آن ایمان دارند و به ایشان وحدت و یکپارچگی می بخشد رها سازند.

گروه های باطل چون در تنگنا افتند متلاشی می شوند اینان هنگام سختی خدا را به تضرع می خوانند ولی چون از آنان رفع شر گردد بر اعتقاد خویش ثبات نمی ورزند.بلی به پروردگارشان شرك می ورزند و این درست عین کفران نعمت حق است.که چون کفران نعمت کنند خدا نعمتشان زایل سازد آن گاه در می یابند که از شرك چه زیانها زاده شود.

شرح آیات:

[۲۵]

خدای تعالی برای مخلوقات خود سنتهایی نهاده که ما از آنها به نظامات و قوانین تعبیر می کنیم.

برای آن که به ملکوت آسمانها و زمین آشنا شویم قرآن الفاظی به کار می برد که ما در زندگی روزمره با آنها آشنایی داریم.مثلا هر گاه چیزی را بخواهیم،به کسی که فرودست ماست امر می کنیم خداوند هم هر گاه چیزی را از ما بخواهد به آن امر می کند ولی امر او مشیت اوست که هیچ گاه انجام ناشده باقی نمی ماند.

آسمانها و زمین منظم به تقدیراتی خدایی و سنتهایی ثابت هستند ولی چه کسی این سنتها و نظامات را برقرار می دارد؟ او خدای ماست ولی به چه چیز؟به امر خود.

زیرا امر خدا مظهر قدرت اوست بر هر خرد و کلانی.

اکنون مثلی می آوریم:

ساعتی کوچك را در نظر بیاورید که کار کردن آن فقط به داشتن نظام داخلی آن نیست،بلکه قوه ای هم هست که این نظام را به اجرا در می آورد و اگر آن قوه نباشد ساعت از کار باز می ماند.امر خدا هم در عالم همین حال را دارد.که اگر

نباشد جهان روی به نابودی نهد.

و این به دو علت است:

اولا:چون نظام،به علت فقدان عاملی که آن نظام متکی و قائم به آن است،بکلی از کار می افتد.

ثانیا:چون وجود آفرینش به خودی خود پایان می پذیرد چرا که وجود هر چیزی منوط و متکی به امر خداست.ممکن است آیهٔ بعد به این دو علت اشاره داشته باشد:

« وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ بِأَمْرِهِ -از نشانه های قدرت اوست که آسمان و زمین به فرمان او بر پای ایستاده اند.» به فرمان او آسمانها و زمین بر پاینـد.و واژه«امر»بیانگر قـدرت تامه و کاملـهٔ اوست و آن صادقترین تعبیر است از قیام مخلوقات به خدا.

کلمهٔ«قیام»بیان کنندهٔ تمام شـیء و کمال اوست.پس هم چنان که انسان زمانی که برپا می ایستد،در تمامترین استعداد و برترین حالات خود است.

«قیام»آسـمانها و زمین هم تعبیری است از برترین و تمامترین حالات آنها.معروف است که تمام شـیء به معنی مجرد وجود آن نیست.بلکه صلاح و سلامت آن است.

همهٔ اینها ما را به تمام قدرت پروردگارمان و سلطهٔ مطلق او راه می نمایند که سراسر عالم وجود به«امر»او قیام دارد و به امر او از میان می رود و به امر او بار دیگر باز می گردد.

انسـان به امر او قـائم است و به امر او و دعـوت او هلاـک می شـود و به امر او و دعوت او برای روز رسـتاخیز از قـبر بیرون می آیـد.برای انسـان کلمـهٔ«دعوت»را به کـار برده زیرا انسـان صاحب عقل است و صاحب عقل است که او را فرا می خواننـد و او پاسخ می دهد.

قدرت خدای تعالی است که می تواند هر چه را در آسمانها و زمین است پس از نابودی بازگرداند:

« ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ -سپس شما را از

زمین فرا می خواند و شما از زمین بیرون می آیید».

زمانی که اسرافیل را فرمان دهد و او در صور بدمد،همه بر پا می خیزند و از ١٠/ قبرها بیرون می آیند.«اذا»در آیه به معنی ناگهانی بودن فرمان است.

یعنی همه یک دفعه و به مجرد دعوت او بدون این که قدرت سرپیچی داشته باشید یا حتی بتوانید درنگ و کندی کنید به پیشگاه او حاضر می شوید.

[۲۶]

خداوند مخلوقات را به قدرت خویش در آغاز بیافرید.پس باز گرداندن آنان یعنی آفرینش دوبارهٔ آنان پس از مرگ برایش آسانتر است.این عبارت به میزان فهم مردم است که تقلید از یک چیز برای آنها آسانتر از ابتکار آن است.اما به نسبت آفریدگار ابداع کننده،امور را به سختی و آسانی قیاس نمی کنند.زیرا او چون بگوید«کن»هر چه باشد از سخت و آسان موجود می شود.

در این جا«آسانتر»برای بیان این حقیقت است که آنان که در امر معاد تردید می کنند و در عین حال می دانند که خدا بشر را آفریده است چرا به این امر توجه ندارند که اگر دشوار باشد خلقت نخستین است و باز گرداندن پس از مرگ بسی آسانتر از آن است؟ از این جاست که حکما می گویند که کلمات از تعبیر از ذات پروردگار عاجز است بلکه فقط می توانند بیان کنندهٔ اسماء و افعال او باشند و گفته اند:

نهایات را بگیر و مبادی را رها کن.پس وقتی می گوییم خدا رحیم است مقصودمان آن نیست که خدا را قلبی است که به عشق می طپد بلکه مراد این است که زمانی رحمت می آورد موجبات رحمت را ایجاد می کند همچنین است وقتی می گوئیم «برای او آسان تر است».

خدای تعالی هنگامی که مخلوقی را می آفریند و هنگامی که او را پس از مرگ باز می گرداند نیازمند ادوات و آلات نیست و در آفرینش او لغزش و اشتباه نیست.هر چه بر روی زمینش بروی به ملکوت آسمانها بنگری و به تدبیر عظیم او و نظام و متانت صنع او دقیق شوی بهتر به اسماء حسنای او پی می بری که او فرمانرواست،قدوس است،سلام است، ١٠/ مؤمن است،مهیمن است و عزیز و جبار و

متکبر است او مثل اعلی است که آیات جمال و کمال در آسمانها و زمین به او اشارت دارند.

« وَ لَهُ مَنْ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ -از آن اوست هر چه در آسمانها و زمین است.» آری،آسمانها عظیم و پهناور و زیبا و دارای نظامی دلپذیر و تدبیری نیکو هستند.ما را هدایت می کنند به سوی پروردگارمان تا به این اصل معترف شویم مثل اعلی ذات خداوندی است و عظیم است با قدرتی پهناور،جمیل و مدبر است.در زمین آیات جمال و جلال است و آنهاست قدرت و ملکوت و دیگر اسماء حسنای او راه می نماید.

پروردگار ما مثل اعلی است بنا بر این نمی شود چیزی را به او قیاس کرد او برتر است از هر چه در آسمانها و زمین دیده می شود یا دیده نمی شود.نتوان او را به چیزی تشبیه کرد یا در حیطهٔ توهم و تصورش آورد.از امام صادق(ع)روایت شده که گفت:

«خدا کسی است که هیچ چیز مانند او نیست و به وصف و وهم در نمی آید پس اوست مثل اعلی».

[۲۸]

خدای تعالی مثلی می آورد از جزیره العرب.آنجا که مردم در نظام سروری و برده داری زندگی می کردند و می پرسد:آیا می پذیرند که بنده ای از بندگانشان با آنها در مال آنها به گونهٔ مساوی شریک باشند؟وقتی چنین پیشنهادی را نمی پذیرند چگونه برای خدای همانندها و شریکان قرار می دهند.

« ضَرَبَ لَکُمْ مَثَلاً مِنْ أَنْفُسِکُمْ هَلْ لَکُمْ مِنْ مٰا مَلَکَتْ أَیْمٰانُکُمْ مِنْ شُرَکٰاءَ فِی مٰا رَزَقْنٰاکُمْ فَأَنْتُمْ فِیهِ سَوٰاءٌ -برای شما از خودتان مثلی می آورد:مگر بندگانتان در آنچه به شما روزی داده ایم با شما شریک هستند تا در مال با شما شریک باشند.» متساوی در شرکت و افزون بر آن:

« تَخٰافُونَهُمْ کَخِیفَتِکُمْ أَنْفُسَکُمْ -هم چنان که شما آزادان از یکدیگر

می ترسید از آنها هم بیمناک باشید».

و این عادت شریکان است که از یکدیگر می ترسند.آیا شما از بندگانتان می ترسید؟هرگز.

« کَذٰلِکَ نُفَصِّلُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ -آیات را برای مردمی که تعقل می کنند این سان تفصیل می دهیم».

زیرا جز صاحبان خرد آیات خدا را نمی فهمند.

[۲۹]

حقیقت این است که کسانی که شرک می آورند چنان نیست که به اکراه به آن شریک گراییده باشند یا اگر از حق اعراض کرده اند به سبب غامض بودن مسئلهٔ حق نیست یا به سبب عدم معرفت حق نمی باشد.بلکه به سبب آن است که می خواهند از هوای نفس خود پیروی کنند.چنان که می فرماید:

« بَلِ اتَّبَعَ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَهْوٰاءَهُمْ بِغَیْرِ عِلْمٍ -آری ستمکاران بی هیچ دانشی از هوای نفس خود پیروی کرده اند.» هواپرستی جوهر شرک است،زیرا مشرک از بیم مرگ،از طاغوت خود پیروی می کند و مشرک در برابر غنی جز به طمع مالش سرفرود نمی آورد،پس مسئله نسبت به مشرک عشق به جاویدان زیستن و راحت است.

آیه به ما می گوید که ستم اساس پیروی از هواست و آن به نوبهٔ خود سبب ضلالت است.شاید این امر ما را به نقش فساد در روابط اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و مآلا به ضلالت راه بنماید.

اگر روابط میان افراد بشر روابطی سالم باشد و به یکدیگر ستم نکنند نیازی به پیروی از هوا نباشد.

در آیه ذکر شده که هوی و علم ضد یکدیگرند.کسی که از هوای نفس پیروی کند علم از او دور می شود و کسی که با هوای نفس خود مخالفت ورزد به نور علم روشنی خواهد گرفت و هر کس بدون علم از هوای نفس پیروی کند خدا به زودی او را گمراه خواهد ساخت.

« فَمَنْ یَهْدِی مَنْ أَضَلَّ اللّٰهُ -آن را که خدا گمراه کند چه کسی هدایت

می کنـد.» خداونـد انسان را گمراه می کنـد و علم او را اگر بدان عمل نکند از او می سـتاند زیرا چنین کسـی علم خود را رها کرده و به جهل گراییده است.و از هوای نفس خود پیروی کرده.در این حال کسی را جز خدا که او را هدایت کند نمی یابد.

انسان از هوای خود پیروی می کنـد و از بتان اطاعت می نمایـد بـدین طمع که او را یاری کنند.پنـدارد که آنها نیرومنـد و توانا هستند.ولی نه چنین است.چون عذاب خدا در رسد از بتان هیچ کاری ساخته نخواهد بود.

« وَ مٰا لَهُمْ مِنْ نٰاصِرِينَ -و آنها را هیـچ یاوری نیست.» نه در دنیا و نه در آخرت از معبودان دروغین نه یاری زاید و نه شـفاعت آید.

و این به معنی این است که انسان در زنـدگی خود به دو چیز نیازمنـد است.عقلی که او را هـدایت کنـد و نیرویی که یاری اش کند.کسی که از هوای نفس خود پیروی کند هر دو اینها را از دست خواهد داد.

[۳۰]

خداونـد به انسـان می گویـد:اگر خواهی که خـدا را حقا بپرستی بایـد از هر فشار و اجباری اعراض کنی و فقط خـدا را بپرستی و جان از لوث شرک پاکیزه گردانی.

« فَأَقِمْ وَجْهَكَ /۱۰ لِلـدِّينِ حَنِيفاً -به یکتاپرستی روی به دین آور.» «وجه»آشـکارترین عضو است در نزد انسان.از این رو از آن به موافقت وجهت سیر کسی تعبیر می شود.وقتی می گویند«توجهات فلانی»یعنی طریقه و سلوک او.

قیام به معنی کمال است زیرا بهتر و برترین حالات انسان حالت قیام اوست.از این رو در قرآن آمده است که«اقم الصلات»برای بیان انجام آن به بهترین وجه کامل.

در این جـا قرآن از کـار دینی خـالص و پـاک از شـایبه های شـرک با عبارت «اقم وجهک للـدین»تعبیر می کنـد چون صـرف پذیرفتن دین کافی نیست بلکه باید

تمام موضعگیریها و رفتارها و باورها و گرایشها با شرایع و قوانین دین مطابقت کند.

این مطلب را کلمهٔ«حنیفا»تأکید می کند چون«حنیفا»یعنی پاک از پلشتی شرک و آلودگی رذائل.

و«حنیف»کسی است که از همان آغاز زندگی با شرک و مشرکین مخالف باشد.کسی که پیرو کسانی باشد که گمراهش می کنند،نمی تواند گفت بر راه مستقیم است.باید هر کس خود راه حق را بیابد و در آن گام نهد.

« فِطْرَتَ اللّهِ الَّتِی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها -فطرتی است که خدا همه را بدان فطرت بیافریده است.» اگر با فشارهای خارجی که تو را به رفتن در راههای منحرف بکشاند مواجه شدی فشار دیگری هم هست که تو را به پیروی از طریقهٔ مستقیم وامی دارد.و این همان فطرتی است که خدای تعالی انسان را بدان فطرت بیافریده است.

در قرآن آمده است که«و پروردگار تو از پشت بنی آدم فرزندانشان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید:آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند:آری گواهی می دهیم.تا روز قیامت نگویید که ما از آن بی خبر بودیم*یا نگویید که پدران ما پیش از این مشرک بودند و ما نسلی بودیم بعد از آنها و آیا به سبب کاری که گمراهان کرده بودند ما را به هلاکت می رسانی؟» (۱) فطرت در این آیه به معنی وحدانیت است زیرا وحدانیت جزئی از آفرینش همهٔ مردم است.

همهٔ مردم نه فقط مؤمنان.

« لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللّهِ -در آفرینش خدا هیچ تغییری نیست.» /۱۰ شاید معنی آن این باشد که برای انسان تغییر دادن فطرتش به تربیت و توجیه،ممکن نیست حتی اعمال ناشایست هم فطرت بشر را تغییر نمی دهد.مثلا تو و کسی که شراب می خورد و یا مردم را می کشد در فطرت یکی هستید گناهکار می داند که گناه می کند و دروغگو به دروغ خود اشعار دارد و گمراه به خطای خود

ص: ۴۶

۱- ۱۲) -اعراف ۱۷۲/ و ۱۷۳.

واقف است ولی اینان فطرتشان ضعیف است.

این فطرت الهی و ثابت برترین دینی است که بشر خود را بـدان ملزم می دارد و از آن پیروی می کنـد و شخصـیت خود را در آن می بیند،زیرا آن چونان آینه ای است صافی که در آن هیچ اعوجاجی نیست شخصـیت انسان و زندگی او و مجتمع او با او استقامت می گیرد.در حالی که آیینی که بر اساس فطرت نباشد راه افراط و تفریط می پیماید و به جانب راست و چپ متمایل می شود و ضمیر انسان را فاسد می نماید و شخصیت او مسخ می کند و زندگی اش را تباه می سازد.

از این کلمه در می یابیم که این یک ضـرورت انسانی است.ولی اغلب مردم در نوع آیینی که بـدان گردن می نهند اشـتباه می کنند.

« ذٰلِکَ الـدِّینُ الْقَیِّمُ -دین پاک و پایدار این است.» از این آیه نتیجه می گیریم که برای شـناخت دین صـحیح و خالص دو راه وجود دارد:

اول هدایت خدا آنجا که می گوید«به یکتاپرستی روی به دین آور»و دیگر و جدان.

« وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ النّاسِ لاٰ یَعْلَمُونَ -ولی بیشـتر مردم نمی داننـد.» مسـئلهٔ مردم این است که از علمشـان بهره نمی جوینـد بلکه از هواهای نفسانی خود متابعت می کنند.بنا بر این نباید از این که پیروان دین حق اندک اند وحشت کنیم.یا از این که پیروان راه شیطان بسیارند بیمی به دل راه دهیم،زیرا بیشتر مردم نمی دانند.

[۳۱]

بـه راه راسـت دین حـق رفتن کـاری آسـان نیست،زیرا عوامـل و انگیزه هـای شـهوت و وسـوسه هـای ۱۰/ شـیطان و فشارهای اجتماعی همواره می کوشـند تا انسان را از راه حق منحرف سازنـد.پس بایـد به خدا روی آورد و هر بار که اسـباب انحراف به شرق یا به غرب سـر برداشت به خـدا پناه برد و به او روی آورد و به تقوی ملتزم شـد بدین گونه که تمام فرایض شـریعت را به انجام رساند که شریعت حصن توحید است و با روی معرفت.یکی از آشکارترین معانی تقوی برپای داشتن نماز

است که نماز دژ استوار ایمان است و باروی رفیع شناخت پروردگار.

« مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَ اتَّقُوهُ وَ أَقِيمُوا الصَّلاٰةَ -به او باز گردید و از او بترسید و نماز بگذارید.» فرق میان این آیه و آیات ما قبل در این است که در آنجا خطاب به صیغهٔ مفرد بود و در این جا به صورت جمع،زیرا موضوع آیات پیش مسئولیت بود و انسان در مقام مسئولیت یکی است و این آیه در مقام عمل است و عمل باید به صورت جمعی باشد.پس انسان در مقابل خدا تنهاست و هر کسی مسئول اعمال خود است.

خدا از ما می خواهد التزام به صراط مستقیم را به هنگامی که روی به دین او می آوریم و از فطرت او پیروی می کنیم.فطرتی که در مزرعه روح ما کاشته شده.

ولی این کار چگونه حاصل می شود و چگونه به کمال می رسد و چگونه باید آن را حفظ کنیم.پروردگار ما می گوید«به او باز گردید و از او بترسید و نماز بگذارید».

تو به انگیزهٔ فطرت بدین خود مؤمن شده ای.مثلا-هنگامی که به مسجد می روی کسانی همانند خود را می یابی.تو و آنها تشکیل یک جامعه را می دهید.

پس همه به درگاه خدا زاری می کنید و به او روی می آورید.در این جا نظریه ای است که می گوید این جامعه متبلور می شود.و فرد به تنهایی قادر نیست که بیان کنندهٔ دین پروردگارش باشد خداوند مردم را به یکدیگر دفع می کند تا به گرد این دین حلقه زنند.

بازگشت به خدا و ترس از او چون فرمان اتوموبیل است که اگر آن را درست به دست گیریم نمی گذارد اتوموبیل منحرف شود و لو این که در زمین یخ بسته حرکت کند.جامعه،ما را به راست و چپ می کشاند ولی بازگشت به خدا و ترس از او و برپای داشتن نماز نمی گذارد که از طریق مستقیم منحرف شویم.

در این جا فرقی است میان اقامه نماز و بین اتیان نماز.اقامهٔ نماز باید با تمام شرایطش باشد.

از ابو عبد اللّه الحسین(ع)روایت شده:

ص :۴۸

«حق نماز این است که نمازگزار خود را در برابر خدا ایستاده بداند...» امام صادق(ع)می فرماید:

«چون رو به روی قبله ایستادی دنیا را و مردم دنیا را و هر چه را در دنیا هست به فراموشی بسپر».

و چون تکبیر گفتی تمام آنچه را در آسمانهای برین و در زمین است در برابر کبریا و عظمت خداوند ناچیز شمر؛چون،هر گاه خداوند تعالی از قلب بنده اش به هنگامی که تکبیر می گوید آگاه شود و قلبش با تکبیری که می گوید همصدا نباشد می فرماید:ای دروغگو،آیا مرا می فریبی؟!سوگند به عزت و جلال خود که تو را از حلاوت یادم محروم می سازم و از قرب خود و مناجات کردن با من محجوبت می کنم.

«و بدان که او نیازی به خدمت تو ندارد و از عبادت تو بی نیاز است و به دعای تو حاجتی ندارد.او به فضل خود تو را فرا خواند تا تو را رحمت کند و تو را از عقوبت خویش دور سازد».

در بعضی از احادیث آمده است که نماز را حدودی است.

زکریا بن آدم از حضرت رضا(ع)روایت می کند که گفت:

«نماز را چهار هزار در است». (۱)

امام صادق فرماید:

«نماز را چهار هزار حد است». (۲)

« وَ لاٰ تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ -و از مشرکان مباشید.» [۳۲]

به خاطر پیروی از دین حنیف و پاکیزگی از ناپاکی شرک آدمی نیاز به انابت و تقوی و اقامه نماز دارد.در آن جا مؤمن در دژ استوار توحید قرار می گیرد.و از مظاهر شرک که یکی از بارزترین آنها اختلاف در دین و تشتت و تحزب است

۱- ۱۳) -بحار الانوار،ج ۲۸،ص ۳۰۳.

۲- ۱۴) -همان منبع.

در امان می ماند.

« مِنَ الَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُمْ وَ کانُوا شِیَعاً کُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ -از آنان مباشید که دین خود را پاره پاره کردند و فرقه فرقه شدند و هر فرقه ای به هر چه داشت دلخوش بود.» «دین خود را پاره پاره کردند»در راهی که خدا مقرر داشته بود،اختلاف ورزیدند و از وحدتی که دین ایجاد می کند اعراض کردند.

هر گاه خواستید که بدانید آیا در راه شرک قدم می زنید و یا به راه توحید خود را بیازمایید که آیا دچار خلافهایی که از هوا و هوس سرچشمه می گیرد شده اید یا نه؟جامعه ای که پیرو خداست میان افرادش اختلافی نیست،زیرا همه از یک فرد پیروی می کنند.که او هم آنان را به سوی خدا راه می نماید.حال چرا خدا کسانی را که در دین اختلاف می کنند /۱۰ مشرک خوانده است؟ به دو احتمال:

۱-آنها پیرو هواهای خویش اند،چنان که گوید:«بلکه آنان که ستم کردند بدون هیچ دانشی از هوای نفس خود پیروی کردند».

۲-یا این که از اشخاص معینی پیروی کردند که آنان را از راه راست خداوند منحرف می سازد.

مسئلهٔ مهمتر این است که به تفرقهٔ تنها راضی نشده اند بلکه مغرور به دستاوردهای خود هم هستند و هر گروه و دسته ای به آنچه حاصل کرده خشنود و راضی است.

کسانی هم که به اموال و یاران خود مغرور هستند همین حال را دارند.این غرور آنها را از یکدیگر جدا می کند و از دین دور می دارد و به مشرکین ملحق می سازد.می پندارند که دستاوردهای دنیوی دلیل راستی گفتارشان است در حالی که مردمی هستند در عمل زیانکار.

[۳۳]

بشر چه وقت در خواهد یافت که بر حق است یا بر باطل؟خداوند برای ما مقیاسی وجدانی و درونی قرار داده،در حالات ضرر و اضطرار هر معبودی را

فراموش می کند و تنها و تنها به خدا توجه می کند.

« وَ إِذا مَسَّ النّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِیبِینَ إِلَیْهِ -چون بر آدمیان زیانی برسد پروردگارشان را بخوانند و به درگاه او توبه کنند.» ولی:

« ثُمَّ إِذا أَذاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَهً إِذا فَرِیقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ یُشْرِکُونَ -و چون رحمت خویش را به آنها بچشاند گروهی را می بینی که به پروردگارشان شرک می آورند.» مسئله این است که انسان ساعاتی را که در تنگنا افتاده است فراموش کند انسان معذور نیست که بگوید:خدا را نشناخته ام.بلی.در هنگام نیاز خدا را شناخته و در آن لحظات به او پناه برده است.

در این آیه تعبیرات«مسّ»و«اذاقهم»به کار رفته که نشانگر کمترین احساس هستند و نتیجهٔ بازگو کنندهٔ طبیعت و سرشت بیتاب و نالان آدمی می باشند و این که چگونه به محض برخورد با یک زیان و گزند به خدایش پناه می برد و سپس همین که طعم رحمت خود را به او می چشاند از خداوند روی بر می تابد و به او شرک می ورزد.

از آیه چنان بر می آید که همهٔ مردم هنگامی که احساس خطر کنند یا زیانی به آنها برسد به خدا پناه می برند،سپس به مجرد این که طعم رحمت او را چشیدند بازهم به او شرک می آورند.

همچنین در این آیه علاج حالت تفرقه و پراکندگی است.آنها که دستخوش چنین تفرقه ای در دین خود شده اند از کاری که کرده اند خوشحال اند.و به ثروت و مالی که از این راه به دست آورده اند مغرور.نعمت خدا را فراموش کرده اند.و چرا چنین کرده اند،در حالی خدای تعالی آخرین پناهگاه آنها بوده است به هنگامی که همهٔ راهها به رویشان بسته شده.در آنجا کشاکشهای حزبی را فراموش کرده اند و رشته های وابستگیهای مختلف را بریده اند و به پروردگار مقتدر خود گراییده اند.

ص:۵۱

[۳۴]

کسانی که تا احساس نعمت کننـد شـرک می آورنـد و از نعم ظاهری خوشـحال می شونـد و از بتان پیروی می کنند باز هم به دنبال تفرقه در دین می روند اینان نعمت خدا را کفران می کنند. ۱۰/ خداوند به سبب این کفران نعمت آنان را زیان دیدگان در دنیا و خسران کشیدگان در آخرت می خواند.

« لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ –پس نعمـتی را که به آنـان داده ایم کفران کننـد.اکنون متمتع شویـد.زودا که خواهید دانست.» از این آیه چند حقیقت را در می یابیم.

اولا-حـالت گروهگرایی که بر اسـاس فخر و مباهات اسـتوار باشـد و صاحب آن مـدعی مال و نعمت باشد.سـبب کفران دیگر نعمتها شود.

کسـی که به فرزنـدان خود زیـاد مباهـات کنـد برایش میسـر نیست که دیگر جوانـان جامعه را به حساب بیاورد.یا کسـی که به دانش و معلومات حزب خویش بسـیار ببالد مسلم است که از علوم و معارف دیگر گروه ها بی نصیب می ماند.به عبارت دیگر گروهگرایان از مردم دیگر می برند و بنا بر این خود را از نعمت بزرگی محروم می سازند.

ثانیا:شکر نعمت فقط این نیست که بر او بیفزایی یا خوب از آن نگهداری کنی بلکه باید از آن لذت ببری که خود غذای دل و لـذت روح است.در حالی که کسانی که به نعمتهای خـدا کفران می ورزنـد تنها به بخشـی از آن نعمتها متمتع می شوند،همان گونه که سـتوران از نعمتها متمتع می شونـد ولی همانند بشـر لذت نمی برند.زیرا تمام توجهشان به جنبهٔ مادی آن است و ابعاد معنوی را فراموش می کنند.

ثالثا:کفران نعمتهای خـدا سـبب زوال آن می شود.بلکه نعمت را به نقمت بدل می سازد.به عبارت دیگر کسـی که تنها هدفش تمتع از نعمت باشد بسا حدودی برای خود قایل نباشد و خود را بیمار سازد.

ص :۵۲

[سوره الروم (۳۰): آیات ۳۵ تا ۳۹]

اشاره

أَمْ أَنْزَلْنٰا عَلَيْهِمْ سُلْطٰاناً فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمٰا كٰانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ (۳۵) وَ إِذٰا أَذَقْنَا اَلنّٰاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهٰا وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمٰا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذٰا هُمْ يَقْنَطُونَ (۳۶) أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اَللّٰهَ يَبْسُطُ اَلرِّزْقَ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳۷) فَآتِ ذَا اَلْقُرْبىٰ حَقَّهُ وَ اَلْمِسْكِينَ وَ اِبْنَ اَلسَّبِيلِ ذٰلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اَللّٰهِ وَ أُولٰئِكَ هُمُ اَلْمُفْلِحُونَ (۳۸) وَ مٰا آتَيْتُمْ مِنْ رِباً لِيَرْبُوَا فِي أَمْوٰالِ اَلنّٰاسِ فَلاٰ يَرْبُوا عِنْدَ اَللّٰهِ وَ مٰا آتَيْتُمْ مِنْ زَكٰاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اَللّٰهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ اَلْمُضْعِفُونَ (۳۹)

معنای واژه ها

۳۹[لیربوا]

:تا این ربا افزون شود.

شرک میان توجیه فرهنگی و آثار اقتصادی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پس از آن که قرآن اثر شرک را در آیات پیشین بیان داشت و دانستیم که شرک سبب اختلاف و کشاکش و تفرق ادیان می شود در این درس دو اساس را که مشرکان بر آن تکیه می کنند بیان می دارد.

اول:توجیه شرعی برای شرک.و آن اعتقاد به این است که خدای تعالی به این گروه یا آن گروه-بدون اقامهٔ دلیلی بر این ادعاء-کارهای دنیا را واگذار کرده است.

دوم:توجیه اقتصادی.به این باور که بتان مالک ارزاق مردم اند.مسلم است که این باور از جهل به خدا سرچشمه می گیرد و نومیدی از رحمت او به هنگام سختی و زیان و کفران نعمت او در راحت و آسایش.

همچنین انسان در میان دو خطر زندگی می کند.

امید مفرط در حال نعمت و یأس کشنده به هنگام سختی.در حالی که امید و نومیدی /۱۰ باید در انسان به حد متعادل باشد.

برای این که همه جوانب موضوع کاملا بررسی شود به بعد اقتصادی اشارت دارد و آن را در جامعهٔ توحیدی و جامعه مشرک مقایسه می کند.

پروردگار ما در این آیه اندیشهٔ دیگری را هم به ما الهام می کند که در دو آیهٔ بعدی با تفصیل بیشتری بیان شده است.به این معنی که انسانی که در راه خدا انفاق می کند تا اجر و پاداشی مضاعف برد با کسی که می خواهد مال خود را به وسیلهٔ ربا افزون کند فرق دارد.زیرا کسی که دارایی خود را در راه خدا انفاق می کند می داند که خدا او را چند برابر پاداشی بهتر از آنچه انفاق کرده عطا خواهد کرد،در حالی که رباخوار به خدا اعتماد ندارد و برای این که دست در دست برادر مسلمان خود نهد حرکت نمی کند.

خدای تعالی سپس به یاد ما می آورد که او روزی دهنده است و زنده می کند و می میراند.آیا از میان آن بتان کسی هست که چنین عملی انجام دهد؟خدای تعالی از آنچه شریک او می سازید بسی برتر و بالاتر است.

شرح آیات:

[۳۵]

بشر هر چند هم در پی گمراهی و تبه کاری باشد باز هم می خواهد به گونه ای اعمال خود را توجیه کند تا به اعتراض و جدان خود پاسخ قانع کننده دهد.

بـدترین توجیهات این است که تبهکار بخواهـد به خود بقبولانـد که خـداست که او را به این کارها وا می دارد.فطرت دین در هر قلبی رسوخ دارد و آن بزرگترین ضـامن اصـلاح بشـر است.به راسـتی اگر این فطرت در سـایه قرار گیرد دیگر چه عـاملی ضامن اصلاح او خواهد بود.

در باب کسانی که می خواهند اعمال ناپسند و جرایم خود را به گونه ای توجیه کنند،قرآن چنین می پرسد:

« أَمْ أَنْزَلْنا عَلَيْهِمْ سُلْطاناً -آیـا بر ایشـان دلیلی نـازل کردیـم.» دلیلی کـه بر دل سـلطه یابـد و جـایی برای شـک و تردیـد بـاقی نگذارد.هماننـد آن عصـا که خـدا بر موسـی عطا کرد و معجزه زنـده کردن مردگان که عیسـی را ارزانی داشت و قرآنی که بر محمد نازل نمود.و باید که این دلیل واضح و صریح باشد چنان که گویی به چیزی که می خواهند و می خوانند تکلم کند.

« فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِما كانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ -تا از چیزی که با خدا شـریک می سازند،سـخن گفته باشد.» ما غالبا از خود می پرسـیم که خدا با این مشـرکان چه خواهد کرد؟پس می گوییم مسـئلهٔ اینان مسـئلهٔ فرهنگی است.چه بسا زندگی و سیاست و اعمالشان بر امثـال این افکـار بنـا شـده باشد.خداونـد امثال این افکار را از اساس از بین می برد تا در روز قیامت بر خـدا احتجاج نکننـد که حقیقت برای آنها روشن نشده است.

حقیقت بر ایشان روشن شده و دیگر آنان را حجتی در دست نیست.

بسیاری از مشرکان می پندارند آنان از جانب خدا مکلف هستند که از بتان خود متابعت کنند.یا می پندارند که بتان آنها را در نزد خدا شفاعت خواهند کرد و سبب تقرب و نزدیکی آنها خواهند شد.

ستمگران امروز هم گـاه خود را نماینـدهٔ خـدا می داننـد.همچنین پادشاهـان مسـلمان که به نـام دین قیام می کردنـد،شـعراء در مدایح خود آنها را خدایانی می شمردند فروتر از اللّه.مثلا یکی از آنها در وصف یکی از خلفای عباسی گفته است:

ما شئت لا ما شاءت الاقدار

فاحكم فانت الواحد القهار

(آنچه تو خواهی نه آنچه تقدیر خواهد*پس حکم کن تو یکتای قهار هستی) /۱۰ مثلا- هیتلر ادعا می کرد که از سوی خدا مکلف است که ملت آلمان را نجات بدهد.و نماد او صلیب شکسته بود.مستکبرانی هم که امروز در غرب هستند همین حال را دارند.قرآن با نیروهای جاهله که بشر را به اسم دین بندهٔ خود کرده اند چنین مواجهه می کند،که تا زمانی که از سوی خداوند دلیلی بر صدق آنها نیامده باشد گمراه کنندگانی بیش نیستند.

قرآن مردم را مستقیما در برابر مسئولیتهایشان قرار می دهد و مدعیان دین واسطه بین بنده و خدا نیستند بدین طریق راه را بر واعظان سلاطین و دکان داران دین بربسته است تا از سادگی مردم بهره کشی نکنند و آنان را به نام دین بیم ندهند و در برابر دیناری چند که از احکام می گیرند،کلمهٔ حق را تحریف ننمایند.

[۳۶]

چرا مردم به جای خدا به شریکان خدا و بتان توسل می جویند؟یکی بدان سبب است که گرفتار توجیهات شرعی شده اند و گاه به زعم این که آنان روزی دهندهٔ آنها هستند.قرآن مطلب را از ریشه بررسی و اصلاح می نماید.

« وَ إِذٰا أَذَقْنَا النّٰاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهٰا -چون به مردم رحمتی بچشانیم شادمان می شوند».

یعنی احساس سرمستی و غرور می کنند.معلوم می شود که فرح حالت احساس اشباع و استغناء است.حالتی است مذموم که خدا به زبان قوم قارون از آن نهی کرده است.آنجا که به او گفتند:« لاٰ تَفْرَحْ إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يُحِبُّ الْفَرِحِينَ »شادمان مشو که خدا شادخواران را دوست ندارد.

ولی شادمانی حالتی ممدوح نیز هست و آن در صورتی است که به خدا پیوسته باشد.هر کس به خدا مستغنی باشد با توکل به او احساس نیرو می کند.

خداوند باین گونه شادمانی فرمان داده است:

«بگو به فضل و رحمت او شادمان بشوند زیرا این دو از هر چه می اندوزند

ص :۵۶

بهتر است». (۱)

« وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمٰا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ -و چون به سبب کارهایی که کرده اند رنجی به آنها رسد...» بدیها و رنجها به بشر نمی رسد مگر به وسیلهٔ گناهان ایشان.بر آنهاست که وضع فاسد خود را دگرگون سازند تا خدا نیز به گونهٔ دیگر به آنها نگاه کند.ولی آنها بعد از رنجی که به آنها می رسد نومید می شوند.

« إِذٰا هُمْ يَقْنَطُونَ -ناگهان نامید گردند.» از واژه«ناگهان»در می یابیم که نومیدی به گونه ای ناگهانی بر آنها چیره می شود و این به سبب ضعف نفوس و تنگی افق دید آنهاست.این آیه ما را به چند حقیقت آشنا می کند:

اولا:جهل به خدا قلب را گرفتار غرور و نومیدی می کند در حالی که اطمینان به خدا قلب را نیرومند می سازد تا در برابر نعمتی که به او داده شده سرمست و مغرور نشود و به سبب رنج و بدبختی مأیوس نگردد.

مؤمنان از پروردگارشان می خواهند که آنان را محتاج مردم سفله نکند حتی آنان را به نیازمندی به دیگران نیازماید تا چنان پندارند که ایشان روزی دهندگان به ایشان هستند.در دعای مکارم الاخلاق آمده است:

«بار خدایا مرا وادار کن که به هنگام ضرورت از تو خواهم هر چه خواهم.

و به هنگام فقر به درگاه تو تضرع کنم و مگذار که من به هنگام اضطرار به دیگری جز تو روی آورم». (۲)

ثانیا:آیه از چهرهٔ تابناک جامعه ای که بر اساس توحید بنا شده باشد و از آلودگی شرک دوری گزیده نقاب بر می گیرد:چگونه؟! بسیاری از خصال رذیله از عدم اعتماد بنده در برابر خدا حاصل می شود.

ص: ۵۷

۱- ۱۵) -یونس۵۸/.

۲- ۱۶) -امام علی بن الحسین مفاتیح الجنان،ص ۶۰۱.

پس بخل،غش،کسب حرام چون ربا خواری و غیره معلول همین علت هستند.

در حالی که فضیلت انفاق و کرم و عفت از اطمینان به خدا سرچشمه می گیرد و از اعتقاد به این که خداوند روزی دهنده و صاحب قدرت و توان است.

ثالثا:قلب مؤمن بین نومیدی و امید زندگی می کند؛در حالی که قلب کافر گاه همیشه شادخوار و لذتجوست از این رو گرفتار سرمستی می شود و گاه چنان نومید می شود که از هر گونه سعی و عمل باز می ماند.

[۳۷]

این حقیقت را با توحید چه رابطه ای است؟ رابطه این است که مؤمن معتقد است که روزی دهنده خداست و او روزی هر که را خواهد افزون می کند و هر که را بخواهد تنگ می گیرد.و او نه از حالت نخست بیهوده شادمان می گردد و نه از حالت دوم بیهوده ناامید می گردد.

« أَ وَ-لَمْ یَرَوْا أَنَّ اللّٰهَ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشٰاءُ وَ یَقْدِرُ -آیا نمی بینند که خدا روزی هر کس را که بخواهد فراوان می کند یا او را تنگ روزی می سازد؟» /۱۰ آری بسیاری از مردم در امر روزی خواری فقط عوامل مستقیم و آشکار را می بینند و عامل غیبی را فراموش می نمایند.از این رو است که می فرماید:

« إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ -در این عبرتهایی است برای مردمی که ایمان می آورند.» مؤمنان فقط به عوامل ظاهری نمی نگرند،بلکه انگشتان غیب را هم که آن عوامل را به کار می اندازد می نگرند.آنها می دانند که کار کشاورز اگر با عوامل دیگری که در نمو محصول شرکت دارند چون بارور بودن زمین و شیرینی آب و نور خورشید حتی تأثیر دیگر کرات،چقدر ناچیز است.

پس همان گونه که در کشاورزی بیان شد در سایر موارد رزق هم همین طور است.از این رو می نگریم که مؤمنین به تنهایی به آیات رزق راه یافته اند و پروردگارشان در برابر آن شکر می گویند.

[۳۸]

چون روزی از جانب خداست و مؤمن از رحمت خدا مأیوس نمی شود،هر گاه ثروت خود را از دست بدهد،و خواستار خشنودی اوست و از آنجا

که مؤمن از هر چه به دستش بیاید شادمان نمی شود،بلکه هر چه را در دست دارد عاریه می پندارد که به زودی از دستش خواهد رفت،پس شایسته است که از مالش انفاق کند و خویشاوندان فقیر و نیازمندان را دستگیری نماید.

« فَآتِ ذَا الْقُرْبیٰ حَقَّهُ وَ الْمِسْکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ -حق خویشاوند مسکین و در راه مانده را ادا کن.» ترتیبی که در این آیه آمده است در خور توجه است در روایات هم آمده است که خویشاوندان در انفاق مقدم بر دیگران هستند.

در حدیث از ابی عبد اللّٰه الامام الحسین(ع)روایت شده که:

«از رسول خدا(ص)شنیدم که می گفت:نخست مادرت و پدرت و خواهرت و برادرت سپس آنها که به تو نزدیکترند از دیگران.کسی که خویشاوندی نیازمند دارد به دیگران صدقه دادنش را فایده ای نباشد». (۱)

در بعضی از احادیث در تفسیر خویشاوندان در این آیه آمده است که مراد اهل بیت رسول اللّٰه(ص)هستند.

در احتجاج طبرسی از علی بن الحسین(ع)روایت شده که خطاب به یکی از شامیان فرمود:آیا این آیه را« وَ آتِ ذَا الْقُرْبیٰ حَقَّهُ »را نخوانده ای؟آن مرد گفت:بلی،خوانده ام.حضرت فرمود:ما هستیم که خدا فرمان داده که حقشان را ادا کنید. (۲)

در مجمع البیان از ابو سعید خدری آمده است که این آیه در حق فاطمه(ع) و باغ فدک آمده است. (۳)

« ذٰلِکَ خَیْرٌ لِلَّذِینَ یُرِیدُونَ وَجْهَ اللّٰهِ وَ أُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ -این بهتر است برای کسانی که خشنودی خدا را می جویند و ایشان رستگارانند.» در نظر اول چنان می نماید که انفاق غرامت است و خسارت در حالی که

۱- (۱۷) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۱۴۷.

۲- (۱۸) -همان منبع،ج ۳،ص ۱۵۵.

۳- (۱۹) -مجمع البیان،ج ۸،ص ۳۰۶.

انفاق خیر است در صورتی که به ریا نیامیزد و قصد سلطه جویی در آن نباشد.

معنی این که«انفاق خیر است»و جامعه ای که در آن انفاق باشد جامعه ای رستگار است چیست؟ جواب این است که انفاق گاه سبب تکامل اجتماعی می شود،زیرا موجب می شود که افراد جامعه هماهنگ و یک رأی راه تقدم پویند.در حالی که جامعه ای که از چنین موهبتی برخوردار نباشد در برابر مشکلات پایداری نتواند و به زودی راه زوال پیماید.شکی نیست که ۱۰/ فواید تقدم و پیشرفت هم انفاق کننده را شامل می شود و هم کسی به او انفاق می شود.

امروز تو را قدرت و توان هست آیا می توانی ضمانت کنی که همواره بدین حالت باشی؟هرگز.تو نیازمندی به کسی که به او انفاق کنی.و در معنی حدیث آمده که هر کس دست از یاری مردم بکشد به زودی بسیاری از یاری او باز خواهند ایستاد.انفاق گردونهٔ اقتصاد را به حرکت در می آورد و ثروت را بارور می کند.شاید بزرگترین فایدهٔ انفاق آزادی انفاق کننده است از اسارت ماده و یاری کردن اوست به خروج از حرص و طمع.انفاق راه ایمان به خدا را در جلو پای ما می گشاید.آیا حب دنیا یکی از علل شرک نیست؟ [۳۹]

کسی که ربا می ستاند،در نزد خدا مالش افزون نمی شود،زیرا رباخوار ثمرهٔ رنج و زحمتشان را می رباید.اما کسی که زکات می دهد و قصدش خشنودی خداست،اجر او دو برابر خواهد شد.

از رسول خدا(ص)روایت شده که فرمود:صدقه دهید اگر چه به قدر نصف خرما بوده باشد و آتش را از خود دور کنید اگر چه به وسیلهٔ یک نصف خرما باشد.

زیرا خدای تعالی آن را نمو می دهد همان گونه که شما نهالی را بارور می کنید.

صدقهٔ اندک شما هم افزون و افزون تر می شود تا از یک کوه هم بزرگتر می گردد. (۱)

« وَ مٰا آتَیْتُمْ مِنْ رِباً لِیَرْبُوَا فِی أَمْوٰالِ النّٰاسِ فَلاٰ یَرْبُوا عِنْدَ اللّٰهِ -مالی که

۱- ۲۰) -بحار الانوار،ج ۹۶،ص ۱۲۲.

به ربا می دهید تا در اموال مردم افزون شود نزد خدا هیچ افزون نمی شود.» ۱۰/ هدف از مال اقامهٔ نظام اجتماعی است و به فعالیت در آمدن کارهای تولیدی جامعه و انفاق به برترین وجه به این منظور کمک می کند،در حالی که ربا جلو آن را می گیرد،زیرا مال را در حدود فواید وام دهنده مقید می کند و او را به صورت شریکی مزاحم رنج و زحمت مردم در می آورد بدون این که تحمل خسارتی کند یا کوشش و زحمتی متحمل گردد.

ربا باعث ثروتمند شدن طبقهٔ مستکبر انگل جامعه می شود و از زیانهای اقتصادی به زیانهای سیاسی و فرهنگی و اجتماعی منجر می گردد.

شاید ما امروز معنی این آیه را بهتر و بیشتر از پدرانمان می فهمیم،زیرا در زمان ما ربا تنها در میان افراد جامعه نیست بلکه در تمام روابط اقتصادی دولتها وجود دارد.دولتهای استکباری بدان سبب که همهٔ ثروت روی زمین را می چاپند به دولتهای ضعیف وامهای بزرگ می دهند و همهٔ هستی آنها را در برابر بهره ای که به وامهای آنها می بندند غارت می کنند.

هر گاه کشورهای پیشرفته زکات اموالشان را به ملتهای محروم بپردازند بسا آنها از یوغ عقب ماندگی رهایی می یابند و با قافلهٔ تمدن همراه خواهند شد. ۱۰/ اگر محرومان جهان به ندای قرآن گوش فرا دهند و از روابط اقتصادی خود ربا را حذف کنند مسلما جهان سوم می تواند در طریق تقدم گام بردارد و به استقلال اقتصادی برسد.از این رو است که می فرماید:

« وَ مٰا آتَيْتُمْ مِنْ زَكٰاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللّٰهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ -ولی مالی را که برای خشنودی خدا از بابت زکات می پردازید کسانی که چنین کنند پاداش مضاعف دارند.» پس آن بخشش که آزار و منت در پی داشته باشد،سبب برکت در ثروت نمی شود.

هم چنان که کمکهای دول استعمارگر به دول محروم باعث پیشرفت آنها نمی گردد و خیری از آن نمی زاید.

ص :۶۱

البته زکات جامعه را به فعالیت وا می دارد و بند و زنجیر استثمار را از دست و پایشان باز می کند و جامعه را به جانب نعمتهای گسترده و بی پایان خدا سوق می دهد تا از آن نعمتها همگی سود برند و خیال استثمار دیگران را در سر نداشته باشند.

[سوره الروم (۳۰): آیات ۴۰ تا ۴۶]

اشاره

اَللّٰهُ اَلَّذِی خَلَقَکُمْ ثُمَّ رَزَقَکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیکُمْ هَلْ مِنْ شُرَکٰائِکُمْ مَنْ یَفْعَلُ مِنْ ذٰلِکُمْ مِنْ شَیْءٍ سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالیٰ عَمّٰا یُشْرِکُونَ (۴۰) ظَهَرَ اَلْفَسٰادُ فِی اَلْبَرِّ وَ اَلْبَحْرِ بِمٰا کَسَبَتْ أَیْدِی اَلنّٰاسِ لِیُذِیقَهُمْ بَعْضَ اَلَّذِی عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ (۴۱) قُلْ سِیرُوا فِی اَلْأَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ کٰانَ عٰاقِبَةُ اَلَّذِینَ مِنْ قَبْلُ کٰانَ أَکْثَرُهُمْ مُشْرِکِینَ (۴۲) فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ اَلْقَیِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لاٰ مَرَدَّ لَهُ مِنَ اَللّٰهِ یَوْمَئِذٍ یَصَّدَّعُونَ (۴۳) مَنْ کَفَرَ فَعَلَیْهِ کُفْرُهُ وَ مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً فَلِأَنْفُسِهِمْ یَمْهَدُونَ (۴۴) لِیَجْزِیَ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لاٰ یُحِبُّ اَلْکٰافِرِینَ (۴۵) وَ مِنْ آیٰاتِهِ أَنْ یُرْسِلَ اَلرِّیٰاحَ مُبَشِّرٰاتٍ وَ لِیُذِیقَکُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ لِتَجْرِیَ اَلْفُلْکُ بِأَمْرِهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ (۴۶)

معنای واژه ها

۴۴[یمهدون]

:جایگاههای نعمت را هموار می کنند.

اعمال مردم و ظهور فساد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

هم چنان که توحید محور اساسی در عالم تکوین است،همچنین محور اصلی در عالم تشریع احکام نیز هست.و هم چنان که شرک سبب اصلی در همهٔ مشکلات و مصاعب عارض بر بشر است،محور اصلی انحراف از شرایع الهی هم جز او نیست.

در سورهٔ روم بخشی از آثار توحید و شرک که هر دو در زندگی فرد و روش و سلوک او منعکس است بیان گردیده است.در این آیات هم بخشی از آثار توحید و شرک را در جامعه بیان می دارد.

خدای تعالی مردم را با فطرتی نیکو آفریده و او را قدرت عطا کرده تا بر طبیعت پیروز شود.پس او را بر حذر داشته که کاری نکند که فساد اعمالش در بحر و بر آشکار گردد.و گرنه عاقبتش چون عاقبت اممی است که پیش از آنها بودند و به عذاب خدا گرفتار آمدند که اگر در زمین سیر کند آثار آنان را خواهد دید و خواهد دانست که سبب نابودیشان همان اعمال بد آنها بوده است.یعنی شرک.

چگونه می توانیم از این عاقبت سوء در امان مانیم؟ به وسیلهٔ دین،دینی که ما را در دنیا از هلاکت حفظ کند و سود دهد و در آخرت آن گاه که مردم به دو گروه می شوند:گروهی بهشتی و گروهی دوزخی، بهشتیان بهشت را به پاداش عملشان یافته اند و دوزخیان بار گناه خود را بر دوش می کشند،ما را در زمرهٔ بهشتیان در آورد.

ص: ۶۳

شرح آیات:

[۴۰]

خدا محور حیات طبیعی انسان است.

« اَللّهُ الَّذِی خَلَقَکُم ثُمَّ رَزَقَکُم ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیکُمْ -خداست آن که شما را بیافرید،سپس روزی داد،سپس می میراند،سپس زنده می کند.» اگر خداست که آفریده است و روزی می دهد و می میراند و زنده می کند و اگر خدا محور زندگی طبیعی بشر است پس چرا در نظام اجتماعی از خدا پیروی نکنیم و یا چرا به جای شرک توحید را برنامهٔ کار قرار ندهیم.

« هَلْ مِنْ شُرَکائِکُم مَنْ یَفْعَلُ مِنْ ذلِکُمْ مِنْ شَیْءٍ -آیا کسانی را که شریک خدا می سازید هیچ از این کارها توانند؟» هرگز:

« سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمّا یُشْرِکُونَ -منزه است او را از هر چه برایش شریک می آورند برتر است.» [۴۱]

« ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما کَسَبَتْ أَیْدِی النّاسِ -به سبب اعمال مردم فساد در خشکی و دریا آشکار شد.» انحرافی که در هر ساعت در اعمال و رفتار انسانها مشاهده می کنیم طبعا انحرافی نیست که از انحراف در طبیعت آنها نتیجه شده باشد.زیرا خداوند طبیعت را نیکو آفریده و ساخت آن را استحکام بخشیده.فسادی اگر هست به سبب اعمال مردم است.

سبب زشتکاری نوع بشر دور شدن او از سرچشمه توحید است و نزدیک شدن او به مرحلهٔ /۱۰ شرک.هنگامی که قرآن فساد را به گناهان انسان پیوند می دهد معلوم می شود که روش اسلامی یک درجه دیرینه تر از روش معمول اجتماعی است و دو درجه از نظریه جاهلی پیش افتاده تر است.

اهل جاهلیت معتقدند که آثاری که در زندگی پدیدار می شوند به هیچ سببی پیوند ندارند پس هیچ گاه در پی یافتن سبب معقول نبوده اند.

ص :۶۴

در حالی که روش قرآنی پدیده های طبیعی را به علل و اسباب مشهور و نیز غیبی آن ربط می دهد.مثلا ظلم سبب بدبختی ظالم می شود و باعث نزول عذاب بر او یا به صورت مشهور که همانا قیام مظلوم است بر ضد ظالم یا به طریقهٔ غیبی،زیرا خداست که ملکوت آسمانها و زمین به دست اوست برای ظالم عذاب یا بدبختی مقرر کرده مثلا به تسلط بیماریها یا نزول صاعقه ها و دیگر حوادث طبیعی بر شهر.

وقتی این آیه را می خوانیم اگر آن را با زمانی که در آن زندگی می کنیم مقایسه کنیم به عظمت قرآن بیشتر پی می بریم.

فساد در دریا و خشکی به سبب انتشار وسائل آدم کشی و تخریب،از سلاحهای معمولی و سلاحهای هسته ای و شیمیایی هر چه بیشتر گسترده شده.

می گویند اگر روزی جنگ اتمی در گیرد میلیاردها نفر در جهان سوم خواهند مرد.حتی تغییرات در مسیر وزش بادهای موسمی رخ خواهد داد.خورشید در پرده ای ۱۰/ ستبر از دود سیاهی که از سوختن شهرها به هوا برخواهد خاست پوشیده خواهد شد.

اگر اعتراف کنیم که ساکنان روی زمین پنج میلیارد نفر هستند چهار پنجم از آنها کشته خواهند شد.آنها که زنده می مانند به انواع بیماریهای هسته ای چون سرطان و ایدز و دیوانگی و امراض عصبی دچار خواهند شد تا این باقی بقایا هم در عین شدت و بدبختی جان تسلیم کنند.

اما خطری که هم اکنون بشر را تهدید می کند آلودگی اجتماعی است.«مجلهٔ الحقیقه الواضحه»که مردم را به بازگشت به دین فرا می خواند در شمارهٔ مورخ ۱۹۸۲/۲/۱ م مطلب تکان دهنده ای دارد.توضیح آن که تیراژ این مجله هفت میلیون نسخه است.این مجله می نویسد:

آیا نیروی هسته ای تنها عامل از بین بردن بیماریهاست؟ اکنون به مجموعه معلوماتی که در بعضی مجلات آمده است نگاه می کنیم:

آلودگی زمین به گونه ای که حتی با حادثهٔ به وبال در هند قابل مقایسه نیست در اثر سوراخ شدن لایهٔ اوزون است که به سبب گازهایی که انسان تولید می کند خطر آن

هر بار بیشتر و بیشتر می شود.می گوید:امریکائیها ۱/۵ میلیارد کیلو ۱۰/ در روز زباله تولید می کنند و این سبب ویرانی محیط زیست می شود که اگر مانع آن نشوند فاجعه به بار خواهد برد.

و در باب آلودگی محیط امریکا نوشته است که محققان گفته اند ۱۰۰ میلیارد دلار و پنجاه سال وقت لازم است تا بتوان مواد سمی را از ایالات متحد امریکا پاک کرد.

اکنون بنگریم که امام محمد باقر چه می فرماید:

«هرگز در یک سال باران کمتر از سال دیگر نیست.ولی خدا آن را به هر جای که بخواهد می فرستد.هنگامی که قومی گرفتار معاصی شوند خداوند جیرهٔ باران آنها را در آن سال به جای دیگر می فرستد.حتی به دریاها و بیابانها و کوه ها.

خداوند تعالی جمل را در سوراخش به حبس باران عذاب می کند و این هنگامی است که مردم آن خطه دچار خطاها و معاصی شده باشند ولی سرانجام برای او راهی باز می کند تا به زمینی رود که مردمش اهل معاصی نباشند.پس ابو جعفر فرمود:ای صاحب نظران عبرت گیرید. (۱)

سپس گوید در کتاب علی(ع)از رسول خدا(ص)نقل شده که فرمود:

«زمانی که زنا زیاد شود مرگ ناگهانی هم زیاد می شود.و اگر کمفروشی رواج یابد مردم به قحطی دچار شوند ۱۰/ و اگر زکات ندهند زمین نیز برکت خود دریغ می دارد چه از مزارع و چه از معادن.و چون یار ظالم و تجاوزگر باشند به حکام ظالم گرفتار آیند.و اگر پیمان شکنی کنند خدا دشمنشان را بر آنها مسلط می نماید و اگر قطع رحم کنند اموالشان به دست اشرار افتد و اگر امر به معروف و نهی از منکر نکنند و از اهل بیت نیکان من پیروی ننمایند خداوند بدترین آنها بر آنها مسلط خواهد ساخت.پس در این حال دعای نیکانشان هم مستجاب نخواهد شد. (۲)

۱- ۲۱) -بحار الانوار،ج ۷۳،ص ۳۷۲.

۲- ۲۲) -همان مأخذ،ص ۳۷۳.

از حضرت علی(ع)روایت شد که فرمود:

«سه گناه است که عقوبت آن پیش از آن که آخرت برسد گریبانگیر صاحبش می شود:نافرمانی پدر و مادر،ستم بر مردم و کفران احسان». (۱)

امام صادق فرمود:

«از گناهانی که نعمت را دگرگون می کنند ستم و تجاوز بر مردم است.از گناهانی که سبب پشیمانی می شوند قتل است.گناهی که خشم خدا را سبب می شود ظلم است.گناهی که پرده عفت را می درد،شرابخواری است.گناهی که روزی را حبس می کند،زناست.گناهی که به فنا می انجامد قطع رحم است و گناهی که نمی گذارد دعا مستجاب شود نافرمانی پدر و مادر است. (۲)

در تفسیر این آیه از امام صادق(ع)روایت شده:

زندگی موجودات دریایی وابسته به باران است.چون باران قطع شود فساد در دریا و خشکی ظاهر می شود.و این زمانی است که گناهان و معاصی زیاد شوند. (۳)

چه بسا علم هنوز رابطهٔ بین زنا و مرگ ناگهانی(سکته)را یا رابطهٔ بین کم فروشی و فقر را یا بین معصیت کردن و قطع باران را کشف نکرده باشد ولی در واقع اینها معلول آنها توانند بود.زیرا طاعت یا معصیت تو در محیط اطرافت مؤثر است و قرآن بارها بر این فکر تأکید کرده است.آنجا که فرماید:

«اگر بر طریقهٔ راست پایداری کنند از آبی فراوان سیرابشان کنیم...». (۴)

و نیز:

«اگر مردم قریه ها ایمان آورده و پرهیزگاری پیشه کرده بودند برکات آسمان و زمین را می گشودیم ولی پیامبران را به دروغگویی نسبت دادند،ما نیز به

ص :۶۷

۱- (۲۳) -همان مأخذ،ص ۳۷۴.

۲- (۲۴) -همان مأخذ،ص ۳۷۳.

۳- (۲۵) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۱۹۰.

۴- (۲۶) -جن/۱۶.

کیفر کردارشان مؤاخذه شان کردیم». (۱)

و نیز:

«خدا قریه ای را مثل می زند که امن و آرام بود.روزی مردمش به فراوانی از هر جای می رسید،امّا کفران نعمت خدا کردند و خدا به کیفر اعمالشان به گرسنگی و وحشت مبتلایشان ساخت». (۲)

اگر تو نمی دانی که سبب ابتلاء به بیماری ها،گناهان است دلیل نیست که روش منحرف خود را ادامه دهی و پی آمدهای آن روش را تحمل کنی.از حضرت امیر المؤمنین در تفسیر آیه« وَ مٰا أَصٰابَکُمْ مِنْ مُصِیبَهٍ فَبِمٰا کَسَبَتْ أَیْدِیکُمْ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ »آمده است.

«حتی پیچیدن رگ،و پای به سنگ برآمدن و لغزش قدم و یا خراش از چوبی هم که باشد همه در اثر معصیت است». (۳)

خداوند تعالی همواره گناه را به دست نسبت می دهد،زیرا دست آلت بسیاری از ۱۰/ گناهان است و گاه از دست مراد اراده است چنان که می گویند این کار به دست او انجام گرفت یعنی به ارادهٔ او.

« لِیُذِیقَهُمْ بَعْضَ الَّذِی عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ -تا به آنان جزای بعضی از کارهایشان را بچشانند باشد که باز گردند.» پایان این آیه به دو حقیقت اشارت دارد.

یکی آن که خدای تعالی بسیاری از گناهان را می آمرزد.ولی در عقوبت بعضی از کارها شتاب می کند.در تعبیر قرآن بلاغتی پس نافذ است.وقتی می گوید تا بعضی از اعمالشان را به آنها بچشاند و نمی گوید تا عقوبت بعضی از اعمالشان را، مقصود این است که همان عمل زشتی که مرتکب می شوند خود به صورت عذاب در می آید.

ص :۶۸

۱- (۲۷) -اعراف۹۶/.

۲- (۲۸) -نحل۱۱۲/.

۳- (۲۹) -بحار الانوار،ج ۷۳،ص ۳۷۴.

دوم آن که حکمت عذاب آگاه کردن بشر است تا از گمراهی به راه راست افتد و همین تنبیه مردم را از انواع عذابها حفظ می کند.

[۴۲]

آیات قرآنی همواره تأکید بر آن دارند که از قرآن به عنوان راه بحث و تحقیق و وسیلهٔ شناخت معرفت و باب علم و رهنمود و راهنمایی بهره گیری شود. ۱۰/ در آغاز چنین بود و امت اسلامی قرآن را وسیلهٔ بحث و روش تفکر می دانستند از این رو طالبان علم حتی تا چین برای طلب علوم بار سفر می بستند.

خداوند تعالی در قرآن ما را به سیر در زمین و نگریستن در آثار گذشتگان فرمان می دهد:

« قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ -بگو در زمین بگردید و بنگرید که عاقبت پیشینیان که بیشترشان از مشرکان بودند،چگونه بوده است.» مراد آن نیست که فقط به ظاهر امور توجه کنیم بلکه باید حقایقی را که در آن سوی این ظواهر است جستجو کنیم.در آثار گذشتگان نظر نماییم و از روی آثارشان به زندگی شان پی ببریم و راه و روش آنها را در زندگی بشناسیم و از فرمانروایانی که بر آنها حکم رانده اند خبر گیریم.

سیر و سفر در زمین و جستجو در کاخهای ویران شده و مزارع بی ثمره افتاده و ظروف و زر و زیورهایشان که در زیر خروارها خاک آرمیده است پرده برگیریم.

آری اینان را سر آن بود که در زمین جاویدان بمانند ولی سعیشان عبث بود که زندهٔ جاوید ذات پروردگار است و بس. ۱۰/ اهرامهای مصر و دژهای بعلبک و باغهای معلق بابل و نینوا همه آثاری شگرف بوده اند ولی چون صاحبانش به خدا شرک آوردند همه رو به ویرانی نهادند.

امیر مؤمنان علی(ع)می فرماید:

«کجایند عمالقه و فرزندان عمالقه؟کجایند فرعونان و فرعون زادگان؟ مردمی که در شهرهای«رس»زندگی می کردند چه شدند؟کسانی که پیامبران را کشتند و سنت پیامبران را نابود کردند و سیرت جباران را زنده نمودند.کجایند آن

لشکر انگیزان که هزاران سپاهی دشمن را به هزیمت دادند.مردمی که لشکرها کشیدند و شهرها ساختند». (۱)

کانَ أَکْثَرُهُمْ مُشْرِکِینَ

-بیشتر آنها مشرک بوده اند.» وقتی باستان شناسان زمین را می کنند و به آثار شهرها می رسند چون اوضاع اجتماعی آنان را بررسی می کنند در می یابند که همه مشرک بوده اند و بت می پرستیده اند یا فرمانبران طاغوتان بوده اند.

در آیات پیشین قرآن شرک و توحید را در عرصهٔ اقتصاد بررسی کرد و اثر اخلاقی آن را بیان کرد.در این جا بحث از مبارزه است برای بقا.در حالی که شرک نمی تواند عامل بقا باشد،شرک وسیله و سبب ویرانی و نابودی است.

[۴۳]

چون دریافتیم که شرک مادهٔ فساد است و سبب نابودی فردی و اجتماعی بشر است پس بر ماست که از روی اخلاص به پرستش خدا پردازیم.

« فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ الْقَیِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللّهِ - به دین پاک پایدار روی بیاور پیش از آن که روزی فرا رسد که از امر خدا بازگشتنش نباشد.» /۱۰ روی آوردن به دین پاک پایدار سبب امان در روز قیامت می شود.

« یَوْمَئِذٍ یَصَّدَّعُونَ -در آن روز مردم دو گروه شوند.» یعنی از هم جدا شوند و صالحان از کافران مشخص گردند.این است تنها مفارقت شرعی میان انسان و فطرت انسان.

[۴۴]

کسانی که به راه کفر رفته اند روز قیامت کفرشان به زیانشان خواهد بود زیرا کفرشان تبدیل به آتش و آب گداخته شود.و کسانی که ایمان آورده اند ثمرهٔ اعمال صالحهٔ خود را می بینند.

« مَنْ کَفَرَ فَعَلَیْهِ کُفْرُهُ وَ مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِأَنْفُسِهِمْ یَمْهَدُونَ -کسانی که کافر باشند کفرشان به زیانشان باشد و آنها که کاری شایسته کرده باشند برای

۱- ۳۰) -نهج البلاغه،خطبهٔ ۱۸۲،ص ۲۶۲.

خود پاداشی نیکو آماده کرده انـد.» پس عمل صالـح تو در روزی که بسیار به آن نیازمنـد هستی به یاری تو خواهد آمد ولی کسی که کفر ورزد نتیجه کفر او وبال او خواهد شد.

در این آیه نکتهٔ مهمی است:و آن این که زمانی که خدا از کسی که کفر می ورزد سخن می گوید و ضمیر را در«فعلیه»مفرد می آورد و چون از کسی که عمل صالـح انجام می دهـد یاد می کنـد ضـمیر را در«انفسـهم»جمع می آورد علت این است که نتیجهٔ کفر فقط به صاحبش باز می گردد اما نتیجهٔ ایمان و عمل صالح علاوه بر صاحبش شامل یاران و خویشاوندان او و سایر مؤمنان هم می شود.در حدیث آمده است که یک مؤمن می تواند کسان زیادی را حتی اگر به اندازهٔ قبیلهٔ ربیعه و مضر باشند شفاعت می کند.

در تفسیر آیه«پـدرشان صالـح بود»در داستان آن یتیم که خضر دیوارشان را که در حال فرو ریختن بود از فرو ریختن نگاه داشت امام صادق فرموده است:

«میان آن دو و پدر صالحشان هفت پدر فاصله بود» (۱) در روایت دیگر از امام صادق روایت شده:

«خداوند فرزند مؤمن را تا هزار سال حفظ می کند میان آن دو پسر(در داستان خضر و موسی)و پدرشان هفتصد سال فاصله بود». (۲)

[۴۵]

« لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْكافِرِينَ -تا کسانی را که ایمان آورده انـد و کارهای شایسته کرده اند از فضل خود پاداش دهد.زیرا خدا کافران را دوست ندارد.» در آیهٔ پیشین خدای تعالی بیان فرمود که عمل است که سرانجام بشر را تعیین می کند«پس کسی که کافر شود کفرش به زیان اوست و آنها که کاری شایسته کرده باشند برای خود پاداش نیکو آماده کرده اند»همچنین در این آیه بیان شده که

۱- (۳۱) -نور الثقلین،ج ۳،ص ۲۹۱.

۲- (۳۲) -همان مأخذ،ج ۳،ص ۱۹۱.

فضل و رحمت خداوندی نصیب صالحان شود هر گاه فضل و رحمت از جانب خدا باشد پس خوشا به حال انسان صالح.

در تفسیر«برای خود پاداشی نیکو آماده کرده اند».از امام جعفر صادق(ع) روایت شده که فرمود:

«عمل صالح بر صاحبش در رفتن به بهشت پیشی می گیرد و در آنجا برای او همه چیز را آماده می کند هم چنان که خادم او بسترش را می گسترد». (۱)

آری،خدا آنان را از فضل خود جزا خواهد داد و او کافران را دوست ندارد.

[۴۶]

سپس خدای تعالی بعضی از نشانه های قدرت خود را در زندگی نشان می دهد.

« وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَاحَ مُبَشِّرَاتٍ -از نشانه های قدرت او آن که بادهای مژده دهنده را می فرستد.» از نعمتهای خدا نگاه مثبت است به زندگی.کسی که به خدا ایمان دارد زندگی را چنان خواهد یافت که گویی به روی او لبخند می زند.از مشکلاتی که بر سر راهش آیند به سهولت می گذرد ولی کافر ابری سیاه و ستبر قلبش را در خود پوشیده.به نور خورشید لبخند نمی زند و از نعم زندگی لذت نمی برد.قرآن می خواهد احساس جمال طبیعت را در ما برانگیزد تا به نگاهی خوشبینانه به زندگی بنگریم.

انسان فطرتا زیبایی را دوست می دارد.مظاهر زیبای طبیعی غذای گوارای روح حساس اوست.ولی این احساس را گاه عقده های روانی و گرفتاریهای روزانه و غرق شدن در طوفان اوهام و خواستها نابود می کند.

ما به عاملی نیاز داریم که این احساس را در ما بیدار کند و این وظیفهٔ ادبیات است.

آیات قرآنی عشق به زیبایی را در قلوب مؤمنان بر می انگیزند و نمو می دهند.

هم چنان که گرایش به خیر و فضیلت را نمو می دهند.تا دلهای مؤمنان در موکب

ص:۷۲

۱- ۳۳) -همان مأخذ،ج ۴،ص ۱۹۱.

شادمانی حرکت کند و به زمزمه های نرم طبیعت که از لرزش برگ درختان و جریان آبها در جویباران بر می خیزد گوش فرا دهد و بیاساید.

آیا نمی بینی که پروردگار ما چسان از بادهایی که به ما بشارت باران می دهند به بیانی دلپذیر یاد می کند.بادهایی که از دور دستها از دشتها و دامنه ها و دره ها می گذرند و باران خود نثار کشاورزانی می کنند که هفته ها از عمر خود را صرف شخم زدن و کاشتن زمین خود کرده اند؟آری...بادها ابرهای باران زای را می آورند و باران خیر و رحمت و برکت خداوندی است.گاه این بشارت به زبان رعد و برق است که اعلام می کنند اینک ابرهای پرباران خواهند بارید /۱۰ و مزارع تشنه سیراب خواهند شد.

بادها وظیفهٔ دیگر هم دارند درختان را بارور می کنند بذرهایی را که در جای متراکم مانده اند به نقاط دور می پراکنند.گاز اکسیژن را به میان مردم می برند و گازهای سمی را به درختان می رسانند تا از آنها تغذیه کنند و نمی گذارند شعاع خورشید برگهای درختان را بسوزاند.و نیز کشتیهای بادبانی را در دریاها به حرکت می آورند و در حرکت هواپیما و کشتیهای بازرگانی سهمی بسزا دارند.

همهٔ اینها برای این است که انسان رحمت خدا را بچشد و قلب کوچکش با جهان بزرگ پیوند گیرد.

« وَ لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ -تا رحمت خود را به شما بچشاند.» و نعمت باران زمین را سر سبز کند.

« وَ لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ بِأَمْرِهِ -و تا کشتیها به فرمان او روان باشند.» زیرا بادها کشتیهای بادبانی را از بندری به بندر دیگر می برد.

« وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ -و از فضل او روزی بجویید.» یعنی دیگر از نعم خداوندی رواج بازرگانی در میان مردم است.

وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

-باشد که سپاس گویید.» اوج سعادت و غایت نعمتها هنگامی است که انسان زبان به شکر می گشاید.با شکرگزاری دلش خشنود می شود و روحش آرامش می گیرد و شادمانی

ص :۷۳

سراسر قلبش را تسخیر می کند اما زمانی که نعمت خدا را کفران کند به هیچ یک از این لذتها دست نخواهد یافت آیا ۱۰/ هدف از این همه نعمت احساس سعادت انسان نیست پس کافر نعمت چگونه سعادتمند می شود؟ ۱۰/

[سوره الروم (۳۰): آیات ۴۷ تا ۵۳]

اشاره

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ رُسُلًا إِلَی قَوْمِهِمْ فَجَاؤُهُمْ بِالْبَیِّنَاتِ فَانْتَقَمْنَا مِنَ اَلَّذِینَ أَجْرَمُوا وَ کَانَ حَقًّا عَلَیْنَا نَصْرُ اَلْمُؤْمِنِینَ (۴۷) اَللّٰهُ اَلَّذِی یُرْسِلُ اَلرِّیَاحَ فَتُثِیرُ سَحَاباً فَیَبْسُطُهُ فِی اَلسَّمَاءِ کَیْفَ یَشَاءُ وَ یَجْعَلُهُ کِسَفاً فَتَرَی اَلْوَدْقَ یَخْرُجُ مِنْ خِلاَلِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ (۴۸) وَ إِنْ کَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ یُنَزَّلَ عَلَیْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِینَ (۴۹) فَانْظُرْ إِلَی آثَارِ رَحْمَتِ اَللّٰهِ کَیْفَ یُحْیِ اَلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذٰلِکَ لَمُحْیِ اَلْمَوْتیٰ وَ هُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (۵۰) وَ لَئِنْ أَرْسَلْنَا رِیحاً فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ یَکْفُرُونَ (۵۱) فَإِنَّکَ لاَ تُسْمِعُ اَلْمَوْتیٰ وَ لاَ تُسْمِعُ اَلصُّمَّ اَلدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِینَ (۵۲) وَ مَا أَنْتَ بِهَادِ اَلْعُمْیِ عَنْ ضَلاَلَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلاّٰ مَنْ یُؤْمِنُ بِآیَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (۵۳)

معنای واژه ها

۴۸[فتثیر سحابا]

:ابر را به حرکت در می آورد و منتشر می سازد.

ص: ۷۴

پیام خداوند را مؤمنان می شنوند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

ایمان چشم انسان را باز می کند تا زندگی را آن چنان که هست ببیند.بی هیچ حجاب و پرده ای.کسی که ایمان ندارد گویی کسی است که در تاریکی زندگی می کند رابطهٔ او از اطرافش بریده است.هرگز نمی خواهد در پی جستن واقعیت باشد.بلکه یا پیبند گمانی بیش نیست.و گمان به سرچشمه یقین راه ندارد.ایمان آدمی را وامی دارد که در پی یافتن حقیقت باشد،زیرا ایمان به ذاته تسلیم شدن به حق است.

در توحید مفضل آمده است:

«از انواع فوایدی که در موجودات خرد و بزرگ مشاهده می کنی پند و عبرت بیاموز؛چه موجوداتی که ارزشمند هستند و چه آنهایی که بی ارزشند.از همه پست تر و بی مقدارتر پهن و عذره است که هم پست است و هم نجس اما برای زراعت و حبوبات و سبزه ها ارزش بی نظیر دارند چندان که هیچ سبزه و علفی بدون وجود پهن و کود رشد و نمو نمی کند؛همان پهن و کودی که ۱۰/ مردم آن را نجس می دانند و از نزدیک شدن به آن بدشان می آید.

بدان که جایگاه و منزلت اشیاء به ارزش آنها نیست بلکه هر یک از دو منزلت و قیمت اشیاء برای خود بازاری دارد.چه بسا چیزی در بازار معاملات بی ارزش باشد اما در بازار علم و دانش ارزشمند باشند.پس،اگر چیزی کم بها و ارزش بود عبرت و پند گرفتن از آن را نیز کم ارزش و ناچیز مشمار.اگر جویندگان کیمیاء می دانستند که در عذره چه ارزشی نهفته است هر آینه آن را با بالاترین قیمتها

می خریدند و بر سر آن به کشمکش بر می خاستند».

چون تو به حق تسلیم شدی به جستجوی آن برخواهی خاست.و چون به جستجویش برخاستی او را خواهی یافت.اگر بگوییم نیاز،مادر هر اختراعی است،احساس سبب اصلی شناخت است،زیرا انسان هیچ چیزی را نمی شناسد مگر زمانی که به شناخت آن احساس نیاز کند کسی که ایمان ندارد به گمانهای خود بسنده می کند و هرگز احساس نیاز به معرفت نمی کند،زیرا هوی و هوس اساسا نزد او موجود است و او برای جستجوی آن انگیزه ای ندارد.

در آیات پیش دیدیم،که خدای تعالی برای ما بیان داشت که ایمان بصیرت است.پس کافر چون کور و کر است در حالی که مؤمن شنوا و داناست.

پرده های هوی مانع مؤمن نمی شوند،پیشداوریها و عقده های روانی سد راه او نیستند.مؤمن عینک رنگین بر چشم ندارد.خواه این عینک رنگین افکار جاهلی باشد یا نظریات منفی.دیدگاهش حزن و اندوه باشد یا غرور و آرزو.

مؤمن غالبا در برابر زندگی منفعل نیست،زیرا زندگی را به صورت طبیعی اش می بیند.خدا را به سبب نعمتهایش سپاس می گوید و در حال بلاـ بر بلا صبر می کند و همواره زبانش شاکر است و قلبش ستایشگر.چرا؟ ۱۰/ زیرا می داند که نعمتها از خدای سبحان است.در حالی که کافر می پندارد که خود منبع نعمتهاست و چون خدا نعمتی به او می دهد بازهم افزون می طلبد.

یکی از نعمتهای بزرگ خدا رسالتی است که پاکترین آفریدگانش برای ما آورده است.چه زیانکارند کسانی که رسالت پیامبر آنان را سود ندهد.خوشا به حال مؤمنان زیرا خدای تعالی بر عهده گرفته که آنان را یاری کند.رسالتهای تجلی بزرگترین رحمتهای الهی هستند.هم چنان که ابرهای پر برکت زمین را سیراب می کنند و نعمت می بخشند و پس از نومیدی مردم تشنه را امیدوار می سازند.

آیا زمین را نمی نگری که چسان شاداب و سرسبز می شود هنگامی که کشته هایش می روید؟اینها آثار رحمت خداوندی هستند.زمین مرده زنده می شود، از این پی می بریم که خدای تعالی قادر است مردگان را پس از مرگ زندگی دوباره

بخشد.

شرح آیات:

[۴۷]

« وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ رُسُلاً إِلی قَوْمِهِمْ فَجاؤُهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَانْتَقَمْنا مِنَ الَّذِینَ أَجْرَمُوا -و پیش از تو پیامبرانی را بر قومشان فرستادیم.آنان با دلیلهای روشن خود نزدشان آمدند و ما از کسانی که گناه کردند،انتقام گرفتیم.» این یکی از آثار رحمت خداست که بندگانش را به مجرد انحراف از دین عقاب نمی کند،بلکه نخست آنان را به وسیلهٔ پیامبرانش هشدار می دهد.

آیا اگر کودکی را بنگری که بر ستیغ کوهساری بازی می کند آیا نمی ترسی که نکند بیفتد؟آیا برای حفظ او از سقوط تلاش نمی کنی؟پیامبران خدا نیز چنین هستند می کوشند /۱۰ تا بندگان خدا در دره های فساد سقوط نکنند.

ولی این به معنی آن نیست که خدا بندگانش را به اکراه به راه هدایت سوق می دهد.بلکه کسانی که مرتکب جریمه ای شده اند در پایان راه در معرض انتقام پروردگار قرار می گیرند.امام مؤمنان؟بر خداست که آنان را یاری رساند:

« وَ کانَ حَقًّا عَلَیْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنِینَ -و یاری دادن مؤمنان بر عهدهٔ ما بود.

در حدیث آمده است که رسول خدا(ص)فرمود:

هر مسلمانی که آبروی برادرش را حفظ کند بر عهدهٔ خداست که او را از آتش جهنم نگهدارد.پس رسول اللّه خواندند:« وَ کانَ حَقًّا عَلَیْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنِینَ ». (۱)

یاری کردن خدای تعالی مؤمنان را ضرورتا به این معنی نیست که خدا مستقیما به دست خود آنان را یاری می کند.بلکه این یاری گاه به وسیلهٔ مؤمنان دیگر است.همان گونه که وسیلهٔ عذاب کافران را به دست مؤمنان فراهم می آورد.

۱- ۳۴) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۱۹۱.

[۴۸]

« اَللّٰهُ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیٰاحَ فَتُثِیرُ سَحٰاباً فَیَبْسُطُهُ فِی السَّمٰاءِ کَیْفَ یَشٰاءُ -خداست که بادها را می فرستد تا ابرها را بر انگیزد،و چنان که خواهد بر آسمان بگسترد.» خداوند بادها را می فرستد،بادها ابرها را متراکم می سازند گاه بر هم انباشته می شوند و گاه در آسمان گسترده می شوند و بر هر کس از بندگانش که بخواهد باران می بارد.

« وَ یَجْعَلُهُ کِسَفاً -و آن را پاره پاره می کند.» مراد آن است که به صورت قطعاتی در آسمان به جنبش می آیند.

« فَتَرَی الْوَدْقَ یَخْرُجُ مِنْ خِلاٰلِهِ -و بینی که باران از خلال ابرها بیرون می آید.» گویی ابرهای آبستن بار خود بر زمین می نهند.

اگر حرکت بادها و فشار آنها بر ابرها نباشد و اگر تراکم ابرها و حرکت آنها در اثر وزش هوای سرد نباشد باران نخواهد بود.

سپس پروردگار عالم از حرکت و دگرگونی ابرها در فضا به حالات مختلف قلب انسان در زمین می پردازد.که انتظار باران می کشد و چون باران می بارد شادمان می شود.

« إِذٰا هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ -و چون باران را به هر که خواهد از بندگانش برساند شادمان شوند.» زیرا باران بشارت راحت و رفاه و ثروت می دهد.

[۴۹]

« وَ إِنْ کٰانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ یُنَزَّلَ عَلَیْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِینَ -اگر چه پیش از آن که باران بر آنها ببارد نومید بوده اند.» اگر باران دیر کند و زمانش بگذرد و نبارد انسان نومید می شود،آیا انسان نمی داند آن کس که آسمانها و زمین را به رحمت خود آفریده است او را ترک نخواهد کرد؟ولی بشر عادت اوست که در چنین مواقعی ۱۰/ توکل را از دست بنهد و امید به آینده را از دست بدهد.

ص :۷۸

[۵۰]

چگونه شناخت خود را از خدا بیشتر کنیم و بر امید به رحمتش بیفزاییم؟و چگونه به این یقین برسیم که خدا می تواند مردگان را زنـده کنـد؟ جواب:به نظر کردن در آثار رحمت خـدا.باران که رحمت اوست چون بر زمین مرده ببارد،زمین با شادمانی آن را اسـتقبال خواهـد کرد.و آفرین خواهد گفت و کشـته هایش می رویند.و زمین به سادگی جامه ای از علف سبز بر تن خواهد کرد.

« فَانْظُرْ إِلىٰ آثارِ رَحْمَتِ اللّٰهِ -پس به آثار رحمت خـدا بنگر.» هـدف از نظر تنها اذعان به قـدرت خداونـد نیست.بلکه شـناخت تجلیات قدرت خداوند بر آفریدگان و سنتهایی است که خدا در جهان به اجرا درآورده و کیفیت اجرای این سنتهاست.

« کَیْفَ یُحْیِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها -که چگونه زمین را پس از مردنش زنده می کند.» چون انسان دریابد که خدا چگونه زنده می کنـد،به حقایق روز باز پسـین هم آگاه خواهـد شد.آفریدگار دنیا همان آفریدگار آخرت است و قدرت او در آفرینش یکسان است.

« إِنَّ ذٰلِکَ لَمُحْیِ الْمَوْتیٰ وَ هُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ -چنین خـدایی زنده کنندهٔ مردگان است و بر هر کاری توانا است.» انتقال ابرهـا از دورترین نقطـهٔ زمین برای باریـدن در دورترین نقطه هـا،ایمان به روز رسـتاخیز را در دل ما بر می انگیزد.هم چنان که زمین به باران زنده می شود.

مردم نیز در روز رستاخیز زندگی نو خواهند یافت.

[۵۱]

« وَ لَئِنْ أَرْسَلْنٰا رِیحاً فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ یَکْفُرُونَ - «اگر بادی بفرستیم که کشـته ها را زرد بیننـد،از آن پس همه کافر شونـد.» در قرآن کریم فرق است میـان دو واژه«بـاد»ریـح و«بادهـا»ریـاح همواره «باد»به صورت مفرد /۱۰ آورندهٔ عذاب اسـت و«بادها»به صورت جمع آورندهٔ رحمت است.

در روایت هم از حضرت رسول(ص)نقل شد که فرمود:

ص :۷۹

«بار خدایا بر ما بادها بفرست و باد مفرست». (۱)

اما معنی«آن را زرد بینند»چیست؟ بعضی می گویند مراد کشته هاست و بعضی می گویند مراد خود باد است.

زیرا باد زرد آورندهٔ عذاب است و در آن خیری نیست.از حضرت امیر المؤمنین روایت شده که:

«بادها»بر پنج قسم هستند:یکی باد عقیم که پناه بر خدا از شر آن باد.

حضرت رسول هر گاه باد زرد یا باد سرخ یا باد سیاه می ورزید رنگ چهره شان زرد می شد تا آن گاه که قطره بارانی می چکید آن گاه رنگ چهره شان به حال اول بر می گشت و می گفت که رحمت نازل شد. (۲)

هر زمان که انسان باد زرد را بنگرد به خدا کافر شود و پندارد که خدا قادر به دفع مکروه از او نیست و فراموش می کند که آن که این باد را فرستاده است کسی جز خدا نیست و اوست که می تواند آن را به باد مبارک بدل کند.

[۵۲]

خدا آیات خود را بر ما تلاوت کرد ولی مردم را گوش شنوا نیست.با آن که آیات در نهایت روشنی و بلاغت نازل شده اند.پاره ای از مردم در عین این که زنده اند در شمار مردگانند.منافذ قلبشان بر بسته است.هماره طریق انکار می پویند.بعضی از حقایق می گریزند و خود را به کری می زنند و بعضی چشم بر هم می نهند تا چون کوران هیچ چیز را ننگرند.

« فَإِنَّکَ لاٰ تُسْمِعُ الْمَوْتیٰ وَ لاٰ تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعٰاءَ إِذٰا وَلَّوْا مُدْبِرِینَ -تو نمی توانی مردگان را شنوا سازی و اگر اینان نیز از تو باز گردند آواز خود را به گوش آن کران نرسان.» [۵۳]

« وَ مٰا أَنْتَ بِهٰادِ الْعُمْیِ عَنْ ضَلاٰلَتِهِمْ -تو هدایت کنندهٔ نابینایان از گمراهیشان نیستی.»

۱- ۳۵) -همان منبع،ج ۶،ص ۱۷.

۲- ۳۶) -همان منبع،ج ۶،ص ۱۷.

از سیاق آیه بر می آید که این گونه مردم سه گروهند مرده،کر و کور.

ممکن است مردگان کافران باشند که چون مردگان نه می شنوند و نه سخن می گویند و گروه دوم یعنی کران کسانی هستند که با اشاره ای می توانند مطلب را دریابند ولی چون پشت کرده اند از آن اشارت هم محرومند و گروه سوم کورانند که شنیدن می توانند ولی نمی توانند آنچه را می شنوند به اجرا در آورند که نابینایان هستند.

«شنیدن»را برای مرده به کار برد.زیرا آخرین حسی که زنده از دست می دهد حس شنوایی است و آوردن«شنیدن»برای کر،زیرا بارزترین عیب در او نشنیدن است ولی شنیدن را برای کور به کار نبرد زیرا کور می شنود بلکه گفت:«تو هدایت کننده نابینایان نیستی».

در قرآن کریم همواره میان فرستادن بادها و فرستادن رسولان مقارنه است.

مثلا در این آیات می فرماید:

«و اوست که پیشاپیش رحمت خود بادها را به بشارت می فرستد.چون بادها ابرهای گرانبار را بردارند ما آن را به سرزمینهای مرده روان سازیم و از آن باران فرستیم و به باران هر گونه ثمره ای را می رویانیم مردگان را نیز این چنین زنده می گردانیم شاید پند گیرند».

«و سرزمین خوب گیاه آن به فرمان پروردگارشان می روید و زمین بد جز اندک گیاهی از آن پدید نمی آید،برای مردمی که سپاس می گویند آیات خدا را این چنین گونه گون بیان می کنیم.

«نوح را بر قومش به رسالت فرستادیم.گفت:ای قوم من،اللّه را بپرستید.

شما را خدایی جز او نیست و من از عذاب روزی بزرگ بر شما بیمناکم». (۱)

همان گونه که بادهای نیکو مظهر خیر و برکات هستند،آمدن رسولان هم مظهر برکات بسیارند.

۱- ۳۷) -اعراف۵۱/ تا ۵۷.

در بعضی از تفسیرها آمده است که مراد از ابرها اهل بیت پیامبرند و مراد از زنده شدن زمین بعد از مردنش زنده شدن قلوب مردم است به وسیلهٔ هدایت امامان(ع).

در بعضی از روایات هم آمده است که این آیه در حق حضرت صاحب الامر(ع)نازل شده است.

امام محمد باقر(ع)فرموده است که مراد از سخن خداوند:«بدانید که خدا زمین را پس از مردنش زنده می کند»یعنی ۱۰/ «زمین را خداوند به وسیلهٔ قائم آل محمد(ع)زنده می سازد و مراد از مردن زمین کافر شدن اهل زمین است که کافر چون مرده است». (۱)

« إِنْ تُسْمِعُ إِلاّ مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ -تو صدایت را تنها به گوش کسانی می رسانی که به آیات ما ایمان آورده اند و تسلیم شده اند.» ۱۰/

[سوره الروم (۳۰): آیات ۵۴ تا ۶۰]

اشاره

اَللّهُ اَلَّذِی خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفاً وَ شَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ هُوَ اَلْعَلِيمُ اَلْقَدِيرُ (۵۴) وَ يَوْمَ تَقُومُ اَلسَّاعَةُ يُقْسِمُ اَلْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذٰلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ (۵۵) وَ قَالَ اَلَّذِينَ أُوتُوا اَلْعِلْمَ وَ اَلْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِی كِتَابِ اَللّهِ إِلیٰ يَوْمِ اَلْبَعْثِ فَهٰذَا يَوْمُ اَلْبَعْثِ وَ لٰكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ (۵۶) فَيَوْمَئِذٍ لاَ يَنْفَعُ اَلَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَ لاَ هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۵۷) وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنّاسِ فِی هٰذَا اَلْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ لَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلاّ مُبْطِلُونَ (۵۸) كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اَللّهُ عَلیٰ قُلُوبِ اَلَّذِينَ لاَ يَعْلَمُونَ (۵۹) فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اَللّهِ حَقٌّ وَ لاَ يَسْتَخِفَّنَّكَ اَلَّذِينَ لاَ يُوقِنُونَ (۶۰)

۱- ۳۸) -کمال الدین و تمام النعمه،ص ۶۶۸.

معنای واژه ها

۵۴[شیبه]

:پیری و کهنسالی.

۶۰[لا یستخفّنّک]

:تو را تحریک نکنند.

این است روز رستاخیز

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

بشر در کف تقدیر سرگشته است و این دلیلی است بر قدرت خداوند مدبّر.

همان گونه که تقلبات زمین تجلیات قدرت خداوند است.در مباحث پیشین از دگرگونیهای طبیعت سخن گفتیم.در اینجا بحث در این است که خدا آدمی را ناتوان آفریده و بار دیگر پس از نیرومندی به ضعف می گراید.خداست که هر چه را که بخواهد می آفریند(نه بشر)و اوست دانا و توانا.

کشتی روزگار بشر را بر سر امواج دگرگونیها می برد تا به ساحل قیامت می رسد.بشر در آنجا با حساب و بازخواست مواجه می شود.اما مجرمان سوگند می خورند که ساعتی پیش در گورها نیاسوده اند.که آنان منحرف بوده اند،در حالی که اهل علم و ایمان می دانند که این نهایت سیر سفر است این همان روز جزایی است که در دنیا از کیفیت آن هیچ نمی دانستند.در آن روز ظالمان را پوزش خواستنشان سود نبخشد و از گناهانشان نپرسند،بلکه بی هیچ پرسش جزایی خود را

می بینند و این بی اعتنایی برای خوار کردن آنهاست.

همچنین قرآن هیچ حقیقتی را رها نمی کند،مگر آن که آن را بیان می کند ولی کافران بدان منتفع نمی شوند زیرا انکارش می کنند.آری دلهایشان فرو بسته است ناچار باید مؤمنان صبر کنند و شور و نشور کفار آنان را به شتاب وا ندارد.

شرح آیات:

[۵۴]

نگاه مؤمن به روزگار با نگاه دیگران فرق دارد،زیرا او از تغییراتی که عارض می شوند ایمان و معرفت به حقایق را در می یابد و از آنچه بر او گذشته است آینده را پیش بینی می کند ولی کافر از این دگرگونیها عبرت نمی گیرد.

این تطور در زندگی انسان دلالت بر آن دارد که انسان خود انسان است و آن دگرگونیها بر چیزی که خارج از ذات اوست عارض می گردد.پس قوه ای که در خردی ناتوانی بود و در بزرگی هم باز ناتوانی می شود،از ذات انسان نیست و گرنه با او استمرار می یافت.علم از ذات انسان نیست و گرنه همواره ملازم او می بود ولی خدا ما را از شکمهای مادرانمان بیرون آورد و ما هیچ نمی دانستیم او ما را شنوایی و بینایی و تعقل ارزانی داشت و همهٔ اینها به زودی زوال می یابند.

« اَللّٰهُ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ ضَعْفٍ -خداست که شما را ناتوان بیافرید.» نه چنان است که خدا انسان را از ماده ناتوانی آفریده باشد،زیرا ایزد جل و علا اشیاء را از ارادهٔ الهی(کن فیکون)آفریده است.او را ضعیف ساخت زیرا اصل او از خاک است و خاک که اصل خلقت اوست ضعیف است.در دعایی از امام حسین آمده است که:

«من در عین توانگریم فقیرم پس چگونه در فقرم فقیر نباشم؟.من نادانم در دانایی خود، ۱۰/ پس چگونه جاهل در جهل خود نباشم»(مفاتیح الجنان ص ۲۷۱).

« ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً -و پس از ناتوانی نیرومند ساخت.» در جوانی اش تا زمان کهولت،زیرا نیرومندی ذاتی انسان نیست.

« ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفاً وَ شَیْبَةً -آن گاه پس از نیرومندی ناتوانی

و پیری آورد.» و این ضعف دوم در اثر بیماری یا پیری عارض او می شود.معروف است که درد پیری درد بی درمانی است،زیرا آن به وجود می آید در اثر انعدام یا لاغر شدن سلولهای مغز یعنی چیزی که به هیچ وسیله ای قابل تعویض نیست.

یکی از شعرا گوید:

عجوز تمنّت أن تکون فتیه

و قد شاب منها الرأس و احدودب الظهر

فمرّت علی العطار یصلح شأنها

فهل یصلح العطار ما افسد الدهر

(پیر زالی آرزو کرد که جوان شود در حالی که موی سرش سفید و پشتش خمیده شده بود نزد عطار رفت تا مگر کارش را اصلاح کند،آیا چیزی را که روزگار فاسد کرده عطار اصلاح تواند کرد؟) « یَخْلُقُ مٰا یَشٰاءُ وَ هُوَ الْعَلِیمُ الْقَدِیرُ -هر چه بخواهد می آفریند و او دانا و تواناست.» این تحولاتی که بر انسان عارض می شود حکایت از قدرت خدا دارد.

بزرگترین نشانۀ قدرت خدا این است که انسان را از حالی به حالی می گرداند.این تغییر در چارچوب تقدیر حکیمانۀ اوست.تا آدمی بداند که خدا قادر و پیروزمند و دانا و حکیم است.امام حسین(ع)در دعای خود گوید:

«بار خدایا از اختلاف آثار و گردش روزگاران دانستم که مراد تو این است ۱۰/ که به من شناخت هر چیز را بیاموزی تا من نسبت به تو در چیزی جاهل نباشم».

[۵۵]

مجرم نمی خواهد به آنچه دادگاه دربارۀ او حکم کرده است تسلیم شود.و آرزو می کند که هرگز روز مجازات در نرسد.ولی خداوند آنچه مقرر داشته چیز دیگری است.هر روز که می گذرد او را به محاکمه اش نزدیکتر می سازد.اگر بر پشت راهدارترین مرکبها نشسته بگریزیم باز هم به روز رستاخیز خواهیم رسید.

این برخورد ناگهانی مجرم را وا می دارد که سوگند خورد که جز ساعتی یا لحظه ای نیارمیده است.شاید هم در قیاس با موازینی که برای خود جعل کرده درست باشد گاه می پندارد که اصلا قیامت نیامده است یا تا زمان آمدنش فاصلۀ

درازی است.بدین گونه به خود دروغ می گوید و خود را از حقیقت دور می دارد و اینها جز آرزویی باطل هیچ نیست.

« وَ یَوْمَ تَقُومُ السّاعَةُ -روزی که قیامت برپا شود.» با تمام هول و هراسهایش و ناگهان در رسیدنش و ظهور آن به صورت یک واقعهٔ عظیم آسمانی و زمینی در این روز:

« یُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ -مجرمان سوگند می خورند.» آنان غالبا دستخوش گمانهای خود هستند و هم چنان منتظر رسیدن آن می پندارند:

« ما لَبِثُوا غَیْرَ ساعَةٍ -که جز ساعتی در گور نیارمیده اند.» چنان که گویی پس از انجام جرم فورا با کیفر آن مواجه شده اند.

اگر به گذشت سریع زمان توجه کنیم و بدانیم که اجل نزدیک ماست چرا یقین نکنیم که کیفر اعمال ما بسی نزدیک است؟آن زمان درازی که می پنداریم میان ما و کیفر اعمالمان فاصله است جز توهّمی بیش نیست.بنا بر این نباید فریفته شویم.

مؤمنان در دعای خود در برابر پروردگارشان می گویند:

«اگر از شتاب عقوبت می ترسیدم از آن اجتناب می کردم».

و می گویند:

«بار خدایا بلای من بزرگ است و بد حالی من بسیار و اعمال من اندک.

غلها و زنجیرها مرا زمینگیر کرده اند.آرزوی دراز سود مرا از من دریغ داشته.دنیا با فریبکاریهای خود مرا فریب داده.نفس من نیز با جنایتش و سهل انگاری من ای سرور من مرا از راه برده است»(از دعای کمیل).

امام علی(ع)می گوید:

«ای مردم،من بیش از هر چیز می ترسم که شما گرفتار دو چیز گردید:

پیروی هوا و هوس و آرزوی دراز.پیروی هوا و هوس شما را از حق رویگردان

می کند و آرزوی دراز آخرت را از یادتان می برد». (۱)

« کَذٰلِکَ کٰانُوا یُؤْفَکُونَ -آری این چنین از حق منحرف می شوند.» /۱۰ از حق دوری می گردانند و می پندارند جزای اعمالشان دور است و یا هرگز روز باز خواست نخواهد آمد.سؤال این است:چه چیز آنها را از حق منحرف می کند؟جواب این است که:یا شیطان یا جامعهٔ فاسد و یا هوای نفس.در نتیجه عامل ضلالت هر چه باشد آنها نمی توانند با آرزوها و خواستهای شیرین خود واقع را دگرگون سازند.روز کیفر خواهد آمد و آنها خواهند پرسید چه مدت در گور درنگ کرده بودیم؟ پس انسان باید همواره به درگاه پروردگار خود بنالد که خداوندا آخرت را از یاد من مبر.آرزویم به حسن عمل کوتاه کن.

[۵۶]

اما مؤمنان به آخرت یقین دارند و از روز حساب بیمناکند و در تلاش و کوشش اند که خود را از عذاب پروردگارشان در امان نگاه دارند.پس هرگز قیامت آنان را غافلگیر نخواهد کرد و چون مسافری که می داند در فلان روز سفر می کند زاد و توشهٔ راه را فراهم می آورند.

« وَ قٰالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِیمٰانَ -آنان که علم و ایمان داده شده اند گویند.» شاید علم،علم به قیامت باشد به دلیل آخر آیه که گوید«این روز قیامت است و شما نمی دانسته اید».اما ایمان تصدیق به چیزی است که علم بدان رسیده است یا سخن راست و عمل صالح.

« لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِی کِتٰابِ اللّٰهِ إِلیٰ یَوْمِ الْبَعْثِ -شما بر وفق کتاب خدا تا روز قیامت در گور آرمیده اید.» مهم نیست که چه مدت آرمیده اید،کم یا زیاد.مهم این است که آنچه را که از آن می ترسیدید با آن رو به رو شده اید.

ص: ۸۷

۱- ۳۹) -نهج البلاغه،خطبهٔ ۴۲،ص ۸۳.

شاید تعبیر به«فی کتاب اللّه»مانند این سخن ما باشد که می گوییم:(در واقع)یعنی بر خلاف /۱۰ آرزوهای شما که قیامت نمی آید یا فاصله میان شما و قیامت فاصله ای بس دراز است،این خواست شما تحقق پیدا نکرد بلکه آنچه خدا خواست و در کتاب خود آورده و همان ملاک و معیار حق است،وقوع یافت نه هوسها و آرزوها و خواستهای نفسانی شما.

چیزی که انسان باید نیکو دریابد این است که جهانی که محیط بر اوست از هوا و هوس او پیروی نمی کند و بر حسب احلام و آرزوهای او گام بر نمی دارد.

بلکه هر چه می کند بر حسب فرمان خداوند است.

«فَهٰذا یَوْمُ الْبَعْثِ

-این روز قیامت است.» روزی که آن را انکار می کردید ولی انکارش به سود شما نبود.آری انکار شما یک نتیجه داد آن هم غافل شدن شما از تهیهٔ زاد و توشهٔ آخرت.

«وَ لٰکِنَّکُمْ کُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ

-و شما نمی دانستید».

از این دو آیه چنین حاصل می شود که کافر زمان را نمی شناسد و به پایان کار اعتقاد ندارد و به وقت خود که به سوی این نهایت دردناک سوقش می دهد احترام نمی گذارد.ولی مؤمن حقیقت زمان را می شناسد و می داند که فرصتش اندک است گذشت زمان را حس می کند و برای طی راه دراز آخرت زاد و توشهٔ خود را بر می دارد.

آری در آن روز«نه مال سود می دهد و نه فرزندان.مگر کسی که با دل پاک و سلیم آید».

بلی،منطق مؤمن نسبت به زمان را امام سجاد علی بن الحسین(ع)چه خوب بیان می فرماید:

«بر خود می گریم به سبب عمری که از دست داده ام و آرزوهایی که عمرم را انباشته بود.اکنون در مکان مأیوسان جای گرفته ام».

«چرا نگریم و حال آن که نمی دانم سرنوشت من چه خواهد بود و می بینم که نفس من مرا فریب می دهد و من صدای بالهای مرگ را بر فراز سرم احساس

می کنم».

سپس آن ساعات هولناک را که باید همه در انتظارش باشیم و با زاد و توشه به سوی آن حرکت کنیم،مجسم می سازد:

«چرا نگریم.برای جان دادنم می گریم.برای تاریکی قبرم می گریم،برای تنگی گورگاهم می گریم.برای سؤال نکیر و منکر از خود می گریم،سپس به اوج تضرع می رسد و صحنه های هولناک قیامت را تصویر می کند:

«می گریم برای بیرون آمدن از قبرم برهنه ذلیل،در حالی که بار گناه خود بر پشت دارم.گاه به راست می نگرم و گاه به چپ.زیرا مردم هر یک به کار خود مشغولند.چهره هایی شادمان است و چهره هایی گرفته و درهم». (1)

[۵۷]

چه بسا شیطان گناهکاران را فریب می دهد و می گوید آخرت هم مثل همین دنیاست.هر گاه تو را گفتند که فلان عمل خلاف از تو سر زده است معذرت می خواهی و کار تمام می شود.برای رفع این وسوسه است که می فرماید:

«فَيَوْمَئِذٍ لاٰ يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ

-در این روز پوزش ستمکاران به حالشان سود ندهد.» اساسا این روز روز جزاست و بدین سبب از ظالمان توبه نه می خواهند و نه می پذیرند،زیرا مهلتشان تمام شده است.

« وَ لاٰ هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ -و از آنها نخواهند که توبه کنند.» /۱۰ [۵۸]

« وَ لَقَدْ ضَرَبْنٰا لِلنّٰاسِ فِي هٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ -ما در این قرآن برای مردم هر گونه مثلی آورده ایم.» قرآن برای ما هر حقیقتی را در درون ما باشد چه در خارج از ما بیان می دارد.تا ما از این مثلهای جزئی به حقایق کلی برسیم.ولی این حقایق کافران را سود ندهد با وجود آن که برای اثبات آنها دلایل کافی وجود دارد.

« وَ لَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلاّٰ مُبْطِلُونَ -و چون

۱- ۴۰) -از دعای ابو حمزهٔ ثمالی.

آیه ای برایشان بیاوری کافران خواهند گفت:شما یاوه گویانی بیش نیستید.» چرا اینان همیشه حق را انکار می کنند؟و سبب انکار آنها چیست؟زیرا اینان به سبب ستمکاریشان قدرت فهم حقیقت را از دست داده اند.

[۵۹]

« کَذٰلِکَ یَطْبَعُ اللّٰهُ عَلیٰ قُلُوبِ الَّذِینَ لاٰ یَعْلَمُونَ -این چنین خدا بر دلهای کسانی که از دانایی بی بهره اند مهر می نهد.» زیرا اینان علم را ترک گفته اند و ایمان به رسالت را از دست داده اند و به جهل و عناد گراییده اند و هنگامی که انسان علمش را رها کند و به جهل گراید قلبش به صندوق فرو بسته ای تبدیل خواهد شد.

[۶۰]

این موضع کسانی است که کافر شدند،اما موضع مؤمنان صبر است و انتظار فرج،زیرا خدا بر خود مقرر داشته که بندگان صالح خود را یاری کند.

« فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَ لاٰ یَسْتَخِفَّنَّکَ الَّذِینَ لاٰ یُوقِنُونَ -پس صبر کن که وعدهٔ خدا حق است.مباد آنان که به مرحلهٔ یقین نرسیده اند تو را بی ثبات و سبکسر گردانند.» این آیه اشارت بدان دارد که رسول(ص)باید عمل خویش را هم چنان پی گیرد و از آنچه مردم بی ایمان می گویند متأثر نگردد.

سورهٔ لقمان

اشاره

ص :۹۱

فضیلت سوره:

از امام باقر(ع)روایت شده که می فرماید:

«کسی که سورۀ لقمان را در شب بخواند خداوند شبانه فرشتگانی را بر او گمارد که او را از شیطان و سپاهیانش حفظ می کند تا آن که شب را به صبح رساند، و چون آن را در روز بخواند هم چنان از شیطان و سپاهیانش در امان خواهد بود تا به وقت شام.

نور الثقلین،ج ۴،ص ۱۹۳ /۱۰

زمینۀ کلّی سوره

اشاره

نام سوره:

لقمان پیامبر نبود،مردی حکیم بود و حکمتش حکمت الهی بود.آمدن نام او در قرآن سبب جاویدانی او شده است.سوره به نام او نامیده شده تا بیان کند که بنده ای که سپاس خدای گوید،خدا نیز او را سپاس خواهد گفت و حکمت و

فضیلت خواهد بخشید.

معارفی که در سورهٔ لقمان آمده است همه حکمت خداوندی است که در کتاب خدا تجلّی کرده است و در قلوب نیکوکاران ولی به مستکبران سودی نخواهد داد.

پروردگار ما به لقمان حکمت عطا فرمود و آن حکمت را در یک کلمه که همان شکر و سپاس خداوند باشد خلاصه کرد و لقمان آن حکمت فشرده را طی ده توصیه و سفارش که همگی از شکر و سپاس خداوند منبعث می شوند برای فرزندش باز کرد.نخستین این وصایا شناخت آفریدگار است و آخرین آنها گردنکشی نکردن در برابر آفریدگان.

در سورهٔ لقمان آیات خدا که به یکتاپرستی راه می نمایند به تفصیل و روشنی آمده است.توحید خداوندی محدودهٔ سپاسگزاری بندگان اوست.یعنی جایز نیست.

که فرزندی پدر و مادرش را اطاعت کند هر گاه آنها او را به شرک آوردن به خدا فرمان دهند.

در چهار چوب این سوره چند موضوع توضیح داده شده:

یکی آن که حکمتی که در کتاب خداست نیکوکاران را سود دهد و سبب هدایت و رحمت آنهاست.یعنی کسانی را که نماز را بر پای می دارند و زکات می دهند،و به روز بازپسین یقین دارند.اینان اصحاب هدایت و فلاح هستند در حالی که گروه دیگر هم یافته شوند که به عمر و مال خود سخنان بیهوده و لهو و بازیچه می خرند و با افکار باطل سودا کنند و به کارهای ناپسند پردازند و هدفشان گمراه کردن مردم است از راه خدا.قرآن هشدار می دهد که نصیب این طایفه عذابی است خوار کننده.

در حالی که خدای تعالی برای صالحان بهشتهای پر نعمت مهیا کرده است.آیا پروردگار ما حکیم نیست؟و به هر کس بر وفق حکمت خود پاداش نمی دهد؟ ما حکمت خدا را می شناسیم و سپاسش می گوییم تا ما را از حکمت خود

روزی کند.خداوند ما را توجه می دهد به آفرینش آسمانهای بدون ستون و کوه های سر به فلک افراشته که در جاهای معین خود قرار داده تا نگذارند زمین بلرزد و هر جنبنده ای را آفریده و روزی داده از همان نباتی که از زمین با ریزش باران روئیده است اینها چیزهایی است که خدا آفریده است.آیا آنها که شریک خدا قرار می دهید چه چیزهایی آفریده اند؟هیچ.آری ستمکاران در گمراهی آشکار هستند.

.(۱۱/۱)

بار دیگر به بیان آیات و نشانه های قدرت باز می گردد،(۳۰/۲۰)بعد از آن که حکمتهایی را که به لقمان ارزانی داشته یک یک بیان می کند.حکمتی را که به لقمان داده در یک کلمه(شکر خدا)خلاصه می کند.زیرا شکر خدا جز به شناخت خدا و شناخت نعمتهای خدا بر ما میسر نیست.نخستین چیزی که ذکر می کند این است که شکر به خدا به خود شکر کننده باز می گردد.زیرا خداوند بی نیاز و ستوده است.سپس به این نکته اشاره می کند که شرط شکر اجتناب از شرک است.

شایسته است که انسان پدر و مادر خود را سپاس گوید ولی در حدودی که خدا معین کرده و چون او را به شرک فرمان دادند اطاعت از آنها جایز نیست.

سزاوار است که انسان بداند که مسئول اعمال خود است و اگر وزن عمل کسی به قدر /۱۰ یک دانهٔ خردل باشد خدا آن را به حساب می آورد.

از مطالب دیگری که در این آیه از آن بحث شده حکمت اقامهٔ نماز و امر به معروف و نهی از منکر و صبر بر دشواریهاست و نیز ترک بر خود بالیدن و میانه روی در کارها و فرود آوردن صدا به هنگام سخن گفتن.(۱۹/۱۲) سپس به ذکر نعمتهایی می پردازد که باید سپاس آنها را گفت آیا نه چنین است که خداوند هر چیز را مسخر ما گردانیده و نعمتهای ظاهر و باطن خود را نصیب ما ساخته.در حالی که هنوز مردمی هستند که بدون علم و آگاهی دربارهٔ خدا مجادله می کنند؟ اینان پیروان پدران خود هستند که آنان نیز از شیطان پیروی می کردند.قرآن

تأکیـد می کنـد که ترس از پـدران اساس درستی نـدارد.بلکه فقط بایـد تسلیم اراده و خواست خداونـد شـد.و به بندگان خدا احسان کرد که همین عمل بنده را از اشرار مصون می دارد زیرا اوست دستگیرهٔ محکم و عاقبت کارها با خداست.

اما زنـدگی خوش دنیوی کفار نبایـد باعث اندوه مؤمنان شود،زیرا خداست که آنان را پاداش می دهد و به کیفر اعمالشان می رساند.درست است که در دنیا متنعم به نعم پروردگار می شوند ولی عذاب الیم در انتظار آنهاست.

در این آیات ده نام از نامهای نیکوی خداونـد آمـده است.چون خالق و غنی و حمید.آری خدا آفریدگار است و کسـی آن را انکار نمی کند و بی نیاز است زیرا هر چه در آسمانها و زمین است از آن اوست و اوست پیروزمند و حکیم.خدایی که کلمات او به شمار در نمی آید و اوست شنوا و دانا.

اوسـت خداونـد آگـاهی شـب را از روز بیرون می کشـد و روز را از شـب.و خورشـید و مـاه را مسـخر مـا کرد و برای هر یک مسیری معین نموده.

خـداست کـه ملک او را زوال نیسـت و حـال آن کـه هر چه را جز او به خـدایی می خواننـد فناپـذیر است.اوست بلنـد مرتبه و بزرگ.

خداوند آیات خود را به مردم می نمایاند ولی تنها کسانی که به حیلهٔ صبر و شکر آراسته باشند بدان هدایت می یابند.

خدای تعالی برای ما موقعیتهای دشواری پیش می آورد تا به درگاه او تضـرع کنیم ولی چون آن سختی به پایان رسد مردم دو فریق می شونـد بعضـی منکرانـد.منکر کـافر نعمتی است که به عهـد خود وفـا نمی کنـد و نعمتهـای پروردگارش را شـکر نمی گوید.

خـدای تعالی مردم را از روز قیامت بیم می دهـد.در آنجا هیـچ علاقه خویشاوندی وجود ندارد.خدا تأکید می کند که وعدهٔ او در باب قیامت حق است مباد مردم را دنیا و دنیاداران فریب دهند(عوامل انحراف بدین گونه خلاصه می شود).

در پایان به یاد ما آورد که علم خدا و قدرت واسعهٔ او بر همه کس و همه

چیز محیط است.

سورهٔ لقمان

[سوره لقمان (۳۱): آیات ۱ تا ۱۱]

اشاره

بِسْمِ اَللّهِ اَلرَّحْمنِ اَلرَّحِيمِ . الم (١) تِلْكَ آيَاتُ اَلْكِتَابِ اَلْحَكِيمِ (٢) هُدىً وَ رَحْمَةً لِلْمُحْسِنِينَ (٣) اَلَّذِينَ يُقِيمُونَ اَلصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ
اَلزَّكاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴) أُولئِكَ عَلى هُدىً مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولئِكَ هُمُ اَلْمُفْلِحُونَ (۵) وَ مِنَ اَلنّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ
اَلْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اَللّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَها هُزُواً أُولئِكَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِينٌ (۶) وَ إِذا تُتْلى عَلَيْهِ آياتُنا وَلّى مُسْتَكْبِراً كَأَنْ لَمْ
يَسْمَعْها كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْراً فَبَشِّرْهُ بِعَذابٍ أَلِيمٍ (٧) إِنَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ لَهُمْ جَنّاتُ اَلنَّعِيمِ (٨) خالِدِينَ فِيها وَعْدَ اَللّهِ
حَقًّا وَ هُوَ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ (٩) خَلَقَ اَلسَّماواتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها وَ أَلْقى فِي اَلْأَرْضِ رَواسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ بَثَّ فِيها مِنْ كُلِّ دابَّةٍ وَ
أَنْزَلْنا مِنَ اَلسَّماءِ ماءً فَأَنْبَتْنا فِيها مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (١٠) هذا خَلْقُ اَللّهِ فَأَرُونِي ما ذا خَلَقَ اَلَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ اَلظّالِمُونَ فِي ضَلالٍ
مُبِينٍ (١١)

ص: ۹۷

معنای واژه ها

۶[لهو الحدیث]

:باطلی که از خیر باز دارد.

۷[وقرا]

:«وقر»بار سنگینی است.یعنی در گوش آنها بار سنگینی است که مانع از شنیدن است تا بدین وسیله هدایت یابد.

۱۰[ان تمید بکم]

:تا شما را نلرزاند.

احسان،تکامل و هدایت

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

آیات آغاز سوره بر محور احسان است،احسان چیزی که میان انسان و دیگران رابطه برقرار می کند.تردید نیست که کوشش بشر برای بنای آیندهٔ برتر به جای خود کوششی شرافتمندانه است ولی هر گاه که این کوشش بر اساس جلب منافع و چپاول دیگران باشد امری مردود است،زیرا به کشاکش و نابکاری منتهی می شود.از این جاست که قرآن اساس کار را بر دو محور قرار می دهد:گرفتن و دادن.هر گاه جامعه بر این روش باشد،یعنی از یک سو به کسب مال پردازد و از سوی دیگر از آنچه به دست آورده است چیزی به دیگران بخشد،راه کمال در پیش خواهد گرفت.در حالی که اگر بر عکس این باشد یعنی هر کس فقط به منافع مادی خود بیندیشد کار آنان جز بر دریدن یکدیگر نخواهد بود.این سورهٔ مبارکه بر ضرورت بخشش تأکید می فرماید و در همان آغاز می گوید«نیکوکاران را هدایت و رحمت است».راه رسیدن به رحمت خدا عمل به رسالت اوست و آن جز به احسان و

بخشش حاصل نمی شود.

برای این که رحمت پروردگار نصیب ما شود لازم است که به دیگران نیکی کنیم و از آنچه حاصل می کنیم چیزی در راه خدا انفاق نماییم و گرنه نصیبی از رحمت و هدایت نخواهیم داشت.چرا؟در زندگی انسان چه رابطه ای میان احسان و هدایت وجود دارد.

پاسخ این است که کسانی که از احسان روی برتافته اند و حقوق دیگران را به سود خود غصب می کنند،در این جهان پهناور،جز خود و منافع خود را نمی بینند.او بندهٔ هوای خویشتن است پس از حق دوری می گزیند.همه چیز را به مقیاس مصالح خود می سنجد نه بر حسب ارزشی که دارند.هدف خود اوست نه حقیقت و این همه سبب انحراف می شود.عقل و ادیان الهی انسان را به حقایق موجودات توجه می دهند،در حالی که شهوات و هواهای نفسانی او را به درون ذات خود سوق می دهند.پس از پی هواهای نفسانی رفتن چراغ عقل را خاموش می کند و این همان ضلالت است.از این جاست که پروردگار ما تأکید می کند که نیکوکار به راه هدایت می رود در عالم معنویات و به سوی رحمت می گراید در این جهان مادی.و این خود یکی از ثمرات هدایت است.

اگر به آیات قرآنی توجه کنیم در می یابیم که مهمترین امتیازات پیامبران نیکی کردن ایشان در حق مردم است،بلکه نیکوکاری عامل مهم در برگزیدن ایشان است برای پیامبری.

خدای تعالی دربارهٔ پیامبر خود یوسف می گوید:«چون به سن رشد رسید او را حکمت و علم دادیم و نیکوکاران را چنین پاداش دهیم».(یوسف ۲۲)و از موسی(ع)گوید:«چون به سن رشد رسید و برومند شد او را فرزانگی و دانش دادیم و نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم». (۱)

خدای تعالی این معنی را به صورت کلی بیان می فرماید آنجا که می گوید:

۱- ۱) -قصص/۱۴.

«در زمین آن گاه که به ۱۰/ صلاح آمده است فساد مکنید و خدا را از روی بیم و امید بخوانید و رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است».

از آیات مبارکه قرآن چنین مستفاد می شود که کسانی که دین را وسیلهٔ چپاول و استثمار دیگران می گیرند یا از آن به عنوان مرکبی در طریق مصالح مادی خود سوء استفاده می کنند،دین را چنان که باید نفهمیده اند،زیرا دین را کسی نیک درمی یابد که نیکوکار باشد و دور از شهوات و هواهایش.«و این قرآن را که برای مؤمنان شفا و رحمت است نازل می کنیم ولی کافران را جز زیان نیفزاید».

با آن که همگان احسان را تمجید می کنند ولی چون به مرحلهٔ عمل می رسد خود از آن پرهیز می کنند.پس چگونه این صفت را در خود به وجود آوریم و بارور سازیم؟ به وسیلهٔ نماز.زیرا نماز در انسان انگیزه های احسان را به وجود می آورد و به زکات که سبب پاکی دل از حب ذات می شود،همان گونه که باعث پاک شدن مال است و نیز به وسیلهٔ یقین.هر چه انسان به حقایق بیشتر برسد،مثل یقین به مرگ و یقین به روز جزا دست عطایش گشاده تر می شود و بیشتر به احسان روی می آورد.

انسان باید به این حقیقت برسد که چیزی را که انفاق می کند به هدر نمی رود،بلکه به صورت بهشتهایی که خدا برای پرهیزگاران مهیا کرده است به او باز می گردد.پس احسان و انفاق در حق دیگران خود فایده اش از آنچه برای خود خرج می کند بهتر است و سودمندتر.

در سیرهٔ رسول اللّه(ص)آمده است که آن حضرت گوسفندی ذبح کرد و تصدق کرد.جز شانه اش چیزی باقی نماند.عایشه او را گفت:یا رسول اللّه جز شانه اش هیچ باقی نمانده است.حضرت در جواب فرمود:هیچ جز شانه اش هدر نشده،زیرا او می دانست که آنچه انسان خود می خورد و بدان متنعم می شود تمام شده و هدر رفته است و آنچه در راه خدا انفاق می کند باقی می ماند و در روز قیامت جز عمل صالح از هیچ چیز فایده ای به آدمی نرسد.

در پایان این درس قرآن از آنان که در سمت دیگر قرار دارند سخن می گوید.

ص :۱۰۰

کسانی که به جای احسان و انفاق در راه خدا مال خود را صرف لهو و لعب می کنند و در حالی که اینان با اعمالی که انجام می دهند در راه هدایت گام می زنند آنان از هدایت هر چه بیشتر فاصله می گیرند.تا آن جا که سخن حق را نمی شنوند و گویی گوشهایشان کر شده است.اینان را جزایی جز آتش نیست.

شرح آیات:

[۱]

« الم الف.لام.میم.» چنان که بیش از این هم احتمال داده ایم حروفی که در اول بعضی از سوره ها آمده رموزی است که جز خدای تعالی و راسخان در علم نمی دانند چیست.

[۲]

از ترکیب این حروف به ظاهر بسیط،خدای تعالی قرآن و آیات خود را نازل کرده است در کتابی حکمت آمیز.

« تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ الْحَکِیمِ -اینها آیه های کتاب حکمت آمیز است.» [۳]

این آیات نیکوکاران را هدایت و بصیرت عنایت کند.

« هُدیً وَ رَحْمَهً لِلْمُحْسِنِینَ -نیکوکاران را هدایت و رحمتی است.» احسان فقط رحمت برای جامعه نیست بلکه هدایت هم هست.احسان جامعه را به راههای بهره کشی از طبیعت و تسخیر آن در خدمت انسان راه می نماید.

یکی از صفات جامعهٔ ایمانی جستجوی افراد جامعه است از وسائل انفاق و احسان، زیرا این کار میسر نیست مگر به تسخیر طبیعت و بهره کشی از آن.برای رسیدن به این اهداف باید مردم عقلهای خود را به کار اندازند یا مشکلات را حل کنند و موانع را از سر راه بردارند.در نتیجه دروازه ها یک یک می گشاید و راههای تازه آشکار می شود و همهٔ اینها راههای جدید سیطرهٔ بر حیات و بهره کشی از آن است و این خود یکی از جنبه های هدایت است آیا نیاز ما در اختراع نیست؟ ۱۰/ [۴]

ولی چگونه ممکن است صفت احسان را در جامعه ایجاد نمود؟ ۱-به وسیلهٔ نماز.زیرا نماز معراج روح است به سوی فضیلت،زیرا نماز

انسان را به خدا نزدیک می سازد.

« اَلَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ -آنان که نماز می گزارند.» اقامهٔ نماز به معنی حقیقی آن متضمن بلکه خواستار احسان است.همان گونه که نماز نتیجهٔ احسان است.آیا احسان کننده را خدا هدایت نکرده است.آیا نماز باعث ریاضت نفس و تزکیهٔ آن نیست؟
۲-به وسیلهٔ زکات.زکات روح را بر احسان پرورش می دهد،و آن را از حب دنیا پاکیزه می سازد.

« وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ -و زکات می دهند.» زکات مجرد واجب دینی است که مؤمن انجام می دهد نیست.بلکه برنامه ای است که او را به احسان راه می نماید و خاستگاه بخشش و انفاق است.

۳-به وسیلهٔ یقین به آخرت.کسی که چشم به دنیا دوخته نهایت سعادتش متنعم شدن به نعمت دنیاست و التذاذ به آن است.همان گونه که گفته اند:زندگی لذت و شهوت است.اما دیگری که به آخرت یقین دارد می داند که هر چه در این دنیا در راه خدا انفاق کند در آخرت آن را خواهد یافت،همهٔ همّتش ذخیرهٔ آخرت است.

« وَ هُمْ بِالْآخِرَهِ هُمْ یُوقِنُونَ -و به آخرت یقین دارند.» [۵]

قرآن تأکید می کند:که این صفات از یک جهت دلیل بر هدایت هستند و از جهت دیگر سبب رستگاری.

« أُولٰئِکَ عَلیٰ هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ -اینان از جانب پروردگارشان هدایت یافته اند و اینان رستگارانند.» در دنیا به هدایت و نمو و ترقی که معلول احسان است و دوست داشتن مردم ایشان را و در آخرت به پاداشی که خدا به آنها داده است.خدا به صیغه جمع همگان را اراده می کند نه یک تن را.برای این که احسان به نسبت فرد واحد که در یک جامعهٔ فاسد زندگی می کند گاه سود دنیوی ندارد.اما اگر در جامعه ای همه از نیکوکاران باشند هم در دنیا فایده خواهند برد و هم در آخرت.

ص :۱۰۲

[۶]

سیاق و روش قرآن این است که مسائل مختلف و حقایق را با بیان اضدادشان به ما می شناساند.مثلا از آتش یاد می کند تا ما بهشت را بشناسیم و با ذکر کفر،ایمان را به ما می شناساند.در این جا از حالت مخالف احسان یاد می کند.

در آن جا هر کس به خاطر هدایت،چیزی در راه خدا انفاق کند در نتیجه اساس هدایت را به احسان و انفاق در سرزمین دل خود استوار می سازد.و کسی هم هست که در راه ضلالت خرج می کند و سخنان بیهوده و باطل می خرد.هر دو از مال و جان خود مایه می گذارند ولی یکی برای هدایت و دیگری برای ضلالت.

« وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْتَرِی لَهْوَ الْحَدِیثِ لِیُضِلَّ عَنْ سَبِیلِ اللّهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ -بعضی از مردم خریدار سخن بیهوده اند تا به نادانی مردم را از راه خدا گمراه کنند.» ولی چرا هدف اینان گمراهی است تا آن جا که می بینی سخنان باطل را می خرند؟زیرا می بینند که حق با خودخواهی هایشان سازگار نیست کاملا بر عکس نیکوکاران که حق را محور خود می بینند.دل انسان محال است که همواره خالی بماند.پس اگر آن را به ایمان و علم پر ننمود خانه ای برای لهو و انحرافات خواهد بود.

لهو گفتار و کرداری است که هیچ هدفی نداشته باشد و سرانجام به زیان انسان باز می گردد.پس اینان چند درهم می دهند و لهو را می خرند.برای به دست آوردن آن عمر عزیز را هدر می دهند.مثلا فیلمها و نوارها و مجلات و کتابهای منحرف را می خرند.مسلم است که اینها انسان را از آیات خدا دور می سازند.

« وَ یَتَّخِذَها هُزُواً -قرآن را به مسخره می گیرند.» بر عکس نیکوکاران که به آیات خدا راه خود می یابند و به فیض«هدی و رحمه للمحسنین»نائل می آیند.و این از خطرناکترین مراحلی است که بشر در طریق ضلالت خود به آن می رسد.

« أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِینٌ -نصیب اینان عذابی است خوار کننده.»

ص :۱۰۳

به سبب استهزائشان آیات خدا را و بزرگی فروختنشان.

قابل توجه این است که سیاق کلام ربط دادن میان احسان و هدایت است ولی نگفت که«هدایت را می خرند»و انفاق در راه ضلالت را می گوید:«لهو الحدیث را می خرند»،زیرا هدایت از سوی خداست و آن گرانتر از این است که کسی توان خریدن آن را داشته باشد.

همچنین در این جا فرقی است میان«کتاب حکیم»و«لهو الحدیث» هم چنان که فرقی است میان«هدایت محسنین»و ضلالت کسی که«لهو الحدیث می خرد».

لهو الحدیث را انواعی است بسیار که در روایتی که از امام صادق روایت شده نام آنها آمده است:

«طعن در حق و مسخره کردن آن عملی که محبوب ابو جهل و اصحابش بود.

مثلا-می گفت:ای گروه قریشیان آیا می خواهید از آن زقوم که دوست شما (محمد ص)شما را از آن می ترساند به شما نخورانم؟سپس دستور می داد کره و خرما می آورد و می گفت:این است آن زقومی که شما را از آن می ترساند.یکی دیگر از لهو الحدیث /۱۰ غناء است».

از احادیثی که در تفسیر این روایت شده همه دلالت بر نهی از غنا دارد به اعتبار آن که لهو الحدیث است.

حال به چند نص می نگریم:

امام باقر(ع):

«غنا از چیزهایی است که خدا به مرتکب آن وعده آتش داده است»سپس این آیه را خواند.

امام صادق(ع):

«غنا مجلسی است که خدا به اهل آن نظر نمی کند»آن گاه این آیه را تلاوت نمود.

از رسول خدا ابو امامه روایت می کند:

تعلیم دادن زنـان مغنیه و خریـدن آنهـا حلال نیست.و پولی که در بهـای آنها گرفته می شود حرام است.و خـدا در کتاب خود بدان تأکید دارد و سپس آیه را تلاوت فرمودند.

امام صادق(ع):

«در خـانه ای که غنـا باشـد از پیش آمـدن یک امر ناگوار ایمنی نیست و دعا در آنجا مسـتجاب نمی شود و ملک بـدان داخل نمی گردد»وسائل الشیعه ج ۱۲/ ص ۲۲۵.

و نیز در حدیثی دیگر آمده است:

«غنا مورث نفاق است و نتیجه اش فقر است».

معلوم می شود حکمت تحریم غنا در شریعت اسلام همان حکمت تحریم شراب و قمار است،زیرا همه اینها مردم را از یاد خدا باز می دارند.و سبب پدید آمدن دشمنیها و نفاقها می شوند.

رسول خدا هم بیشتر از این بابت غنا را مورد توجه قرار داده اند.احمد بن حنبل از ابن مسعود روایت کرده که:پیامبر فرمود:

«غناء نفاق را در دلها می رویاند،همان گونه که آب سبزه را می رویاند». (۱)

غنا فساد و میل جنسـی را بر می انگیزد.از این جهت اهل هوی و هوس از آن به عنوان یک وسـیلهٔ شـهوات استفاده می کنند از این جا در حدیث از امام محمد باقر(ع)روایت شده که از آن حضـرت از کسب زنان مغنیه پرسیده شد فرمود«اگر مردان در آن مجالس شرکت کنند حرام است و اگر برای عروسی دعوت شوند اشکالی ندارد». (۲)

غنا هم مانند مخدرات و مسکرات بر شبکه اعصاب تأثیر بد می گذارد و باعث بیماریهای عصبی می شود.

ص: ۱۰۵

۱- ۲) -تفسیر نمونه،ج ۱۷،ص ۲۲.به نقل از تفسیر روح المعالی آلوسی.در تفسیر همین آیه.

۲- ۳) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۱۹۴.

ممکن نیست شعلهٔ هدایت را به کلی در قلب بشر خاموش کرد.بلکه فرضا هم که ضعیف شود باز هم کورسویی از آن باقی خواهد ماند و هر چه شهوات متراکم شوند باز هم پرتو ضعیفی از عقل برجاست.خداوند بدین وسیله می خواهد حجت را تمام کند.

با آن که فرعون به قلهٔ عناد رسیده بود و دعوی خدایی می کرد ولی هرگز نتوانست پرتو فطرت را به کلی در دل خود خاموش سازد.این است که در آخرین لحظه می گوید«به پروردگار موسی و هارون ایمان آوردم».بلی.انسان ممکن است با فطرت خود در فکرش و روشش مخالفت ورزد.از این رو او را می یابیم که در آن اندیشه های پلید که در ضمیر اوست پا برجاست و از عوامل هدایت می گریزد:

« وَ إِذٰا تُتْلیٰ عَلَیْهِ آیٰاتُنٰا وَلّٰی مُسْتَکْبِراً -و چون آیات خدا بر آنها خوانده شود با خودپسندی روی برگردانند.» و در عناد به حدی رسیده اند که:

« کَأَنْ لَمْ یَسْمَعْهٰا -چنان که گویی آن را نشنیده اند.» نمی گوید«آن را نشنیده اند»می گوید«گویی نشنیده اند»یعنی اگر بخواهد باز هم می تواند پنبهٔ غفلت را از گوش به در آورد و بشنود.

« کَأَنَّ فِی أُذُنَیْهِ وَقْراً -یا همانند کسی است که گوشهایش سنگین شده باشد.» این سنگینی گوش به«وقر»تعبیر شده و آن حجابی است میان او و آیات خدا.

این حالت گاه به سبب افکاری است که از سابق در مغز انسان لانه کرده است و گاه به سبب عواملی آنی است چون استکبار.

بطور کلی معیارهای غلطی که انسان در ارزشیابی افکار و اشخاص و اشیاء گرفتار آن می شود،چنین نتایج غلط را به بار می آورد.

« فَبَشِّرْهُ بِعَذٰابٍ أَلِیمٍ -او را به عذابی دردآور بشارت ده.» خدای تعالی در یک جا می گفت:«عذاب خوار کننده»زیرا جزای

استکبار در دنیا،اهانت در آخرت است.حتی در حدیث آمده است که خدا مستکبرین را در آخرت به صورت مورچه به محشر می آورد که مردم بر سر آنها پای نهند.

در این جا می گوید:«عذاب دردآور»،زیرا آن که استکبار می ورزد از آیات خدا اعراض می کند و این به سبب التذاذ از شهوات دنیاست.جزای این عمل درد کشیدن در قیامت است،زیرا جزای هر عملی از جنس همان عمل است.

[۸]

در مقابل این جزاء سخن از جزاء مؤمنان به میان می آید:

« إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَهُمْ جَنّاتُ النَّعِيمِ -نصیب آنان که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند باغهای پر نعمت بهشت است.» این پاداش این است که از نعمتهای دنیایی در راه خدا انفاق کرده اند.

[۹]

ولی فرق است میان نعمت دنیوی و نعمت اخروی،نعمت اخروی جاویدان و فناناپذیر است.

« خالِدِينَ فِيها وَعْدَ اللّهِ حَقًّا -در آن جا جاویدانند.وعدهٔ خدا راست است.» /۱۰ دلیل بر صدق وعدهٔ خدا عزت و حکمت اوست،زیرا کسی که وعدهٔ خود خلاف می کند،از تحقق بخشیدن به آن عاجز است و خدای تعالی را عجز نیست که همه قدرت و علو است.

« وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ -و او پیروزمند و حکیم است.» نیرومند و تواناست.

کسی که وعدهٔ خود خلاف می کند یا به علت جهل است.مثل این که کسی به برادر خود وعده ای دهد ولی چندی بعد متوجه شود که نمی دانسته که ادای آن از عهدهٔ او بیرون است و حال آن که خدا هم پیروزمند است و هم حکیم.و علمش بر همه چیز غلبه دارد.

[۱۰]

از نشانه های عزت و قدرت او ابداع و متانت است که در همهٔ مخلوقات او متجلی است.

ص :۱۰۷

« خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهٰا -آسمانها را بی هیچ ستونی که ببینید بیافرید.» و این از چیزهایی است که اعتماد ما را به وعدهٔ خدای تعالی می افزاید این آسمان پهناور را بیافرید و چون سقفی بر سر ما بداشت،بدون هیچ ستونی که ما توانیم دید.در حدیث آمده است که:

«آسمان ستونهایی دارد ولی شما آنها را نمی بینید». (۱)

بعضی گفته اند:مقصود از ستون همان قوهٔ جاذبه ای است که آسمان را و هر چه در آن هست به قدرت و حکمت خدا برپای نگهداشته است.

و چون به زمین می نگریم تجلیات صفات باری تعالی را احساس می کنیم.

« وَ أَلْقىٰ فِي الْأَرْضِ رَوٰاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ -و بر روی زمین کوه ها را بیفکند تا نلرزاندتان.» کوه ها توازن زمین را حفظ می کنند و آن را از حرکت و جنبش باز می دارند کوه ها را«رواسی»خواند به سبب شباهت آنها به«المرساه»یعنی آن جا که کشتیها پهلو می گیرند.کوه ها که در زیر زمین همه به هم پیوسته اند به مثابهٔ زرهی از سنگ هستند که زمین را از لرزشهای صعب نگه می دارند.اگر کوه ها نباشند زمین به صورت الاکلنگی در می آید و این در اثر تراکم گازها در درون قسمت وسط کره که از خاک است.زلزله ها و انفجار آتشفشانها از آن است.

از سوی دیگر اگر سنگینی کوه ها نباشد جاذبهٔ قمر زمین را هم محکوم قوهٔ جزر و مد می کند.همچنین اعتدال هوا هم بسته به وجود کوه هاست اگر کوه ها نبودند زمین را یا سرمای کشنده بود و یا گرمای طاقت فرسای،و بادهای سخت وزنده هم چنان که در بیابانها می وزند در سراسر زمین می وزیدند و زندگی مردم را تباه می کردند.

کوه ها منابع آب زمین هستند درون آنها مخازن آب است.و نیز معادن انواع

۱- ۴) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۱۹۵.

فلزات و احجار کریمه و دیگر نیازمندیهای بشر.

آیا همهٔ اینها در اثر قدرت باری تعالی و اتقان صنعت او نیست.

« وَ بَثَّ فِیهٰا مِنْ کُلِّ دٰابَّهٍ -و از هر گونه جنبنده ای در آن بپراکند.» ۱۰/ از آیه مستفاد می شود که هر نوع ممکن و مناسب از ستوران خلق شده،اعم از خرد یا کلان.بعضی می پرند بعضی راه می روند بعضی می خزند و بعضی بر پاهای خود حرکت می کنند برخی در خشکی هستند و برخی در روی دریا یا اعماق آن.از حضرت امام رضا(ع)پرسیدند چرا خدای تعالی حیوانات را به انواع مختلف آفریده است نه یک نوع واحد؟حضرت فرمودند:تا مردم نپندارند که او عاجز است.هیچ صورتی در وهم ملحد پدید نمی آید مگر آن که خدا همانند آن مخلوقی آفریده است. (۱)

آری امام در پاسخ فرمودند تا کسی نگوید اگر قادر بود فلان جور یا فلان گونه می آفرید.آیا کسی که دارای چنین قدرتی باشد می توان گفت:که خلف وعده می کند.آری ما به صدق وعده های الهی یقین داریم از این رو می کوشیم تا به راه مستقیمی که برای ما معین کرده است قدم برداریم.و این همان چیزی است که ما را به احسان و انفاق در راه خدا وا می دارد.

آیه هم چنان به بیان آثار قدرت خداوندی ادامه می دهد:

« وَ أَنْزَلْنٰا مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً فَأَنْبَتْنٰا فِیهٰا مِنْ کُلِّ زَوْجٍ کَرِیمٍ -و از آسمان آب فرستادیم و در زمین هر جفت گیاه نیکویی رویانیدیم.» آری،زندگی هر جزئی جزء دیگر را کامل می سازد و هر جزء به جزء دیگر نیازمند است و این ۱۰/ حکمت بالغهٔ خداوندی است که می داند هر چیز برای چه کاری مناسب است.

[۱۱]

سپس به تحدی و محاجه با بتان می پردازد:

« هٰذٰا خَلْقُ اللّٰهِ فَأَرُونِی مٰا ذٰا خَلَقَ الَّذِینَ مِنْ دُونِهِ -این آفرینش خداست پس به من بنمایید آنها که غیر او هستند چه آفریده اند.»

۱- ۵) -علل الشرائع،ج ۱،ص ۱۴.

آنان هیچ چیز نیافریده اند.حتی اگر مگسی چیزی از آنها برباید نمی توانند آن را باز پس گیرند.هم طلب کننده ناتوان است و هم آنچه در طلب آن هستند.

« بَلِ الظّالِمُونَ فِی ضَلالٍ مُبِینٍ -بلکه ظالمان در گمراهی آشکاری هستند.» آیا کسی می تواند در گمراهی این انسان ناتوان که دعوی خدایی می کند تردیدی داشته باشد؟ /۱۰

[سوره لقمان (۳۱): آیات ۱۲ تا ۱۹]

اشاره

وَ لَقَدْ آتَیْنا لُقْمانَ اَلْحِکْمَهَ أَنِ اُشْکُرْ لِلّهِ وَ مَنْ یَشْکُرْ فَإِنَّما یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اَللّهَ غَنِیٌّ حَمِیدٌ (۱۲) وَ إِذْ قالَ لُقْمانُ لاِبْنِهِ وَ هُوَ یَعِظُهُ یا بُنَیَّ لا تُشْرِکْ بِاللّهِ إِنَّ اَلشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ (۱۳) وَ وَصَّیْنَا اَلْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلی وَهْنٍ وَ فِصالُهُ فِی عامَیْنِ أَنِ اُشْکُرْ لِی وَ لِوالِدَیْکَ إِلَیَّ اَلْمَصِیرُ (۱۴) وَ إِنْ جاهَداکَ عَلی أَنْ تُشْرِکَ بِی ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما وَ صاحِبْهُما فِی اَلدُّنْیا مَعْرُوفاً وَ اِتَّبِعْ سَبِیلَ مَنْ أَنابَ إِلَیَّ ثُمَّ إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَأُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۵) یا بُنَیَّ إِنَّها إِنْ تَکُ مِثْقالَ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَکُنْ فِی صَخْرَهٍ أَوْ فِی اَلسَّماواتِ أَوْ فِی اَلْأَرْضِ یَأْتِ بِهَا اَللّهُ إِنَّ اَللّهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ (۱۶) یا بُنَیَّ أَقِمِ اَلصَّلاهَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ اِنْهَ عَنِ اَلْمُنْکَرِ وَ اِصْبِرْ عَلی ما أَصابَکَ إِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ اَلْأُمُورِ (۱۷) وَ لا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنّاسِ وَ لا تَمْشِ فِی اَلْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّ اَللّهَ لا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ (۱۸) وَ اِقْصِدْ فِی مَشْیِکَ وَ اُغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ إِنَّ أَنْکَرَ اَلْأَصْواتِ لَصَوْتُ اَلْحَمِیرِ (۱۹)

ص: ۱۱۰

معنای واژه ها

۱۴[فصاله]

:از شیر گرفتن او.

۱۵[جاهداک]

:هر چه در توان داشتند به کار بستند تا دین تو را دگرگون سازند.

[اناب الیّ]

:با طاعت به سوی ما باز گردند.

۱۶[مثقال حبّه]

:به کوچکترین مقدار.

۱۸[لا تصعّر خدّک]

:از روی کبر و خود خواهی از او روی بر مگردان و«صعّر»به معنای«امال»است.

[مرحا]

:شاد و سرمست.

[مختال فخور]

:متکبّر و سرمست از برتریها.

۱۹[و اغضض من صوتک]

:صدای خود را پایین بیاور.

[انکر]

:زشت ترین.

[اسبغ]

:تمام کرد و گستراند.

هر کس که شکر گوید برای خود گفته است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

بشر چگونه تکامل می یابد و از هدایت و سعادت بهره می جوید؟حکمت الهی که فرد را برتری می بخشد و جامعه را به اعتلا می رساند چیست؟ در این آیات پاسخی است کافی برای کسانی که در وصایای لقمان حکیم

ص :۱۱۱

تدبّر می کنند.

خدای تعالی به لقمان حکمت عنایت کرد و آن در عبارت«شکر خدای به جای آور»خلاصه نمود.معلوم می شود که شکر جامع جمیع فضایل است و از جمله:

الف:اعتراف به این که ما خود هیچ نداریم و اگر فضل خداوند نبود ما خود آفریده نمی شدیم و گوش و چشم و قلب نمی داشتیم.از این اعتراف فضیلت تواضع در ما شکوفا می شود و کبر و غرور و فخر و مباهات دور می گردد و ما از روی خودخواهی همواره خود را با دیگر مردم مقایسه نمی کنیم.

ب:تصدیق به فضل و احسان آن که ما را نعمت داده و آن خدای تعالی است و تصدیق کامل نمی شود مگر به تصدیق به ۱۰/ یکتایی او و کسی را که فضل و احسانی در حق ما ندارد شریک او قرار ندهیم حتی اگر واسطهٔ فضل به ما باشد و این چیزی است که آیات ۱۳ و ۱۵ بدان فرمان داده اند.

ج:احترام گذاشتن به کسانی که واسطهٔ این فضل هستند یعنی به وسیلهٔ آنها نعمت به ما می رسد.بارزترین آنها پدر و مادر هستند.و این چیزی است که در آیات ۱۴ و ۱۵ بدان تصریح شده است.

د:سعی در نگه داشتن آن نعمت و مانع زوال آن شدن،به وسیلهٔ اقامهٔ نماز که مظهر شکر خداست و نیز دعوت به خیر و نهی از شر و صبر در هنگام سختیها.

بدین گونه اعتراف می کنیم که شکرگزاری خداوند در واقع اساس حکمت الهی است.

شرح آیات:

اشاره

لقمان حکیم الهی

[۱۲]

خدای تعالی با ذکر نصایح لقمان در کتاب خود او را جاویدان ساخت هر چند که لقمان از پیامبران نبوده است.به راستی چگونه لقمان به این درجه از حکمت رسید؟

ص:۱۱۲

در حدیثی که طبرسی در تفسیر مجمع البیان از نافع از ابن عمر از رسول اللّه(ص)روایت کرده پاسخ این سؤال را می یابیم:

از رسول اللّه(ص)شنیدم که می گفت:

«به راستی لقمان پیامبر نبود ولی بنده ای بود که زیاد تفکر می کرد.و یقینی نیکو داشت.خدا را دوست می داشت خدا هم او را دوست می داشت و بر او منت نهاد و حکمتش عطا کرد.نیمروزی به خواب رفته بود که ندایی شنید:ای لقمان! می خواهی تو را خلیفۀ روی زمین گردانم که به راستی در میان مردم حکم کنی؟ ۱۰/ لقمان گفت:اگر خدای من مرا مخیّر کند من عافیت را برمی گزینم بلا را نمی پذیرم.ولی اگر فرمان می دهد می گویم شنیدم و اطاعت کردم،زیرا می دانم اگر خدا برای من خواسته باشد حتما مرا یاری خواهد کرد و از بدی نگاه خواهد داشت.

پس صدای فرشتگان را شنید ولی آنها را نمی دید که:لقمان چرا؟گفت:

برای این که حکومت بدترین و سخت ترین منازل است.ستم آن را از هر طرف احاطه کرده.اگر به فرمان حق وفا کند رهایی تواند یافت و اگر خطا کند،راه بهشت را گم کرده است.و کسی که در دنیا خوار و ذلیل و در آخرت شریف باشد بهتر از کسی است که در دنیا عزیز و در آخرت ذلیل باشد.کسی که دنیا را به جای آخرت برگزیند،دنیا را از دست خواهد داد،آخرت را هم نخواهد یافت.

فرشتگان از منطق خوب او در شگفت شدند.لقمان به خواب رفت و در خواب حکمتش دادند.چون بیدار شد سخن حکیمانه می گفت.لقمان داود را به حکمت خود یاری می داد.داود به او گفت:خوشا به حالت ای لقمان،خداوند به تو حکمت داد در حالی که دردسر حکومت را از تو دور ساخت». (۱)

امام صادق(ع)مطلب دیگری از زندگی لقمان برای ما می آورد.و ما برخی مطالب کلی آن را ذکر می کنیم:

امام صادق(ع)فرماید:

ص:۱۱۳

۱- ۶) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۱۹۶.

حکمت را به لقمان به سبب اصل و نسب یا مال یا خاندان یا نیروی جسمانی یا جمال صورت ندادند.بلکه لقمان مردی بود در اطاعت و فرمان خداوندی سخت پابرجا.پرهیزگار بود و خاموش و فروتن.با نظری عمیق و اندیشه ای بلند و نگاه عبرت آموز.روزها هرگز نمی خوابید و هرگز کسی او را موقع بول یا غایط ندید یا به هنگام شستشو.و این به سبب حیای او بود.لقمان هرگز از چیزی نمی خندید می ترسید مرتکب گناه شود.هرگز خشمگین نمی شد،با کسی شوخی نمی کرد.از چیزی دنیوی که به دستش می افتاد خوشحال نمی شد و اگر آن را از دست می داد غمگین نمی گشت.زنهایی را به عقد خود در می آورد و صاحب فرزندان بسیار شد که بیشتر آنها در کودکی مردند و لقمان در مرگ آنها گریه نکرد.هر گاه به دو مرد می گذشت که بر سر چیزی با هم نزاع می کردند آنها را آشتی می داد. ۱۰/ و از نزدشان نمی رفت تا با هم دوست شوند.هیچ گاه سخن دلپذیری از کسی نمی شنید مگر آن که او را از تفسیر آن و گویندهٔ آن سؤال می کرد.با فقها و حکما زیاد می نشست چون به مجلس قاضیان و پادشاهان و سلاطین می گذشت برای قاضیان از شغلی که عهده دار شده اند زاری می کرد و برای پادشاهان و سلاطین به سبب مغرور شدن به مقامشان و اطمینان و اعتماد به آن از خدا رحمت می خواست.

همواره از سر عبرت می نگریست و می آموخت که چگونه بر نفس خود غالب گردد.

با هوا و هوس خود مبارزه می نمود و نمی گذاشت اسیر دست شیطان گردد...دل خود را با اندیشه درمان می نمود و نفس خود را به عبرت.جز در چیزی که مربوط به او بود شرکت نمی کرد از این روی بود که او را حکمت دادند و عصمت ارزانی شد. (۱)

احسان به مردم پدیده ای است که از شکر خدای تعالی سرچشمه می گیرد.

آن خشنودی روانی و عملی است که در رفتار ما به صورت بخشش و فداکاری و جهاد منعکس می گردد و هر نعمتی را شکری است که ویژهٔ آن است.شکر نعمت

ص: ۱۱۴

۱- ۷) -همان منبع،ص ۱۹۶ و ۱۹۷.

خدا نشر آن نعمت است و هدایت مردم است به آن.که گفته اند:

زکات علم پراکندن علم است. (۱)

و شکر جاه منزلت بذل آن است به نیازمندان.

زکات مال بخشش آن است.

شکر نعمت نیرومندی کوشش برای تحقق اهداف بزرگ و متعالی است چون اقامهٔ حکم در زمین به وسیله جهادی همه جانبه است.

« وَ لَقَدْ آتَیْنا لُقْمانَ الْحِکْمَةَ أَنِ اشْکُرْ لِلّهِ -هر آینه لقمان را حکمت دادیم و گفتیم که خدا را سپاس گوی.» بذل نعمت در جاهایی که خدا معین کرده شکر آن نعمت است. /۱۰ و آن سبب نمو نعمت می شود.از حکمت خداست که آسمان زمین مزروع را بیش از زمین بایر سیراب می کند و این که هر کس عضلاتش را بیشتر به کار گیرد بیش از دیگران عضلاتش نمو می کند و کسی که بیشتر کتاب بخواند عقل و فکرش بیشتر نمو می کند.کسی که از نعمت استفاده نکند یا آن را در جاهایی که خدا معین کرده به کار نبرد مسلما در نزد او رشد نمی کند و به صورت زیان در خواهد آمد.مثل کسی که علم را در راه فخر و مباهات صرف کند و مال را در راه لهو و لعب.

« وَ مَنْ یَشْکُرْ فَإِنَّما یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ -هر که سپاس گوید به سود خود سپاس گفته.» زیرا آن که نیازمند سپاس است انسان است نه خدا که بی نیاز است.

شکرگزاری شامل مردم هم می شود ولی در هدفی محدود،آن هم باید تنها برای خدا باشد و طلب خشنودی او.این گونه شکرگزاری نفعش باز هم به انسان باز می گردد، زیرا شکر سبب افزونی نعمت است که«اگر شکر کنید بر نعمت شما خواهم افزود» (ابراهیم/آیه ۷).

« وَ مَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اللّهَ غَنِیٌّ حَمِیدٌ -و هر که ناسپاسی کند،خدا بی نیاز و

۱- ۸) -بحار الانوار،ج ۷۸،ص ۲۴۷.

ستوده است.» بی نیازی خدا چون بی نیازی مردم نیست،زیرا ثروت در مردم بسا موجب غارت و استثمار دیگران شود یا در زیر پا له کردن دیگران یا در سلب حقوق آنها.در حالی که بی نیازی و غنای خداوند سبب عطا و بخشش به دیگران است و چنین غنایی است که محمود و پسندیده است.

[۱۳]

سپس آیات به بعضی از وصایای لقمان به پسرش می پردازد.این وصایا شامل حکمت های بسیار است.

اولین نصیحت او این است که او را از شرک باز می دارد و به توحید فرامی خواند.و این که خضوع کامل ۱۰/ باید در برابر خدا باشد،زیرا توحید جوهری است که انسان در تمام رفتارهایش باید به آن اعتماد کند خواه رفتارهای فردی باشد و خواه رفتارهای اجتماعی.

« وَ إِذْ قٰالَ لُقْمٰانُ لاِبْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يٰا بُنَيَّ لاٰ تُشْرِكْ بِاللّٰهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ -و لقمان به پسرش گفت:و او را پند می داد که ای پسرک من به خدا شرک میاور،زیرا شرک ستمی است بزرگ.» این ستم بزرگ که عامل آن شرک به ضلالت است چیست؟ در واقع دور شدن انسان از پروردگارش که او را نعمت های ظاهر و پنهان داد،و سقوط او در حضیض پرستش چیزهای ناتوان که نه او را سود می دهد و نه زیان همانا ستم بزرگ است.

اگر خدا را که پیروزمند و رحیم است و احسانش ما را احاطه کرده از دست بدهیم چه کسی را به جای او توانیم یافت؟ چه کسی است که فقر و فاقه و مسکنتش از ما بیشتر شود اگر از تنها طریق هدایت و رستگاری و بی نیازی و عزت و کرامت منحرف گردیم.

چه کسی از ما عاجزتر و ذلیل تر خواهد بود اگر از پناه پروردگارمان بیرون رویم و خود را به کنام دادن و درندگان اندازیم،یعنی به جایی رویم که مستکبران آنجا را محل جولان خود قرار داده اند؟

ص :۱۱۶

اللّه اکبر.

چه زیـان کرد کسـی که بازار پر رونق خـدایش را واگـذارد و فریب شـیطان خورد و او را به جای پروردگارش بپرسـتد؟ بر ما واجب است که بسی تأمل کنیم که وحشت از دوری از خدا و خطرهای شرک را در عمق ذات و در آفاق حیات شخصی خود بیابیم.

ولی این ظلم بزرگ بر کسی که تأمل و تفکر در آن نمی کند پوشیده است.

آری ظلم بزرگی است آشـکار که برای همه مردم خودنمایی می کند و در عاقبت رژیمهای مشـرک که می خواهد بر سراسـر جهان تسـلط یابد شـکل می گیرد.رژیمهایی که در آن بشـر از حصار توحید بیرون می افتد و صاحبان ثروت و قوت و ضلالت را می پرستد.

تفسـیر مختصـر ما گنجای شـرح این سـتم بزرگ را ندارد ولی از سوی دیگر هم نمی شود از این آیهٔ کریمه گذشت بدون آن که به ابعاد آن ظلم بزرگ اشارتی رود.

به یک حقیقت از حقایق دردناک زمان خود بنگریم.

*در سال ۱۹۸۶ میلادی در هر ثانیه یک دلار خرج تسلیحات شده آن هم به مدت ۳۶۰۰۰ سال.

*به عبـارت دیگر آنچه بشـر صـرف تسـلیحات کرده در هر دقیقه دو میلیون دلاـر بوده در حالی که میلیاردها انسان در فقر می زیسته اند و پانصد میلیون نفر از آنها دچار سوء تغذیه بوده اند.

*دبیر سابق سازمان ملل«اوتانت»می گفت هزینه های نظامی به نحو عجیبی ثروت بشر را می بلعد.

*بهـای یـک زیردریـایی اتمی بیش از بـودجه آمـوزش سالانـهٔ بیش از دوازده دولـت رو بـه رشـد است به عبـارت دیگر هزینهٔ تسلیحات در سال چند برابر هزینه تعلیم و تربیت است.

*شوروی و امریکا و چین و بریتانیا و سعودی بیش از دیگر کشورها هزینه نظامی دارند.

ص :۱۱۷

*توجه کنید که بسیاری از دول رشد یافته مخارج تسلیحاتشان ثروت ملی شان را می چاپد.

*دولتهای مقروض پیوسته پولی که به تسلیحات اختصاص می دهند بیش از پولی است که صرف بنای مدارس می کنند.کافی است که بدانی در جهان ۸۰۰ میلیون نفر هستند که بی سواد مطلق اند یعنی خواندن و نوشتن هم نمی دانند.

*بهتر است پولی که در این راهها صرف می شود برای ساختن سدها و پایان دادن بیکاری و بهتر کردن وضع زندگی انسان و ساختن مسکن و کارخانه ها و مدارس و ذخیره غلات برای ملتهای گرسنه به کار رود،تا صرف ساختن تانکها و هواپیماهای بمب افکن و موشکها شود.

*آیا این سلاحی که بشر اندوخته برای حفظ صلح است یا افروختن شعلهٔ جنگ.

*هر دولتی داستان خود را دارد.مثلا اتیوپی از کشورهایی است که مردمش از گرسنگی رنج می برند.معدل درآمد هر کس ۱۱۰ دلار در سال است.هر ۱۰/ ۶۹۰۰۰ نفر دارای یک پزشک است و بیست درصد اطفال پیش از رسیدن به پنج سالگی می میرند در حالی که یک چهارم بودجه اش صرف تسلیحات و امور نظامی می شود.برای دفاع.کارشناسان گفته اند که هزینه های دفاعی اتیوپی نیمی از بودجهٔ دولت است.روسیه سه میلیارد به اتیوپی چیز فروخته،نه غذا،بلکه اسلحه.اتیوپی قریب ۲۵۰۰۰۰ سرباز نه برای خدمت به گرسنگان و نقل غذا به آنها آماده دارد بلکه برای مقابله با جنبش های ضد دولتی آنها.

دولتهای دیگر جهان سوم عینا همین وضع و حال را دارند.

*سطح هزینه های نظامی در سال به اشل تریلیون دلار سنجیده می شود در حالی که در قرن بیستم صد میلیون انسان در جنگ کشته شده اند.

و بعد از جنگ جهانی دوم صد جنگ دیگر رخ داده است و هفت میلیون نفر در جنگهای داخلی در خلال پانزده سال گذشته کشته شده اند.

*اکنون که شما مشغول خواندن این عبارات هستید ۳۰ الی ۴۰ ملت

مشغول به کار بردن سلاح در جنگهای داخلی هستند.یا جنگهای اختلاف مرزی یا اختلاف مذهبی یا جنگهای دیگر.از مجموع ساکنان جهان که پنج میلیارد است از هر سه نفر یک نفر سرگرم نبرد مسلحانه است.

*در طول ۶ هزار سال تاریخ بشر این دوره پرخطرترین دوران های زندگی او بر روی کرهٔ زمین است.

۱-یک مسلسل ۶۰۰ دلاری ۸۲ شن کش آهنی است.

۲-یک تانک ۲۸۰۰۰۰۰ دلاری ۶۲۲۲ گاو ۴۵۰ دلاری است.

۳-یک هواپیمای ۲۷۰۰۰۰۰۰ دلاری ۱۳۵۰ تراکتور ۷۸ اسبی ۲۰۰۰۰۰ دلاری است.

۴-یک زیردریایی ۲۰۰۰۰۰۰۰۰ دلاری برابر ۲۵۰۰۰ خانه ۸۰۰۰۰ دلاری است(ترجمه از مجلهٔ الحقیقه الواضحه شمارهٔ ۳/جلد ۵۲.مارس ۱۹۸۷ م).

[۱۴]

سپس خداوند توصیه می کند که به پدر و مادر نیکی کنید تا شکر نعمت محبتهای آنها را به جا آورده باشید.همان گونه که خوردن و آشامیدن غذای جسد هستند محبّت و توجه هم بالاترین غذای روح هستند.نفس باید رشد و نمو کند،رشد و نموی همراه با فضیلت.سبب استمرار این نمو همانا شکر و سپاس به پدر و مادر است.زیرا پدر و مادر مصدر همهٔ خیرات هستند که به فرزند می رسند.

«وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلىٰ وَهْنٍ

-و آدمی را دربارهٔ پدر و مادرش سفارش کردیم.مادرش به او حامله شد و هر روز ناتوانتر می شد.» خداوند مادر را بیش از پدر مورد توجه قرار داده.زیرا اوست که رنج فرزند را از ابتدای بسته شدن نطفه در رحم او تحمل می کند.مادر چون زن است موجود ضعیفی است در این مدت شش ماه تا نه ماه که کودک را در شکم حمل می کند هر روز بر ناتوانی او افزوده می شود.در حدیث آمده است که مردی نزد پیامبر(ص)آمد و گفت:یا رسول اللّٰه در حق چه کسی باید بیشتر نیکی کنم؟حضرت فرمود:

مادرت.مرد پرسید سپس چه کسی؟باز پاسخ داد:مادرت.بار سوم پرسید

ص:۱۱۹

حضرت باز هم توصیه به مادر کرد.دفعه چهارم پرسید پیامبر فرمود،پدرت.

« وَ فِصٰالُهُ فِی عٰامَیْنِ -و پس از دو سال از شیرش باز گرفت.» ۱۰/ به طور طبیعی پس از ولادت فرزند را دو سال شیر می دهند.در این مدت کودک تمام نیروی مادرش را مک می زند.مادر علاوه بر شیرهٔ جان خویش مهربانی و محبت خود را نیز تقدیم او می کند.

« أَنِ اشْكُرْ لِی وَ لِوٰالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ -و سفارش کردیم که مرا و پدر و مادرت را شکر گوی که سرانجام تو نزد من است.» اگر شکر و سپاس نعمت پدر و مادر ادای حق آنهاست پس شکر و سپاس خدا این است که انسان حقوق پدر و مادر را در محدودهٔ اوامر خدا و تعالیم دین او به جای آورد.شکر پدر و مادر بر فرزند واجب شرعی است.ولی به شرطی که فرزند استقلال خود را در برابر آنها از دست ندهد که این خود بر خلاف روح توحید است.

توحید خداوند به این معنی است که بدانی که خدای تعالی صاحب هر نعمتی است پس او را در برابر نعم او شکر گوید و سپاس دارد.در حدیث آمده است که امام صادق(ع)گفت:

«خدا به موسی وحی کرد که ای موسی مرا آن چنان که شایستهٔ سپاسگویی من است سپاس گوی.گفت:پروردگارا چگونه تو را آن چنان که سزاوار تو است سپاس گویم؟زیرا هر بار که تو را سپاس گویم می دانم که این سپاسگویی هم نعمتی است که تو به من ارزانی داشته ای.گفت:ای موسی،اکنون مرا سپاس گفتی که دانستی که آن سپاسگویی تو هم نعمتی است که من به تو داده ام». (۱)

اما اگر کسی خدا را شکر گوید و پدر مادر را شکر نگوید پس با تعالیم دین خود مخالفت ورزیده است و در نتیجه از محدودهٔ توحید خدا بیرون افتاده.و نیز از امام صادق(ع)روایت شده:

«خداوند فرمان داد که او را شکر گویند و پدر و مادر را نیز.پس کسی که

۱- ۹) -همان منبع،ص ۲۰۱.

پدر و مادر را شکر نگوید خدا را شکر نگفته است». (۱)

و چنین است هر صاحب نعمتی از مردم که هر کس او را شکر نگوید شکر خدا را ترک کرده است. ۱۰/ در حدیث از حضرت رضا نقل شده که:

«کسی که صاحب نعمتی از مخلوق را در برابر نعمتی که به او ارزانی داشته شکر نگوید،خدای عز و جل را شکر نگفته باشد». (۲)

[۱۵]

درست که پدر و مادر به منزلهٔ کانالی هستند که از درون آن خیرات و منافع مادی به سوی انسان جاری است ولی درست نیست که انسان هر چه را که آنها از نیک و بد به او پیشنهاد و یا تلقین می کنند بپذیرد.و ای بسا بخواهند که فرزند به یک سلسله ارزشهای منفی گردن نهد.چنان که می فرماید:

« وَ إِنْ جٰاهَدٰاكَ عَلىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مٰا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلاٰ تُطِعْهُمٰا - اگر به کوشش از تو بخواهند که چیزی را که نمی دانی چیست با من شریک گردانی،اطاعتشان مکن.» انسان باید هوشیار باشد و از فواید مادی که از سوی پدر و مادر به او می رسد استفاده کند ولی از ارزشهای منفی که به او پیشنهاد می کنند بپرهیزد.پدر و مادر به فرزند خود بسیاری از افکار واقعی و خرافی،مثبت و منفی یاد می دهند بدون آن که متوجه حقیقت آنها باشند.آنها می خواهند که وظیفهٔ خود را نسبت به فرزند ادا کنند.در این جا خود شخص باید مسئولیتهای خود را بشناسد و در برابر فشار آنها مقاومت کند ولی به صورتی پسندیده.

« وَ صٰاحِبْهُمٰا فِي الدُّنْيٰا مَعْرُوفاً -در دنیا با آنها به وجهی پسندیده زندگی کن.» پیامبر(ص)می فرماید:

«هر فرزندی بر فطرت متولد می شود تا آن گاه که پدر و مادر او را یهودی

۱- ۱۰) -همان منبع.

۲- ۱۱) -همان منبع.

کنند یا مسیحی».

وقتی فرزنـد بـا افکار خطا به مقاومت برخیزد توانسـته است که بر آن فطرت رشـد و نمو کنـد.زیرا همین امر او را ۱۰/ از افکار ناپاک و خطا دور نگه می دارد.

در حدیث آمده است:

«سه کس به بهشت داخل نشوند:آن که قطع رحم کند و آن که نافرمانی پدر و مادر نماید و پیر مردی که زنا کند».

من نمی دانم آنهـا که می گوینـد بایـد به طـور مطلق از پـدر و مـادر اطـاعت کرد از کجـا چنین می گوینـد،بـا آن که نصوص اسلامی کاملا با این پندار مخالف است.

خداونـد فرزند را به شـکر و احسان در حق آنها فرمان می دهد.اما اطاعت برای خداست و برای کسـی که خدا به اطاعت از او فرمان داده است.به عبارت دیگر ولایت پدر و مادر بر فرزند باید در محدودۀ حقوق شرعی باشد.امام صادق(ع) می فرماید:

«هیچ عبادتی خشـنودی خدا را برای صاحب خود از حرمت به پدر و مادر مسـلمان تسریع نمی کند.زیرا حق پدر و مادر از حق خدای تعالی مشتق شده است.

البته در صورتی که پـدر و مادر در راه دین گام زننـد.آنها نباید فرزند را از اطاعت خدا به معصـیت او سوق دهند و از یقین به شک ببرنـد و از زهـد به دنیاپرستی کشاننـد.و نبایـد که فرزنـد را به راه خلاف ترغیب کننـد.اگر پـدر و مادر چنین بودند پس عصیان علیه آن دو اطاعت خداست و اطاعت آن دو معصیت است». (۱)

اکنون این سؤال پیش می آید که اگر انسان پدر و مادر مشـرک خود را به حال خود رها کند،به چه کسانی روی آورد؟آیه از این سؤال پاسخ می دهد:

« وَ اتَّبِعْ سَبِیلَ مَنْ أَنٰابَ إِلَیَّ -و خود راه کسانی را که به درگاه من باز می گردند در پیش گیر.» اینان اولیاءاند و کسانی هستند که افراد جامعه باید راه آنان در پیش

ص :۱۲۲

۱- ۱۲) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۲۰۲ و ۲۰۳.

گیرند.هر کس باید در میان افراد جامعه در پی یافتن آنها باشد تا از راه و روش آنها پیروی کند و جامعه توحیدی و دینی خود را بنیان نهند. ۱۰/ هر گاه پدر و مادر به گونه ای باشند که اطاعت از آنها با اطاعت از خدا منافات داشته باشد و فرزند از آنان ببرد، کسی را خواهد یافت که از پدر و مادر با او مهربانتر باشد.آیا مصعب بن عمر از پدر و مادر خود نبرید؟کسی را به عوض آنها یافت که بسی برتر از پدر و مادر او بود کسان دیگر هم بودند که خانهٔ پدر را-برای رضای خدا-ترک کردند ولی در حجر تربیت رسول اللّه درآمدند.

« ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ -بازگشت همهٔ شما به سوی من است و من از کارهایی که می کرده اید آگاهتان می کنم.» آری گاه انسان بعضی منافع دنیوی را زیان می کند اعم از مادی و معنوی و خدای تعالی به زودی او را عوض آن خواهد داد.

[۱۶]

این حقیقتی است که عمل خیر به عامل آن باز می گردد.چه خرد باشد یا بزرگ،یا پنهان و یا آشکار.این پاداش یا در دنیاست و یا در آخرت.خداوند عمل صالح را فقط آشکار نمی سازد،بلکه هر چند هم که کوچک باشد به آن پاداش خواهد داد.

« يٰا بُنَيَّ إِنَّهٰا إِنْ تَكُ مِثْقٰالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ -ای پسرک من اگر عمل به قدر یک دانهٔ خردل.» خردل را دانه ای است خرد که وزن آن قابل توجه نیست.

« فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمٰاوٰاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللّٰهُ إِنَّ اللّٰهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ -در درون صخره ای یا در آسمانها یا در زمین باشد،خداوند به حسابش می آورد که او ریزبین و آگاه است.» به لطف خود به اشیاء نزدیک می شود و به خبرت خود بر آنها احاطه دارد پس بر ماست که توجه داشته باشیم که چشم خدا همواره متوجه اعمال ماست.

مبادا گناهی را کوچک بشماریم یا واجبی را سهل بینگاریم.در حدیث از امام جعفر صادق(ع)آمده است:

«از گناهان کوچک حذر کنید که آنها را بازخواست کننده ای است.

مبادا یکی از شما بگوید:گناه می کنم و سپس استغفار می کنم که خدای تعالی می فرماید اگر گناه تو به خردی یک دانهٔ خردل باشد به حساب می آید». (۱)

[۱۷]

«یا بُنَیَّ أَقِمِ الصَّلاهَ -ای پسرک من نماز بگزار» زیرا نماز زکات اعمال است هر گاه با شروط آن را به جای آورده شود.در حدیث آمده است که نماز همانند نهری است که انسان در هر روز پنج بار در آن شستشو کند.در این صورت بر تن او چرکی باقی نخواهد ماند اگر انسان بخواهد معرفت به خدا و ایمان به او را در خود رشد دهد،چاره ای ندارد مگر آن که وضو را کامل بگیرد و به خشوع نماز بخواند.از این رو حضرت رسول می فرمود:

«روشنی چشم من در نماز است». (۲)

و امام علی(ع)گفت:

«نماز هر پرهیزگاری را به خدا نزدیکتر می کند».

نماز علاوه بر بعد عبادی و روحانی آن،بعد دیگری هم دارد که جز به آن به کمال نرسد و آن بعد اجتماعی آن است که عبارت است از شهادت بر یک واقعیت قائم.

« وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ اصْبِرْ عَلیٰ مٰا أَصٰابَکَ -و امر به معروف و نهی از منکر کن و بر هر چه به تو رسد صبر کن.» برپای داشتن نماز هم مانند امر به معروف و نهی از منکر است،که نیاز به شکیبایی دارد،زیرا راه آن راهی است دشوار.و در حدیث آمده است که بهشت پیچیده در مکاره است همان گونه آتش پیچیده در شهوات است.

ولی ترک این واجبات به عواقب ناگواری منجر می شود.که خطرهای بزرگ آن با خطرهایی که به جای آوردنشان ممکن است در بر داشته باشد قابل مقایسه

۱- ۱۳) -همان منبع،ص ۲۰۴.

۲- ۱۴) -خصال،ص ۱۶۵.

نیست.امام علی بن ابی طالب می فرماید:

«امر به معروف و نهی از منکر را ترک مکنید که بر شما بد سیرتانتان حکومت کنند.آن گاه شما دست به دعا بر می دارید ولی خدا اجابت نمی کند». (۱)

« إِنَّ ذٰلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ -این از کارهایی است که نباید سهلش انگاشت.» کارهایی که انسان زندگی شخصی و اجتماعی اش را با آن به ضبط می آورد.شاید معنی«عزم الامور»کارهایی است که نیاز به عزم راسخ دارد و ارادهٔ قوی.از چیزهایی که خدا بر ما واجب گردانیده است.

[۱۸]

شکر خدای را به جای آوردن یعنی اعتراف انسان به این که هر قدرت و توانی که انسان دارد از سوی خداست.پس چرا باید فخر و مباهات کند؟و چرا باید با دیگران تحدی کند و آنان را به داوری کشد؟ « وَ لاٰ تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنّاسِ -به تکبر از مردم روی مگردان.» روی گردانیدن از دیگران سبب عداوت و کینه توزی می شود.زیرا کسی که چنین می کند،می خواهد بر آنان بزرگی بفروشد.در حالی که انسان عاقل و فرزانه همواره می کوشد که بر شمار یاران خود بیفزاید.

« وَ لاٰ تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً -و به خودپسندی در زمین راه مرو.» یعنی از روی فخر فروشی.

از حضرت رسول(ص)روایت شده که:

«هر کس به فخر و مباهات در زمین راه برود زمینی که در زیر پای اوست و آسمانی که بالای سر اوست او را لعنت می کنند». (۲)

هر کس جامه ای بر تن کند و در آن فخر بفروشد،خدا او را در آتش سوزان جهنم فرو می برد و در آنجا همنشین قارون خواهد بود،زیرا قارون اولین کسی بود

ص: ۱۲۵

۱- ۱۵) -نور الثقلین،ص ۴۲۲.

۲- ۱۶) -همان منبع،ص ۲۰۷.

که فخر فروشی کرد و خدا او و خانه اش را در زمین فرو برد.هر که فخر فروشی کند با خدا در جبروت دم برابری زده است. (۱)

« إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یُحِبُّ کُلَّ مُخْتٰالٍ فَخُورٍ -زیرا خدا هیچ به ناز خرامندۀ فخرفروشی را دوست ندارد.» یعنی کسی که به مالش می نازد و به خودش می نازد.این نازش نوعی شرک است در حدیث قدسی آمده است:

«عظمت شولای من است و کبریا ازار من و هر کس در این دو با من منازعه کند،نابودش می کنم».

[۱۹]

« وَ اقْصِدْ فِی مَشْیِکَ -در رفتارت راه میانه را برگزین.» بعضی گویند مراد این است که بدون هدف راه مرو.مسلما کسی که از روی بصیرت گام بردارد و رفتارش برای هدفی مشخص باشد نیرویش بیهوده به هدر نمی رود.تصور کنید،اتوموبیلی که برای مقصد مشخصی به راه می افتد مصرف بنزین آن کمتر از اتوموبیلی است که نداند به کجا می رود و همۀ روز در کوچه ها و خیابانها بچرخد و به جایی نرسد.

« وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ -و آوازت را فرود آور.» /۱۰ زیرا آرامش دلیل عقل است و فریادهای بی جا کشیدن نشانۀ بی خردی.

بسیاری از مردم پندارند که اگر صدای خود را بلند کنند حرفشان زودتر به کرسی می نشیند و حال آن که اگر فکر بهتر و استدلال درست تر باشد نتیجۀ بیشتر عاید گردد.

« إِنَّ أَنْکَرَ الْأَصْوٰاتِ لَصَوْتُ الْحَمِیرِ -زیرا ناخوش ترین بانگها بانگ خر است،» زیرا همگان را از اطراف او می رهاند.

و از امام صادق(ع)در تفسیر این آیه روایت شده:

ص :۱۲۶

۱- ۱۷) -همان منبع.

«یعنی صدای بلند و زشت.مردی که به هنگام سخن گفتن صدای خود به گونه ای ناپسند برکشد.مگر به هنگام دعا باشد یا قرائت قرآن». (۱)

[سوره لقمان (۳۱): آیات ۲۰ تا ۲۷]

اشاره

أَ لَمْ تَرَوْا أَنَّ اَللّٰهَ سَخَّرَ لَكُمْ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي اَلْأَرْضِ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظٰاهِرَةً وَ بٰاطِنَةً وَ مِنَ اَلنّٰاسِ مَنْ يُجٰادِلُ فِي اَللّٰهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لاٰ هُدىً وَ لاٰ كِتٰابٍ مُنِيرٍ (۲۰) وَ إِذٰا قِيلَ لَهُمُ اِتَّبِعُوا مٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ قٰالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مٰا وَجَدْنٰا عَلَيْهِ آبٰاءَنٰا أَ وَ لَوْ كٰانَ اَلشَّيْطٰانُ يَدْعُوهُمْ إِلىٰ عَذٰابِ اَلسَّعِيرِ (۲۱) وَ مَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اَللّٰهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اِسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ اَلْوُثْقىٰ وَ إِلَى اَللّٰهِ عٰاقِبَةُ اَلْأُمُورِ (۲۲) وَ مَنْ كَفَرَ فَلاٰ يَحْزُنْكَ كُفْرُهُ إِلَيْنٰا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمٰا عَمِلُوا إِنَّ اَللّٰهَ عَلِيمٌ بِذٰاتِ اَلصُّدُورِ (۲۳) نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلاً ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلىٰ عَذٰابٍ غَلِيظٍ (۲۴) وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اَللّٰهُ قُلِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ (۲۵) لِلّٰهِ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ إِنَّ اَللّٰهَ هُوَ اَلْغَنِيُّ اَلْحَمِيدُ (۲۶) وَ لَوْ أَنَّ مٰا فِي اَلْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلاٰمٌ وَ اَلْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مٰا نَفِدَتْ كَلِمٰاتُ اَللّٰهِ إِنَّ اَللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۷)

معنای واژه ها

۲۲[استمسک]

:چنگ زد و درآویخت.

۱- ۱۸) -همان منبع،ص ۲۰۸.

چرا خدا موجودات را مسخر انسان ساخت

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پس از آن که خدای تعالی نعمتهایی را که به ما ارزانی داشته به یاد ما آورد و از ما خواست که او را در برابر آنها سپاس گوییم،اکنون می گوید:بعضی از مردم هستند که روزی خدا را می خورند و دیگری را عبادت می کنند،زیرا آنها را نه بصیرت سالم است و نه علمی دارند و نه رهنمودی و نه کتابی روش.بلکه از سیرت پدران خود پیروی می کنند بدون آن که بشناسند که آنان نیز از عوامل گمراهی و انحراف متأثر بوده اند.پس شیطانی که فرزندان را گمراه کرده همان شیطانی است که پدران را به گمراهی کشیده،زیرا گمراهی اگر چه پدران به راه آن رفته باشند هدایت نمی شود.

آن گاه بیان می دارد که شکر حقیقی همان تسلیم مطلق در برابر خداست زیرا هدف والا از نعمتهای خدا این است که انسان پروردگارش را بپرستد.که می فرماید:«من آدمیان و پریان را نیافریدم مگر برای این که مرا بپرستند».و رابطهٔ خدا با مردم از خلال این نعمتها،احسان است و بخشش.و این همان چیزی است که این سوره بر آن تأکید دارد.زیرا اگر این دو صفت در بشر وجود داشته باشد به دستاویز محکمی چنگ زده که هرگز نخواهد برید.

اما کافران کفرشان آنان را سخت زیانمند خواهد ساخت.آنجا که چون به نزد خدا باز گردند،آنها را از کارهایی که کرده اند آگاه خواهد ساخت و اعمال نهان و آشکارشان را پیش چشمشان خواهد داشت.آیا خدای ما به آنچه در

دلها می گـذرد آگاه نیست؟ مؤمن نبایـد از عمل آنها محزون گردد،زیرا تمتعاتشان در دنیا اندک و عذابشان در آخرت بسـیار است.

در سیاق این آیـات اسـماء خـدا ذکر شـده تـا سـبب افزونی ایمان و شـکر ما گردد.ده اسم از اسـماء خـدای تعالی را با شواهد ظاهری آنها نام می برد.

اول این که:خـدا آفریننـدهٔ هر چیزی است که در آسـمانها و زمین است.و حمـد یکسـره برای اوست با وجود این که بیشترشان نمی دانند.

دوم این که:خـدای تعالی بی نیاز است.آیا هر چه در آسـمانها و زمین است متعلق به خـدا نیست؟ سوم این که:خدا در عین غنا ستوده است.

چهارم و پنجم:خـدای تعالی عزیز و حکیم است و شواهـد عزت او و کلمات حکمت او را پایانی نیست و هرگز در شـمار نمی گنجند.حتی اگر درختان قلم شوند و دریاها مرکب.

در آیات درس پیش از پنج اسم دیگر یاد کرد:سمیع و علیم و خبیر و علی و کبیر.

شرح آیات:

[۲۰]

اطراف بشر را حقایقی فرا گرفته که بتواند آنها را درک کند همانا به راه راست هدایت خواهد شد.

ولی بیشتر مردم در عین گمراهی می میرنـد.چرا؟ زیرا میان آنها و حقایق پرده های سـتبر افتاده.قرآن راهنماست،زیرا عقل را بر می انگیزد و آن پرده ها را به یک سو می زند.پس آن قلب محدود باز می شود و سراسر آفاق را تصرف می کند.

در واقع چقـدر عمیق است علم در نزد مؤمنی که بـدون حجاب به موجودات می نگرد.نگاه او از راه دل است،دلی که از عقده ها و اوهام و تمنیات خالی

است.بدوی مردی که بر شترش سوار،بادیه را طی می کند و برای او با شعرهای زیبا به هنگام خواندن هدا تغنی می کند پس با اشترش ارتباطی بیش از یک ارتباط مادی دارد.

مؤمن می گوید:شگفتا چگونه این حیوان صبور مسخر بشر شده و آن را بهترین عابر بر روی ریگهای روان و صحراهای بی آب و گیاه ساخته است.

اگر مرد شجاعی را بنگرد که بر پشت اسبش نشسته در تلاطم میدان جنگ می تازد و اسب او با یک اشاره به او پاسخ می دهد و همانند یک دستگاه الکترونیکی عمل می کند با خود می گوید:شگفتا!چگونه خدا این حیوان باهوش را مسخر ما نموده است که اگر لطف و احسان او نبود ما بدان قدرت نداشتیم.

چون بشر قرنها را پشت سر نهاد و هواپیماهایی که از سرعت صوت هم سریعتر می روند یا آن سفینه های فضایی را که با سوخت اتمی در آسمان در حرکت اند مشاهده کرد،مؤمن می گوید منزه است خدا اگر او به ما خرد نداده بود ما هرگز نمی توانستیم زمام آنها را در دست داشته باشیم.

آن که شتر و اسب را مسخر ما کرده همان کسی است که اتم و آهن را مسخر ما نموده است و به ما آموخته که چگونه از چند تکه آهن و چند کیلوگرم مادۀ منفجره موشکهای قاره پیما بسازیم.

مؤمن همانند هنرمندی است که رو به روی یک تابلوی زیبا ایستاده و دلش لبریز از احساس و اعجاب و در عین حال خشنودی می شود و به عبارت دیگر از دیدن آنها دلش باز می شود.در حالی که کافر از دیدن آن تابلو جز بر تاریکی درونش افزوده نمی شود.

بیشتر مردم خوشحال می شوند وقتی که برای اولین بار یک باغ گل را می بینند یا مزرعه سرسبزی را یا کارخانۀ عظیمی را ولی پس از چندی به حال اول خود باز می گردند و باز هم دلشان را اندوه می گیرد. /۱۰ و در دریای مشکلات زندگی غرق می شوند.آیا نه چنین است؟ در حالی که مؤمن همه چیز را می بیند و گویی که اولین بار است که آن را

می بینـد احسـاس لطیف او او را همواره چون سـرداری سـپاهی قرار می دهـد که در یـک روز جشن سـپاهیان خود را سان می بینـد.همچنین مؤمن به طبیعت اطراف خود می نگرد که مسـخر و فرمانبردار او شده است در این حال همانند آن سـردار نظامی است که لشـکر عظیم خود را می بینـد.او همواره به گونه ای زنـدگی می کنـد که گویی هم اکنون متولـد شده یا از یک کرهٔ دور دست آمده است دلش پاک و نگاههایش عمیق و فطرتش پاک است.

آیا کسـی را که برای اولین بار از باغ وحش لندن دیدن می کند دیده اید؟یا کسی را که به تماشای یک نمایشگاه الکترونیک در پـاریس می رود؟یـا به بازدیـد از یک کارخانـهٔ عظیم در ژاپن یا یک آسـمان خراش در شـیکاگو یا متروی مسـکو یا اهرام مصـر؟ حـال مؤمن در دنیـا همین گونه است همیشه همه چیز برای او تـازگی دارد در حـالی که غیر مؤمن جهـان را به صورت اطاق خواب خود می بیند،بدون هیچ چیز تازه ای.

سؤال این است:فرق میـان آنهـا در چیست؟ جواب:اولاـ:قلب مؤمن صـاف است در حـالی که مردم گرفتاریهای بسـیار دارنـد و بیشترشان در میان عقده ها و نقطه های منفی زندگی می کنند.

ثانیـا:مؤمن می دانـد که قیـام هر چیزی به خـداست.اگر فیض مسـتمر بـاری تعـالی و تـدبیر و سـلطهٔ او نباشـد نظام عالم بر دوام نخواهد ماند.

از این رو او با اشـیاء چنان برخورد می کند که گویی نخستین برخورد اوست.مثل کسـی است که سلطان هر روز صد درهم به او می دهد-بدون اسـتحقاق-تا با آن زندگی کند.و سـلطان هر وقت که بخواهد این عطا را از او باز می گیرد.پس این شخص هر روز آن مبلغ را با شادمانی بسیار خواهد گرفت.شاید این احساس در نزد مؤمن مصدر شکر و سپاس باشد.از این رو هر روز صبـح و شام خدا را تسبیح می گوید و نیز ظهرها که هنگام نیمروز است. ۱۰/ زیرا استمرار وجود او در این ساعات خود نعمت است.آیا بیاد ندارید کسانی را که بامداد زنده بودند و

شامگاه در زیر خاک خفته.یا شب به خواب رفتند و چشمشان طلوع خورشید را ندید.

مؤمن به لطف و رحمت پروردگارش به زنده ماندن خود امید می بندد و همین امر سبب می شود که برای آینده اش نقشه بکشد و در عین حال به نظر عبرت بنگرد و از زوال عمر بترسد به عبارت دیگر مؤمن کسی است که میان بیم و امید زندگی کند.

لقمان به پسرش اندرز می داد که:ای پسر،از خدا بترس،ترسیدنی که اگر در روز قیامت با ثواب جن و انس حاضر شوی باز هم بترسی که مبادا تو را به دوزخ برند و امیدت به خدا چنان باشد که اگر با گناه همهٔ جن و انس به صحرای محشر روی امید آمرزش و بهشت را از دست نداده باشی.

پسر گفت:ای پدر چگونه چنین توانم و حال آن که مرا یک دل بیش نیست.

لقمان گفت:پسرم اگر قلب مؤمن را بیرون آورند در آن دو نور توانند دید.

نور خوف و نور امید.

اگر آن دو را با هم بسنجند به وزن یک ذره با هم تفاوت ندارند.

لقمان سپس افزود:ای پسر به دنیا میل مکن و دل خود به آن مشغول مدار، خداوند مخلوقی نیافریده که در نظر او خوارتر از دنیا باشد.ندیده ای که نعمتهای دنیا را پاداش فرمانبرداران از خود،قرار نداده است و بلای آن را عقوبت گناهکاران؟ ثالثا:بیشتر مردم را می بینی که عینکهای رنگارنگ بر چشم می گذارند.و از پشت آنها به مردم نگاه می کنند.اینان هیچ کس را به رنگ حقیقی اش نمی بینند.

فرهنگ بشری و برداشتهای مادی که در دل جای می گیرند به مثابهٔ عدسیهای رنگین هستند که نمی گذارند نور حقایق به اعماق دل نفوذ کند.

در حالی که نگاههای مؤمن هرگز از کانالهای مادی نمی گذرد.نظر او به حقایق چون نظر طفل بی گناه است.از این رو نگاه او به اعماق نفوذ می کند.چون به حرکت فلک و آنچه در آسمانها و زمین است از نعمتهای خدایی بنگرد،نگاهش

ص :۱۳۲

همه قدرت خداوند را بیند.

مؤمن به وسیلهٔ قرآن است که به این درجات می رسد پس بنگر که تعبیر قرآنی چگونه است:

« أَ لَمْ تَرَوْا أَنَّ اللّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ -آیا ندیده ای که خدا هر چه را که در آسمانها و زمین است رام شما کرده است؟» نگاه مستقیم و بدون عقده و جمود نه نگاه از پشت شیشه های فرهنگهای جاهلی.

« وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظٰاهِرَةً وَ بٰاطِنَةً -و نعمتهای خود را چه آشکار و چه پنهان به تمامی بر شما ارزانی داشته.» نعمتهای ظاهری چون نعمت زندگی و سلامت و نعمت امنیت و نعمت طعام.و نعمتهای باطنی چون نعمت اعضایی که نمی توان آنها را دید چون قلب و کبد و کلیه و اعصاب و غیره.نعمت حفظ ما از ناپسندها و خطرها و نعمت هدایت به حق و ولایت ائمهٔ هدی علیهم السلام.

در حدیث از امام محمد باقر(ع)روایت شده بدین مضمون که...«رسول اللّه در مسجد بود با اصحابش ابو بکر و ابو عبیده و عمر و عثمان و عبد الرحمن و دو مرد از قرّاء صحابه.رسول اللّه از آنها خواست که نعمتهای خدا را بر شمارند.هر کس چیزی گفت.پیامبر از علی(ع)خواست که او نیز نعمتهای خدا را شماره کند.

علی(ع)گفت:اول نعمت آن که مرا بیافرید و من چیزی درخور ذکر نبودم.دوم چون مرا بیافرید زندگی به من بخشید.سوم صورت مرا زیبا آفرید و اندام من نیکو کرد.چهارم مرا فکر و اندیشه عنایت نمود،نه لهو و بداهت پنجم مرا قدرتی داد که هر چه بخواهم در می یابم. ۱۰/ ششم مرا به دین خود هدایت کرد و گمراه وانگذاشت.

هفتم مرا به زندگی پایان ناپذیر آخرت می برد.هشتم مرا مالک و آزاد ساخت نه مملوک و بنده.نهم آسمان و زمینش را در هر چه در آنهاست مسخر من نمود.دهم آن که مرا مرد آفرید و قوام و نگهدارندهٔ زنانمان و زن نیافرید.پیامبر(ص)در هر بار می فرمود درست است،راست می گویی.سپس فرمود:دیگر چه نعمتهایی است

ص: ۱۳۳

علی(ع)عرض کرد یا رسول اللّه(ص)نعمتهای خدا بسیار است و به شماره درنمی آید.رسول تبسم کرد و گفت این حکمت که به تو ارزانی شده گوارا باد تو را.ای ابو الحسن تو وارث علم منی و راهنمای امت من هستی تا پس از من در هر چه اختلاف کنند به تو رجوع کنند...». (۱)

می پرسیم که:چرا خدا همه چیز را مسخر انسان ساخت.آیا به سبب نیروی مادی اش؟هرگز!زیرا نیروی آسمانها و زمین و کوه ها بیش از نیروی انسان است.

آیا به سبب نیروی سامعه اش؟هرگز،زیرا قدرت شنوایی سگ بیش از انسان است.

آیا به سبب تیزبینی و قدرت باصره اش؟هرگز،زیرا باز نگاهی تیزتر از انسان دارد.

پس به چه چیز؟مسلما به نیروی عقلش که خدا آن را به انسان ارزانی داشته.پس چرا علمی را که ما را به عبادت خدا راه می نماید ترک گوییم و در پی جهلی رویم که ما را به سویی دیگر می کشاند.

انسان خواهان آن است،تا با کمک آن خصوصیتی که خداوند در وی نهاده و موجب می شود تا همهٔ مخلوقات را به حرکت درآورد،که سرور خداپرستان شود اما حجابهایی وجود دارد که آدمی را از نور خود محروم می سازد.از جمله این حجابهاست:

۱-جدال و ستیزه گری:جدال در لغت به معنای پیچش و چرخش است و در اصطلاح سخنی است که برای فرار از حقیقت گفته می شود.مجادل یا جدال کننده کسی است که حقیقت را می بیند اما نمی خواهد در برابر آن تسلیم شود.

« وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يُجادِلُ فِي اللّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لا هُدىً وَ لا كِتابٍ مُنِيرٍ -و پاره ای از مردم بی هیچ دانشی یا راهنمایی و کتاب روشنی،دربارهٔ خدا جدال می کنند.»

۱- ۱۹) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۲۱۳ و ۲۱۴.

برای این که انسان به حقیقت برسد باید یکی از این سه راه را در پیش گیرد:

الف:از علمی پیروی کند و آن را چون چراغی فرا راه خود دارد و آن علم تفصیلی به شیء است.

ب:از هدایتی پیروی کند و آن هدایت یافتن به وجود چراغ است یعنی راه یافتن به نور چراغ.این علم را علم اجمالی گویند.

ج:از کتاب روشنی بخش پیروی کند و این معرفت حقایق است به واسطه.هم چنان که شخص دیگری به وجود چراغ در جایی خبر دهد و این خبر دهنده مورد اعتماد باشد.چون مجادله کنندگان این سه را قبول ندارند پس هرگز به حقیقت نخواهند رسید.

[۲۱]

تقدیس پدران:به این معنی است که کسی سخن حق را رها کند، زیرا با اعتقادات پدران و نیاکانش مخالف است.قرآن با این عقدهٔ روانی مبارزه می کند.اینان می پندارند پیروی از عقاید نیاکان به معنی احترام به ایشان است.

« وَ إِذٰا قِیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ قٰالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مٰا وَجَدْنٰا عَلَیْهِ آبٰاءَنٰا - و چون به آنها بگویند از آنچه خدا نازل کرده است متابعت کنید گویند:نه،ما از آیینی که پدران خود را بر آن یافته ایم متابعت می کنیم.» قابل توجه است که نسلهای بعد از جنبه های منفی میراث پدران پیشین خود متابعت کنند.قرآن مخالف ارزشهای جاهلی است،زیرا انسانی که پیروی عقل خود می کند باید از ارزشهای واقعی و درست پیروی نماید و آن ارزشها یا علم است یا هدایت یا کتاب خدا.از این رو این عقیده را بر آنان عیب می گیرد:

« أَ وَ لَوْ کٰانَ الشَّیْطٰانُ یَدْعُوهُمْ إِلیٰ عَذٰابِ السَّعِیرِ -آیا اگر چه شیطان به عذاب آتششان فرا خوانده باشد.» آیا حاضرند بازهم همراه پدران خود باشند در صورتی که سرانجام راهشان آتش است؟ [۲۲]

گاه انسان به نعمتهای خدا آگاهی دارد.از این رو خود را برای

شکرگزاری از آنها مسئول می داند.ولی از خود می پرسد که این مسئولیت را چگونه به انجام رساند.ما پاسخ می دهیم که به قرآن باز گرد.قرآن خود پاسخ او را می دهد:

« وَ مَنْ یُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَی اللّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ -هر که روی خویش به خدا کند و نیکوکار باشد.» یعنی در برابر خدا کاملا خاضع گردد و با همهٔ نیروهای مادی و معنوی خویش و هر چه دارد خضوع کند.این خضوع چگونه خضوعی است آیا خضوعی است که او را به سکون و گمنامی فرا می خواند؟ طبعا نه!این خضوع لبریز از نشاط و حرکت است.صاحب چنین خضوعی با تمام هستی خود متوجه خداست و از سوی دیگر اهل احسان و بخشش به بندگان خداست.برای خشنودی خدا.

چون انسان به این درجه از کمال برسد یعنی رابطه اش با خدا ۱۰/ رابطهٔ تسلیم و خضوع باشد و با مردم رابطه اش رابطهٔ احسان و عطا.

« فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ الْوُثْقی وَ إِلَی اللّهِ عاقِبَهُ الْأُمُورِ -هر آینه به دستگیرهٔ استواری چنگ زده است و پایان همهٔ کارها به سوی خداست.» از سویی این انسان در خطی روشن و سالم در این دنیا حرکت می کند و از خوشبختی بهره مند شده و از سوی دیگر به نزد خدا باز خواهد گشت تا در برابر شکر او به تسلیم در برابر خدا و احسان او به بندگان خدا پاداش داده شود.

شاید هم تأکید قرآن در آیات متعدد بر این که تسلیم در برابر خدا همان تمسک به ریسمان استوار و دستگیره محکم است،هدفش چاره گری دربارهٔ عقده هایی است که بشر گرفتار آن است و یکی از آنها عقده ترس از مخلوقات است.این ترس او را به خضوع در برابر مخلوق و شرک به خدای بزرگ سوق می دهد.در حالی که خدا تأکید می کند که هر کس به طاغوت کافر شود و به خدا پناه برد به دستگیرهٔ محکم چنگ در زده است زیرا برای انسان امانی جز به توحید خالص نیست.

تسلیم در برابر خدا بدون تسلیم در برابر رهبری شرعی یعنی ائمهٔ هدی و رضا به ولایت کسانی که خدا به پیروی از آنها فرمان داده است صورت نبندد.

ص :۱۳۶

[۲۳]

« وَ مَنْ كَفَرَ فَلا يَحْزُنْكَ كُفْرُهُ إِلَيْنا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا -آن کسان که کافر شده اند کفرشان تو را غمگین نسازد،بازگشتشان نزد ماست،پس به کارهایی که کرده اند آگاهشان می کنیم.» وقتی کار بر این منوال است چرا انسان بر خود محزون شود.آیا به این سبب که دیگران به راه خطا می روند.از آن رو خداوند از چنین غمخوارگی نهی کرده است که اگر مؤمن هم چنان غمخوار کافر به سبب کفرش باشد،بسا که اندک اندک به سوی او گراید و روش منحرف او را در پیش گیرد.و تا مؤمن در این ورطهٔ هولناک نیفتد خدای تعالی او را به ضرورت اجتناب از انفعال روانی در برابر کافران فرمان داد که او نیز با همان نظر بی تفاوتی به کافران نگاه کند که دیگر مردم نگاه می کنند.

« إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ -زیرا خدا به آنچه در دلها می گذرد آگاه است.» /۱۰ هیچ رازی بر او پوشیده نیست.عمل انسان تابع دو مقیاس است:

اول:مقیاس ظاهری مانند کثرت عمل و قلّت آن و عظمت و حقارتش.

دوم:مقیاس باطنی که آن نیت است در عمل.

اگر انسان می پندارد که با اعمال ظاهری خود می تواند مردم را گول بزند نباید تصور کند که حقیقت اعمال او از نظر خدا پنهان می ماند،زیرا خدا به درون دلها آگاه است.

[۲۴]

آری،بعضی هم هستند که اعمالی این چنین دارند.اینان زیانکاران اند و عاقبتشان آتش است.

« نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلاً ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلىٰ عَذابٍ غَلِيظٍ -اندکی کامیابشان می سازیم،سپس به بیچارگی به عذاب سختشان می کشانیم.»
سپس به بیچارگی به عذاب سختشان می کشانیم.» [۲۵]

قرآن ده اسم از اسمهای خدا را برای ما ذکر می کند.ممکن است از این رو این نامها را ذکر می کند که سپاسگزاری ما را به کمال رساند.آیا در سپاسگزاری نباید نام و صفات کسی را که آن نعمتها را به ما ارزانی داشته است

ص: ۱۳۷

بدانیم؟ قرآن یاد خداست و هدف آن راسخ کردن پایه های ایمان است در قلب ما.

ولی علاوه بر این هدف کلی حکمتی خاص هم در ورای یاد خدا و اسماء و آیات او هست که به موضوع خاصی متعلق است.مثلا اکنون که صحبت از شکر است باید از صاحب نعمت هم سخن به میان آید،زیرا اگر شکر گوینده نداند چه کسی را شکر می گوید،شکر گفتنش را معنایی نیست.همچنین همهٔ حقایق مستقیما با معرفت خدا پیوسته است.و اولین اسم از اسمهای او از بزرگترین نعمتهای او پرده برمی گیرد خالق یا آفریننده است.

« وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ -اگر از آنها بپرسی:چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟خواهند گفت:خدا.» این فطرتی است که همه مردم در آن مشترک اند،حتی مشرکان اعتراف می کنند که خدا آفریدگار هر چیزی است ولی آنان از دیگری می ترسند و از سر نادانی برای او شریک قرار می دهند.

مادامی که همه اعتراف می کنند که نعمت آفرینش که اصل دیگر نعمتهاست از خداست پس حمد خدا را.و بر ما واجب است که با تمام معانی حمد او را حمد گوییم:

« قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ -بگو سپاس خدا را.» از این سیاق درمی یابیم که حمد سرآغاز شکر است و نخستین کلمه در قرآن بعد از بسم اللّه«الحمد للّه»است.پیامبران و امامان و اهل صدق همواره سخن خود را با حمد آغاز می کرده اند و جز آنان مردمی نادانند.

« بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ -بلکه بیشترشان نادانند.» این نادانان،موجودات حقیر را حمد می گویند و نمی دانند که حمد ویژهٔ خداوند است.آیا همهٔ نعمتها از او نیست؟آیا مردم به نیرو و توانی که از جانب او یافته اند کارهای نیک را انجام نمی دهند؟ و این سؤال پیش می آید:چرا بر خدا کافر می شوند در حالی که می دانند که

او آفریدگار آسمانها و زمین است؟ این تناقض در ذات بشر وجود دارد،و منزه است خدا اگر مصدر این تناقض او باشد.پس حمد او را در آسمانها و زمین.هر کس که حمد ویژهٔ او باشد البته در او نقصی نیست.آیات او در آفاق پراکنده است.آن که او را منکر است به سبب قلت آیات او نیست.پس حجت بر آنها تمام است.خدا معرفت خود را در دلهای آنها جای داده و این همان فطرت است.

آری،جهلی که از ذات بشر سرچشمه می گیرد و ستمشان و تراکم عقده های روانی بر دلهایشان منشأ تناقض است میان اعترافشان به آفریننده و عدم شکرگزاری شان از او.

[۲۶]

زیرا خدای آفریننده مالک است چه کسی ملکش عظیم تر است از کسی که می آفریند و پیوسته در آفریدگان خود به هر گونه که اراده اش اقتضا کند تصرف می کند بی آن که کسی او را بازخواست نماید؟ « لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ -از آن خداست آنچه در آسمانها و زمین است.» او مالک حقیقی است.اما مردم به اندازهٔ قدرت تملک و در حدود صلاحیتشان در تصرف،مالک می شوند.

« إِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ -و خدا بی نیاز و ستودنی است.» بعضی از مردم-به حول و قوت خدا-چیزی را مالک می شوند،مالکیتی محدود ولی به هنگام تصرف در آن،بد می کنند.اینان غنی هستند ولی ناستوده اند.

ولی خدای تعالی در توانگری خود ستوده است،زیرا فاعل خیر است و چنان می کند که مستوجب حمد و شکر است.

ملاحظه می شود که پایان آیه فشرده و چکیدهٔ مفهوم و اندیشه آن آیه است؛ چنان که آغاز آن گواه بر پایان آن می باشد؛چه،کسی که مالک آسمانها و زمین باشد غنی و بی نیاز است بنا بر این خداوند غنی است.حمید نیز هست؛چون ظاهرا منشأ همهٔ نعمتها آسمانها و زمین است پس باید آفریدگار آسمانها و زمین را ستود نه

کسی را که مالک بخشی از آنهاست.

[۲۷]

پروردگار ما پیروزمند و مقتدر است زیرا بر همهٔ بندگان خود استیلا دارد.حرکت آسمانها و زمین به قدرت اوست.چون ارادهٔ آفرینش چیزی کند به همان اراده«کن»موجود می شود.هر چه می شود به خواست اوست حتی برگی هم که از درختی جدا می شود و ۱۰/ می افتد به امر اوست.و خدا به آن عالم است.حرکت ذره در درون عالم کوچک ولی عظیم خود به امر اوست.حرکت سلولها با همه خردی به ارادهٔ اوست.این است معنی عزت.در این کلمات بنگر و بیندیش آیا نه چنین است؟ « وَ لَوْ أَنَّ مٰا فِی الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلاٰمٌ -اگر همهٔ درختان روی زمین قلم شوند.» اکنون نمی دانیم که به طور تقریب چند درخت در روی زمین هست در جنگلها و مزارع و کوه ها.ولی به یقین عددی هولناک است با آن که از هر درخت می توان صدها هزار قلم ساخت و قلم به آسانی مستهلک نمی شود.آیا چنان شماری در فکر می گنجد؟ « وَ الْبَحْرُ یَمُدُّهُ -و دریا مرکب.» یعنی دریاهای روی زمین همه به هم متصل شوند تا به صورت یک دوات درآیند و آن گاه سر این قلمها در آنها نمناک شود، « مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ -و هفت دریای دیگر به مددش بیاید.» هفت بیان کثرت می کند.اگر سه چهارم زمین که آب است از آن به یک دریا تعبیر شده اکنون هفت دریای دیگر به همین عظمت بر آن بیفزایند.

« مٰا نَفِدَتْ کَلِمٰاتُ اللّٰهِ -سخنان خدا پایان نمی یابد.» چگونه کلمات خدا که به شمار نمی گنجد به پایان آید؟در تصویر قرآن سخن از شمار دفاتر نرفته است،زیرا افق فکر بشر از تصور آن همه کاغذ که با آن قلمها و آن مرکبها نوشته شوند عاجز است.

« إِنَّ اللّٰهَ عَزِیزٌ -و خدا پیروزمند.»

چگونه پیروزمند نباشد کسی که این همه قلم و مرکب را یارای نوشتن کلمات او نیست؟ بعضی از مفسران گفته اند که معنی«کلمات»علوم است.واقع این است که علم خدا به شماره در نمی آید و هیچ چیز حتی به سنگینی یک ذره از علم او غایب نیست و خاتمه آیه به آنچه ما در تفسیر برگزیدیم شهادت می دهد.

« حَكِيمٌ -و حكيم است.» عزت و پیروزمندی خدا در قدرت و سلطان او متجلی است.و در وسعت ابعاد قضا و قدر او.از همه اینها به حکمت تعبیر شده خدا به عدل حکم می کند و به حق قضاوت می نماید.کار او بازیچه نیست بلکه برای هر کلمه هدفی معلوم است و مدتی مقرر.

[سوره لقمان (۳۱): آیات ۲۸ تا ۳۴]

اشاره

مٰا خَلْقُكُمْ وَ لاٰ بَعْثُكُمْ إِلاّٰ كَنَفْسٍ وٰاحِدَةٍ إِنَّ اَللّٰهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۲۸) أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اَللّٰهَ يُولِجُ اَللَّيْلَ فِي اَلنَّهٰارِ وَ يُولِجُ اَلنَّهٰارَ فِي اَللَّيْلِ وَ سَخَّرَ اَلشَّمْسَ وَ اَلْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى وَ أَنَّ اَللّٰهَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۹) ذٰلِكَ بِأَنَّ اَللّٰهَ هُوَ اَلْحَقُّ وَ أَنَّ مٰا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ اَلْبٰاطِلُ وَ أَنَّ اَللّٰهَ هُوَ اَلْعَلِيُّ اَلْكَبِيرُ (۳۰) أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اَلْفُلْكَ تَجْرِي فِي اَلْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اَللّٰهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيٰاتِهِ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِكُلِّ صَبّٰارٍ شَكُورٍ (۳۱) وَ إِذٰا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اَللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ اَلدِّينَ فَلَمّٰا نَجّٰاهُمْ إِلَى اَلْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مٰا يَجْحَدُ بِآيٰاتِنٰا إِلاّٰ كُلُّ خَتّٰارٍ كَفُورٍ (۳۲) يٰا أَيُّهَا اَلنّٰاسُ اِتَّقُوا رَبَّكُمْ وَ اِخْشَوْا يَوْماً لاٰ يَجْزِي وٰالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لاٰ مَوْلُودٌ هُوَ جٰازٍ عَنْ وٰالِدِهِ شَيْئاً إِنَّ وَعْدَ اَللّٰهِ حَقٌّ فَلاٰ تَغُرَّنَّكُمُ اَلْحَيٰاةُ اَلدُّنْيٰا وَ لاٰ يَغُرَّنَّكُمْ بِاللّٰهِ اَلْغَرُورُ (۳۳) إِنَّ اَللّٰهَ عِنْدَهُ عِلْمُ اَلسّٰاعَةِ وَ يُنَزِّلُ اَلْغَيْثَ وَ يَعْلَمُ مٰا فِي اَلْأَرْحٰامِ وَ مٰا تَدْرِي نَفْسٌ مٰا ذٰا تَكْسِبُ غَداً وَ مٰا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اَللّٰهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (۳۴)

معنای واژه ها

۲۹[یولج]

:از روز می کاهد تا بر شب بیفزاید یا شب را هر روز در«روز»فرو می برد.

۳۲[غشیهم]

:فزونی یابد بر آنها و بپوشاندشان.

[کالظلل]

:الظلل جمع«ظله»و آن چیزی است همچون ابر و کوه که بر شما سایه اندازد.

[مقتصد]

:عدالت در وفای در خشکی در آنچه با خدا در دریا پیمان بسته است.

[ختّار کفور]

:ختر به بدترین نیرنگ گویند.

نشانه هایی برای شکیبایان شکرگزار

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

آیا اصل در زندگی کمال است یا نقص؟نیستی است یا هستی؟اگر اصل کمال است،پس نقصی که بر عالم وجود طاری است مخالف انتظار و توقع

ص :۱۴۲

ماست و اگر بر عکس است پس بر ما واجب است که در برابر هر افزودهٔ تازه ای شکری به جای آوریم.

اگر قـدری به عقب برگردیم موضوع برایمان روشن خواهـد شـد.که ما دیروز چیزی در خور ذکر نبودیم و کمالات ما انـدک اندک افزوده شد و به قدرت الهی از ضعف به قوت آمدیم و به رحمت او از جهل به علم.

همچنین از هر سو عدم و نیستی ما را احاطه کرده بود،خدای تعالی بر ما منت نهاد و نعمت آفرینش ارزانی داشت و به نعمتهای ظـاهری و بـاطنی متنعم ساخت.تـا آنجـا که همـهٔ ذرات وجود مـادی و معنوی مـا نعمتی است که خـدا به ما داده.پس چرا باید کفران ورزیم و تکبر کنیم و سرکشـی نماییم در حالی که می دانیم که این نعمتها دیری نخواهـد پاییـد،عارضـی هسـتند و اگر انسـان شـکر پروردگـارش را بر آن نعمتها،به جای نیاورد، /۱۰ زوال یابنـد یـا هر وقت که خـدا اراده کنـد آنهـا را باز پس می گیرد.

میـان انسانی که می پنـدارد که کمال در ذات او اصـیل است و میان دیگری که می دانـد که او چیزی درخور نبوده است،بلکه خدا او را آفریده و از نعمتهای خود به او داده است،چند چیز است،یکی فرق در صفات است که یکی شکیبا و شکرگزار است و یکی شتابکار و کافر نعمت.و هر دو این دو موضع از یکی از دو نظریهٔ پیشین برخاسته است.کسی که می پندارد که کمال او اصلی است برای شکرگزاری یا شکیبایی ضرورتی نمی شناسد در حالی که آن دیگر شکر نعمتها را به جای می آورد و در راه تکامـل خود از آنهـا سود می جویـد و حتی هنگام فرارسـیدن بلا هم شـکر می کنـد،زیرا می گویـد که نعمتی که در دست او است امـانتی بیش نیست و خـدا اراده کرده و آن را بـازپس گرفته است.امـا آن که اهل کفران است چون خیری به او رسـد به کسی از آن سودی نمی رساند و چون شری بر او درآید جزع و زاری می کند.

دلش می خواهد که همه چیز داشته باشد ولی در پی یافتن وسیله سالم و صحیح نیست.

برای این که صفت شکر و صبر را در خود به وجود آوریم قرآن ما را به تفکر

ص :۱۴۳

در خود و جهان وامی دارد تا به حقیقت بزرگ یعنی شناخت خدا دست یابیم.انسان غالبا خود در مخلوقات خدا نمی اندیشد و اگر بیندیشد چنان نیست که تفکرش او را به شناخت خدا راه بنماید و این روشی خطاست.قرآن کریم افق دید ما را می گشاید و اذهان ما را به آن سوی زندگی می برد و ما را روشی می آموزد که به معرفت پروردگار منتهی می شود.این معرفت نظری درست به زندگی این جهانی را به ما نشان می دهد که چه در سختی و راحت چه در نهان و چه در آشکار از راه راست خارج نشویم.

شرح آیات:

اشاره

[۲۸]

در آیات پیشین سخن از نامهای خدای تعالی و اتمام حجت بر همهٔ مردم بود.در آن جا بخشی از قدرت و توانایی خدا را بیان داشت همچنین جنبه های عزت /۱۰ و حکمت او را.آیا ندیدی در عین بلاغت چگونه ما را به عزت عظیم او راه نمود و گفت که کلمات خدا را پایانی نیست.همچنین ما را به قدرت و لطف و تدبیر او رهنمون شد که او همهٔ مردم را می آفریند همان گونه که یک تن را می آفریند.سپس آنها را پس از مرگ زنده می کند همان گونه که یک نفر را زنده می کند؟آیا ندیدی که چگونه ما را با حقیقت قدرت و لطف و احاطه اش به اشیاء آشنا نمود.

« مٰا خَلْقُكُمْ وَ لاٰ بَعْثُكُمْ إِلاّٰ كَنَفْسٍ وٰاحِدَةٍ -آفرینش همهٔ شما و باز زنده کردنتان همانند زنده کردن یک تن است.» سپس ما را به ضرورت ترس از خود تذکر می دهد و می گوید:

« إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ -هر آینه خدا شنوا و بینا است.» آنچه ما می گوییم می شنود و هر چه می کنیم می بیند و این ما را وا می دارد که در گفتار و کردار خود احساس مسئولیت بیشتر کنیم.

[۲۹]

خدای تعالی خورشید و زمین را حرکتی دائم داد و از حرکت آنها شب و روز پدید آمد و فصلهای مختلف آشکار شد.

ص: ۱۴۴

« أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهارِ وَ يُولِجُ النَّهارَ فِي اللَّيْلِ -آيا نديده ای كه خدا از شب می كاهد و به روز می افزايد و از روز می كاهد و به شب می افزايد.» اين تعبيری زيباست از پديد آمدن فصلهای سال.چنان كه در اعتدال ربيعی روزها بلند می شود و شبها كوتاه و در اعتدال خريفی روزها كوتاه می شود و شبها بلند.

هر گاه كه انسان و ديگر مخلوقات را زمانی معين باشد،پس آفتاب و ماه را هم چنين زمان معين است و دليل بر اين است كه روزگاری بوده كه ماه و آفتاب وجود نداشته اند. /۱۰ مانند انسان.همين امر ما را به اين حقيقت راه می نمايد كه آنها به سوی نقطهٔ صفر در حركت اند كه بر حسب تقدير و اراده خداوند متعال است.

« وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى -و آفتاب و ماه را رام خود ساخت كه هر يك تا زمانی معين در حركت است.» به نزد خدا،در علوم جديد ثابت شده كه آفتاب و ماه و ديگر ستارگان اعم از ثابت و سيّار در مسير خود به نقطهٔ پايان می رسند.

« وَ أَنَّ اللّهَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ -و خدا به كارهايی كه می كنيد آگاه است.» [۳۰]

در اطرافت چه می نگری؟آيا آسمان را نمی نگری كه بدون ستون برافراشته شده؟و زمين را گسترده نمی بينی؟و شب و روز را كه پی در پی می آيند و می روند؟و هر چيز را مقداری معين است؟اين حقايق تو را به چه چيز راه می نمايند؟آيا به خدايی مقتدر و زوال ناپذير راه نمی نمايند؟خدايی كه قدرتش دائم است،علمش را حدی نيست و سلطه اش كهنه نشود و در عزتش كس را يارای همسری با او نيست و كس از قهرش نتواند گريخت خدايی ثابت و تغيير ناپذير،دايم و بی زوال.بخشنده ای كه فقير نگردد و قاهری كه خسته و ملول نشود.

« ذلِكَ بِأَنَّ اللّهَ هُوَ الْحَقُّ -اين بدان سبب است كه خدای يكتا حق است.» اما خدايانی كه به جای اللّه می پرستيد،زوال يابنده اند.آيا نديده ای كه

خورشید غروب می کند و ماه پنهان می شود و ستارگان منفجر می گردند؟آیا آمد و شد شب و روز را نمی بینی که چگونه هر تازه ای را کهنه می کنند و به هر قدرتی پایان می بخشند؟هر کس که خواهد به ریسمان محکم چنگ بزند.و از پشتیبانی نیرومند سود برد و در حصاری منیع پناه گیرد،باید به توحید روی آورد.

« وَ أَنَّ مٰا یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبٰاطِلُ -و هر چه به جز او می خوانند باطل است.» یعنی ثبات و استمراری ندارد.

« وَ أَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ -و خداست بلند مرتبه و بزرگوار.» یعنی فراتر از صفات مخلوق است.او را زوال و اضمحلال نیست.

پایان پذیر و محدود نیست،ناقص و ناتوان نیست،نه خواب سبک او را فرا می گیرد و نه خواب سنگین.قدرتش بی پایان و علمش بر همه چیز احاطه دارد و رحمتش شامل همگان است.و نعمتش دیرینه است و فضلش همه را رسد و نشانه های قدرتش در همه آفاق نمایان است و در این جهان هیچ نیست،جز به تدبیر او.

خدا را در این آیات دو گونه دعوت باشد.در اول آیات ما را دعوت نمود که به جهان آفرینش بنگریم و در پایان آنها ما را فرا خواند که به روش خود نظر کنیم.

[۳۱]

« أَ لَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْکَ تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللّٰهِ -آیا ندیده ای که کشتی به نعمت خدا در دریا روان می شود.» کشتیها را بادها به حرکت درمی آورند و این معنی نعمت و رحمت خداست.وقتی که خدا بادها را می فرستد و بادها کشتیها را به جریان می دارند بادها به خدمت انسان درآمده اند.

هدف والا از نعم خدا بر انسان تکامل روحی و معنوی اوست و خدا در این باره فرماید:

« لِیُرِیَکُمْ مِنْ آیٰاتِهِ -تا خدا پاره ای از آیات قدرت خود را به شما بنمایاند.» /۱۰ دریاها عجایب خلقت را در بر نهفته اند از یک جلبک خرد جثه تا

نهنگانی که یک چشم آنها به وزن یک فیل یعنی بزرگترین حیوانات خشکی است.

ایمان صبر و شکر است

« إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبّارٍ شَکُورٍ -در این برای مردم شکیبای سپاسگزار عبرتهاست».

در حدیث آمده است:

ایمان دو نیمه است:نیمه ای صبر است و نیمه ای شکر است.(البته این حدیث در مجمع البیان آمده ولی به کسی از معصومین نسبت داده نشده،پندارم که از حضرت رسول باشد).

واقع این است که صبر و شکر از یک چراغ نور می گیرند که آن تسلیم در برابر خدا و قضای اوست و ایمان به این که او بخشنده صاحب نعمت است.جز این که شکر در حالت نعمت تجلی می کند و صبر به هنگام محنت.در حدیث از امام باقر(ع)آمده است که:

بندگان خدا میان سه چیزاند:بلا و قضا و نعمت.به هنگام بلا صبر باید و به هنگام قضا تسلیم و به هنگام نعمت شکر. (۱)

در شکر بزرگترین چیزی که هست نمو دادن روحیهٔ رضا است در نفس، دور از غرور و فخرفروشی و تکبر.نفس راضی ثواب خدا را به خود جلب می کند و در دنیا سعادتمند است.

امام صادق(ع)از حضرت رسول روایت می کند که:

«کسی که غذا بخورد و شکر گوید در اجر همانند روزه دار است.بیماری که شکر خدا کند در اجر همانند مبتلای صابر است و توانگر شاکر در اجر چون کسی است که ۱۰/ قناعت پیشه دارد».

۱- ۲۰) -بحار الانوار،ج ۱۷،ص ۴۳.

شایـد حکمتش این باشد که شـکر،در ایمان به خدا می افزاید شـخص شـکر گوینده می داند که نعمت و فضل خدا همگان را شامل است.شکر،شخص شکرگزار را از غرور باز می دارد و او را ملتزم می کند که نعمت حق را بشناسد.

ایـن از ثـواب و پـاداش خداونـد؛و امـا سـعادت دل،بایـد گفـت کـه بزرگـترین نعمـت تحقـق یـافتن خواسـتها و آرزوهـای دل است.لذتهای جسمانی به زودی از بین می روند و برای بشر خوشبختی نمی آورند.برای مثال اگر شخص محکوم به اعدام شود و سپس بهترین انواع خوراکیها را برایش بیاورند و لذت جنسی با زیباترین دختران جهان برایش فراهم آورده شود آیا این همه لذت به جانش می نشیند؟! هرگز.

همچنین اگر اضـطراب و ناآرامی روانی خواب را از کسـی بگیرد لذت جسمی هر چند زیاد و متنوع باشد به کام او گوارا نمی آید چون آنچه مهم است خوشبختی و خشنودی دل است.

کسـی را در نظر بیاورید در انتظار یک میلیون دلار است.به این شـخص اگر نیم میلیون دلار بدهند،تأسف می خورد اما کسـی کـه منتظر هیـچ سـودی نیسـت،اگر نیم دلاـر هم به او بدهنـد خوشـحال می شـود.همچنین اگر کسـی طـالب ریـاست در محلی باشـد،ولی نیـابت ریاست به او دهنـد غمگین می شود ولی کسـی که اصـلا در منصبی طمع نداشـته باشـد با یک مقام هر چند اندک هم باشد احساس خوشبختی می کند.

چنین است کسـی که شاکر نعمتهای خدا است.همواره نعمتها را احساس می کند و می داند که او مستحق چنین نعمتی نبوده و به فضل خداست که او را نصـیب داده اند یعنی همانند همان کسـی که در انتظار هیچ مالی نیست و مالی اندک به دسـتش می رسد و خود را خوشحال و خوشبخت احساس می کند.

اینک به این دو حدیث توجه کنید:

محمد بن خلّاد از علی بن موسی الرضا(ع)روایت می کند که فرمود:

«هر کس خدا را بر نعمتی حمد گوید او را شکر گفته است و حمد برتر از

آن نعمت بود». (۱)

مالک بن اعین جهنی گوید که علی بن الحسین(ع)به یکی از فرزندانش چنین سفارش کرد:

«ای پسر،...چون شکر نعمتی را گویی آن را زوال نبود و چون نعمتی را کفران کردی باقی نماند...آن گاه این آیه را تلاوت کرد:اگر شکر خدا را گویید بر نعمت شما بیفزاید». (۲)

مؤمن را برای شکرگزاری پروردگارش همین بس که دیگری را در بلا بیند و خود را در سلامت.آن گاه با خود می گوید:مرا چه حال بود اگر خدا مرا به این بلا گرفتار می ساخت.پس قلبش به نور شکر روشن می شود.

حضرت امیر به مردی که از او پرسیده بود چرا باید نعمتهای خدا را شکر گفت چنین پاسخ داد:

«به بلایی نگریستم که آن را از من برگردانده بود و دیگری را به آن دچار ساخته بود.پس دانستم که نعمتی به من داده و من به سبب این نعمت او را شکر می گویم».

مؤمن هر وقت کسی را گرفتار در رنج و بلا بیند باید که شکر خدا کند که او را سلامت داده است.

امام باقر(ع)گوید:

«چون مبتلا به بلائی را دیدی سه بار-به طوری که خودت نشنوی-بگو:

حمد خدایی را که مرا از آنچه تو را بدان دچار ساخته است،عافیت داده و اگر خواهد مرا هم دچار خواهد کرد.فرمود هر کس که چنین گوید هرگز آن بلا به او نرسد».

شکر آدمی را از غلطیدن در راه های فخر و غرور حفظ می کند زیرا به شخص

۱- ۲۱) -همان منبع،ص ۳۱.

۲- ۲۲) -همان منبع،ص ۵۰.

تلقین می کند که این نعمت که تو راست زوال یابنده است.

غرور دشمن تواضع است و فخر و مباهات دشمن سعی و تنبلی دشمن کوشش است و تواضع و سعی و کوشش سبب باقی ماندن نعمت و افزون شدن آن می شود...

در حدیث آمده است:امام صادق علیه السلام فرمود:«هر گاه خداوند نعمتی را به بنده ای عطا کند و آن بنده در دل قدر نعمت را بشناسد و با زبان خداوند را سپاس گوید به محض آن که گفته اش تمام شود دستور داده می شود که بر آن نعمت افزون گردد».

در حالی که سپاسگزاری نکرده از نعمت،صاحبان نعمت را در جنبه های منفی آن فرو می برد و بلکه نعمت برای آنان به کیفر و عذاب تبدیل می شود.

آیا ندیده ای که تمدن های عالی و رفیع سرنگون شدند و از میان رفتند؟ چرا؟زیرا مردم آن شکر خدای به جا نیاوردند،بلکه در بحر غرور و جباریت فرو رفته بودند و مرتکب فساد در زمین شدند خطاکاریهایشان آنها را بر زمین زد و نابود کرد.

از این جاست که در حدیث شریف از امام صادق(ع)روایت شده که:

«خداوند به قومی نعمت عنایت کرد.آنها شکر نعمت نگفتند و نعمتشان وبالشان شد و خداوند قومی را به مصیبتی مبتلی نمود اینان صبر کردند بر آن مصیبت خدا آن را به نعمت بدل ساخت».

ترک شکر خدا نه تنها نعمت را زایل می کند بلکه سبب می شود که دیگر بازنگردد.مثلا خداوند به یکی از بندگان خود نعمت سروری دهد و این بنده در منصب خود مغرور شود تا او را از آن منصب بیندازند،بار دیگر بازگشت این نعمت به او بسی دشوار است زیرا مردم او را در حکومت آزموده اند و دیگر راضی به حکومت او نمی شوند.

زید الشحام از امام صادق(ع)روایت می کند که فرمود:

«با نعمتی که شما را می دهند به خوبی رفتار کنید و بترسید که مبادا از شما

به دیگری منتقل گردد و دیگر به دست شما نیاید».امیر المؤمنین علی(ع)فرمودند:

«کم اتفاق می افتد چیزی که پشت کرد دوباره بازگردد». (۱)

آنان که شکر نعمتی می گویند می دانند که آن سرآغاز یک سلسله نعمتهای دیگر است از سوی خدا که اندك اندك فرا می رسند و آنها شکر می گویند.در حالی که آنها که از نعمت سرمست می گردند هرگز نعمت در نزد آنها کامل نشود.

پس کسی که هزار تومان حاصل کرده و شکر آن به جای آورده به کوشش و فعالیت و ادای حقوق دیگران کم کم هزار هزار نزد او خواهد آمد در حالی که آن که مست غرور است نه تنها نعمتش افزون نمی گردد،آنچه را هم که از آن خود اوست از دستش می رود.

این است که حضرت امیر المؤمنین می فرماید:

«چون دامن نعمت به دستتان افتاد از شکر گزاری دریغ مکنید تا همه را به چنگ آرید». (۲)

چگونه خدا را در برابر نعمتهایش شکر گوییم؟

به چند طریق:

اولا:شکر گوینده از خاستگاه ایمان حرکت کند که این نعمتها از سوی خداست.پس اذعان به این که نعمتها از سوی خداست خود عنوان شکر آنهاست.

امام صادق(ع)فرماید:

«هر کس را خدا نعمتی دهد و آن را به دل بشناسد،شکرش را به جای آورده است». (۳)

ثانیا:گفتن جملهٔ«الحمد للّه»به زبان.عمر بن یزید گوید از امام صادق(ع)شنیدم که می گفت:

۱- (۲۳) -همان منبع،ص ۴۷.

۲- (۲۴) -همان منبع،ص ۵۳.

۳- (۲۵) -همان منبع،ص ۳۲.

«شکر هر نعمتی-هر چند هم که بزرگ بود-این است که بگویی الحمد للّه». (۱)

ثالثا:اجتناب از محرمات و دوری از فخر و زورگویی و اسراف و بخل و فساد جنسی.

از حضرت امیر(ع)روایت شده که فرمود:

«شکر هر نعمتی پرهیزگاری است از هر چه خدا حرام کرده است». (۲)

رابعا:ادای حقوق نعمت و التزام به حدودی که شرع معین کرده.

سدیر الصیرفی بر امام صادق داخل شد(به ظاهر مردی مالدار بود)حضرت به او گفت:

«ای سدیر،مال کسی اگر افزون شود حجت خدا هم بر او تمامتر است.

اگر به ادای حقوق الهی توانایی یافتید آن را ادا کنید».

سدیر پرسید:یا بن رسول اللّه به چه طریق؟ فرمود:

«به برآوردن حاجت برادرانتان از اموالتان.ای سدیر،بر آنچه خدا به شما عنایت کرده شکر گویید و به کسانی که شما را شکر می گویند انعام کنید،زیرا اگر چنین کنید خدا نیز بر نعمت شما بیفزاید و برادرانتان نیکخواه شما شوند.سپس این آیه را تلاوت کردند که اگر شکر گویید بر نعمت شما می افزایم».

پنجم:به کوشش در راه خدا و طلب خشنودی او.اینک بنگریم که حضرت رسول(ص)چگونه خود را برای شکرگزاری به درگاه خدا به تعب می اندازد:

عمر بن خطاب بر آن حضرت داخل شد.پیامبر تب کرده بود عمر گفت:یا رسول اللّه، ۱۰/ تب و لرز شما چقدر سخت است!پیامبر(ص)گفت:این حال مانع من

۱- ۲۶) -همان منبع،ص ۴۳.

۲- ۲۷) -همان منبع،ص ۴۲.

نشد که در شب سی سوره قرآن بخوانم که هفت سورهٔ طولانی هم در میان آنها باشند.

عمر گفت:یا رسول اللّه!خداوند گناهان تو را چه قبل و چه بعد همه را بخشیده است.پس چرا این گونه خود را به رنج می افکنی؟ رسول خدا گفت:

«ای عمر آیا بندهٔ شکرگزار خدا نباشم»؟ سادسا:قناعت به هر چه حاصل می کند و دوری گزیدن از حرص و شره.

شکر فقط مولود راضی شدن به امر پروردگار نیست.شکر در رشد دادن روحیهٔ رضا و قناعت هم سهیم است انسان را وا می دارد که پیوسته جنبه های مثبت زندگی را در نظر بگیرد و از آن تمتع ببرد و استفاده کند و برای حصول آن با گامهای ثابت و عزمی جزم و خاطری مطمئن پیش برود.

داستانی که می آوریم بیان همین نظر مثبت است در نزد اولیاء دین.

روزی سلمان فارسی آن صحابی جلیل،ابو ذر را دعوت می کند و از کیسهٔ خود تکه نانی خشک بیرون می آورد و نزد او می گذارد و از سبویی بر آن آب می پاشد.

ابو ذر گفت:چه غذای خوبی می شد اگر اندکی نمک هم می داشتیم.

سلمان برخاست و سبوی خود را به گرو گذاشت و نمک خرید و بیاورد.ابو ذر نان را با نمک تناول می کرد و می گفت:شکر خدایی را که ما را چنین قناعتی داده.

سلمان گفت:اگر قناعت کرده بودی سبوی من به گرو نمی رفت. (۱)

صبر هدایت و پیروزی است

صبر-مانند شکر-به هنگام بروز سختیها تجلی روحیه ایمان است.و نیز در لحظات هجوم شهوات و تحمل مصاعب.

۱- (۲۸) -همان منبع،ص ۴۶.

در این آیه میان صبر و شکر را ارتباط داده است.و آنها را دو جلوه از یک روح قرار داده است.همچنین بیان می کند که صاحبان این روحیه هم از آیات و نشانه های خدا هستند.

آری،نفسی که با نعمت و محنت وضعش دگرگون می شود،از استقلال رأی بی بهره است و نظرش در امور ثابت و روشن نیست.در واقع با هر بادی که بوزد تغییر جهت می دهد.و هر گاه در برابر هجوم شهوات واقع شود،طغیان می کند و به دنبال آن خواهد رفت.و چون مصیبتی بر او وارد آید از خود بی خود می شود و جزع و زاری می کند.در این موارد است که نعمت ارزشمند صبر تجلی می کند.در واقع آزاد کسی است که صابر و شکور باشد.کسی که به حقایق به دیدهٔ مجرد از مصالح بنگرد.

در حدیث از امام صادق(ع)روایت شده که فرمود:

«آزاده کسی است که در جمیع احوال خود آزاده باشد.اگر حادثهٔ دردناکی پیش آمد صبر کند و اگر مصائب بر او هجوم آوردند شکسته نشود.و اگر مقهور و اسیر گردید سختی را به آسانی بدل کند چنان که یوسف صدیق کرد.وقتی که اسیر و مقهور بود حریتش برجای بود و زمانی که در تاریکی درون چاه گرفتار بود،ظلمت و گرفتاری به آزادگیش لطمه نزد.و چون خدا بر او رحمت آورد و آن جبار ستمگر را که زین پیش مالك او بود بندهٔ او ساخت بازهم یوسف دگرگون نشد.آری صبر همواره نتیجهٔ و عاقبت نیکو دارد.پس صبر کنید و نفس خود بر صبر عادت دهید تا اجر و مزد خدایی یابید». (1)

صبر عنوان انسان آزاده است و مفتاح فرج بعد از شدت است.صبر صلاح کار است.آیا زمان جزئی از آفرینش موجودات نیست؟کسی که صبر نداشته باشد نمی تواند عامل زمان را در راه مصلحت خود به کار گیرد.پس سبب فساد کارهای خود می شود.آیا ندیده اید که زارعی اگر صبر نکند تا موسم درو برسد یا بازرگانی

۱- ۲۹) -همان منبع،ص ۶۹.

که نتوانـد صبر کنـد تا وضع بازار مناسب کالای او شود یا یک انقلابی که پیش از موعد مناسب دست به شورش می زند همه در کار خود ناموفق می شوند؟ولی آنان که صبر پیشه کرده اند موفقیت حاصل می کنند.

امیر المؤمنین علی(ع)مردی را غمگین بر در مسجد دید.پرسید:ترا چه می شود؟گفت:پدر و برادر و خواهرم را از دست داده ام و می ترسم نتوانم بر مصیبت آنها صبر کنم.حضرت علی(ع)فرمود:

«زنهار از خـدای بترس.و صبر پیشه کن که صبر در کارها همانند سـر است نسبت به تن.چون سـر از تن جدا شود تن فاسد می شود.صبر هم که از کارها برکنار شود کارها تباه می گردند».

پس سـر ایمـان هم صبر است زیرا مهمترین وظیفـهٔ ایمان ذخیره کردن برای روز بازپسـین است و کسـی که صبر نداشـته باشـد هرگز به نتیجه نایل نگردد.

امام علی بن الحسین(ع)گوید:

«صبر نسبت به ایمان به منزلهٔ سر است نسبت به تن.کسی که صبر ندارد ایمان هم ندارد».

حقیقت صبر اسـتفاده از عامـل وقت است و نگریسـتن به آینـده و نقشه کشـیدن برای کارهای آینـده و فراهم آوردن نیرو برای انجام آن کارها.

مؤمن زنـدگی واقعی را زنـدگی اخروی می دانـد از این رو برای آن عمل می کنـد،اگر به حلیـهٔ صبر متحلی نباشـد از کار باز خواهد ماند.

خدای تعالی فرماید:

«سرای آخرت را بجوی و بهرهٔ خویش را از دنیا فراموش مکن». (1)

از این رو است که مؤمن در هر شـرایطی صبر پیشه می کند و در رویارویی با هر احتمال شکیباست.شریعت صبر را بر سه گونه می داند:صبر در برابر سختیها و صبر بر طاعات و صبر بر معاصی.و برای هر یک درجتی از ثواب قرار داده.اکنون

۱- ۳۰) -قصص الانبیاء،ص ۷۷.

به علی(ع)گوش فرا می دهیم که از محبوب خود رسول اللّه روایت می کند:

«صبر بر سه گونه است:

صبر بر مصیبت و صبر بر طاعت و صبر بر معصیت.

هر کس بر مصیبت صبر کند و آن را به نیکوترین وجه تحمل کند.خدای تعالی برای او سیصد درجه نویسد که ما بین هر درجه به قدر فاصله آسمان تا زمین باشد،و هر که بر طاعت صبر کند خدای تعالی برای او ششصد درجه نویسد که ما بین هر درجه ای تا درجهٔ دیگر از اعماق زمین تا عرش باشد،و هر که بر معصیت صبر کند خدای تعالی برای او نهصد درجه نویسد ما بین هر درجه از اعماق زمین باشد تا انتهای عرش». (۱)

[۳۲]

امتیاز صبر کنندهٔ شکرگزار،آگاهی او از آیات خداست و رهیابی اوست به وسیلهٔ آنها بر حقایق موجودات.زندگی او عبث و برای لحظهٔ موجود نیست او برای آینده زندگی می کند. ۱۰/ اگر سختیهای زمان حال را تحمل می کند.در انتظار فرج است.و می داند سختیهای دیگری هم هست که هنوز بر او وارد نیامده و باید پروردگارش را شکر گوید تا هیچ گاه دچار آنها نگردد.از امیر المؤمنین روایت شده که فرمود:

«چون برای رسول اللّه(ص)امری اتفاق می افتاد که شادمانش می ساخت می گفت:حمد خدایی را که به نعمت او خوبیها به کمال می رسد و چون امری ناخوش پیش می آمد می گفت:حمد خدا را در هر حال». (۲)

در حالی که شخص کفران کنندهٔ نعمت نه وفایی دارد و نه سپاسی.او همواره در همان لحظه زندگی می کند.هر گاه برای او سختی پیش آید به خدا پناه می برد و چون آن سختی به پایان رسد به همان حالت گمراهی که بود باز می گردد.

« وَ إِذٰا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ -و چون موجهای عظیم همانند ابرها آنها را فرو پوشد.»

۱- (۳۱) -همان منبع،ص ۷۷.

۲- (۳۲) -بحار الانوار،ج ۷۱،ص ۴۷.

فرا گرفتن موج وحشتناک است زیرا معنای ظاهری آن این است که موج از هر سو آنان را فرا می گیرد.قرآن از موج با صیغهٔ جمع«ظلل»تعبیر می فرماید چرا که موج به صورت پیاپی و متراکم است.

« دَعَوُا اللّٰهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ -خدا را از روی اخلاص در دین بخوانند.» یعنی از دل و جان تسلیم خدای خود می شوند و آن پردهٔ غفلت از جلو چشمشان به کنار می رود و آن عقده های نفسانی که مانع ایمان بودند متلاشی می گردند.دیگر نه از بتان می ترسند و نه به آنان امید می دارند.زیرا در آن ساعت ترسناک،به هنگامی که موجها اوج می گیرند قادر به کاری نیستند،مرگ رویاروی آنهاست.

این حالت برای انسان در اوقات مختلف حاصل می شود.مثلا وقتی یک آتش سوزی هولناک اتفاق می افتد یا زمانی که یکی از عزیزانش به اطاق عمل می رود و پزشکان می گویند که کاری از آنها ساخته نیست.یا هنگامی که اتومبیلش در یک جادهٔ دور افتاده درهم شکسته و او مجروح شده است.

توجه قلب در آن ساعات سختی به خداست و به خدا پناه می برد و این دلیل است که هر چه جز خداست بی اعتبار است.ولی این ایمان پاک دیری نمی پاید و با پایان آمدن آن حالت محنت ایمان هم رو به زوال می نهد.

مردم دو گروه اند:گروهی که از این حالات دردناک برای آنها خاطره ای باقی می ماند و چون به یادشان می آید خدا را شکر می گویند و بر بلای او صبر می کنند،اینان وفا کننده به عهد خویش اند:

« فَلَمّٰا نَجّٰاهُمْ إِلَی الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ -و چون نجاتشان دهد و به خشکی برد برخی به عهد خویش وفا کنند.» چنین کسانی معتدل و وفا کننده به عهد خود هستند.

در نفوس آنها آثار آن شعلهٔ الهی برجاست شعله ای که به هنگام پیوستن به خدا در دلهایشان افروخته شده.بعضی هم منکرانی هستند که وفا و شکر نعمتها را

فراموش می کنند.

« وَ مٰا یَجْحَدُ بِآیٰاتِنٰا إِلاّٰ کُلُّ خَتّٰارٍ کَفُورٍ -و جز غداران کافر نعمت،آیات ما را انکار نکنند.» «ختار»در متن آیه کسی است که عهد خود بسیار بشکند.شاید هم کلمه ای باشد در مقابل«صبار»،زیرا حالت صبر به معنی استقامت است و باقی ماندن بر عهد و در نتیجه تغییر ندادن موضع به هنگام پیش آمدها یا بر حسب مصالح و کفور صفتی است در مقابل شکور.

[۳۳]

برای آن که انسان آینده را دریابد باید آن را پیوسته در تصور داشته باشد.یعنی زمان حال را به غفلت سپری نسازد بلکه در انتظار آینده باشد.

« یٰا أَیُّهَا النّٰاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ وَ اخْشَوْا یَوْماً لاٰ یَجْزِی وٰالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ -ای مردم!از پروردگارتان بترسید و از روزی که هیچ پدری کیفر فرزند را به عهده نگیرد.» بدین گونه خضوع در برابر پدر و مادری که با امر خدا مخالفت ورزند جایز نیست.

« وَ لاٰ مَوْلُودٌ هُوَ جٰازٍ عَنْ وٰالِدِهِ شَیْئاً -و هیچ فرزندی کیفر پدر را عهده دار نشود.» پس سزاوار نیست که انسان برای خوشبختی فرزندانش دین و ایمان خود را فدا کند.

« إِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ -وعدهٔ خدا حق است.» و قیامت آمدنی است و در آن تردیدی نیست.

« فَلاٰ تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیٰاةُ الدُّنْیٰا -زندگی دنیا فریبتان ندهد.» همین زندگی است که مانع نظر کردن انسان در امور آخرت می شود و برای آن عمل نمی کند.

در واقع آنچه نزدیکتر است حجاب چیزی است که دورتر است،البته این در صورتی است که انسان خود را به بصیرتی نافذ مسلح نساخته باشد.در حدیث

آمده است که:

«محبت دنیا سر هر خطایی است».

محمد بن مسلم بن شهاب گوید که از علی بن الحسین(ع)سؤال شد که برترین اعمال نزد خدا چیست؟آن حضرت فرمود:

«هیچ عملی بعد از شناخت خدای عز و جل و شناخت رسول اللّه(ص)برتر از دشمن داشتن دنیا نیست».

« وَ لاٰ یَغُرَّنَّکُمْ بِاللّٰهِ الْغَرُورُ -شیطان فریبکار به کرم خدا مغرورتان نسازد.» بعضی از مردم با آن که فریب خواری که به سبب حب دنیا عارض می شود مبارزه می کنند ولی کسان دیگری هم هستند که از راههای دیگری فریب می خورند.

مانند میلیونها نفری که از راه دستگاههای رسانه های ملتهای ثروتمند فریب می خورند.اینان آخرت خود را از دست می دهند تا دیگران دنیایشان آباد شود.اینان همان گروه زیاندیدگان دنیا و آخرت هستند.

[۳۴]

برای این که پایه های ایمان به خدا و روز بازپسین در نفس استوار گردد و بشر بداند که نه مالک آینده خود است حتی نه حال خود و دلش به قضای الهی آرام گیرد و بر بلای او صبر کند و نعمتهایش را سپاس گوید،در آخرین آیه از این سوره سخن از احاطهٔ قدرت و علم خدا /۱۰ به انسان رفته است.اوست کسی که به روز قیامت علم دارد و آن پرخطرترین روزی است که بر فرزند آدم می گذرد.به قدری که حتی بر آسمانها و زمین هم سنگینی می کند.

« إِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السّٰاعَةِ -خداست که می داند که قیامت چه وقت می آید.» چه زمانی این کشتی به آخرین ساحل خود می رسد.هیچ کس جز او نمی داند...خدای تعالی نیز وقت را مشخص نساخته است.

در آیه دیگر به این اشارت می فرماید:«تو را از قیامت می پرسند که چه وقت واقع شود.از یاد کردن آن تو را چه کار است.منتهای آن نزد پروردگار تو

است». (۱)

« وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ –اوست که باران می باراند.» به قدرت خود و زمین را پس از مردنش زنده می کند.این قدرت بر بشر نیز احاطه دارد.

« وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ –و از آنچه در رحمهاست آگاه است.» از آن زمان که بر اساس قوانین زیست شناسی نطفه منعقد می شود با دقت تمام و بر طبق یک سلسله عوامل پیچیده ای که جز خدا کسی بر آن قادر نیست در همان نطفه اساس شخصیت ظاهری و باطنی هر کس نهاده شده:از زیبایی و زشتی،بلندی و کوتاهی،توانایی و ناتوانی،تندخویی و نرمخویی.

امیر المؤمنین علی(ع)می فرماید:

«خدا می داند در رحمهای مادران که کودک دختر است یا پسر،زشت است یا زیبا،گشاده دست است یا بخیل،شقی است یا سعید.چه کسی هیزم جهنم است و چه کسی ساکن بهشت /۱۰ و این علم غیبی است که کسی جز خدا از آن آگاه نیست.

« وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَداً –و هیچ کس نمی داند که فردا چه چیز به دست خواهد آورد،» زیرا عواملی که در رفتار انسان مؤثر است بی شمارند.پس چگونه می تواند به صورت جزمی در آن باره حکم کند.بلی،می توان نقشه ای کشید و می توان اندازه ای معین کرد و اعتماد کمی داشت ولی نسبی نه قطعی.علم به فردا مخصوص خداوند است.

وقتی بشر نداند که خود فردا چه خواهد کرد قطعا نمی داند دیگران هم چه خواهند کرد.آری برترین صاحب خبران از آینده بی خبرند و این دلیل بر این است که این جهان را مدبّری است.

ص: ۱۶۰

۱- ۳۳) -النازعات۴۲/ تا ۴۴.

علی(ع)می فرماید:

«خدای تعالی را به این شناختم که عزمها و تصمیمها باطل می شوند و آنچه گره زده ام گشوده می گردد و هر آهنگ که کرده ام نقض می شود».

« وَ مٰا تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ -و کسی نمی داند که در کدام زمین خواهد مرد.» پس پایان کار ما هم به دست خداست.پس دیگر چه جایی برای غرور می ماند؟ در حدیث از امام صادق روایت شده:

«نطفه چون در رحم افتد،خدای تعالی ملکی می فرستد و آن ملک از آن خاک که او در آن دفن می شود اندکی برمی دارد و با آن نطفه می آمیزد.پس پیوسته دلش شوق آن زمین را دارد تا در آن دفنش کنند». (۱)

« إِنَّ اللّٰهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ -خدا دانا و آگاه است.»

۱- ۳۴) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۲۲۰.

سورهٔ سجده

اشاره

ص :۱۶۳

سورهٔ سجده ۱۰/

زمینهٔ کلّی سوره

اشاره

نام سوره:

در چهار سوره از سوره های قرآن به هنگام امر به سجده،سجده واجب می شود.آن سوره ها را عزایم گویند.یکی از آن سوره ها همین سوره است که به جای«سورهٔ سجده»«الم سجده»هم خوانده شود.

سجده که در آیهٔ پانزدهم است،محور این سوره است.در آن آیه بزرگترین صفات مؤمنان مخلص آمده و مهمترین آنها به سجده افتادن ایشان است به هنگام ذکر آیات او.اینان از بسترهای راحت پهلو تهی می کنند تا به درگاه پروردگارشان سجده برند.

برای وصول به این محور از نام پروردگار آغاز می کند.آن که آفرینندهٔ جهانیان است.اوست که آسمانها و زمین را در شش روز خلق کرد.سپس به تدبیر امور آسمانها و زمین پرداخت.همه مردم و اعمالشان به نزد او باز می گردد.او دانای نهان و آشکار است و به علم بر همهٔ موجودات احاطه دارد و ۱۰/ هیچ چیز در همهٔ آسمانها و زمین از او پوشیده نیست.

ص:۱۶۵

سوره تجلیات نام پروردگار را در آفرینش انسان به ما گوشزد می کند،آن که خلقت او را از گل آغاز کرده و او را از مراحل مختلف گذرانید تا انسانی کامل گردید.او تا زنده است به ارادهٔ پروردگارش دورانهایی را می گذراند تا ملک الموت جانش را می ستاند و چون مرد و خاک شد و ذراتش در زمین پراکنده گردید،از سلطه و قدرت پروردگار برکنار نمی ماند به محکمهٔ عدل الهی فراخوانده شود.در آنجا مجرمان سرافکنده باشند و به درگاه او تضرع می کنند باشد که آنها را به دنیا باز گرداند تا اعمال نیکو انجام دهند.

هرگز!این پاسخ خداست به آنها.خدای تعالی سوگند می خورد که جهنم را از پریان و آدمیان پر کند.از این جهت آنها را در آزادی کامل رها کرده اگر خواهند بهشت را اختیار کنند ولی از خواری و بیچارگی این وضع چگونه رهایی توانند، هنگامی که مجرمان از کردار خود پشیمان می شوند؟رهایی از آن خواری همانا به تضرع به درگاه اوست.بدین گونه قرآن مؤمنان به آیات خدا را محصور می کند که ایشان کسانی هستند که چون آیات قرآن را بشنوند به سجده می افتند و خدا را حمد و سپاس می گویند.

پاداش این گروه درجتی است که وصف آن ممکن نیست.خدا دلهای ایشان را به پاداش نیکو شادمان می دارد.

از این شمار کسی است که خدا او را برای پیشوایی بر می گزیند زیرا اینان به فرمان خدا راه می نمایند و اگر بلایی در این راه به آنها رسد صبر می کنند،زیرا به آیات خدا یقین دارند.

شاید هدف مهم در این سوره شناخت این طایفه برگزیده باشد و به نظر من این است محور اساسی این سوره جز این که در این جا یک بصیرت دیگری است که آیات این سوره به ما عطا می کنند.پاره ای از روی آرزوهای باطل خود می پندارند که مؤمن و فاسق یکسانند هرگز.این دو برابر نیستند.برای مؤمنان بهشتهای پر نعمت است در حالی که جایگاه فاسقان آتش است و آنها در آتش، /۱۰ جاودانه خواهند بود.

دلیل فرق،در آخرت عذاب خداوند است که در دنیا به فاسقان می رسد،چون فقر،و

خواری و بیماریها و جنگها و زلزله ها و سیلها همهٔ اینها دلیل مسئولیت بشر است در برابر اعمالش تا بدانند که حسابی و باز خواستی هست.

ترازوی خدا دقیق است.در قیامت میان این گروه و آن گروه فرق می نهد.

نگاهی به تاریخ به ما می گوید که چگونه خشم خدا به فاسقان می رسد و آنان که از آیات خدا اعراض می نمایند چه سرنوشت شومی در پیش خواهند داشت.

در پایان سوره خدای تعالی آیات رحمت خود را می آورد که چسان آب را بر روی زمین جاری می سازد تا گیاهان برویاند و چارپایان بچرند.

همچنین آن گروه را که در انتظار آیات روشن هستند تا با دیدن آنها ایمان بیاورند بر حذر می دارد و آنان را بیم می دهد که در روزی که در صور دمیده شود کافران را ایمان آوردنشان سود نبخشد.

سپس مؤمنان را به اعراض از ایشان و انتظار قیامت فرمان می دهد،همان گونه که کافران منتظر هستند،مگر جزای اعمالشان را ببینند.اگر اعمالشان نیک بوده پاداش نیک در انتظار آنهاست و اگر بد بوده کیفر بد.

[سوره السجده (۳۲): آیات ۱ تا ۱۱]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . الم (۱) تَنْزِيلُ اَلْكِتٰابِ لاٰ رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ (۲) أَمْ يَقُولُونَ اِفْتَرٰاهُ بَلْ هُوَ اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ
قَوْماً مٰا أَتٰاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳) اَللّٰهُ اَلَّذِي خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا فِي سِتَّةِ أَيّٰامٍ ثُمَّ اِسْتَوىٰ عَلَى
اَلْعَرْشِ مٰا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لاٰ شَفِيعٍ أَ فَلاٰ تَتَذَكَّرُونَ (۴) يُدَبِّرُ اَلْأَمْرَ مِنَ اَلسَّمٰاءِ إِلَى اَلْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كٰانَ
مِقْدٰارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمّٰا تَعُدُّونَ (۵) ذٰلِكَ عٰالِمُ اَلْغَيْبِ وَ اَلشَّهٰادَةِ اَلْعَزِيزُ اَلرَّحِيمُ (۶) اَلَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ اَلْإِنْسٰانِ
مِنْ طِينٍ (۷) ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلاٰلَةٍ مِنْ مٰاءٍ مَهِينٍ (۸) ثُمَّ سَوّٰاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمُ اَلسَّمْعَ وَ اَلْأَبْصٰارَ وَ اَلْأَفْئِدَةَ قَلِيلاً
مٰا تَشْكُرُونَ (۹) وَ قٰالُوا أَ إِذٰا ضَلَلْنٰا فِي اَلْأَرْضِ أَ إِنّٰا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقٰاءِ رَبِّهِمْ كٰافِرُونَ (۱۰) قُلْ يَتَوَفّٰاكُمْ مَلَكُ اَلْمَوْتِ
اَلَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ (۱۱)

ص: ۱۶۸

معنای واژه ها

۲[الریب]

:شك.

۳[افتراه]

:برای خود آن را بدروغ آفرید.

۴[استوی]

:با قدرت و توانایی بر عرش استیلا یافت.

۵[یعرج الیه]

:به سوی او اوج می گیرد.

۸[سلاله]

:سلاله به معنای خلاصه است و گفته شده نسل برگزیده و مردآب نیز سلاله نامیده شده زیرا از کمر او خارج می شود.

[ماء مهین]

:آب منی پست از برای پشتی و بوی ناخوشش.

آن که هر چیز را به نیکوترین صورتی بیافرید

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

این آیات به ما می آموزند که آن خدایی که باید در آسمانها و زمین پرستش شود آن خدایی است که پروردگار عرش است و هر چه جز او پرستیده شود چیزی جز اوهام و اساطیر نیست که ابداع شدۀ افکار مردم است و قرآن کتاب حکمت آموز است که در آن تردیدی نیست،زیرا از سوی خداست.ولی چرا قرآن خود را با

ص :۱۶۹

وصف«در آن تردیـدی نیست»توصـیف می کنـد؟ جواب این است که شـک بر دو قسم است:شـکی که منشأ آن عقل است به سبب عدم دلایل و براهین کافی.دوم شکی که منشأ آن هوای نفسانی انسان است به سبب کبریا حجاب غفلت که دلش را کور کرده است.از این رو می بینیم که قرآن در یکی از آیاتش دربارهٔ کفار می گوید:«ایشان در شکشان در تردید هستند» (۱) پس شک را به کفار نسبت می دهد.اما قرآن خود«در آن تردیدی نیست».زیرا چهرهٔ دیگری از عقل محض انسانی است و مجرد از آثار سـلبی.همان گونه که ۱۰/ عقـل صورت بـاطنی قرآن است،زیرا وحی الهی انگیزاننـدهٔ عقـل بشـر است و این عقل حقیقت قرآن را تأیید می کند،زیرا میان آنچه قرآن می آورد و عقل بشری تطابق کامل است.از این رو جمله«در آن تردیدی نیست»در دیگر آیات هم تکرار شده است.

در سیاق سخن،حکایت از قرآن است که سخن افتراء نیست که برخی آن را جعل کرده باشند،زیرا هدف قرآن هشدار به مردم است و هدایت آنهاست به سوی حق و ممکن نیست که هدایت با دروغ تحقق یابد.هم چنان که قرآن تنها ادله و براهین نیست تـا موضـع شـک و تردیـد توانـد بـود.از سـوی دیگر دروغگو اگر دروغ بگویـد برای مصـلحت نفس خود است و حـال آن که آورنـدهٔ قرآن یعنی پیغمبر(ص) هرگز مردم را به خود نخوانده،بلکه مردم را به خدا دعوت کرده است.و این دلیل صدق گفتار رسولان است.دعوتهای اجتماعی که روش پیامبران را در پیش می گیرند،آنها که بر محور عقل و پرسـتش خداوند می چرخند صـادق انـد و پیروانشان هم صادق.ولی آنها که هـدفشان اشـخاص است نه ارزشـها و هـدف غایتشان به غیر خـدا متکی اسـت خطاکارند و پیروانشان هم دروغگو.

پیامبران-از همان نظر اول-معلوم می شود که از سوی خدا آمده اند.

مردی که جامهٔ خشن می پوشد و به غذای اندک سر می کند و هیچ چیز از حطام دنیا

۱- ۱) -التوبه۴۵/.

گرد نمی آورد و مردم را به خود دعوت نمی کند و تحمل رنج محنت می کند برای مردم،چنین کسی خودخواه و خودپرست نیست،بلکه خود را فدای ایمانش می کند، پس در دعوی خویش صادق است و در آن تردیدی نیست.

آن گاه قرآن به بیان آفرینش آسمانها می پردازد که خدا آنها را در شش روز به پایان رسانید.آن گاه به خلقت انسان پرداخت.در دو مرحله.در مرحلهٔ نخست او را از گل خلق کرد و در مرحلهٔ دوم در رحمها آفرید.همچنین به عالم ذر اشارت دارد که در آن عالم انسان ها را همه یکباره به صورت ذر(مورچه یا موجودات خرد)بیافرید و در صلب مردان نهاده شدند.یک بار دیگر در مرحلهٔ زناشویی خلق کرد و او در شکم مادران نمو کرد.آن گاه به دمیدن روح در آن اشارت دارد و این آفرینشی دیگر است بعد از آن آفرینش و این سلسله /۱۰ هم چنان در جریان است تا به حشر و نشر قیامت منتهی گردد.

شرح آیات:

[۱-۲]

« الم* تَنْزِيلُ الْكِتابِ لاٰ رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعالَمِينَ -الف.

لام.میم.*نازل شدن این کتاب که در آن هیچ شکی نیست،از جانب پروردگار جهانیان است.» کلمهٔ«ربّ»بیانگر عطای تدریجی است(چون تربیت).و خدا پروردگار آسمانها و زمین است.یعنی آنها را در هر مرحله،کمالی تازه می بخشد و آفرینشی دیگر.خدای تعالی به این معنی اشارت دارد،آنجا که می گوید:«و آسمان را به نیرو برافراشتیم،حقا که ما تواناییم». (۱) چگونه ممکن است عیب عارض کتابی شود که پروردگار جهانیان و مسلط بر آفریدگان و مدبّر کارهای آنها،آن را نازل کرده باشد؟بشر فطرتا به خدا اطمینان دارد.و هر چه معرفت و شناخت او کاملتر شود این اطمینان هم افزونتر گردد.پس درست ترین راه برای این که این کتاب در نفوس

۱- ۲) -الذاریات۴۷/.

جایگزین شود این است که بدانند که از سوی خدا نازل شده است.چنان که در این جا و در سورهٔ فرقان می بینیم.

[۳]

« أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ -آیا می گوینـد دروغی است که خود به هم برباقته؟» خـدا به کافران تأکیـد می کند که قرآن دروغی به هم برباقته نیست به دو سبب:

یکی آن که:محور این دعوت حق است نه خود پیامبر،چنان که صفت دعوتهای کاذب است یعنی دعوتهایی که هدفشان مصالح یاران و پیروان آنهاست.

« بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ -نه،سخنی است بر حق از جانب پروردگارت.» دوم آن که:آنچه این رسالت به آن منتهی می شود،هدایت است و این دلیل صحت آن است در حالی که دعوتهای دروغین به گمراهی مردم منتهی می شوند.

« لِتُنْذِرَ قَوْماً مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ -تا مردمی را که پیش از تو بیم دهنده ای نداشته اند بیم دهی،شاید به راه هدایت افتند.» [۴]

سپس سیاق مطلب به آفرینش آسمانها و زمین که در شش روز به پایان رسیده است می کشد.ممکن است پرسنده ای بپرسد:چرا شش روز و نه ده روز؟ مسلما جواب این است که اگر قرآن گفته بود ده روز پرسنده می پرسید:چرا ده روز و نه شش روز؟و این نفی نمی کند حکمتی را که خدا در تفسیر این اعداد می داند.

یقینا حساب در نزد خدا با آنچه در نزد مردم است فرق دارد.خدای تعالی می فرماید:«یک روز در نزد پروردگارت به قدر هزار سال است که می شمارید» مسلما توجه آیه به مسئلهٔ تکامل است در آفرینش.

« اَللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ - خداست که آسمانها و زمین را و آنچه میان آنهاست در شش روز بیافرید.» مخلوقات در خلال این شش روز در تطور بوده اند.

علاوه بر این،این آیه دلیل است بر نظریهٔ تکامل اسلامی که دلالت دارد بر تأثیر زمان در واقعیت اشیاء،زیرا زمان جزئی از آن است.از آیات دیگر نیز این معنی استنباط می شود:«ما آسمانها و زمین را و آنچه را میان آنهاست جز به حق نیافریده ایم و زمانی معین».یعنی به زمانی معین.

چون خداوند مردم را بیافرید آنان را چنان که یهودیان می گویند به حال خود رها ننمود.یهود این عقیده را از فلسفه های دیرسالهٔ از میان رفته گرفته اند بلکه خدا هم چنان زمام تدبیر جهان و جهانیان را به دست مشیت خود دارد.

« ثُمَّ اسْتَوىٰ عَلَى الْعَرْشِ -آن گاه بر عرش استیلا یافت.» این تعبیری است از قدرت و سلطهٔ الهی.آری که جهان به ارادهٔ خدا خلق شده و به مشیت او تدبیر می شود.باید به خدا روی آوریم و او را بپرستیم،زیرا هیچ کس بیرون از ارادهٔ او و خارج از دایرهٔ تقدیر او نخواهد بود.

« مٰا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لاٰ شَفِيعٍ أَ فَلاٰ تَتَذَكَّرُونَ -شما را جز او کارساز و شفیعی نیست.آیا پند نمی گیرید؟» این حقیقت در فطرت انسان متمرکز است و آیات الهی در آفریدگان پراکنده ولی بشر آن را از یاد می برد.بنا بر این نیاز به یادآوری دارد.

[۵]

سپس آیات،قدرت و هیمنهٔ خدا را بر خلق تأکید می کنند.و می گویند که او از مراکز امرش در آسمانها کار جهان را تدبیر می کند.

« يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمٰاءِ إِلَى الْأَرْضِ -کار را از آسمان تا زمین سامان می دهد.» یعنی مشخص می کند و کلمهٔ تدبیر از ریشه«الدبر»به معنی نهایت گرفته شده و تدبیر امور یعنی شناخت عواقب آن.

« ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كٰانَ مِقْدٰارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمّٰا تَعُدُّونَ -سپس در روزی که مقدار آن هزار سال است-چنان که می شمارید.» وقتی کارها را تدبیر می کند به معنی آن نیست که پایان می یابد.بلکه یعنی هر عملی که انسان انجام می دهد خدا آن را مشخص و معین می کند.سپس چون

بنـده آن را انجام داد بـدان منتهی می شود.از این آیه در می یابیم که هیچ چیز در این جهان نابود نمی شود.جهان به مثابهٔ فیلم سینماست با زمان در حرکت است.آنچه می پنداریم که به وجود آمد و نابود شد،نابود نشده است.او در این فیلم موجود است و در روز قیـامت بـاز می گردد.خـدای تعـالی می فرمایـد:«روزی که آسـمان را چون طوماری نوشـته درهـم نوردیم.و چنان که نخستین بار بیافریدیم آفرینش از سر گیریم». (۱)

آیه صـراحت دارد که مقدار روز قیامت هزار سال است.در حالی که در آیهٔ دیگر می گوید پنجاه هزار سال.چرا؟شاید ساعات روز نشور پنجاه باشـد و خدا در هر ساعتی تدبیر امری می کند و عروج اعمال به نزد او در یک ساعت از آن روز است.همانند این حدیثی روایت شده از امام صادق(ع)که:

«در روز قیامت پنجاه موقف است.هر موقفی هزار سال است از آن سان که می شمارید».

آن گاه آن حضرت این آیه را تلاوت نمودند. (۲)

[۶]

و تا ما را به آن جا رسانـد که یقین کنیم که در آن تردیـدی نیست به اعتبار این که از جانب خدای تعالی نازل شده،پاره ای از صفات ذات باری تعالی را برای ما بیان می دارد:

« ذٰلِکَ عٰالِمُ الْغَیْبِ وَ الشَّهٰادَهِ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ -اوست که دانـای نهـان و آشـکار است.پیروزمنـد و حکیم است.» امـور نهفته و آشـکار را می دانـد.اگر انسـان نیکوکار باشـد او را به رحمت خویش پاداش دهـد.و اگر گناهکار باشـد او را به عزت خویش کیفر دهد یا در سایهٔ رحمت خود توبهٔ او بپذیرد.

[۷]

« اَلَّذِی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْءٍ خَلَقَهُ -آن که هر چیز را آفرید و به

۱- ۳) -الانبیاء۱۰۴/.

۲- ۴) -تفسیر نمونه،ج ۱۷،ص ۱۱۷.

نیکوترین وجه آفرید.» «به نیکوترین وجه آفرید»یعنی به هر موجودی آن داد که در خور او بود.

مثلا به شیر دندان شیر داد و به انسان دندان انسان و به عقاب نوک عقاب.اگر هر یک از اینها نه آن چنان بود که اکنون هست برای زندگی او مناسب نمی بود.هر چیزی در حد خود متناسب و متکامل است و با شرایط زیست و طبیعت او هماهنگ.

سپس از آفرینش انسان سخن می گوید و مراحلی را که طی کرده و دوره ای را که باید از آغاز تا مرگ بپیماید.

« وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسانِ مِنْ طِينٍ -و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد.» [٨]

« ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ ماءٍ مَهِينٍ -سپس نسل او را از عصارهٔ آبی بی مقدار پدید آورد.» انسان را دو ابتداست.یکی هنگامی که آدم را آفرید و ذریهٔ او را در صورت مورچگان پدید آورد.دوم هنگامی که همه افراد بشر را در صلب مردان قرار داد.و این از آبی بی مقدار بود.انسان این آب را تحقیر می کند ولی در واقع اساس آفرینش اوست و سر حیاتش در آن پیچیده است.

آری،از گل و از آب بی مقدار این انسان راست بالا بیافرید انسانی که بعدا به صورت خصمی آشکار جلوه نمود و به ناحق در زمین تکبر ورزید.آیا به اصل آفرینش خود نمی نگرد تا از خودخواهیش بکاهد.خدای تعالی می فرماید:«پس آدمی بنگرد که از چه چیز آفریده شده است*از آبی جهنده آفریده شده است*که از میان پشت و سینه بیرون می آید*خدا به بازگردانیدن او توانا است». (۱)

[۹]

سپس چون جسد انسان نخستین یعنی آدم و حوا را بیافرید.از روح خود در آن دمید.روح را به خود نسبت داد،تا عظمت آن را بیان کند و از انسان که او را به آب پست بی مقدار نسبت داده بود تجلیل کند.

۱- ۵) -الطارق۴/ تا ۷.

« ثُمَّ سَوّٰاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ -آن گاه بالای او راست کرد و از روح خود در آن بدمید.» خدای تعالی این آفرینش را نیکو ساخت آن گاه که آن را نعمت حواس و عقل داد.

« وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصٰارَ وَ الْأَفْئِدَةَ -و برایتان گوش و چشمها و دلها آفرید.» ۱۰/ بر افراد بشر واجب است که در برابر این نعمت پروردگارشان را سپاس گویند و رسالتهای او را پیروی کنند و حال آن که بیشترین کافر نعمت و ناسپاس اند.

« قَلِيلاً مٰا تَشْكُرُونَ -چه اندك شکر می گویید.» این سخن الهی دلیل این است که در آدمی طبیعت خاکی در بیشتر مواقع بر او غلبه دارد و از این رو است که امثال این عبارات در کتاب خدا اندك نیست:

«اندکی از بندگان من سپاسگزارند».

شکر حقیقی احساس کردن انسان است نعم الهی را،سپس تسلیم مطلق در برابر او.در حدیث از امام صادق(ع)روایت شده که:

«خدا به موسی(ع)وحی کرد که ای موسی،مرا آن چنان که در خور سپاس من است سپاس گوی.گفت:ای پروردگار من چگونه تو را آن گونه که حق تو است سپاس گویم.و هر سپاس که جای آورم نعمتی است که تو به من عطا کرده ای؟ گفت ای موسی:همین که می دانی آن نعمت سپاس از من است که تو را داده ام،پس مرا آن گونه سزاوار من است سپاس گفته ای».

[۱۰]

یکی از عوامل کفران نعمت انکار روز قیامت است.چرا؟زیرا نعمتها در نزد کسی که شکر آنها به جای می آورد،عبارت است از مسئولیتها و شکر آنها وفا به حقوق آنهاست.کسی که قیامت را انکار می کند از مسئولیت نعمت می گریزد.پس آن را سپاس نمی گوید.بلکه علت معنوی انکار قیامت فرار از

مسئولیت نعمتها و حقوقی است که نسبت به آنها بر ما فرض است.

« وَ قالُوا أَ إِذا ضَلَلْنا فِی الْأَرْضِ -بگو آیا وقتی که در زمین ناپدید شویم.» یعنی جسم ما از هم متلاشی شود و اعضایمان از هم بریزد، ۱۰/ « أَ إِنّا لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ -آفرینش تازه ای خواهیم یافت.» این یک اعتراض ظاهری است به دعوت پیامبران ولی واقع تردیدی است که گوینده در قدرت خدای متعال دارد و این که به دیدار او اعتقاد ندارد.

« بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ کافِرُونَ -آری،ایشان به دیدار پروردگارشان ایمان ندارند.» گویا آیه اشارت است به این که کافران این اعتراض جدل آمیز را که می کنند،تصمیم گرفته اند که به دیدار پروردگارشان،یعنی روز رستاخیز کافر شوند تا از زیر بار مسئولیت در دنیا برهند.پس برای توجیه اعمال و عقاید خود از این گونه دلایل اقامه می کنند.

[۱۱]

ولی تأکید بر این است که خداست که کارهای زندگی را تدبیر می کند.و این امری تصادفی نیست.تا زمانی که زندگی بر تدبیر الهی قیام دارد چرا باید در روز قیامت تردید کرد و حال آن که معاد چیزی است که حکمت اقتضا می کند.

چرا انسان رستاخیز را امری عجیب تلقی می کند و حال آن که خدا او را آفرید و او هیچ نبود.و اوست که می میراندش به مشیت خود و این همه امری تصادفی نیست.

« قُلْ یَتَوَفّاکُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذِی وُکِّلَ بِکُمْ ثُمَّ إِلی رَبِّکُمْ تُرْجَعُونَ -بگو:فرشتهٔ مرگ که موکل بر شماست شما را می میراند.سپس به سوی پروردگارتان باز گردانده می شوید.» خداوند ملائکه را مأمور انجام فرمانهای خود نموده است.بر بنی آدم فرشتهٔ مرگ را بر گماشته تا جانشان را بستاند.

ملک الموت بزرگترین مأمور بر فرزندان آدم است که از او فرار نتوانند.از رسول خدا(ص)روایت شده که:

«مرضـها و دردها همه قاصـد مرگ اند و رسولان آن.چون زمان برسد ملک الموت خود می آید و می گوید:ای بندهٔ خدا،چه هشـدارهای پی در پی به تو داده شـد.چه رسولان پی در پی نزد تو آمدند.چه بریدان پی در پی سـراغ تو را گرفتند، اکنون من همان خبر هستم که پس از من دیگر خبری نیست». (۱)

[سوره السجده (۳۲): آیات ۱۲ تا ۲۱]

اشاره

وَ لَوْ تَرىٰ إِذِ اَلْمُجْرِمُونَ نٰاكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنٰا أَبْصَرْنٰا وَ سَمِعْنٰا فَارْجِعْنٰا نَعْمَلْ صٰالِحاً إِنّٰا مُوقِنُونَ (۱۲) وَ لَوْ شِئْنٰا لَآتَيْنٰا كُلَّ نَفْسٍ هُدٰاهٰا وَ لٰكِنْ حَقَّ اَلْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ اَلْجِنَّةِ وَ اَلنّٰاسِ أَجْمَعِينَ (۱۳) فَذُوقُوا بِمٰا نَسِيتُمْ لِقٰاءَ يَوْمِكُمْ هٰذٰا إِنّٰا نَسِينٰاكُمْ وَ ذُوقُوا عَذٰابَ اَلْخُلْدِ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۴) إِنَّمٰا يُؤْمِنُ بِآيٰاتِنَا اَلَّذِينَ إِذٰا ذُكِّرُوا بِهٰا خَرُّوا سُجَّداً وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لاٰ يَسْتَكْبِرُونَ (۱۵) تَتَجٰافىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ اَلْمَضٰاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ يُنْفِقُونَ (۱۶) فَلاٰ تَعْلَمُ نَفْسٌ مٰا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزٰاءً بِمٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ (۱۷) أَ فَمَنْ كٰانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كٰانَ فٰاسِقاً لاٰ يَسْتَوُونَ (۱۸) أَمَّا اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ فَلَهُمْ جَنّٰاتُ اَلْمَأْوىٰ نُزُلاً بِمٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ (۱۹) وَ أَمَّا اَلَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوٰاهُمُ اَلنّٰارُ كُلَّمٰا أَرٰادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهٰا أُعِيدُوا فِيهٰا وَ قِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذٰابَ اَلنّٰارِ اَلَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ (۲۰) وَ لَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ اَلْعَذٰابِ اَلْأَدْنىٰ دُونَ اَلْعَذٰابِ اَلْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۱)

ص: ۱۷۸

۱- ۶) -تفسیر نمونه/ج ۱۷،ص ۱۴۱.

معنای واژه ها

۱۶[تتجافی]

:دور می شود و کناره می گیرد.

[المضاجع]

:مضجع محل آرمیدن است یعنی بستر.

از بسترها پهلو تهی می کنند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

سوره های قرآنی که برای ما صحنه های قیامت را بیان می کنند،هم در ما رغبت بر می انگیزند و هم وحشت.و ما را به سعی در انجام اعمال نیک فرا می خوانند تا قربانی غفلت خویش نشویم.در این درس قرآن مجرمین را تصویر می کند که در این جهان معتقد بودند که ارتکاب جرایم و لذتهای منحرف راه اشباع غرور در دنیاست و آنان در آن روز سر افکنده در پیشگاه عدل الهی ایستاده اند.زیرا روز رستاخیز را به فراموشی سپرده بودند و برای آن روز آمادگی نیافته بودند،خدا نیز آنان را فراموش کرد.

سپس بیان می دارد که اتکاء بر رؤیاها و آرزوهای بدون عمل صالح و

ص :۱۷۹

مستمر خطایی بزرگ است بلکه از نوع کارهای شیطان.بهشت را جز به ایمان به کس ندهند بلکه به کسی دهند که عملی هم مناسب با این ایمان داشته باشد.اما اگر کسی چنان پندارد که خدا رحیم و رءوف است و کسی را عذاب نمی کند، گرفتار پنداری خطا شده است.

قرآن این آرزو را به سه گونه توجیه می کند.

اول:آنچه مربوط به آخرت است،به این معنی که خدای تعالی جهنم را از پریان و آدمیان پر می کند و این ما را از برای خوف و هشدار کافی است.

دوم:عذابهای دنیوی فکر مخالفت با احلام و آرزوهای ساده را در سر ما می افکند.پس هم چنان که نعمتهای ظاهری و باطنی خدا ما را بدان راه می نماید که خدا رحیم و رءوف است نسبت به بندگانش؛جنبهٔ عذاب در دنیا فرایاد ما می آورد که خدا جبار و متکبر است غضب می کند و انتقام می گیرد و عذاب می کند و ویران می کند و به نابودی می کشد.

سوم:قرآن ما را خبر می دهد که عدالت خدا مانع آن است که نیکوکار و بدکار و مؤمن و کافر در برابر او یکسان باشند.احساسات آدمیان هم چنین چیزی را نمی تواند بپذیرد.مثلا چگونه ممکن است در نزد خدا کسی که در برابر ظلم ظالمان سکوت اختیار می کند با کسی که برای مبارزه با آنها انواع شکنجه ها را تحمل می کند،برابر باشند.

سپس آیات ما را با پاره ای از صفات مؤمنان آشنا می کند.که مهمترین و بارزترین آنها خضوع ایشان است در پیشگاه الهی و تسلیم آنهاست در هر حال و هر موقعیت.خواه از بیم یا از امید.در نظر آنان هیچ کس بزرگتر از خدا و خردتر از غیر خدا نیست.علی(ع)دربارهٔ پرهیزگاران می فرماید:

«خدا در دل آنها بزرگ است و جز او همه چیز در دیدهٔ ایشان خرد است».

دیگر از صفات مؤمنان این است که از بسترهای خویش پهلو می کنند و به عبادت در پیشگاه خدایشان می ایستند و در راه او انفاق می کنند و خود را شایسته اجر و مزد آنان می سازند.این از چیزهایی است که با تمنیات و آمال منافات دارد ولی

ص:۱۸۰

قرآن تأکید می کند که هر کس خواهان آیندهٔ نیک است /۱۰ باید در سعی و عمل بکوشد.

شرح آیات:

اشاره

[۱۲]

مؤمن کسـی است که آیندهٔ دور را می نگرد و آن را روشن و واضح می بیند تا خود را از مهالك آن می رهاند.زیرا او از پرتو عقل خویش روشـنی می گیرد.و به یقین می داند که کارش به چه نتایجی منتهی می شود.یعنی می داند اگر از چراغ وحی نور نگیرد از راه صواب منحرف می شود.

اما کافر چراغ دیدهٔ بصیرتش خاموش است.او از رسالت پروردگارش بهره مند نمی شود و همواره در معرض خطاها و مهالك است،زیرا منطق مـادی او او را به نتایـج نیکو راهـبری نمی کنـد.فرضا هم به خطـای خود پی بـبرد در مرحله ای است که دیگر برای او سودی در بر ندارد.در واقع اگر خطایی در آخرین مراحل آشکار گردد چه سودی از آن حاصل تواند شد؟ « وَ لَوْ تَرىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نٰاكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ -تو را عبرت است، آن گـاه که مجرمـان را در نزد پروردگارشـان سـر افکنـده بینی.» تعبیری است از حالت حسرت و ذلت شدید.

« رَبَّنٰا أَبْصَرْنٰا -گویند ای پروردگار ما دیدیم،» زیرا دیده انسان در آخرت است که حقیقت را می بیند.

« وَ سَمِعْنٰا -و شـنیدیم.» شاید معنی اش این باشد که به چشم دیدیم و شنیدیم از آنچه دیگران دیدند.یا معنی اش این باشد که حقایق را دیدیم و تسلیم آنها شدیم.

« فَارْجِعْنٰا نَعْمَلْ صٰالِحاً إِنّٰا مُوقِنُونَ -اکنون ما را باز گردان تا کاری شایسته کنیم که اینک به یقین رسیده ایم.» البته ممکن است که اینان در دنیا به این یقین برسـند،هر گاه از /۱۰ عقول خود بهره گیرنـد و از رسالت الهی پیروی نمایند.ولی اینان چنین نمی کنند و خدا در سورهٔ

«التکاثر»بر این حقیقت تأکید دارد:

«حقا،که به زودی خواهید دانست باز هم حقا که به زودی خواهید دانست حقا،اگر که از روی یقین بدانید البته جهنم را خواهید دید»،زیرا پرهیزگاران از عقول خود و از وحی پروردگارشان بهره می برند.اینان دانسته اند که راه کفر به آتش منتهی شود و راه ایمان به بهشت.

در نهج البلاغه می خوانیم:

«پرهیزگاران و بهشت همانند کسانی هستند که آن را به چشم دیده اند و از نعمتهای آن بهره ور.و آنان و دوزخ همانند کسانی هستند که آن را به چشم دیده اند و عذاب آن چشیده اند.اگر مدت عمری نباشد که خدا برایشان مقدر ساخته ارواحشان در اجسادشان یک چشم به هم زدن قرار نمی گرفت به سبب شوق بهشت و ترس از عقاب».

[۱۳]

« وَ لَوْ شِئْنا لَآتَيْنا كُلَّ نَفْسٍ هُداها -اگر می خواستیم هدایت هر کس را به او ارزانی می داشتیم.» ولی هدایتی است که آدمی را سود می رساند و با حکمت اینجهانی هم آهنگ است،هدایتی است که انسان به پایمردی عقل و اراده اش و با بهره گیری از رسالت پروردگارش به آن رسیده است.اگر خدا می خواست مردم را به هدایت مجبور می ساخت و همگان را به بهشت می برد.

« وَ لٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النّاسِ أَجْمَعِينَ -و وعدهٔ من که جهنم را از همهٔ جنیان و آدمیان پر می کنم حق است.» این قسمت ما را به کوشش در این جهان وا می دارد که به اکتساب بهشت و اجتناب از دوزخ برخیزیم و بدانیم که این امر جز با انجام عمل صالح میسر نمی شود.

[۱۴]

قرآن تأکید می کند که حقیقت آخرت در حافظهٔ انسان به طور فطری منعکس است.آن سان که می تواند با به کار بردن عقل و تصدیق رسالت پروردگارش از آن نتیجه گیرد.ولی ۱۰/ پرده های شهوات که بر روی قلبش افتاده است

و افکار باطل او را به فراموشی می اندازد.از این رو امروز برای آخرت مهیا نمی شود بلکه هم چنان در انحراف و عصیان می ماند تا مستحق عذاب خدا شود.

« فَذُوقُوا بِمٰا نَسِيتُمْ لِقٰاءَ يَوْمِكُمْ هٰذٰا إِنّٰا نَسِينٰاكُمْ -به کیفر آن که دیدار چنین روزی را فراموش کرده بودید،اکنون بچشید،ما نیز شما را از یاد برده ایم.» خدا نه آنها را یاری می کند و نه بر آنها رحمت می آورد.نسیان در این جا به معنی عدم علم نیست بلکه به معنی عدم عمل به چیزی است که علم اقتضای آن می کند.بر خلاف معنی نسیان در نزد بشر.دیگر کلمات نیز چنین حالتی دارند.

مثلا غضب نسبت به انسان یعنی وجود حالتی از جوشش در نفس در حالی که نسبت به خدا نتیجهٔ مترتب بر غضب است یعنی عذاب.به عبارت دیگر آنچه به خدا منسوب است غایات است نه مبادی.

شاید فراموش کردن خدا بنده اش را سخت ترین عذابها باشد.

چنان که می فرماید:«کسانی که عهد خدا و سوگندهای خود را به بهایی اندک می فروشند در آخرت نصیبی ندارند و خدا در روز قیامت نه با آنان سخن می گوید نه به آنان می نگرد و نه آنان را پاکیزه می سازد.و بر ایشان عذابی دردآور است». (۱)

و در دعای کمیل است:

ای سرور و مولای من گرفتم که بر عذاب تو صبر کردم چگونه بر فراق تو صبر کنم؟گرفتم که بر گرمی آتش تو صبر کردم،چگونه بر نظر کردن در کرامت تو صبر کنم؟یا چگونه در آتش جای کنم در حالی که امید من به عفو تو است»؟ از این آیه دو گونه عذاب استنباط می شود.اول عذاب روحی که در فراموش کردن خدا بنده را متمثل می شود و قسمت اول آیه بدان اشارت دارد و آن کیفر فراموش کردن انسان است خدا را.دوم:عذاب مادی که در آخر آیه از آن سخن رفته است:

ص :۱۸۳

۱- ۷) -آل عمران/۷۷.

«وَ ذُوقُوا عَذٰابَ الْخُلْدِ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ -به سزای کارهایی که کرده اید عذاب جاوید را بچشید.» [۱۵]

سپس ذکر بعضی از صفات مؤمنان در میان می آید:

نخست:تسلیم و خضوع در برابر خدا

«إِنَّمٰا يُؤْمِنُ بِآيٰاتِنَا الَّذِينَ إِذٰا ذُكِّرُوا بِهٰا خَرُّوا سُجَّداً وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ -تنها کسانی که به آیات ما ایمان آورده اند چون آیات ما را بشنوند به سجده بیفتند و پروردگارشان را به پاکی بستایند.» مراد از سجده در این آیه تنها صورت ظاهری آن نیست،بلکه حالت تسلیم در برابر حق است.مؤمنان حقیقی از آن رو که همواره در جستجوی حق و هدایت هستند،به مجرد شنیدن نام خدا تسلیم او می شوند،هر چند این عمل مخالف هواهای نفسانی یا مصلحت باشد.

کلمهٔ«خرّوا»از«خریر الماء»یعنی صدای آب به هنگام فرو ریختن می آید.مثل صدای ریزش آبشار.از این رو راغب می گوید:مؤمنان بر زمین می افتند آن چنان که آبشار بر زمین سر می نهد و صدایشان در تسبیح و تحمید همانند صدای آبشار است.

در قرآن کریم در چهار موضع واجب است که خوانندهٔ آیه و شنوندهٔ آن سجده کنند یکی از آنها همین مورد است.

«وَ هُمْ لاٰ يَسْتَكْبِرُونَ -و سرکشی نکنند.» سجودشان را مظاهر خارجی و اجتماعی هم هست،یکی از آن مظاهر تواضع و فروتنی است نسبت به افراد اجتماع.

دوم:پرستش و نیایش در سحرگاهان

[۱۶]

«تَتَجٰافىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضٰاجِعِ -از بستر خواب پهلو تهی می کنند.» در برابر فشار خواب مقاومت می کنند،زیرا می دانند که دنیا سرای عمل

است نه جای آسایش و راحت و تنها فرصتی است برای مهیا شدن به زیستن در سرای ابدی.در بستر بودن حالت توقف است از سعی و عمل.این یاران بستر،سعی و عمل را رد می کنند.جدا شدن پهلو از رختخواب وداع با خواب است.

به راستی چگونه انسان اسیر بستر شود در حالی که می داند جهان آخرت راحت و عذابش مبتنی بر همین عالم دنیاست.

« يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً -پروردگارشان را با بیم و امید می خوانند.» ترس از آتشی که سرانجام با آن رویاروی خواهند شد و امید به بهشتی که در هر کار نیک که می کنند در جستجوی آن هستند.حضرت امیر(ع)در وصف مؤمن می گوید:مؤمن هر چیز را که عاقبتی محمود داشته باشد آهنگ آن خواهد کرد هر چند که در مرحلهٔ گمان باشد.

سوم:انفاق در راه خدا

« وَ مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ يُنْفِقُونَ -و از آنچه به آنها روزی داده ایم انفاق می کنند.» /۱۰ همواره در این اندیشه اند که از آنچه خدا به آنها داده است چیزی در راه خدا انفاق کنند،حتی بیش از آن که در فکر خود باشند.

بدین طریق شایسته است که انسان پیش از آن که دربارهٔ دنیا فکر کند دربارهٔ آخرت بیندیشد.

[۱۷]

سپس قرآن مردم را ترغیب می کند که به این فرقه از مردم اقتدا کنند، زمانی که به طور ابهام از پاداش نیک آنان در نزد خدا یاد می کند.ابهامی که بسی از تصریح رساتر است.

« فَلاٰ تَعْلَمُ نَفْسٌ مٰا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزٰاءً بِمٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ -و هیچ کس از آن مایه شادمانی خبر ندارد که به پاداش کارهایی که می کرده است،برایش اندوخته شده.» به هر زبان و بیان که بهشت را وصف کنی هنوز پایین تر از واقعیت آن

است.آیا در بهشت چیزهایی نیست که چشمی همانند آنها را دیده و نه هیچ گوشی شنیده است و نه بر هیچ خاطری خطور کرده.بلی،نعمتهای بهشت دل بهشتیان را شاد و چشمشان را روشن سازد،زیرا آنجا همه چیز از کدورت پاک است و صافی است و نفوس مردم بهشتی از هر آلودگی منزه است.نه در دل آنها کینه است و نه حسد و نه طمع.

در حدیث در تفسیر این آیه آمده است که:

«هر چه حسنه است در قرآن ثواب آن به روشنی ذکر شده،مگر نماز شب که به قدری ثواب آن بزرگ است که خدا مقدار و میزان آن را بیان نفرموده است».

[۱۸]

« أَ فَمَنْ کانَ مُؤْمِناً -آیا کسی که ایمان آورده.» /۱۰ و کارهای نیکو می کند و به دعوت خدا و اولیاء خدا پاسخ می دهد،و به آن صفات که پیش از این از آنها یاد کردیم متصف است، « کَمَنْ کانَ فاسِقاً -همانند کسی است که عصیان می ورزد؟» قرآن خود به این سؤال پاسخ می دهد:

« لا یَسْتَوُونَ -نه،برابر نیستند.» این یک پاسخ فطری بر تمنیات باطله ای است که بر دل انسان چنگ انداخته و او را از پرتو عقل دور می سازد.

[۱۹]

قرآن حکیم در آن جا که فرق عظیم این دو فریق را بیان می کند مطلب را بیشتر تفصیل می دهد:

« أَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا -اما آنان که ایمان آورده اند.» به رسالت انبیاء خدا و آن را خاستگاه زندگی خود دانسته اند.

« وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ -و کارهای شایسته کرده اند.» اینان می دانند که فقط ایمان آوردن برای خلاص انسان و ضمانت آیندهٔ او کافی نیست.

« فَلَهُمْ جَنّاتُ الْمَأْویٰ نُزُلاً بِما کانُوا یَعْمَلُونَ -به پاداش اعمالی که می کرده اند منزلگاهی در باغهای بهشت خواهند یافت.»

تأکید می کند که این نتیجهٔ ثمرهٔ ایمان آنهاست و اعمال صالح آنهاست.

[۲۰]

دنبالهٔ آیات فرق دیگری را بیان می دارد:

« وَ أَمَّا الَّذِینَ فَسَقُوا فَمَأْوٰاهُمُ النّٰارُ -اما عصیان پیشگان منزلگاهشان آتش است.» فاسق از صراط مستقیم بیرون است یعنی از صراطی که به بهشت خدا و خشنودی او منتهی می شود.فاسقان به آتش می روند.در این دو آیه اندیشهٔ مهمی است و آن این است که آیندهٔ انسان مرهون عمل اوست در دنیا.او می تواند جای خود را در بهشت قرار دهد هم چنان که می تواند به جهنم رود.

« کُلَّمٰا أَرٰادُوا أَنْ یَخْرُجُوا مِنْهٰا أُعِیدُوا فِیهٰا -هر گاه بخواهند از آن بیرون آیند بار دیگر آنها را به درون آتش باز گردانند،» زیرا چیزی که انسان را از آتش بیرون می آورد ایمان او به خدا و عمل صالح اوست و اینان نه از ایمان به خدا بهره ای داشته اند و نه از عمل صالح.نیز معلوم می شود که اهل دوزخ از بیرون آمدن از دوزخ نومید نیستند،زیرا هر بار می خواهند خود را خلاص کنند ولی سعیشان بی فایده است.

«مؤمنان-به دوزخیان-می گویند:به این دروازه ها بنگرید،آنان به دروازه های باز بهشت نگاه می کنند و خیال می کنند که این درها رو به دوزخی است که در آن عذاب می کشند و می پندارند که می توانند با رساندن خود به آن جا از عذاب رهایی یابند؛لذا در دریاهای آب جوشان دوزخ شروع به شناکردن می نمایند و از برابر دوزخبانان می دوند اما دوزخبانان خود را به آنان رسانده با گرزها و پتکها و تازیانه های خود ایشان را می زنند.آنها پیوسته حرکت می کنند و این عذابها پیوسته بر آنان فرود می آید و وقتی خیال می کنند که به دروازه های بهشت رسیده اند آنها را به روی خود بسته می بینند.و دوزخبانان با گرزهای خود آنها را به عقب می رانند و به میان جهنم سرنگونشان می سازند».

« وَ قِیلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذٰابَ النّٰارِ الَّذِی کُنْتُمْ بِهِ تُکَذِّبُونَ -و بگویندشان بچشید عذاب آتشی را که دروغش می پنداشتید.»

ممکن است عـذاب دنیا سبب شود که عذاب آخرت را درک کنند و عوامل نسیان و غفلت از آنان دور گردد و به آگاهی و خرد خویش باز گردند و همان گونه که از حقیقت فاصله گرفته اند به آن باز گردند ولی آنان هرگز چنان نکنند.

« وَ لَنُذِیقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذٰابِ الْأَدْنیٰ دُونَ الْعَذٰابِ الْأَکْبَرِ -و عذاب دنیا را پیش از آن عذاب بزرگتر به آنان بچشانیم.» در تفسیر نور الثقلین از امام صادق(ع)روایت شده:

عذاب ادنی در این آیه مراد عذاب دنیوی است. (۱)

آن که مهمترین هدفهایش هدایت انسان است به حقیقت.

« لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ -باشد که باز گردند.» /۱۰

[سوره السجده (۳۲): آیات ۲۲ تا ۳۰]

اشاره

وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُکِّرَ بِآیٰاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهٰا إِنّٰا مِنَ الْمُجْرِمِینَ مُنْتَقِمُونَ (۲۲) وَ لَقَدْ آتَیْنٰا مُوسَی الْکِتٰابَ فَلاٰ تَکُنْ فِی مِرْیَةٍ مِنْ لِقٰائِهِ وَ جَعَلْنٰاهُ هُدیً لِبَنِی إِسْرٰائِیلَ (۲۳) وَ جَعَلْنٰا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنٰا لَمّٰا صَبَرُوا وَ کٰانُوا بِآیٰاتِنٰا یُوقِنُونَ (۲۴) إِنَّ رَبَّکَ هُوَ یَفْصِلُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیٰامَةِ فِیمٰا کٰانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ (۲۵) أَ وَ لَمْ یَهْدِ لَهُمْ کَمْ أَهْلَکْنٰا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ یَمْشُونَ فِی مَسٰاکِنِهِمْ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ أَ فَلاٰ یَسْمَعُونَ (۲۶) أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنّٰا نَسُوقُ الْمٰاءَ إِلَی الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً تَأْکُلُ مِنْهُ أَنْعٰامُهُمْ وَ أَنْفُسُهُمْ أَ فَلاٰ یُبْصِرُونَ (۲۷) وَ یَقُولُونَ مَتیٰ هٰذَا الْفَتْحُ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ (۲۸) قُلْ یَوْمَ الْفَتْحِ لاٰ یَنْفَعُ الَّذِینَ کَفَرُوا إِیمٰانُهُمْ وَ لاٰ هُمْ یُنْظَرُونَ (۲۹) فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ انْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ (۳۰)

ص: ۱۸۸

۱- ۸) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۲۳۲.

معنای واژه ها

۲۳[مریه]

:شک.

۲۵[یفصل]

:فصل همان حکم است.

۲۶[أ و لم یهد لهم]

:آیا آنها را بینا نکرده و بر ایشان آشکار نکرده؟ [القرون]

:نسلهای گذشته.

به آیات ما یقین دارند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در درس پیشین از سورهٔ سجده پروردگار ما بر صفت یقین تأکید داشت که ارادهٔ انسان و عقل او و نیروی تصور و خیالش بر گرد محور یقین گرد می آیند،تا آنجا که حتی کوچکترین اثری از هوی و ضعف اراده باقی نماند.انسان حقایق را به عقل و فطرت خویش می شناسد ولی هوا و هوس او و افکار باطلی که دارد سبب می شود که در آنها تردید کند.در این حال نیازمند یقین است تا این تردید را بزداید، زیرا مراحل علم در نزد انسان عبارتند از:

اول:معرفت یا شناخت،انسان می داند که جهان را آفریدگار و مدبری است ولی بازهم در حالت شک باقی می ماند.

دوم:ایمان،زمانی که عقل در نبردش با هوی غلبه یابد اراده از آن پیروی خواهد کرد ولی بدون این که شک و هوی به کلی از میان رفته باشند،بلکه اثر معنوی نه عملی آنها هنوز باقی است.پس انسانی می باید که در آن شک کند ولی در عین حال اعمال و افعال و اذکار را به جا می آورد.چنین کسی مؤمن است یعنی نفسش تسلیم عقل اوست تسلیمی از جنبهٔ عمل.

سوم:یقین،چون شک از قلب انسان رخت بربست و از حیث اعمال و افکار تسلیم محض معرفت شد مرحلهٔ یقین می رسد.یقین را سه درجه است.علم الیقین،حق الیقین و عین الیقین یعنی مرحله ای که چون انسان بدان مرحله رسید مانند امام(ع)می گوید:

«اگر پرده هم برداشته شود به یقین من نخواهد افزود».

یا این سخن او(ع):

«هیچ چیز ندیدم مگر این که خدا را پیش از او و با او و بعد از او دیدم».

یا این سخن او(ع):

«خدایا تو را از بیم آتشت یا به طمع بهشت تو نمی پرستم.تو را می پرستم زیرا تو را شایستهٔ عبادت یافته ام».

اما انسان چگونه به یقین می رسد.این مرحله به فراوان نگریستن در آیات خدا و تفکر در آنها حاصل خواهد شد.زیرا این آیات اشارات ظاهری هستند به حقایق بزرگتر در زندگی.و تفکر سالم چیزی است که انسان را از خلال این آیات و نشانه ها به حقایق راه می نمایند،زیرا آن نگاهی که انسان را به یقین منتقل می کند همانا نظری است که از سر عبرت باشد و در آن چشم انسان با بصیرت و عقلش ممزوج شده باشد.

در ابتدا تفکر تو را وا می دارد به خدا ایمان بیاوری،اندک اندک این ایمان به یقین تبدیل می شود و سپس مراحل یقین را یکی بعد از دیگری می پیماید.

در حدیث آمده است:

«خوشا به حال کسی که نظرش عبرت باشد و سکوتش فکرت».

یقین او را ملکه صبر هم می دهد،زیرا کسی که به یقین رسیده باشد به پایان نیک زندگی خویش مطمئن است و می داند که به حق می رسد.پس در عبور از این مراحل دشوار صبر پیشه می کند و در این حال سزاوار پیشوایی حق می شود همان که همواره مقابل پیشوایی باطل است.

شرح آیات:

اشاره

[۲۲]

انسان فطرتا آراسته به صفت ایمان به خدا است.ولی گاه به سبب غفلت یا به سبب شهوات یا افکار گمراه کننده آن را فراموش می کند.پس خدای تعالی مبعوث می کند رسولان را یا کسانی را که پیرو سیرت و روش آنها هستند تا همواره ایمان به خدا را فراياد بشر دارند و حجاب از برابر دیدگان عقلشان بزدایند و وجدان خداشناسی را در آنها بیدار نماید.مردم در برابر این تذکر به دو فریق تقسیم می شوند:

اول:مؤمنان که سخن فرستادگان و هشدار دهندگان را اجابت کرده اند زیرا آنها را موافق با فطرت خداشناسی خود احساس کرده اند.

دوم:کسانی که اعراض می کنند.مسلم است که آن دعوت و این اعراض در نفس انسان و تفکر و سلوک او تأثیر می گذارند.و بسا او را به سوی ستم و بزهکاری سوق می دهند.

«وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا -کیست ستمکارتر از آن کس که او را به آیات پروردگارش پند دهند ولی اعراض کند.» ولی چرا قرآن اعراض کنندگان از آیات الهی را به صفت«ظالم»یا ستمکار متصف می سازد.

جواب:آنچه انسان را از بزهکاری حفظ می کند دین است،زیرا متضمن یک نیروی معنوی است و دارای یک سلسله قوانین است که او را به صورتهای مختلف،از ظلم دور می سازد.پس کسی که از دین اعراض کند در ظلم سقوط می کند.از این گذشته اعراض از دین ستم به خود است و نه تنها به خود، /۱۰ به دیگران

ص:۱۹۱

نیز تجاوز می کند.آیا ندیده اید کسی که به قصد انتحار سمی می خورد،چگونه با هلاک کردن خود به خود ستم می کند و با مرگ خود بر نزدیکان خود هم ستم می کند یعنی آنان را به مصیبت مرگ خود گرفتار می سازد.یا مثلا کسی که رانندگی می کند در حال مستی،هم به اتومبیل خود لطمه می زند و هم به دیگران.

آری،اعراض کنندگان از آیات خدا نیز چنین اند.هم خود را مستحق عذاب خدا قرار می دهند و هم سبب آزار دیگران می شوند.

« إِنّٰا مِنَ الْمُجْرِمِینَ مُنْتَقِمُونَ -ما از مجرمان انتقام می گیریم.» [۲۳]

« وَ لَقَدْ آتَیْنٰا مُوسَی الْکِتٰابَ فَلاٰ تَکُنْ فِی مِرْیَةٍ مِنْ لِقٰائِهِ -هر آینه به موسی کتاب دادیم.از دیدار او در تردید مباش.» بالاترین هدف پیامبران دور ساختن شک است از قلب انسان.و بریدن دل است به مدارج یقین با تمام حقایقی که خدای تعالی در کتابهای خود آورده است.

یقین به لقاء اللّٰه،یقین به مرگ و یقین به روز رستاخیز و این یعنی تصفیهٔ عقل و نفس از آثار هوی و هوس.

مصلح جامعه به این هدف نمی رسد مگر زمانی که در دل او ذره ای شک نباشد.از این رو سیاق عبارت آیه از شک و تردید نهی می کند یعنی نخست از دادن کتاب به موسی سخن می آورد،زیرا هدف کتاب خدا وادار کردن مردم است به شناخت خدا و تأکید بر این حقیقت که دیدار خدا امری است حتمی.و این قرآن یادآوری آیات خداست پس کسی نباید از آن اعراض کند و اگر اعراض کرد خود را در معرض انتقام شدید قرار داده است.

مفسران در ضمیر«لقائه»-در متن آیه-اختلاف کرده اند که آیا به موسی باز می گردد و این دلالت بر برخورد رسالت محمد به رسالت موسی(ع)دارد یا به«الکتاب»برمی گردد.یعنی رسول قرآن را فرا گرفت هم چنان که موسی تورات را.یا به«تورات»برمی گردد.

« وَ جَعَلْنٰاهُ هُدیً لِبَنِی إِسْرٰائِیلَ -و آن را راهنمای بنی اسراییل قرار دادیم.»

یعنی کتاب تورات را.

شروط امام

[۲۴]

از این پس صفات امام(یا پیشوا)را بیان می کند و آن سه است.

اول:دعوتش همواره دعوت به خدا باشد و به امر او باشد،نه به خود و نه به حزبش یا وطنش.و دیگر دعوتهای جاهلی.

دوم:صبر و تحمل بر شداید.رهبر شخصیتش در میدان عمل جهادی ساخته می شود.و نیز در عرصهٔ پیکار در راه خدا پس کسی که می خواهد بر این موج جوشان بنشیند یا بر مرکب پیروزی سوار شود باید بتواند در برابر شداید پایداری ورزد.

سوم:یقین و این یعنی رسیدنش به سطح رفیع ایمان به خدا.به گونه ای که از آن پس سستی در کار نیاورد و از طریق خود بازنگردد و در دل او ذره ای تردید حاصل نشود خواه پیروز شود یا شکست بخورد.

« وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً -از میان آن قوم پیشوایانی پدید آوردیم.» یعنی از بنی اسراییل.شاید عبارت«از آن در تردید مباش»که در آیهٔ پیش آمد /۱۰ رابط میان این دو آیه باشد.پس زمانی که موسی به درجتی اعلی از یقین رسید اهلیت نبوت یافت.پس اصحاب او که در سطحی بالا از یقین بودند آنها هم مقام پیشوایی پیدا کردند.

« یَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمّا صَبَرُوا وَ کانُوا بِآیاتِنا یُوقِنُونَ -که چون صبوری پیشه کردند و به آیات ما یقین داشتند به فرمان ما به هدایت پرداختند.» در حدیث آمده است که امام صادق(ع)فرمود:

امامان در کتاب خدای عزّ و جلّ دو گونه اند:خدای تعالی می فرماید:«و قرار دادیم ایشان را امامانی که به امر ما هدایت می کردند»نه به امر مردم،یعنی فرمان خدا را بر هر فرمانی مقدم می دارند و حکم خدا را بر حکم آنان،و گفت:«و قرار دادیم ایشان را پیشوایانی که مردم را به آتش راه می نمایند»یعنی امر خود بر امر خدا مقدم می شمارند و حکم خود را بر حکم خدا.اینان پیرو هواهای نفسانی

خویش اند،بر خلاف آنچه در کتاب خدا آمده است. (۱)

[۲۵]

با وجود پیشوایان صالحی که در میان اصحاب موسی(ع)بودند فرقه ای هم بودند که خدا را کفران می کردند.این اختلاف میان پیروان پیامبران پس از ایشان از حقایقی است که تاریخ به آن تصریح کرده است و قرآن از آن یاد کرده تا فرق میان خطهای مختلف مشخص گردد و معلوم شود که آنچه از سوی خداست ثابت و برقرار می ماند و در روز رستاخیز خودنمایی می کند.

« إِنَّ رَبَّکَ هُوَ یَفْصِلُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ فِیما کانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ -هر آینه پروردگار تو در روز قیامت در آنچه اختلاف می کردند میانشان داوری خواهد کرد.» شناخت انسان از وجود محکمهٔ عادله ای که به حق قضاوت خواهد کرد خود عاملی است برای نیرو بخشیدن به نیروی عقل او در برابر /۱۰ وسوسه های شهوت و دمدمه های شیطان رجیم.

[۲۶]

اما سبب اختلاف بعد از رسولان،چنان که قرآن در موضع دیگری اشارت کرده است همانا اهواء است و مصالح شخصی.زیرا خدای تعالی می فرماید:

«مردم یک امت بودند.پس خدا پیامبران بشارت دهنده و ترساننده را بفرستاد و بر آنها کتاب بر حق نازل کرد،تا آن کتاب در آنچه مردم اختلاف دارند میانشان حکم کند.ولی کسانی که کتاب بر آنها نازل شده و حجتها آشکار گشته بود از روی حسدی که نسبت به هم می ورزیدند در آن اختلاف کردند». (۲)

در این آیه امت اسلامی را از اختلاف منع کرده و همهٔ ما را فرا خوانده که به تاریخ نظر کنیم تا سرنوشت امتهایی را که در دین خدا اختلاف کرده و از روش سالم منحرف شده اند بدانیم.و تأکید می کند که هم چنان که در آخرت میانشان

۱- ۹) -همان منبع،ص ۱۶۷،به نقل از کتاب کافی؛ج ۱،ص ۱۶۸.

۲- ۱۰) -البقره۲۱۳/.

جدایی است در دنیا هم جدایی می افکند بدین طریق که منحرفان را هلاک می سازد و مؤمنان را پیروز می گرداند.آن سان که در آیات(۲۸-۳۰)آمده است.

« أَ وَ لَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَساكِنِهِمْ -آیا آن همه مردمی را که پیش از ایشان هلاک کردیم و اکنون اینان در خانه هایشان راه می روند سبب هدایتشان نشد؟» سزاوار آن بود که از این آثار عبرت می گرفتند و از خطا کاری پرهیز می کردند،تا به چنان سرنوشتی گرفتار نمی آمدند.این یک نشانهٔ ظاهری است و حال آن که قرآن همه نشانه های معنوی است که از حقیقت پرده برمی گیرد،حقایقی که باید شنید و به آنها عمل کرد.

« إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآياتٍ أَ فَلا يَسْمَعُونَ -در این عبرتهاست چرا نمی شنوند؟» چیزهایی است که به چشم های خود می نگرند و به گوشهای خود می شنوند.

ولی آنچه مهم است تعقل در آنهاست و منعکس ساختن آنها در زندگی شان.

[۲۷]

نشانه های عظمت خدا بیرون از وجود و زندگی انسان،در طبیعت هم بسیار است:

« أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنّا نَسُوقُ الْماءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعامُهُمْ وَ أَنْفُسُهُمْ أَ فَلا يُبْصِرُونَ -آیا نمی بینید که آب را به زمین خشک و بی گیاه روانه می سازیم تا کشتزارها را برویانیم و چارپایان و خودشان از آن بخورند؟» آنجا گفت:«چرا نمی شنوند»؟زیرا وسیله ای که تاریخ را به انسان منتقل می کند حس شنوایی است و این جا که صحبت از شگفتیهای طبیعت است می گوید:«آیا نمی بینید؟».

این از روشهای الهی است برای وصول به یقین.او ما را به نظر و تفکر در آیات و علاماتی که بر گرد ماست فرا می خواند و همچنین به آنچه از حوادث اجتماعی و تاریخی بر جای مانده.همان گونه تجلیات حکمت حق در طبیعت.

دوری که باران طی می کند از آن زمان که آب دریا به صورت ابر در می آید تا آن گاه

که باران می شود و باز به زمین برمی گردد.

[۲۸]

خدای تعالی معارضات کفار و معاندان را هر وقت که آنها بخواهند اجابت نمی کند،بلکه زمانی اجابت می کند که خود بخواهد و مقتضی حکمت او باشد.

« وَ يَقُولُونَ مَتىٰ هٰذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ -می گویند:اگر راست می گویید این پیروزی چه وقت خواهد بود؟» این یک معارضه با مؤمنان و تکذیب رسالت رسول اللّه است.مؤمنان بر خط خود ثابت اند و شک و تردید به دل راه نمی دهند.حتی اگر زمانی هم به تأخیر افتد.

در حالی که طرف مقابل شتاب می ورزد و تأخیر او را به شک می اندازد و بر سر راه فکر او مانع ایجاد می نماید.

[۲۹]

اینان نمی دانند که به تأخیر افتادن به معنی فراموش کردن نیست.

بلکه به دو معنی است:

اول:خدای تعالی برایشان فرصتی قرار داده،که به حق بازگردند.

ثانیا:اگر از این فرصت استفاده نکنند،تأخیر و مهلت وبال گردن آنها خواهد شد،زیرا در این مدت عذابشان بیشتر خواهد شد زیرا زیستنشان در عصیان افزونتر گردد.«کافران پندارند که در مهلتی که به ایشان می دهیم خیر آنهاست به آنها مهلت می دهیم تا بیشتر به گناهانشان بیفزایند.برای آنهاست عذابی خوار کننده». (۱)

خدای تعالی این دو معنی را تأکید می کند،آن گاه که رسول خود را مخاطب می سازد:

« قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لاٰ يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمٰانُهُمْ -بگو در روز پیروزی ایمان آوردن کافران سودشان ندهد.» زیرا ایمانی که به صاحبش سود می رساند،ایمانی است که از آگاهی به

۱- (۱) -آل عمران۱۷۸/.

ضرورت آن سرچشمه گیرد نه از شمشیر یا شکنجه یا مصلحت طلبی.

« وَ لاٰ هُمْ يُنْظَرُونَ -و مهلتشان ندهند.» ایمانی که به سبب عوامل موقت حاصل شده باشد با باد می رود یعنی به مجرد زوال آن اندیشه زایل می گردد.مثلا کسی که از دزدی یا بزهکاری،از ترس نگاه مردم خودداری می کند،چنین کسی هنگامی ناظری بر عمل او نباشد مرتکب آن خواهد شد و بر خلاف کسی که به فرمان دین یا عقل از بزهکاریها پرهیز می کند.

بنا بر این خدای تعالی ایمان کسانی را که پس از نزول عذاب ایمان می آورند نمی پذیرد.

[۳۰]

در پایان این سوره تأکید می کند که مؤمن کاری نکند که راهش با راه و سرنوشتش با سرنوشت کافران یکی باشد.پس هر گاه جماعتی از این گروه را دید فورا راه خود را عوض کند. ۱۰/ خدای تعالی رسول خود را چنین فرمان می دهد.

« فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ -پس از ایشان اعراض کن.» رهایشان ساز و از آنها متأثر مشو.

« وَ انْتَظِرْ -و منتظر باش.» منتظر وعدۀ خدا و یاری او.

« إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ -آنها نیز در انتظارند.» از این آیه سه مسئله استنباط می شود:

مسئلۀ اول:انتظار فرج که از واجبات شرعیه است و از اعمال صالح و در حدیث آمده است که:

«برترین اعمال امت من انتظار فرج است».

آن انتظاری که منظور نظر حدیث است،باقی ماندن است به خط سالم و استوار در برابر مصاعب و مشکلات بدون تردید کردن در حق و این خود یکی از معانی صبر است که جز به انتظار ممکن نشود.زیرا کسی که منتظر آینده است و قلبش در امید پیروزی،هرگز ملول نمی شود،همواره صابر است حتی مشکلات را خوار می شمارد زیرا آنها را خیر خود به حساب می آورد زیرا اراده و فکر و شخصیت

او را تابناک می سازد.

و اما مسئلهٔ دوم:از خطاست که ایمان انسان منحصر به امور ظاهر باشد.یا چنان پندارد که فقط مسئول یک چیز است.خداوند به ما به سبب نعمت عقل منت گذاشته تا بتوانیم آینده را از خلال ظواهر و مقدمات منطقی ببینیم و گرنه چه نیازی به عقل بود؟
۱۰/ مسئلهٔ سوم:دنیا فرصتی است که اگر انسان آن را از دست بدهد هرگز باز نمی گردد.علی(ع)می فرماید:

«فرصتها را غنیمت بشمارید که فرصت می گذرد،آن سان که ابر می گذرد».

پس بر آدمی است که پس از کوشش انتظار کشد تا نتیجهٔ مطلوب حاصل شود.و از فرصتها به نیکوترین وجه استفاده کند.

ص :۱۹۸

سورهٔ احزاب

اشاره

ص: ۱۹۹

سورهٔ احزاب /۱۰

فضیلت سوره:

از امام صادق(ع)روایت شده است که فرمود:

«کسی که سورهٔ احزاب را زیاد بخواند در روز رستخیز در کنار پیامبر و همسران او خواهد بود.» تفسیر نور الثقلین،ج ۴،ص ۱۰/ ۳۳۳

زمینهٔ کلّی سوره

اشاره

نام سوره:

این سوره احزاب نامیده شده و این نام از داستان جنگ خندق گرفته شده، آنجا که قریش و یهود علیه مسلمانان همدست شدند و خدا کیدشان را بازگردانید.

شاید این خطر بزرگترین خطری بود که خدای متعال دین خود را از آن مصون فرمود.

سورهٔ احزاب ما را با چند حقیقت آشنا می کند جز آن که-همان گونه که برای کسی که در آن می اندیشد معلوم است- محور آن استوار ساختن پایه های

رهبری امت مسلمان است.رهبری،یعنی آنچه ذروهٔ دین و سنام شریعت است و همان امانت بزرگی است که آسمانها و زمین و کوه ها از حمل آن عاجز بودند و انسان آن را حمل کرد و بر خود ستم نمود.

آیات سوره از این چارچوب می گذرد تا ما را با شخصیت رهبری پیامبر که به نیروی توفیق خدا و نگهداشت او بر تمام فشارهای اجتماعی فایق آمد.او فقط از خدا پروا دارد و مطیع کافران و منافقان نمی شود و تابع وحی الهی است و بر خدا توکل می کند.

در ضمن به دو قصه نیز می پردازد،یکی شخصی و دیگری عمومی.

الف:در خلال قصهٔ زید کسی که رسول اللّه او را به فرزندی پذیرفت آن عادت عصر جاهلی را که تا زمان آمدن اسلام و نزول قرآن برجای بود نفی کرد و رسم آن ملغی نمود.رسم آنان چنان بود که می توانستند پسری را به خود ملحق کنند و لو آن که از صلب آنها برنیامده باشد.و از این دو مطلب استنباط می شود:

اولا:پیامبر پدر زید نیست و زید حق ندارد به این عنوان دعوی رهبری کند.

ثانیا:پیامبر خود با عادات جاهلی معارضه می کرد و در این راه تحمل آزار می کرد و این معارضه از ویژگیهای رسالت پیامبران است.

سپس سخن از این است که پیامبر(ص)به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و زنان او مادران مؤمنان هستند و خویشاوندان-که در این جا فرزندان صلبی آن حضرت اند-بعضی سزاوارتر از بعض دیگرند در کتاب خدا.بدین گونه خط رهبری بعد از پیامبر را ترسیم می کند.

در سوره همچنین از پیمانی که خدا از پیامبر گرفت همان گونه از پیامبران اولو العزم دیگر گرفت قبل از آن که آنان را به رسالت برگزینند که این بار گران را حمل کنند.یکی از مواد این پیمان این است که پیامبر به اهل نفاق و کافران خضوع نکند و فقط و فقط از خدای تعالی از روی اخلاص اطاعت کند.

ب:در خلال سورهٔ احزاب صفات رهبری را بیان می دارد.و این که چگونه باید در ساعات درد و رنج از رسول متابعت نمود و به مجرد مشاهدهٔ رنج و بلا هر چند

هم شدید باشد در عزمشان سستی پدید نیاید.و چگونه باید اعمال رسول اللّه را همواره الگوی خود قرار دهند.

آری،به هنگام رویارویی با خطرهاست که پیروان مطیع از دیگران تمیز داده می شوند.پس مردم نباید مانند منافقین که به هنگام خطر از رسول اللّه اجازه می خواستند که در جنگ شرکت نکنند. ۱۰/ به این بهانه که مثلا خانه های ما سرپرست ندارد.پس در مواقع خطر خود را به کناری می کشیدند.خدا آنان را رسوا ساخت و گفت:اینان قصد فرار از زیر بار مسئولیت دارند.

قرآن با پرده برداشتن از صفات و ویژگیهای منافقان ما را از افتادن در ورطهٔ نفاق به هنگام رویارویی با خطر،بر حذر می دارد.

همان گونه سخن از رسوخ ایمان مؤمنان است که چون دیدند امواج سپاه احزاب به مدینه سرازیر می شود در رزم پای فشردند و گفتند خدا ما را وعده پیروزی داده و وعده خدا صدق و حق است.

بعد از بیان صفات مؤمنان صادق و پاداش نیکویی که در انتظار آنهاست به شکست کافران مهاجم اشارت دارد.در این پیکار یهود از دژهایشان رانده شدند و مسلمانان جای آنها را گرفتند.

در این سوره از زنان پیغمبر هم سخن رفته است.خدای تعالی آنان را مخیر می سازد که اگر خواهند به خدمت رسول اللّه مشرف باشند یا مال و زینت دنیا را انتخاب کنند.هر یک از زنان پیامبر که مرتکب کاری ناشایست شوند کیفرش دو برابر دیگران است.هم چنان که آنان که اعمال صالح به جای آورند اجری دو برابر خواهند داشت.

از این آیات نتیجه می گیریم که خاندان رهبر دین خدا باید از آزمندی پاکیزه و از قانون شکنی دور باشد.

سپس زنان پیامبر را فرمان می دهد که نباید نرم سخن گویند و همواره سخن خوب بگویند و از خانه های خود خارج نشوند و زینتهای خویش به نامحرمان نشان ندهند.

ص :۲۰۳

همچنین از فضیلت آل بیت رسول اللّه سخن به میان می آید کسانی که خدا پلیدی را از آنان دور کرده و آنان را از لوث هر گناه پاکیزه ساخته است.مراد این است که خط نبوت را بعد از رحلت پیامبر باید مردان به گرد آن حلقه زنند معین کند، ۱۰/ و آن گاه به زنان پیامبر توصیه می شود که آنچه در خانه هایشان از آیات قرآن تلاوت می شود همواره به یاد داشته باشند.

آن گاه به بیان صفات مردان مؤمن و زنان مؤمن می پردازد.تا راهنما و مقیاس کار ما باشند و بیان می دارد که بارزترین صفات آنها:تسلیم در برابر قضاء خداوندی و فرمان رسول است.

زیرا تسلیم قضاء شدن فراترین مراتب تسلیم به رهبری است.و پس از پایداری در جنگ برترین درجات ایمان است.

پس به ذکر ازدواج رسول اللّه □ با زن مطلقهٔ زید می پردازد تا آن عادت را که در زمان جاهلیت بود نقض کند در زمان جاهلیت فرزند خوانده فرزند بود و ازدواج با مطلقهٔ او جایز نبود.بیان می دارد که پیامبر بشر است و در آنچه خدا واجب کرده بر او حرجی نیست.

سپس پیامبر و کسانی را که به راه او می روند چنین وصف می کند که آنان فقط از خدا می ترسند نه از دیگری.

در این سوره می خوانیم که بزرگترین رابطهٔ میان امت و رسول همان رسالت است و«محمد»(ص)پدر هیچ یک از مردان ایشان نیست ولی او پیامبر است و خاتم پیامبران است.

برای این که مردم به رسول اللّه □ تقرب جویند باید به خدا تقرب جویند.خدا را فراوان یاد کنند و او را صبح و شام تسبیح گویند.اوست که با فرشتگانش بر آنان درود می فرستد تا آنان را از تاریکی به روشنی برد.

همچنین به ذکر صفات عالیهٔ رسول اللّه □ می پردازد که او شاهد است و مبشر است و نذیر است و کسی است که به اذن خدا به سوی او دعوت می کند و اوست چراغ روشن.و هر کس به خدا و به رسولش ایمان بیاورد فضل و نعمت بسیار حاصل

ص :۲۰۴

خواهد کرد.

آنچه در اول سوره آمده بود،از رد اطاعت از کفار و منافقان و ترک آزار آنان باز هم تکرار می شود.

و بعد از آن که حکم شرعی و کلی طلاق را بیان می دارد پرداخت مهر را مقرر می دارد.آن گاه از امتیازی که حضرت رسول بدان ممتاز است سخن می گوید و آن این است که هر زنی که خود را به آن حضرت هبه کند آن حضرت می تواند بدون پرداخت مهر او را بپذیرد و این فقط منحصر به رسول اللّه(ص)است و شامل دیگر مؤمنان نمی شود.همچنین پیامبر مخیر است که از زنان خود هر که را خواهد به نوبت مؤخر دارد و هر که را خواهد با خود نگهدارد و از این پس و بعد از این زنان، هیچ زنی بر او حلال نیست.

آیات پایانی به مسلمانان ادب می آموزند که به خانه پیامبر نروند و منتظر طعام ننشینند و اگر طعام خوردند برخیزند و بروند و به گفتگو و بحث و جدل نپردازند زیرا این عمل مانع آسایش رسول اللّه می شود.همچنین اگر چیزی از زنان او می خواهند از پشت پرده با آنان سخن گویند.البته این ویژهٔ زنان پیامبر است ولی زنان دیگر می توانند با حفظ حجاب با مردان رودررو سخن بگویند.همچنین زنان پیامبر حق ندارند که بعد از او شوی دیگری انتخاب کنند.ولی می توانند با خویشاوندان نزدیک و زنان و مادرانشان معاشرت داشته باشند.

آری،خدا و فرشتگانش بر پیغمبر درود می فرستند،آنان که ایمان آورده اند باید بر او صلوات فرستند و تسلیم او شوند و از او اطاعت کنند.

قرآن کسانی را که رسول اللّه را آزار می کنند لعنت می کند خواه به طریق پراکندن شایعات یا ضدیت با زنان او یا آزار ذریهٔ او و همه را به عذاب آخرت وعده داده است.

مسئله حجاب از مسائلی است که در پایان سوره مطرح می شود و زنان پیامبر و زنان مؤمنان موظف می شوند که سر خود بپوشند.

خداوند منافقان را سخت تهدید می کند که اگر به آزار رسول ادامه دهند آنان

را هشدار دهند و طرد کنند یا بکشند.در هر حال آنان را از قیامت بیم می دهد و در جواب کسانی که می پرسند که قیامت چه زمان خواهد آمد می گوید که قیامت نزدیک است.کافران ملعون در آتش همیشه خواهند سوخت و هیچ یار و مددکاری نخواهند یافت.در آن حال که آتش صورتهایشان را می سوزاند می گویند کاش به رسول اللّه ایمان آورده بودیم و آن سران و رهبران و بزرگانی را که آنان را با گفتار و اعمال خود روانهٔ دوزخ کرده اند لعنت می کنند.

پس سخن از موسی است و آنان که موسی را آزردند ولی خدا موسی را از آنچه گفته بودند مبرّی داشت که موسی در نزد خدا آبرومند بود.

خداوند مؤمنان را به گفتن سخن درست فرمان می دهد و آنان را به مغفرت بشارت می دهد که هر کس خدا را اطاعت کند به رستگاری بزرگی دست یافته،و بیان می دارد که اطاعت رسول و اولو الامر بعد از او امانت بزرگ است که آسمانها و زمین و کوه ها از حمل آن درماندند ولی انسان ظلوم و جهول آن بار برداشت.زیرا منافقان و کافران از تحمل بار امانت بازماندند.خدا آنان را عذاب کرد در حالی که توبهٔ مؤمنان و مؤمنات را بپذیرفت و خدا آمرزنده و مهربان است.

ص :۲۰۶

[سوره الأحزاب (۳۳): آيات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . يٰا أَيُّهَا اَلنَّبِيُّ اِتَّقِ اَللّٰهَ وَ لاٰ تُطِعِ اَلْكٰافِرِينَ وَ اَلْمُنٰافِقِينَ إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ عَلِيماً حَكِيماً (۱) وَ اِتَّبِعْ مٰا يُوحىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيراً (۲) وَ تَوَكَّلْ عَلَى اَللّٰهِ وَ كَفىٰ بِاللّٰهِ وَكِيلاً (۳) مٰا جَعَلَ اَللّٰهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَ مٰا جَعَلَ أَزْوٰاجَكُمُ اَللاّٰئِي تُظٰاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهٰاتِكُمْ وَ مٰا جَعَلَ أَدْعِيٰاءَكُمْ أَبْنٰاءَكُمْ ذٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوٰاهِكُمْ وَ اَللّٰهُ يَقُولُ اَلْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي اَلسَّبِيلَ (۴) اُدْعُوهُمْ لِآبٰائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اَللّٰهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبٰاءَهُمْ فَإِخْوٰانُكُمْ فِي اَلدِّينِ وَ مَوٰالِيكُمْ وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنٰاحٌ فِيمٰا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لٰكِنْ مٰا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَ كٰانَ اَللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً (۵) اَلنَّبِيُّ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْوٰاجُهُ أُمَّهٰاتُهُمْ وَ أُولُوا اَلْأَرْحٰامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتٰابِ اَللّٰهِ مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ وَ اَلْمُهٰاجِرِينَ إِلاّٰ أَنْ تَفْعَلُوا إِلىٰ أَوْلِيٰائِكُمْ مَعْرُوفاً كٰانَ ذٰلِكَ فِي اَلْكِتٰابِ مَسْطُوراً (۶)

معنای واژه ها

۴[ادعیائکم]

:ادعیاء جمع دعی و او فردی است که آدمی به فرزندیش می گیرد.

اطاعت از وحی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در سوره احزاب در قسمت اعظم از هفتاد و سه آیه اش از منافقان در جامعهٔ اسلامی بحث می شود و در کنار آن از پیشتازی در میدان جنگ و دلیری و فداکاری در راه دین و تهدیداتی که متوجه دین است سخن رفته است.

سوره با ترغیب پیامبر به تقوی و ترس از خدا آغاز می شود.سپس برخی تعالیم اسلام را پیرامون خانواده تذکر می دهد خطاب به همهٔ مؤمنانی است که قرآن می خوانند و به آن ایمان دارند.در ابتدا ضرورت تقوی را برای پیامبر(یا رهبری) تأکید می کند که نباید فرمانبردار کافران و منافقان باشد.زیرا رهبری بر دو قسم است:رهبری دینی و رهبری سیاسی.

رهبری سیاسی رهبری اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی را هم در بر دارد. ۱۰/ اما رهبری دینی اشراف بر تربیت و تعلیم مردم است بدون این که از جنبه های منفی متأثر شده باشد.مثال آن رهبری پیامبران است و رهبری کسانی که در خط پیامبران حرکت می کنند.این رهبری به مانع سختی برخورد می کند و آن جنبه های منفی

جامعه است.هر گاه رهبری بخواهد رسالت الهی را پیاده کند عوامل اقتصادی و سیاسی و اجتماعی او را به سوی دیگر منحرف می کننـد،در این جـا دسـتگاه رهبری دچـار اشـکال بزرگی می شود.آیـا خـط رسـالت الهی را حفـظ کنـد تـا مردم از اطرافش بگریزنـد یـا آن که فرمانبردار هواهای نفسانی و فشارهای آنان شود تا مورد تأییـد آنان واقع شود ولی در چنین حالتی از مسـیر حقیقی خود منحرف می گردد.

امام علی(ع)هنگامی که با چنین مشـکلی رو به رو شـد می توانست با تقسـیم اموالی در میان آنها آنان را خواه و ناخواه به گرد خود فراهم آورد ولی علی(ع)چنین نکرد و گفت:

«من می دانم چه چیز میان من و شـما صلح برقرار می کند ولی من نمی خواهم با اصلاح وضع شما با دادن اموال،خود را فاسد سازم. (۱)

بنا بر این،رهبری بیش از هر چیز به تقوا نیازمنـد است تا در برابر فشارها به زانو در نیایـد.این آیات بر تقوا تأکیـد می کنـد؛زیرا سخن از موضوع جنگ است؛ پدیده ای که مظهر اوج درگیری و دشوارترین چیزی است که بشـر در زندگی خود با آن رو به رو می شود.جنـگ آشـکارترین و مهمـترین مسألـه ای است که رهبری طی آن در معرض فشارهـای منافقـان و کـافران و حتی برخی مسلمانان قرار می گیرد و رهبری برای آن که از آسیب این فشارها مصون بماند باید تقوا و توکل به خدا داشته باشد.

آن گاه به یک مسئلهٔ خانوادگی می پردازد و این انگیزاننده یک سؤال است:چه رابطه ای میان ۱۰/ قضایای خانوادگی و قضیهٔ اجتماعی وجود دارد؟پاسخ این است که خانواده اولین مدرسه ای است که زندگی انسان در دو بعد مادی و معنوی اش شـکل می گیرد.پس باید هدفش در جامعهٔ اسـلامی ساختن یک انسان مقاوم باشد که در برابر فشارهای خارجی توان ایستادنش بوده باشد و در برابر شهوات سر فرود نیاورد و از جنگ و ستیز نهراسد و در دفاع از مبادی و جامعه استقامت به خرج دهد و هوشیار باشد تا به خطر نیفتد.از این رو هنگامی که قرآن از پایداری و

۱- ۱) -نهج البلاغه،خطبهٔ ۶۹،ص ۹۹.

از ایمان و رهبری دینی سخن می گوید،سخن از خانواده را فراموش نمی نماید.زیرا خانواده است که می تواند چنان انسان با ایمانی را تربیت کند.

در پایان این درس قرآن تأکید می کند که خانواده نظام فطری است که اسلام آن را تزکیه و تأکید می کند.و فقط نظامی اعتباری یا قانونی نیست.به تعبیر دیگر طریق قانون یا آنچه در لغت حقوق دانان اتفاق یا عقد اجتماعی خوانده می شود قادر به الغاء خانواده نیست.زیرا خانواده از حقایق فطری است همسر انسان نه مادر او می شود و نه خواهرش.

بنا بر این اسلام این عادت جاهلی را که می گفت انسان می تواند با زنش همان معامله را بکند که با مادر و خواهر خود می کند و به مجرد این که بگوید تو نسبت به من چون پشت مادر منی یا چون پشت خواهر منی یا این که فرزند شخص دیگری را فرزند خود بداند به صرف این که او را تربیت کرده است-اگر چه او را از سر راه برداشته باشد-قرآن می گوید چنین کسی فرزند او نمی شود.آری،می توان او را برادر دینی یا از اموالی خود به حساب آورید ولی فرزند شما نمی شوند.

شاید تأکید قرآن بر این امر این است که می خواهد برای خانواده حدودی معین کند و ۱۰/ اعتبار حقیقی آن را به او بدهد.خانواده مرکب است از مادر و پدر و فرزندان باید این ترکیب برجای ماند و حرمت آن حفظ شود.

شرح آیات:

« بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ -به نام خدای بخشایندهٔ مهربان.» گفتیم که«بسم اللّه»را در هر سوره معانی دقیقی است که به موضوع همان سوره بستگی دارد.از چیزهایی که این نظریه را تأیید می کند این است که در هر سوره به صورتی مستقل نازل شده است.در این جا معنی آن چنین است که به نام خدا راه خود را آغاز کن و بر او توکل نمای و به نام او وارد مرحله مبارزه شو و در برابر فشارها تسلیم مشو به اغراء اهل باطل گوش فرا مده و به نام خدا خانواده ای صالح بنیان بگذار.

ص :۲۱۰

[۱]

« یٰا أَیُّهَا النَّبِیُّ اتَّقِ اللّٰهَ وَ لاٰ تُطِعِ الْکٰافِرِینَ وَ الْمُنٰافِقِینَ -ای پیامبر از خدا بترس و از کافران و منافقان اطاعت مکن.» عاده هر گاه در قرآن اوامر صعب و دشواری در پیش است و نیز در دیگر نصوص اسلامی،توصیه به تقوا می شود.سبب این است که انجام اوامر دشوار و پایداری برای اجرای آنها به یک نیروی قوی نیاز دارد که مؤمن آن را در تقوا می جوید.

در آغاز سوره رسول اللّٰه از اطاعت از کفار و منافقان منع شده است.اینان می خواستند در حساس ترین موقعیتی که امت اسلامی به دفاع نیاز داشت او را از جنگ باز دارند.اجابت این قوم خطری جدی در بر داشت که از آن جمله پایان دادن به امر نبوت و اسلام بود.

« إِنَّ اللّٰهَ کٰانَ عَلِیماً حَکِیماً -زیرا خدا دانا و حکیم است.» از قسمت پایانی این آیه دو چیز دانسته می شود:

۱-خدا اهداف منافقان و کافران را می داند که چرا بر رسول اللّٰه(ص) فشار می آورند و اگر رسول اللّٰه(ص)از آنان اطاعت کند چه فسادی زاده خواهد شد.

خدا حکیم است زیرا پیامبر خود را از خضوع در برابر آنها بر حذر می دارد.

۲-خدای تعالی هنگامی که این دو صفت را بعد از امر به تقوا و نهی از اطاعت منافقین و کافران ذکر می کند،برای این است که تقوا از احساس انسان به احاطهٔ علم خدا بر او سرچشمه می گیرد و نیز برای آن که اطاعت از اعتقاد به این که آن کس که او را امر می کند حکیم است،به وجود می آید.

[۲]

هدف اینان از فشار بر رسول اللّٰه(ص)بازداشتن و منحرف کردن او بود از رسالت پروردگارش.از این رو قرآن پس از آن که پیامبر را از اطاعت آن نهی می کند آن گاه او را به التزام وحی فرمان می دهد:

« وَ اتَّبِعْ مٰا یُوحیٰ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ -و از هر چه از پروردگارت به تو وحی می شود اطاعت کن.» رهبری دینی پیرو فرمان خداست و رسالت او و در همه حال بر آن جاده

حرکت می کند.

در این جا تأکید می کنیم که فشاری که رهبری از عوامل داخلی یعنی از جامعه اعم از عوام یا خواص می دید،بسی شدیدتر و سخت تر از فشار خارجی بود، زیرا فروریختن جبههٔ داخلی که رهبری به آن تکیه می کند از هر چیز دیگر خطرناک تر است.نقش رهبری و اهمیت آن در تصدی عوامل این فروپاشی و چارهٔ آن است نه همراهی با آن.هنگامی که قرآن از ضرورت شوری یاد می کند و رهبری دینی را به آن فرمان می دهد،از یک حقیقت مهم غافل نمی تواند شد.زمانی که می گوید:«و با آنان در کار مشورت کن و چون عزم کاری کردی به خدا توکل نمای»پس رهبری عزم می کند و مقرر می دارد ولی نه بر وفق هواهای دیگران بلکه بر وفق هدایت و وحی خدای تعالی.

« إِنَّ اللّٰهَ کٰانَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِیراً -زیرا خدا به آنچه می کنید آگاه است.» و همین کافی است که انسان را به سوی تقوی و ترس از خدا سوق دهد.

شاید کلمهٔ«آگاه»به این اعتبار باشد که خدا به عمل صالح یا فاسد بندگان آگاه است.

[۳]

« وَ تَوَکَّلْ عَلَی اللّٰهِ -و بر خدا توکل کن.» تا بتوانی پایداری ورزی و در برابر فشارهای دیگران مقاومت ورزی.

« وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ وَکِیلاً -زیرا خدا کارسازی را بسنده است.» این اندیشه دهها بار در قرآن آمده است که رسول اللّه(ص)را به توکل و عدم پیروی از آراء دیگران فرمان داده است.در چند آیهٔ دیگر هم به این امر تصریح شده از جمله آنجا که می گوید«از کفار و منافقان اطاعت مکن» (۱) و آن جا که می گوید:

«از هواهای آنان متابعت ننمای و بترس از این که تو را بفریبند» (۲) و نیز در این آیه «...بر وفق آنچه خدا نازل کرده است در میانشان حکم کن و از پی خواهشهایشان

۱- ۲) -الاحزاب/۱.

۲- ۳) -المائده/۴۹.

مرو تا آنچه را از حق بر تو نازل شده است واگذاری». (۱)

سپس در ادامه مطلب اسلام دوگانگی شخصیت را نفی می کند.زیرا:

[۴]

« مٰا جَعَلَ اللّٰهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ -خدا در درون هیچ مردی دو قلب ننهاده است.» ۱۰/ پس هر کس در برابر دو انگیزه قرار گرفته:یا رهنمودهای کافران و منافقان را گردن نهد یا از رسالت پروردگارش متابعت کند.اما التقاط یعنی هم از این و هم از آن،در منطق اسلام مردود است.پس هم چنان که قلب انسان یکی است و عواطف او هم یکی است باید اجزای زندگی اش با هم منسجم باشند.به تعبیر دیگر بشر فطرتی را که بر آن آفریده شده است رعایت کند در حالی که برای خود وضع قانون می کند.قرآن میان این فکر و قول خدای تعالی که از خانواده سخن می گوید ارتباط برقرار می کند.

« وَ مٰا جَعَلَ أَزْوٰاجَكُمُ اللاّٰئِي تُظٰاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهٰاتِكُمْ -و زنانتان را که مادر خود می خوانید مادرانتان قرار نداد.» همان گونه که در درون کسی دو قلب وجود ندارد انسان نمی تواند در آن واحد به گونه ای کلی کسی را دوست داشته باشد یا از او بدش بیاید.یا در وقت واحد در امور متعدد بیندیشد.همچنین نمی تواند زنش را مادرش قرار دهد.پس باید امور بر حسب واقعیت فطری و طبیعی باشند نه بر حسب آنچه شخص برای خود مقرر می دارد.

ظهار که در این آیه به آن اشارت رفته است این است که مردی به زن خود بگوید:تو بر من چون پشت مادرم هستی یا چون پشت خواهرم هستی.و این از عادات جاهلیت بود.عادت دیگر هم داشتند و آن این که دیگران فرزندانی به وجود می آوردند و دیگرانی آنها را به فرزندی می پذیرفتند.قرآن این امر را نپذیرفت بلکه آن را رد کرد.

۱- ۴) -المائده۴۸/.

« وَ مٰا جَعَلَ أَدْعِيٰاءَكُمْ أَبْنٰاءَكُمْ -و فرزند خواندگانتان را فرزندانتان نساخت.» قرآن می گوید که این عادت با تعالیم الهی موافق نیست و نه با فطرت بشر.

بلکه از ساخته های ذهن شماست.

«ذٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوٰاهِكُمْ

-اینها چیزهایی است که به زبان می گویید.» اگر به دلهایتان مراجعه کنید و از فطرتهای خود بپرسید مسلما آن را رد خواهید کرد.ممکن نیست ۱۰/ که دل انسان قبول کند که فرزند خوانده واقعا فرزند است اگر چه آن را هزار بار به زبان گفته باشد.

« وَ اللّٰهُ يَقُولُ الْحَقَّ -و سخن حق از آن خداست.» حق همان قانون فطری و حقیقت خارجی است.و این صفت قرآن است که با کتاب طبیعت منطبق است.هم چنان که طبیعت آیات قرآن را به یاد ما می آورد و ما را به آن راه می نماید.خداوند در ضمن آیات قرآن ما را به سنن و قوانین طبیعت آشنا می سازد.

« وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ -و اوست که راه می نماید.» در متن آیه«السّبیل»با الف و لام آمده است این الف و لام راه را محدود می کند یعنی این راه هر راهی نیست بلکه راه راست و مستقیم است.

[۵]

آن گاه به حکم کودکان سر راهی می پردازد و این حکم با حکم جاهلیت منافات دارد که هر کس او را به فرزندی می پذیرفت و تربیت می کرد پدر او در نسب شناخته می شد.چنان که می گوید:

« اُدْعُوهُمْ لِآبٰائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللّٰهِ -پسر خواندگان را به نام پدرشان بخوانید که نزد خدا منصفانه تر است.» یعنی با شریعت الهی بیشتر منطبق است و با فطرت بشری بیشتر تطبیق می کند.در حالی که اهل جاهلیت با این امر مخالف بودند و هر کس پسری را به فرزندی می پذیرفت پدر او تلقی می شد هر چند پدرش شخص دیگر باشد.عادت

چنان بود که اگر کسی فقیر می شد فرزندش را به دیگری می داد و او در عرف مردم پدر او شناخته می شد. ۱۰/ ولی آیا این قرار داد فطرت را دگرگون می ساخت؟هرگز.ابو طالب وقتی فرزند خود علی(ع)را به محمد(ص)سپرد،زیرا به سبب فقر قادر به پرورش او نبود،آیا علی(ع)فرزند محمد(ص)شد؟نه.همچنین است دربارهٔ زید بن حارثه که او را مردم به رسول اللّه(ص)نسبت می دادند تا آن آیه نازل شد آیهٔ ۵ از سورهٔ احزاب.

« فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبٰاءَهُمْ -اگر پدرانشان را نمی شناسید.» و آنها را می شناسید.

فَإِخْوٰانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوٰالِيكُمْ

-برادران دینی و موالی شما باشند.» یعنی برادر سببی نه نسبی.زیرا آنها ارث نمی برند.موالی کسانی هستند که به عشیره یا خاندانی انتساب می یابند،زیرا خود عشیره ای ندارند.اینان با برده فرق دارند.نامهای دیگری هم دارند چون دخیل یا محیق.شناخته نبودن پدر و مادرش هم چیزی را تغییر نمی دهد.

« وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنٰاحٌ -اگر پیش از این خطایی کرده اید.» یعنی گناهی، « فِيمٰا أَخْطَأْتُمْ بِهِ -باکی نیست.» مراد این است که این خطا یا گناه را در زمان جاهلیت مرتکب شده اید زیرا اسلام با ما قبل خود قطع رابطه کرده است یا حتی اگر اکنون چنین کرده اید ولی از روی عمد نبوده است باز هم باکی نیست.

« وَ لٰكِنْ مٰا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ -مگر آن که به قصد دل کنید.» « وَ كٰانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً -و خدا آمرزنده و مهربان است.» خدا خطاها را بر بنده خود می بخشاید ولی انحرافات عمدی که در ارتکاب آنها اصرار می ورزند آمرزیده نخواهد شد.

[۶]

در آخرین آیه این درس قرآن اندیشه حساس و با اهمیتی را مطرح می سازد که محور آن جامعهٔ مسلمان است در ابعاد متعدد زندگی اش.آنجا که بیان

می دارد که قانون الهی اقتضا می کند که رهبری دینی بر هر چیز مقدم باشد.اما خانواده در مرتبهٔ دوم است و چون قرار رهبری با قرار خانواده معارض گردد،پیروی بر رهبری الهی مقدم است.زیرا او به همهٔ فرد فرد جامعه نزدیکتر است.بلکه از خود انسان هم به خودش نزدیکتر است.در تفسیر مجمع البیان آمده است که«پیامبر چون آهنگ غزوهٔ تبوک کرد مردم را فرمان داد که برای جنگ بیرون آیند بعضی گفتند که باید از پدر و مادر خود اجازه بگیریم،پس این آیه نازل شد». (۱)

« اَلنَّبِیُّ أَوْلیٰ بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْوٰاجُهُ أُمَّهٰاتُهُمْ -پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و زنانش مادران مؤمنان هستند.» و در مرتبهٔ دوم رابطه خانوادگی است که رابطهٔ والایی است.

« وَ أُولُوا الْأَرْحٰامِ بَعْضُهُمْ أَوْلیٰ بِبَعْضٍ فِی کِتٰابِ اللّٰهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُهٰاجِرِینَ -و در کتاب خدا خویشاوندان نسبی از مؤمنان و مهاجران به یکدیگر سزاوارترند.» اما خویشاوندی که با تو در دین رابطه ندارد خویشاوند تو نیست.همان گونه که مردانی مهاجرت نکردند زنانشان بر آنها حرام شد و زنانی که مهاجرت نکردند بر شوهرانشان.البته این به آن معنی نیست که مسلمان می تواند پدر یا مادر یا ۱۰/ خویشاوندان خود را به سبب کفرشان بیازارد،بلکه قرآن حتی توصیه می کند که به آنها نیکی کنید زیرا هر چند رابطهٔ دینی را بریده اند رابطهٔ انسانیت برقرار است و اسلام به این رابطه اقرار دارد.

« إِلاّٰ أَنْ تَفْعَلُوا إِلیٰ أَوْلِیٰائِکُمْ مَعْرُوفاً -مگر آن که بخواهید به یکی از دوستان خود نیکی کنید.» که خدا آن را می پذیرد و قرآن به آن ترغیب می کند.

« کٰانَ ذٰلِکَ فِی الْکِتٰابِ مَسْطُوراً -و این حکم در کتاب خدا مکتوب است.»

ص: ۲۱۶

۱- ۵) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۲۳۷،شمارهٔ ۱۳.

قانونی است مسطور در کتاب خدا.

[سوره الأحزاب (۳۳): آيات ۷ تا ۱۵]

اشاره

وَ إِذْ أَخَذْنا مِنَ اَلنَّبِيِّينَ مِيثاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى وَ عِيسَى اِبْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنا مِنْهُمْ مِيثاقاً غَلِيظاً (۷) لِيَسْئَلَ اَلصّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَ أَعَدَّ لِلْكافِرِينَ عَذاباً أَلِيماً (۸) يا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا اُذْكُرُوا نِعْمَةَ اَللّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ رِيحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها وَ كانَ اَللّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيراً (۹) إِذْ جاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَ إِذْ زاغَتِ اَلْأَبْصارُ وَ بَلَغَتِ اَلْقُلُوبُ اَلْحَناجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللّهِ اَلظُّنُونَا (۱۰) هُنالِكَ اُبْتُلِيَ اَلْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزالاً شَدِيداً (۱۱) وَ إِذْ يَقُولُ اَلْمُنافِقُونَ وَ اَلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ما وَعَدَنَا اَللّهُ وَ رَسُولُهُ إِلاّ غُرُوراً (۱۲) وَ إِذْ قالَتْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ يا أَهْلَ يَثْرِبَ لا مُقامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ اَلنَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنا عَوْرَةٌ وَ ما هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلاّ فِراراً (۱۳) وَ لَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطارِها ثُمَّ سُئِلُوا اَلْفِتْنَةَ لَآتَوْها وَ ما تَلَبَّثُوا بِها إِلاّ يَسِيراً (۱۴) وَ لَقَدْ كانُوا عاهَدُوا اَللّهَ مِنْ قَبْلُ لا يُوَلُّونَ اَلْأَدْبارَ وَ كانَ عَهْدُ اَللّهِ مَسْؤُلاً (۱۵)

معنای واژه ها

۱۴[و ما تلبّثوا]

:طولی نکشید که به کفر پاسخ گفتند.

ص :۲۱۷

خدا از پیمان خود بازخواست خواهد کرد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پیمانی که خدای عز و جل از پیامبران و در آن مسیر از صدیقین و اولیاء گرفت،همان پیمان معهود است که هر انسانی در عالم ذر با آن توافق کرده است.

در آن جا که خدای تعالی پس از آن که به آنها عقل الهام کرد به سخن درآوردشان و آنها را بر نفس خود شاهد قرار داده و پرسید:آیا من خدای شما نیستم؟آنان شهادت دادند که آری تو خدای ما هستی و این اقامه حجت بود«که در روز قیامت نگویید که ما از این غافل بودیم.یا نگویید که پدران ما بیش از این شرک آورده بودند و ما فرزندان آنها هستیم که پس از آنها آمده ایم آیا ما را به عملی که آن اهل باطل کرده اند هلاک می سازی». (۱) هر کس که پیش از دیگران سؤال خدا را لبیک گوید او به خدا نزدیک تر است و از پرتو علم و رسالت بیشتر بهره مند شده است.

اینان پیامبران هستند و اوصیاء ایشان و اولیاء.امام صادق فرمود:

«هنگامی که خدا اراده کرد که بشر را بیافریند آنان را در مقابل خود پراکنده ساخت و از آنان پرسید:خدای شما کیست؟اولین کسی که ۱۰/ به سخن آمد و پاسخ لبیک داد رسول اللّه(ص)بود و امیر المؤمنین علی(ع)و فرزندان او یعنی امامان-علیهم السلام-.اینان گفتند:تو پروردگار ما هستی.خدا آنان را حاملان علم و دین قرار داد.سپس به فرشتگان گفت:اینان حاملان دین و علم من

۱- ۶) -اعراف۱۷۲/.

هستند و امینان من بر خلق و اینان مسئولان هستند». (۱)

سپس خداوند از پیامبران خود پیش از بعثت آنان پیمان دیگری گرفت و این پیمانی قوی تر از پیمان نخستین بود.

هر کس رسولی را به جایی بفرستد از او تعهد می گیرد که آن رسالت را با امانت تمام تحمل کند.پیامبر هم در رسالت خود گرفتار انواع فشارهای اجتماعی می شد.باید که در برابر حوادث سر فرود نیاورد.از این رو خدای تعالی هر چند گاه او را از پیمانی که بسته و تعهدی که کرده آگاه می کند هر چند پیامبر از سوی خدا به وحی و به روح القدس مؤید است.ولی وحی هم مانند روح القدس مقام و شأنش فراتر از قرآن نیست آیا رفعت درجت وحی جز به این سبب است که واسطهٔ حمل قرآن به پیامبر است؟زیرا قرآن کلام خداست.آیا بالا بودن درجت وحی نه به آن سبب است که کلام خداست؟ قرآن بزرگترین مؤید رسول است و نیز تأیید کننده پیروان او.زیرا قرآن دلهای آنها را ثبات می بخشد و بر ایمانشان و توکلشان به خدا می افزاید.قرآن بیانگر آیات و سنن الهی است و از حوادث پیشین پرده بر می گیرد.قرآن در دسترس ماست و ما می توانیم درس زندگی و کار از آن بیاموزیم.از او ایمان و عزم و توکل فرا گیریم و در خط انبیاء راه بسپریم.وقتی که پیامبر با فشار منافقان و کافران مواجه شد و برای جنگ با احزاب که علیه او متحد گردیده بودند مهیا گردید،قرآن او را در برابر دشمن به استقامت فرا خواند،از این رو آن پیمانی را که با خدای خود بسته بود فرایادش آورد،که عبودیت و اخلاص را از یاد نبرد و در مقابله با دشمن سستی روا ندارد که این امر خلاف پیمانی است که بسته است.

سپس قصهٔ احزاب را نقل می کند که عبرتها و حکمتهای بسیار در بر دارد.از آن جمله:

الف:یاری کردن خدا مؤمنان را.خدا رسول خود و مؤمنان را در این جنگ

۱- ۷) -نور الثقلین،ج ۲،ص ۹۲،شمارهٔ ۳۳۷.

به لشکرهایی که آنها را نمی دیدند یاری نمود.بعضی گویند آنها فرشتگان بودند و بعضی گویند بادی بود و زان که بر آن احزاب گماشت و رعب در دل آنها افکند.از این رو رسول اللّه(ص)فرمود:

«من به پایمردی رعب چهل روز راه رفتم».

یا همهٔ اینها بود.

مهم این است که انسان گاه همهٔ وسائل مادی را مهیا می کند ولی عواملی بر سر راه او قرار می گیرند که او را طاقت ضبط آنها نیست.این همان چیزی است که آن را صدفه و یا اتفاق می گویند.

کفار که برای پیکار با مسلمانان می آمدند با ساز و برگ تمام بودند و می پنداشتند مشکل را پایان خواهند داد ولی حسابش را نمی کردند که ممکن است چیزی بر سر راه بیاید و آنان را از عزمشان باز دارد.چنین هم شد،آنان شکست خورده باز گشتند.سبب مادی و ظاهری همان خندقی بود که مسلمانان گرد مدینه کندند و نیز ساز و برگی که رسول اللّه مهیا کرده بود.ولی یک عامل نادیده هم وجود داشت و آن آمدن لشکرهایی بود که مسلمانان آنان را به چشم نمی دیدند.و این خود عبرتی است برای همهٔ رزمندگان در راه خدا که باید پس از مهیا کردن هر گونه ساز نبرد به یاری خداوند هم اعتماد داشته باشند.

ب:چنان که از آیات بر می آید مسائلی که برای سربازان اسلام پیش می آید.بعضی از آنها چون کثرت دشمن و آمادگی رزمی آنها را بنگرند به ایمان و ثباتشان افزوده می شود.بعضی می ترسند و در عزمشان تزلزل پدید می آید ولی عاقبت بر خود مسلط می شوند و مسیر خود را اصلاح می کنند،بعضی به کلی فرو می ریزند. ۱۰/ مؤمنی که یک بار سقوط می کند سپس بار دیگر به راه صواب باز می گردد از دیگران تواناتر به استمرار است،زیرا او یک بار طعم سقوط را چشیده است و می داند که اگر دیگر بار سقوط کند چگونه بر پای خیزد.چون جسمی که به یک میکرب معین مبتلی می شود و آن گاه شفا می یابد او در این حال بدنش بهتر آمادگی دفاع پیدا کرده و اگر بار دیگر آن میکرب به سراغش بیاید آسیبی به او

نمی رسانـد ولی همین میکرب کسـانی را که برای اولین بـار به سـراغشان می رود دچـار بیمـاری می کنـد زیرا آنها بر ضـد او تلقیح نشده اند.

انسان مؤمن هر گاه در ورطهٔ ابتلاء افتد قلبش از عوامل شک پاک می شود.

بطور کلی می توان مهمترین اهداف ابتلاآت و مصاعبی را که انسان به آنها دچار می شود در دو امر محدود کرد:

الف:آزمودن قلوب مؤمنان.

ب:آزمودن جامعه.

در شـرایط سـخت است که مؤمن از منـافق تمیز داده می شود،زیرا مؤمن واقعیت و حقیقت خود را در برابر رهبری آشـکار می سازد.در نتیجه می تواند به میزان قدرت و توان منافقان پی ببرد.چنان که گوید:

«خدا بر آن نیست که شما مؤمنان را بدین حال که اکنون هستید رها کند می آزماید تا ناپاک را از پاک جدا سازد». (۱)

ج:آیات انواع بهانه آوردنها و توجیهاتی را که منافقان بدان تشبث پیدا می کردند بیان می دارد.آنها می خواستند حقیقت خود را در پس پرده ای از توجیهـات پنهـان سازنـد.مثلا«در خـانه هایمـان بـاز است»تـا محملی باشـد برای فرارشان از جنگ.مسـلما رهبری اسلامی عمق افکارشان را می خواند.

شرح آیات:

[۷]

خدا هیچ پیامبری را برنمی گزیند و مبعوث نمی دارد مگر آن که از او تعهد بگیرد که در برابر فشار دیگران پایداری ورزد.

« وَ إِذْ أَخَذْنٰا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثٰاقَهُمْ -در آن هنگام از پیامبران پیمان گرفتیم.» از همه پیمان گرفت ولی این تعهـد از جانب پیامبران اولو العزم سخت تر بود

۱- ۸) -آل عمران۱۷۹/.

و این پیامبران نامشان در این آیه آمده است:

«وَ مِنْکَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرٰاهِیمَ وَ مُوسیٰ وَ عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ

-از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم.» پس انبیاء افضل از دیگر مردم اند و رسولان برتر از انبیاء.برترین رسولان رسولان اولو العزم هستند و برترین و گرامی ترین رسولان اولو العزم محمد(ص)است.

« وَ أَخَذْنٰا مِنْهُمْ مِیثٰاقاً غَلِیظاً -و از همهٔ آنها پیمانی سخت گرفتیم.» شاید وجه تخصیص این باشد که اولو العزم گرامی ترین مردم در نزد خدا هستند بنا بر این بیش از دیگران در معرض بلا و مصاعب اند.

[۸]

سپس بعد از این پیمانی که از ذریهٔ آدم گرفت و همه اقرار به ربوبیت او کردند و تعهد کردند که تسلیم او باشند،زندگی دنیا را آفرید تا دروغگو را از راستگو بشناسد.

« لِیَسْئَلَ الصّٰادِقِینَ عَنْ صِدْقِهِمْ -تا راستگویان را از صدقشان بپرسد.» پس انسان حقیقت آنچه را ادعا می کند نمی شناسد مگر به هنگام آزمایش.

اگر راستگو باشد خدایش به بهشت می برد و اگر دروغگو باشد در دوزخ عذابش می کند.

« وَ أَعَدَّ لِلْکٰافِرِینَ عَذٰاباً أَلِیماً -و برای کافران عذابی دردآور مهیا کرده است.» /۱۰ خداوند میثاق را دو بار مطالبه می کند یک بار در دنیا از طریق رسولان و یک بار در آخرت از روی حساب دقیق.مؤمنی که به حکمت حیات راه یافته کسی است که در برابر شداید پایدار و استوار است.زیرا شداید را راه خود به سوی خشنودی خدا می داند.

[۹]

اما بقیهٔ آیات،ما را با آن سه حقیقت که در آغاز درس به آن اشارت کردیم متذکر می شود.و این همان چیزی است که در سیاق سوره از جنگ احزاب می توان الهام گرفت.

«یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَهَ اللّهِ عَلَیْکَمْ -ای کسانی که ایمان آورده اید!از نعمتی که خدا به شما داده است یاد کنید.» در روز نبرد احزاب.

«إِذْ جٰاءَتْکُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنٰا عَلَیْهِمْ رِیحاً -بدان هنگام که لشکرها بر سر شما تاخت آوردند و ما باد را.» باد خیمه و خرگاه دشمن کافر را بر می کند.آنها می خواستند در آن جا درنگ کنند در حالی که شهر مدینه را محاصره کرده بودند ولی کافران به سبب وجود خندق نتوانستند وارد شهر شوند و این امر سبب هرج و مرج در لشکر دشمن شد.

«وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهٰا -و لشکرهایی که نمی دیدید بر سرشان فرستادیم.» از ملائکه.

در تفسیر سورهٔ انفال هم آمده بود که از کارهای مهم فرشتگان ثبات بخشیدن به قلوب مؤمنان و پراکنده ساختن دلهای کافران است.در پرتو این تفسیر می توان گفت که مهمترین نیروی نظامی که می تواند دشمن را شکست دهد نیرویی است که در آن دو صفت وحدت و پایداری بوده باشد و به پایمردی این دو صفت می توان در صف کارزار پای فشرد و بر خصم غلبه یافت.

مؤمنان زمانی پیروز می شوند که به حد اعلی جهد کنند و برای رسیدن به هدف خود بکوشند.اگر در روز احزاب مسلمانان فقط منتظر یاری رساندن خدا بودند و خود ساز و برگ نبرد مهیا نمی کردند و برای پیروزی از نیروی عقل خود سود نمی جستند پیروز نمی شدند و شاید این بخش از آیه اشارت به این معنی داشته باشد.

«وَ کٰانَ اللّهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِیراً -و خدا بدانچه می کردید بینا بود.» زیرا شما هر چه در قوه داشتید به فعل آوردید.خندق را در چهل روز پی در پی حفر کردید و در ماه رمضان در حرارت تابستان جان فشانی و فداکاری کردید.خدا همهٔ اینها را دید و به نیتهای صادق شما آگاه شد پس شما را بر لشکر احزاب غلبه داد.

[۱۰]

«إِذْ جٰاؤُکُمْ مِنْ فَوْقِکُمْ -آن گاه که از سمت بالا.»

ص :۲۲۳

یعنی از بالای وادی-از ناحیهٔ شام-و آنها یهود بنی قریظه و بنی النضیر و غطفان بودند.

« وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ -و از سمت پایین بر شما تاختند.» یعنی از ناحیهٔ مکه-از سوی مغرب-و اینان قریش و اعراب پیرو آنان بودند.چنان خوف بر بعضی چیره شده بود که مردمک چشم ها در چشمخانه ثابت قرار نمی گرفت.

« وَ إِذْ زٰاغَتِ الْأَبْصٰارُ -چشمها تیره شده.» دلها به شدت می زد آن سان که می پنداشتید که اکنون از حنجره بیرون می زند.

« وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنٰاجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللّٰهِ الظُّنُونَا -و دلها به گلوگاه رسیده بود و به خدا گمانهای گونه گون می بردید.» /۱۰ در چنان ساعتی انسان را افکار مختلف به سر می زند،بسا افکار باطل، چنان که حتی می پندارد که خدا یاری اش نخواهد کرد.

[۱۱]

ولی گاه حوادث نزدیک می شوند و پیروزی به تأخیر می افتد و جامعهٔ در معرض انواع بلا قرار می گیرد و این برای مشخص کردن روحیهٔ مردم جامعه است که آیات تا چه حد می خواهد فداکاری کند و از جان مایه بگذارد.و مؤمن و منافق از هم جدا شوند.

« هُنٰالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ -در آن جا مؤمنان در معرض امتحان در آمدند.» این امر برای مؤمنان وسیلهٔ امتحان بود-چون آنچه در دلهایشان نهفته داشتند بر زبانشان آشکار ساخت-چنان که سختی و دشواری کار خصلتهایی را که به وجود مؤمنان راه یافته بود و در خور یک شخصیت مؤمن نیست،از جان آنان زدود و بر ایمان و صفای دل ایشان افزود.

« وَ زُلْزِلُوا زِلْزٰالاً شَدِيداً -و سخت متزلزل شدند.» بخش اخیر از آیه را احتمال دو تفسیر است یکی وصف طبیعت امتحان که از شدت سختی شبیه زلزله ای شدید است یا سخن از نتیجهٔ امتحان است که مؤمنان

از وضع خود سخت مضطرب شده بودند.به عبارت دیگر مؤمنان دو گروه شدند.

گروهی امتحان در آنها تأثیر منفی داشت و ضعف نشان دادند.و فرقه ای را جز به ایمان و اعتقاد نیفزود.

[۱۲]

اما منافقان رسوا شدند.هم در برابر رهبری دینی و هم در برابر جامعه.شاید جدا شدن این دو گروه از یکدیگر از مهمترین اهداف و فوائد بحرانهایی باشد که بر زندگی بشر سایه می افکند.

منافق کسی است که با دو شخصیت زندگی می کند:شخصیت انسان مؤمن صادق،و این شخصیت را ظاهر می سازد تا بتواند شخصیت حقیقی خود را که شخصیت دوم اوست با خودخواهیها و دجالیت خود در پشت آن مخفی کند و چون موقعیت نامناسب پیش آمد یعنی منافع و مصالحش در خطر افتاد شخصیت مثبت خود را بروز می دهد و در موقعیت دیگر شخصیت منفی خود را.

« وَ إِذْ یَقُولُ الْمُنٰافِقُونَ وَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ -زیرا منافقان و آنهایی که در دلهایشان بیماری است می گفتند:» مراد از اینان مؤمنانی هستند که هنوز در دلهایشان حقد و حسد و استکبار ریشه دارد.اینها هم مثل منافقان عمل می کنند زیرا این بیماری بسا موجب فرار از صحنه شود اینان نیز به هنگام تنگی می گویند:

« مٰا وَعَدَنَا اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ إِلاّٰ غُرُوراً -خدا و پیامبرش جز فریب به ما وعده ای نداده اند.» و استدلالشان این است که پیروزی بر آنان نازل نشده است.

[۱۳]

در این جا جماعتی از تردید کنندگان و شک آورندگان هستند که تنها به فرار خود اکتفاء نمی کنند،بلکه جوی به وجود می آورند که در عقیده دیگران هم تزلزل پدید آورند و این طبیعت منافقین است.

« وَ إِذْ قٰالَتْ طٰائِفَةٌ مِنْهُمْ یٰا أَهْلَ یَثْرِبَ لاٰ مُقٰامَ لَکُمْ فَارْجِعُوا -و گروهی از آنها گفتند:ای مردم یثرب اینجا جای ماندنتان نیست باز گردید.» در مواقعی که امتی با خطر مواجه می شود بیش از هر چیز به اعتماد به خود و

به رهبر و خدا نیاز دارد.پس قلمها و زبانهایی که جامعه را در اراده اش سست می کند و در او روح هزیمت و نفاق می دمد از منافقان هستند و جامعه نباید به آنها گوش فرا دهد تا چه رسد به این که به دعوتشان پاسخ گوید.بلکه باید بر گرد رهبری گرد آیند /۱۰ و آن نفاق افکنان را رسوا سازند و مسئولیتهایشان را از آنان سلب کنند.

« وَ یَسْتَأْذِنُ فَرِیقٌ مِنْهُمُ النَّبِیَّ -و گروهی از آنها از پیامبر رخصت طلبیدند.» اینان مقداری عذر آوردند و توجیهات واهی ارائه دادند.

« یَقُولُونَ إِنَّ بُیُوتَنا عَوْرَهٌ -می گفتند:خانه های ما را حفاظی نیست.» یعنی به گونه ای که دشمن می تواند به آنها داخل شود و به زن و فرزندمان آسیب برساند.ما باید در شهر با آنها بمانیم و از آنها مواظبت کنیم.خدا آنان را رسوا می سازد:

اولا:خانه هایشان آن طور که می گفتند بی حفاظ نبود،آنها فقط می خواستند از جنگ فرار کنند.

« وَ ما هِیَ بِعَوْرَهٍ إِنْ یُرِیدُونَ إِلاّ فِراراً -خانه هایشان بی حفاظ نبود می خواستند بگریزند.» [۱۴]

ثانیا:اگر آنها را به جنگی جز این جنگ دعوت می کردند که مطابق منافعشان بود هیچ یک از آنها تخلف نمی کردند.آیا چنین نبود که در زمان جاهلیت جنگهایی داشتند که صدها سال طول می کشید.

« وَ لَوْ دُخِلَتْ عَلَیْهِمْ مِنْ أَقْطارِها ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَهَ لَآتَوْها وَ ما تَلَبَّثُوا بِها إِلاّ یَسِیراً -اگر از اطراف خانه هایشان را محاصره کنند و از آنها بخواهند که مرتد شوند جز اندکی درنگ روا نخواهند داشت.» /۱۰ [۱۵]

اینان چیزی را به گردن نمی گیرند،حتی به عهدی که با پیامبر(ص) بسته اند توجهی ندارند:

« وَ لَقَدْ کانُوا عاهَدُوا اللّهَ مِنْ قَبْلُ -اینان پیش از این با خدا پیمان بسته

بودند.» که از اسلام و پیامبر(ص)دفاع کنند.

« لاٰ یُوَلُّونَ الْأَدْبٰارَ -که در جنگ به دشمن پشت نکنند.» نه برگردند و نه فرار کنند.و این عهد با رسول اللّٰه(ص)در مسیر همان پیمانشان با خدا بود در عالم ذر و تأکید به مسئولیت.

« وَ کٰانَ عَهْدُ اللّٰهِ مَسْؤُلاً -خدا از پیمان خود باز خواست خواهد کرد.» ۱۰/

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۱۶ تا ۲۰]

اشاره

قُلْ لَنْ یَنْفَعَکُمُ اَلْفِرٰارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ اَلْمَوْتِ أَوِ اَلْقَتْلِ وَ إِذاً لاٰ تُمَتَّعُونَ إِلاّٰ قَلِیلاً (۱۶) قُلْ مَنْ ذَا اَلَّذِی یَعْصِمُکُمْ مِنَ اَللّٰهِ إِنْ أَرٰادَ بِکُمْ سُوءاً أَوْ أَرٰادَ بِکُمْ رَحْمَهً وَ لاٰ یَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَلِیًّا وَ لاٰ نَصِیراً (۱۷) قَدْ یَعْلَمُ اَللّٰهُ اَلْمُعَوِّقِینَ مِنْکُمْ وَ اَلْقٰائِلِینَ لِإِخْوٰانِهِمْ هَلُمَّ إِلَیْنٰا وَ لاٰ یَأْتُونَ اَلْبَأْسَ إِلاّٰ قَلِیلاً (۱۸) أَشِحَّهً عَلَیْکُمْ فَإِذٰا جٰاءَ اَلْخَوْفُ رَأَیْتَهُمْ یَنْظُرُونَ إِلَیْکَ تَدُورُ أَعْیُنُهُمْ کَالَّذِی یُغْشیٰ عَلَیْهِ مِنَ اَلْمَوْتِ فَإِذٰا ذَهَبَ اَلْخَوْفُ سَلَقُوکُمْ بِأَلْسِنَهٍ حِدٰادٍ أَشِحَّهً عَلَی اَلْخَیْرِ أُولٰئِکَ لَمْ یُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اَللّٰهُ أَعْمٰالَهُمْ وَ کٰانَ ذٰلِکَ عَلَی اَللّٰهِ یَسِیراً (۱۹) یَحْسَبُونَ اَلْأَحْزٰابَ لَمْ یَذْهَبُوا وَ إِنْ یَأْتِ اَلْأَحْزٰابُ یَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بٰادُونَ فِی اَلْأَعْرٰابِ یَسْئَلُونَ عَنْ أَنْبٰائِکُمْ وَ لَوْ کٰانُوا فِیکُمْ مٰا قٰاتَلُوا إِلاّٰ قَلِیلاً (۲۰)

ص: ۲۲۷

معنای واژه ها

۱۷[یعصمکم من اللّه]

:قضای خدا را از شما دور می کنند و از آن بازتان می دارد.

۱۸[هلّم الینا]

:به سوی ما بیایید.

[و لا یأتون البأس]

:در جنگ حاضر نمی شوند.

۱۹[اشحه علیکم]

:شحه به معنای بخل است،پس آنها بر شما خسیسان اند و مال و جانی را در راه شما نمی دهند.

[سلقوکم بالسنه حداد]

:شما را با سخن می آزارند.

۲۰[بادون فی الاعراب]

:در بادیه با عربها هستند.

جز اندکی به جنگ نمی آیند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

بیماری نفاق که در بحرانهای شدید ظاهر می شود و موجب هلاکت مردم می شود ابعاد مختلف دارد.شناخت ابعاد اجتماعی نفاق برای قدرت حاکم یک ضرورت است.تا این طوفان سبب از میان رفتن و سلب برکات و نفی جنبه های مثبت زندگی امت نشود.

جامعه ای که منافقان را آزاد می گذارد تا نیروهای مردم و پیروزیهایشان را به خود منحصر سازند به سبب غفلت فرزندان ملت و عدم آگاهی ایشان،سلطهٔ آنها در مسیر ترقی و تعالی دوامی نخواهد یافت و دیر یا زود مردم در می یابند که حاصل زحمت آنها به جیب استثمارگران و منافقان خواهد رفت.

قرآن کریم در بیشتر این سوره منافقانی را که در جستجوی درآمدها و سودهای کلان هستند بدون این که در به دست آوردن آنها رنجی را متحمل شوند رسوا می سازد.اینان در بحرانها و جنگها از مسئولیت می گریزند ولی در مواقع پیروزی و تقسیم غنایم خود را به جای پیشگامان قلمداد می کنند.

شرح آیات:

اشاره

[۱۶]

جنگ احزاب یکی از بحرانهای سخت بود که امت اسلامی با آن رو به رو شد البته مسلمانان از منافع آن بی نصیب نماندند،زیرا گروه های منافقان را شناختند.قرآن تفاصیل این حادثه را در این سوره ذکر نمی کند فقط به بعضی از نقاط حساس آن اشارت دارد.

قرآن تأکید می کند که انسان نمی تواند از مرگ یا از قتل به پایمردی فرار خلاص شود.یا فرار او را سودمند می افتد.آری،برای روزهایی چند ممکن است ولی فرار سبب بقا و استمرار نخواهد بود.

«قُلْ لَنْ یَنْفَعَکُمُ الْفِرٰارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَ إِذاً لاٰ تُمَتَّعُونَ إِلاّٰ قَلِیلاً -بگو:اگر از مرگ یا کشته شدن بگریزید،هرگز گریختن سودتان ندهد و آن گاه از زندگی جز اندکی بهره مند نخواهید شد.» در حالی دلیری به آدمی عمر دراز می بخشد،زیرا شجاع در برابر دشمن مقاومت می کند پس استمرار زندگی خود را تضمین می کند [۱۷]

علاوه بر این فرار از مرگ نفعی ندارد،زیرا مرگ انسان را در هر جا که باشد در می گیرد.کسی که از جنگ می گریزد خدا را هم به خشم می آورد.مردم جز خدا دوست و یاوری ندارند و هر گاه قصد سویی به آنها کند کسی نیست که پناه آنان باشد و چون بر ایشان رحمت بخواهد کسی قادر به منع آن نخواهد بود.

«قُلْ مَنْ ذَا الَّذِی یَعْصِمُکُمْ مِنَ اللّهِ إِنْ أَرٰادَ بِکُمْ سُوءاً أَوْ أَرٰادَ بِکُمْ رَحْمَةً -بگو اگر خدا برایتان قصد بدی داشته باشد یا بخواهد به شما رحمتی ارزانی دارد کیست که شما را از ارادهٔ او نگهدارد.»

هزیمت در برابر دشمن یکی از مظاهر ضعف ایمان به خداست و دلبستگی به غیر خدا.قرآن این اندیشه را چنین بیان می دارد:

« وَ لا یَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ وَلِیًّا وَ لا نَصِیراً –ایشان جز خدا برای خود دوستی و مددکاری نخواهند یافت.» [۱۸-۱۹]

سپس قرآن به بیان صفات منافقان می پردازد:

اولا ـ:منافقان همواره در پی یافتن امثال خود هستند و از این رو دیگران را هم از مواجهه با دشمن می ترسانند تا همهٔ جامعه همانند آنها گردد و این امر زشتی اعمال ایشان را بپوشاند.

« قَدْ یَعْلَمُ اللّهُ الْمُعَوِّقِینَ مِنْکُمْ وَ الْقائِلِینَ لِإِخْوانِهِمْ هَلُمَّ إِلَیْنا – خدا می داند که چه کسانی از شما،مردم را از جنگ باز می دارند.و نیز می شناسد کسانی را که به برادران خود می گویند به نزد ما بیایید.» اینان روح هزیمت و ضعف را در کالبد جامعه می دمانند.

ثانیا:از دیگر نشانه های منافقین عدم اقدام در کارها و ترس آنهاست کمتر اتفاق می افتد که چون جنگی پیش آید آنان به شوق و نشاط آیند.صعوبات و مشکلات هستند که پرده از کار منافقان بر می گیرند.اینان که پیش از فرا رسیدن جنگ لاف دلیری می زدند اینک زمان عمل فرا رسیده است واپس می نشینند و چشمانشان از ترس در چشمخانه می گردد چنان کسی که در سکرات مرگ است.

چون خطر از میان برود بار دیگر زبان به لاف و گزاف می گشایند.و دیگران را به سرپیچی از مسئولیت عیب می گیرند:

« وَ لا یَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلاّ قَلِیلاً* أَشِحَّةً عَلَیْکُمْ فَإِذا جاءَ الْخَوْفُ رَأَیْتَهُمْ یَنْظُرُونَ إِلَیْکَ تَدُورُ أَعْیُنُهُمْ کَالَّذِی یُغْشی عَلَیْهِ مِنَ الْمَوْتِ –و جز اندکی به جنگ نمی آیند*و هر چیز را از شما دریغ می دارند و چون وحشت فراز آید بینی که به تو می نگرند و چشمانشان در حدقه می گردد.مثل کسی که بیهوش شده باشد.» ۱۰/ ثالثا:کوشش برای به دست آوردن غنایم و سودهای مادی،آن قدر که

می خواهند همهٔ بودجهٔ جامعه اسلامی به آنها تعلق گیرد.اصولا منافقان دست به هیچ کاری جز آنچه منافعشان را تأمین کند نمی زنند.

« فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيراً – چون وحشت از میان برود،از حرص غنایم با زبان تیز خود برنجانندتان.اینان ایمان نیاورده اند و خدا اعمالشان را تباه کرده است و این کار بر خدا آسان بوده است.» [۲۰]

رابعا:منافقان حتی پس از پایان جنگ به نفع مسلمانان،و عقب نشینی احزاب،هنوز قلبا مطمئن به پیروزی نیستند و هم چنان در حالت خوف به سر می برند.چگونه ممکن است قلبی که از ایمان و یاد خدا خالی است، اطمینان یابد؟ « يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا –می پندارند که سپاه احزاب نرفته است.» هنوز هم از قوای شرک بر سرنوشت خود بیمناکند.

« وَ إِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ –و اگر آن لشکرها باز می آمدند.» آرزو می کنند که ای کاش از مسلمانان فاصله گرفته بودند و مانند ساکنان بادیه که همتشان شنیدن اخبار جنگ است هیچ مسئولیتی بر عهده نمی گرفتند.آری اینهاست خصوصیات منافقان در ساعت عسرت و خطر.

« يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ –آرزو می کردند که کاش در میان اعراب بادیه نشین می بودند.» /۱۰ تا به سرگذشت جنگ از نزدیک آگاه شوند و با اوضاع آن خود را تطبیق دهند.

« يَسْئَلُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ –و همواره از اخبار شما می پرسیدند.» آنها حوادث را به وجود نمی آورند بلکه با حوادث می چرخند.

« وَ لَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلاَّ قَلِيلاً –و اگر هم در میان شما می بودند،جز اندکی قتال نمی کردند.»

آنها زندگی خود را بیش از هر چیز دوست دارند و اگر نه این بود که همواره پای در فرار داشتند هرگز مهیای فداکاری و مردن در میدان جنگ نمی بودند.

آیۀ«ما قاتلوا الا قلیلا»نشانگر یکی از این دو معناست:

اول:منافقان اگر هم در میان مسلمانان بودند-به فرض بازگشت احزاب-با آنان نمی جنگیدند؛چون منافقان به دنبال جنگهایی هستند که در آنها دشمن کم و ضعیف باشد و مسلمانان پیروز شوند و منافقان به غنیمت دست یابند.

حتی در چنین مواردی نیز منافقان نقش اساسی ایفا نمی کنند و در قلب صحنۀ پیکار وارد نمی شوند.

دوم:اگر دست بر قضایا بار دیگر احزاب برای جنگ بیایند و منافقان نتوانند فرار کنند بی شک نقش های مهمی را در جنگ و نبرد ایفا نمی کنند بلکه به نقشهای حاشیه ای بسنده می کنند با نقشهایی که هم کمترین فداکاری و جانبازی را نمی طلبد و هم شخصیت و موقعیت آنان را در جامعۀ اسلامی حفظ می کنند.

داستان جنگ خندق

غزوه خندق آن نفوس ضعیف را آشکار ساخت.در آن نبرد مسلمانان پیروز شدند ۱۰/ و هنوز در آغاز کار بود.خدای تعالی از این جنگ یاد می کند تا همگان بدانند پا گرفتن اسلام رهین این جنگهای بوده است.و پایمردی دلیرانی که درگیر و در آنها وارد بوده اند و پیروزی به دست آنان ساخته شد.مسلم است که قدر و منزلت این دلیر مردان را کس انکار نتواند کرد.برای تقدیر از رنجی که آنها کشیده اند باید داستان جنگ خندق بماند و هر بار بازگو شود.تا خاطره آن جان باختگان در دلها زنده بماند.

محمد بن کعب القرظی و دیگران از اصحاب سیر گفته اند که داستان خندق چنان بود که چند تن از یهودیان از آن جمله سلام بن ابو الحقیق و حیی بن اخطب با گروهی از بنی النضیر که رسول اللّه(ص)آنها را از مواطن خود اخراج کرده بود نزد قریش به مکه رفتند و آنان را به جنگ با پیامبر فرا خواندند.و گفتند

که ما با شما همراهی خواهیم کرد تا آنان را از بن برکنیم.قریش گفتند که شما یهودان اهل کتاب هستید آیا دین ما بهتر است یا دین محمد؟گفتند:دین شما بهتر است و شما از او اولی به حق هستید.قریش شادمان شدند و به کار پرداختند تا لشکری گرد آوردند و با یهودان به عزم پیکار به راه افتادند.اینان نزد قبایل غطفان رفتند و آنان را به جنگ فرا خواندند و خبر دادند که قریش هم با آنان بیعت کرده اند. /۱۰ غطفان نیز قبول کرد و همراه شد.سردار سپاه قریش ابو سفیان بن حرب بود و سردار غطفان عیینه بن حصین بن حذیفه بن بدر.قبایل دیگر چون فزاره و اشجع با حلیفانشان بنی اسد در حرکت آمدند.چون خبر حرکت این سپاه عظیم به رسول(ص)رسید بر گرد مدینه خندق کند و این کار به اشارت سلمان فارسی بود.

این اولین نبردی بود که سلمان با پیامبر همراه بود.سلمان در آن روز آزاد بود.گفت یا رسول اللّه ما در ایران چون در محاصره قرار می گیریم خندق می کنیم.رسول اللّه این قول بپسندید و با مسلمانان به کار پرداخت.در روایت دیگر آمده است که رسول اللّه نقشهٔ خندق را کشید پهنای آن در جایی چهل ذراع و در جایی ده ذراع بود.مهاجران و انصار بر سر سلمان به کشاکش پرداختند و هر کس می گفت:سلمان از ماست.

رسول اللّه گفت که«سلمان از ما اهل بیت است»،عمرو بن عوف گوید:من و سلمان و حذیفه بن الیمان و نعمان بن مقرن و شش تن از انصار چهل ذراع را به عهده گرفتیم و کندیم تا به خاک نمناک رسیدیم.در آن جا به سنگ سفید مدوری برخوردیم.کندن سنگ بر ما دشوار بود چنان که آلات ما بشکست.سلمان را گفتیم که نزد رسول اللّه رود و او را از آن سنگ خبر دهد.تا برای ما تکلیفی معین کند.سلمان برفت تا به نزد پیامبر رسید پیامبر در زیر چادری جای گرفته بود.

سلمان ماجرا بگفت و دستور خواست.رسول اللّه به درون خندق آمد و پتکی بر گرفت و بر سنگ زد. /۱۰ از آن برقی بجست و دو جانب مدینه را روشن ساخت چونان چراغی در شب تاریک.رسول اللّه تکبیر فتح گفت و مسلمانان نیز تکبیر فتح گفتند.رسول اللّه ضربه دوم را زد باز هم برقی بجست و او و مسلمانان تکبیر گفتند.سپس ضربه سوم را نواخت و برقی دیگر جستن کرد.سلمان گفت یا رسول اللّه اینها چیست که

می بینم.گفت برق اول بشارت پیروزی ما بر یمن بود و برق دوم بشارت پیروزی ما بر شام و مغرب و برق سوم بشارت پیروزی ما بر مشرق بود.مسلمانان شاد شدند.

منافقان گفتند تعجب نمی کنید که شما در ته خندق سنگ می کنید و او به شما می گوید که قصور حیره و مداین کسری را دیده است.؟ جابر بن عبد اللّه گوید در درون خندق به کوهی سنگی رسیدیم که برکندش دشوار بود.رسول اللّه گفت:بر آن آب بریزید.سپس برخاست و بیامد در حالی که از گرسنگی سنگ بر شکم بسته بود.رسول اللّه پتک برگرفت و بر آن صخره زد و به صورت تپه ای ریگ درآمد.من از او اجازت خواستم و به خانه آمدم،زن را پرسیدم که خوردنی چه داریم گفت:اندکی آرد و یک بزغاله.گفتم آرد را نان کن و بزغاله را هم خود ذبح کردم و غذایی ساختم و نزد ۱۰/ رسول اللّه آمدم و به طعام دعوتش کردم.پرسید:چه آورده ای مقدار آن بگفتم.گفت تا همه آنها که در خندق کار می کردند برای خوردن طعام جمع شوند.من نزد زنم رفتم و گفتم:رسوا شدیم.رسول اللّه همه را به طعام ما دعوت کرده.زن پرسید:به او گفته بودی که چه مقدار غذا مهیا کرده ای؟گفتم:آری.زن گفت:پس باک مدار.رسول اللّه همه را از آن طعام خورانید و تنور هنوز پر از نان و دیگ پر از گوشت بود.رسول اللّه به ما گفت:

اینک خود بخورید و دیگران را هدیه دهید.ما چنان کردیم همهٔ قوم ما از آن طعام تناول کردند.بخاری در صحیح خود این ماجرا را از براء بن عازب نقل می کند که پیامبر در روز خندق همراه ما خاک می کشید و دیدم که شکم او خاک آلود شده بود.

چون از کندن خندق فراغت یافت سپاه قریش در رسید دو هزار نفر بودند.از احابیش و پیروانشان از بنی کنانه و مردم تهامه.قبیلهٔ غطفان هم با متابعانشان از مردم نجد.در کنار کوه احد فرود آمدند.پیامبر نیز و مسلمانان به مقابله در ایستادند، آنها سه هزار تن بودند و پشت به سلع داشتند.در آن جا لشکرگاه زد و خندق میانشان فاصله بود.زنها و بچه ها را به جایی امن فرستاد.دشمن خدا حیی بن اخطب از بنی النضیر به نزد کعب بن اسد القرظی رفت او از بنی قریظه بود.کعب با پیامبر

معاهده بسته بود چون صدای حیی بن اخطب را شنید در دژ خود را به روی او بست.

اجازت طلبید،اجازتش نداد.حیی فریاد زد:ای کعب!در را به رویم بگشای.

کعب گفت:ای حیی تو مردی شوم هستی.من با محمد پیمان بسته ام و پیمان خود نمی شکنم زیرا از او جز وفا و راستی ندیده ام.حیی گفت:همین قدر باز کن با تو چند کلمه بگویم.گفت:چنین نکنم.حیی چندان اصرار کرد که کعب در را بگشود.گفت وای بر تو ای کعب،با لشکری چون امواج دریا آمده ام.قریش با همه سرورانش با من هستند و با من پیمان بسته اند که پای از میدان جنگ واپس نکشند تا ریشهٔ محمد و یارانش را از بن بر کنند.کعب گفت:به خدا سوگند خواری روزگار را برای من آورده ای.مرا با محمد به حال خود گذار که مرا با او کاری نیست.ولی حیی چندان پای فشرد که با او پیمانی بست که اگر لشکرشان شکست خورد کعب او را در دژ خود پناه دهد.و بدین طریق معاهده ای را که با رسول اللّه بسته بود نقض کرد.چون خبر به رسول اللّه رسید سعد بن معاذ،سرور اوس و سعد بن عباده سرور خزرج را با عبد اللّه بن رواحه و خوّات بن جبیر فرستاد یا حقیقت را گزارش کنند.اینان بیامدند و میانشان و یهود کشاکش در گرفت.یهود گفتند:ما اصلا با محمد معاهده ای نداریم.سعد بن عباده دشنامشان داد.آنها نیز سعد را دشنام دادند.اینان بیامدند و ماجرا به رسول اللّه گفتند.و گفتند:

عضل و قاره و این اشاره به مکر این دو قبیله بود با اصحاب رجیع.

پیامبر(ص)گفت:«اللّه اکبر ای مسلمانان بشارت باد»در این حال وضع دگرگون شد و ۱۰/ ترس بر دلها غلبه یافت.دشمن از بالا و پایین به سویشان روی آورده بود.

مؤمنان به گمان افتادند و منافقان مجال فعالیت یافتند.رسول اللّه بیست و اند شب در آن جا درنگ کرد ولی از هیچ جانب جنگی نبود.تنها تیرهایی به سوی هم روانه می کردند.چند تن از سرداران چون عمرو بن عبد ود-از بنی عامر بن لؤی-و عکرمه بن ابی جهل و ضرار بن الخطّاب و هبیره بن ابی وهب و نوفل بن عبد اللّه جامعه جنگ بر تن راست کردند و سواره به میدان تاختند.نخست بر منازل بنی کنانه گذشتند و گفتند که ای بنی کنانه برای پذیرایی و شادباش مهیا باشید امروز

خواهید دانست که سوارکاران رزمجوی چه کسانند.سپس بیشتر آمدند و بر کنار خندق بایستادند.گفتند به خدا سوگند این یک حیله است که عرب آن را نیندیشده است.آن گاه به تنگ ترین مکان خندق آمدند.بر اسبان تازیانه زدند و آنها را در میدانی میان سبخه و خندق و سلع به جولان در آوردند علی بن ابی طالب و چند تن از مسلمانان تاخت آوردند و مرزی را که گرفته بودند از آنان بازستدند.مردان قریش به سوی آنها تاختند یکی از آنها عمرو بن عبد ود پهلوان قریش بود.او در روز بدر جنگیده بود و زخمهای فراوان برداشته بود.عمرو برابر با هزار مرد جنگی بود او را «فارس یلیل»می گفتند.گویند با جماعتی از قریش بیامد تا به یلیل رسید و آن وادیی است نزدیک بدر.در آن جا با بنی بکر رویاروی شد.عمرو به یارانش گفت شما بروید،آنها رفتند و او در برابر بنی بکر ایستاد و آنها را از رسیدن به آن بازداشت و از آن پس او را بدین نام خواندند.

جایی که خندق را در آن کنده بودند مذاد نامیده می شد اولین کسی که از خندق گذشت عمرو و چند تن از یارانش بودند.و در این باره گفته اند:

عمرو بن عبد کان اول فارس

جزع المذاد و کان فارس یلیل

عمرو فریاد بر آورد و مبارز طلبید.کلاهخودی آهنین صورت او را می پوشید.

علی برخاست و گفت:من.رسول اللّه او را گفت:«بنشین،این عمرو است»، عمرو باز فریاد زد:آیا مردی در میان شما نیست؟علی باز هم برخاست و گفت:

من!عمرو بار سوم ندا داد:

و لقد بححت من النداء

بجمعکم هل من مبارز

و وقفت اذ جبن المشجع

موقف البطل المناجز

ان السماحه و الشجا

عه فی الفتی خیر الغرائز

پس علی برخاست و گفت«یا رسول اللّه من»پیامبر گفت«او عمرو» است علی گفت:«هر چند عمرو باشد»رسول اللّه اجازت داد.پس زره خود را بر او پوشید و شمشیر خود ذو الفقار را به او داد و عمامهٔ خود سحاب را نه دور بر سرش بست.و گفت:برو.و چون علی بر گشت که برود رسول اللّه در حق او دعا کرد.و

گفت:«بار خدایا او را حفظ کن از پیش رو و پشت سرش و طرف راستش و طرف چپش و از بالای سرش و از زیر پایش»علی به میدان می آمد و رجز می خواند:

لا تعجلن فقد اتاک مجیب صوتک غیر عاجز

ذو نسیه و بصیره و الصدق منجی کل فائز

انی لارجو ان اقیم علیک نائحه الجنائز

من ضربه نجلاء یبقی ذکرها عند الهزائز

عمرو پرسید:تو کیستی؟گفت:«من علی هستم».پرسید:«پسر عبد مناف»گفت:«آری علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف».عمرو گفت:«برادر زاده غیر از تو و مسن تر از تو بازهم کسانی بودند من دوست ندارم خون تو را بریزم».علی گفت:«ولی به خدا سوگند من از ریختن خون تو باک ندارم».عمرو از اسب فرو جست و شمشیر بکشید و چون شعلهٔ آتشی به سوی علی آمد علی نیز پیش تاخت.عمرو شمشیری بر سر او زد که سپر را بشکافت و بر فرق او نشست.علی نیز بر گردن او زد.عمرو بیفتاد عمرو به پشت روی زمین افتاد و میانشان چندی کشاکش در گرفت.صدای تکبیر علی برخاست.رسول اللّه گفت:«قسم به کسی که جانم را در دست دارد علی عمرو را کشت».

اولین کسی که از میان گردی که برخاسته بود گذشت عمر بن الخطاب بود.علی را دید که به زره عمرو گرد از چهره می سترد.عمر صدا به تکبیر بلند کرد و گفت:«یا رسول اللّه علی عمرو را کشت».پس سرش را برید و به سوی رسول اللّه آمد،چهره اش به شادمانی می درخشید عمر گفت:چرا زره اش را از تنش بیرون نیاوردی؟که در میان عرب زرهی از آن بهتر نیست.علی سبب بگفت که حیا مانع شده.پیامبر علی را گفت:بشارت باد تو را یا علی اگر کار امروز تو را با اعمال همهٔ امت محمد بسنجند از آنها افزون آید.امروز خانه ای از خانه های مشرکان نیست مگر آن که با قتل عمرو در آن وهنی پدید آمد و خانه ای از خانه های مسلمانان نیست مگر عزتی در آن آشکار شد. (۱)

۱- ۹) -مجمع البیان،ج ۷ و ۸،ص ۳۴۰.

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۲۱ تا ۲۴]

اشاره

لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اَللّٰهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اَللّٰهَ وَ اَلْیَوْمَ اَلْآخِرَ وَ ذَکَرَ اَللّٰهَ کَثِیراً (۲۱) وَ لَمّٰا رَأَ اَلْمُؤْمِنُونَ اَلْأَحْزٰابَ قٰالُوا هٰذٰا مٰا وَعَدَنَا اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ مٰا زٰادَهُمْ إِلاّٰ إِیمٰاناً وَ تَسْلِیماً (۲۲) مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ رِجٰالٌ صَدَقُوا مٰا عٰاهَدُوا اَللّٰهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضیٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَ مٰا بَدَّلُوا تَبْدِیلاً (۲۳) لِیَجْزِیَ اَللّٰهُ اَلصّٰادِقِینَ بِصِدْقِهِمْ وَ یُعَذِّبَ اَلْمُنٰافِقِینَ إِنْ شٰاءَ أَوْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ إِنَّ اَللّٰهَ کٰانَ غَفُوراً رَحِیماً (۲۴)

معنای واژه ها

۲۳[قضی نحبه]

:نحب به معنای نذر است و قضی نحبه یعنی در راه انجام وظیفه اش کشته شد و به شهادت رسید.

پیمان خود دگرگون نکردند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پیش از این قرآن حکیم به بیان صفات منافقان پرداخت.ولی در این آیات از صفات مؤمنان صدیق سخن می گوید که چسان در سختیها و جنگها پای می فشارند.قرآن وقتی دو گروه متخالف را مقابل هم قرار می دهد می خواهد حقیقت آنها را بهتر و بیشتر آشکار کند بویژه از جنبۀ اجتماعی.

ص :۲۳۸

مؤمنان-بر عکس منافقان که همواره عصیانگر بودنـد-از پیامبر پیروی می کننـد و به فرمانروایی او اذعان دارنـد.رسول بهترین الگوی آنهاست در زندگیشان.

مسلم است که پیروی از رسول اللّه کار آسانی نیست،زیرا انسان نمی توانـد تابع پیامبر باشد و بر راه هدایت او رود مگر زمانی که از شهوات و دنیا پرستی مجرد شـده باشد.کسـی از چنگ شـهوات و حب دنیا توانـد گریخت که خـدا را فراوان یاد کند و نعمتها و عظمت و اسماء او را همیشه در دل حاضر داشته باشد و شاکر نعمتهایش باشد.

شرح آیات:

[۲۱]

برخی از منافقان ادعا می کردنـد که آنان مقام فرمانـدهی دارنـد و خصوصـیات فرمانده این است که خود وارد معرکه نشود و جان خود به خطر نیندازد بلکه در جایی امن نشیند و میدان جنگ را زیر نظر داشته باشد.

قرآن در پاسخ اینان تأکیـد می کنـد که فرمانـده حقیقی رسول اللّه است و زنـدگی او بایـد الگوی همگان باشد،زیرا پیامبر در درجهٔ اعلای صفات انسانی است پس در شجاعت نیز بی همتاست.امام علی(ع)که خود از دلیر مردان عالم بود می گفت:

«چون جنگ سخت و خونین می شد ما به رسول اللّه(ص)پناه می بردیم و هیچ یک از ما نزدیکتر از او به دشمن نبود».

چون زمان نبرد در می رسید او نخستین کسـی بود که زره می پوشـید.چون جنگ خندق با پیروزی به پایان رسید و قریش به هزیمت بازگشـتند،رسول(ص)به خانـهٔ خود آمد.بعـد از ظهر بود.پیـامبر آمـادهٔ ادای نمـاز عصـر شـد.جبرییل بر او نـازل شـد و گفت:یا محمد تو زره جنگ از تن بیرون کردی ولی ما ملائکه بیرون نکرده ایم.رسول اللّه دانست که باید به جنگ بنی قریظه رود.اینـان کـافران مکه را در جنـگ خنـدق یـاری داده بودنـد.و عهـد خـود را بـا او شکسـته بودنـد.پیامبر بر فور زره پوشـید و مسلمانان را گفت:نماز عصر را در میان بنی قریظه به جای می آوریم.

مسلمانان در حرکت آمدند و قلعه هایشان را محاصره کردند.این محاصره بیست و پنج روز مدت گرفت.تا تسلیم شدند و مسلمانان بازگشتند.این بود پیشقدم بودن رسول در کارهای خیر.پس اوست که باید الگو قرار گیرد نه منافقان.

« لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَکَرَ اللّهَ کَثِیراً -برای شما که به خدا و روز قیامت امید می دارید و خدا را فراوان یاد می کنید شخص رسول اللّه مقتدای پسندیده ای است.» /۱۰ آیا هر کس را یارای آن هست که به پیامبر اقتدا کند.تنها کسی می تواند که به اراده خود حطام دنیا را پس پشت افکنده باشد.و نظر به آخرت بدوزد.

اما آنهایی که هدفشان شهوات خود است یا زینت و نعمت دنیاست نمی توانند به رسول اقتدا کنند.

صفت دیگر کسی که از پیامبر پیروی می کند این است که در کارها هدف اصلی او خشنودی خدا باشد.و چون انسان آن را شناخت به اهداف او پی خواهد برد و معیار درست برای شناخت همهٔ کارهایی است که موجب خشنودی خدا می گردد.

یاد خدا ضامن اعمال انسان است.انسان با وجود یاد خدا از اهدافی که در یک کلمه واحد:«خشنودی خدا»جمع شده است منحرف نخواهد شد.

این است که در آیه از فراوان یاد کردن سخن رفته است.

[۲۲]

بعد از این به بیان مهمترین صفات مؤمنان پرداخته می شود.صفاتی که نقطهٔ مقابل صفات منافقین و متناقض با آنهاست.از این قرار:

اولا:بحرانها آنها را از پای در نمی آورد و از برابر مشکلات نمی گریزند آنان می دانند که مشکلات همواره بر سر راه است و هر چه به صحت راه خود یقین بیشتر پیدا کنند و در برابر پروردگارشان بیشتر تسلیم گردند و بیشتر منقاد رهبری دینی باشند،این مشکلات بیشتر خواهد شد.

و شاید مؤمن در پی یافتن ساعتی باشد که در آن خود را در معرض امتحان قرار دهد و کفایت و لیاقت خود را در اجرای اوامر رسولان حق و برای رضای او بروز دهد.

« وَ لَمّٰا رَأَ الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزٰابَ -و چون مؤمنان آن گروه ها را دیدند.» همانند منافقان که گریخته بودند نگریختند و بر خط و مرام خود یقین بیشتر حاصل کردند.

« قٰالُوا هٰذٰا مٰا وَعَدَنَا اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ -گفتند:این همان چیزی است که خدا و پیامبرش به ما وعده داده اند.» از این آیه مستفاد می شود که از ویژگیهای تربیت مکتبی این است که حقیقت مسیر حرکت انسان را به او بگوید حتی اگر راه خوفناک و پر مخاطره باشد به آن تصریح کند.این امر سبب می شود که شخص در برابر بحرانها و مشکلات پایداری ورزد،زیرا در مقابل عمل انجام شده قرار نگرفته بلکه حادثه را امری طبیعی می انگارد.به همین سبب بود که مؤمنان اصرار داشتند که به رغم وضع دشوار و خطرناکی که پدید آمده بود خود را در ورطه جنگ در اندازند و منافقان که از چنین حالتی بی بهره بودند،آنها را نهی می کردند.

وقتی مؤمنان زمانی مشکلات را رویاروی دیدند که خدا آنها را وعدهٔ پیروزی داده بود و می دانستند که خدا وعدهٔ خود خلاف نکند و تحقق هر وعده ای دلیل است بر تحقق وعده های دیگر.

« وَ صَدَقَ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ -و خدا و پیامبرش راست گفته اند.» در مقابل منافقین که در صدق وعدهٔ الهی در دل مؤمنان تخم تردید می پراکندند.آیا خدا آنان را وعدهٔ پیروزی نداده بود.یکی از بزرگترین عوامل پایداری در مواقع و مواضع دشوار آگاهی قبلی از آن است تا از لحاظ روحیه آمادگی حاصل شود.و چون مؤمنان از جنگ سختی که در پیش بود قبلا خبر یافته بودند و نیز خدا و رسولش به آنان وعدهٔ پیروزی داده بودند از آن همه سختی:

« وَ مٰا زٰادَهُمْ إِلاّٰ إِیمٰاناً وَ تَسْلِیماً -جز به ایمان و تسلیمشان نیفزود.» /۱۰ یعنی تجمع احزاب و واگذاشتن منافقان کار را در بحبوحهٔ آن از ایمانشان به خدا و رسول او نکاست آنان راه راستی را که در آن گام نهاده بودند نیکو می شناختند.پس در برابر پروردگارشان تسلیم شدند.

وقتی که زندگی ملتها را بررسی می کنیم می بینیم که ملتها بر دو نوع هستند:برخی هنگامی که در معرض فشارها و تعدیات واقع می شوند از هم می پاشند و بعضی بر عکس به قوت و ثباتشان افزوده می شود.این امر به اختلاف دو نوع تربیت باز می گردد.نوع اول فرهنگ فرار است و نوع دوم فرهنگ مقاومت.

مؤمنان حقیقی فرهنگ مقاومت را پیشه شعار خود قرار داده اند.اینان از هر مانع که بر سر راهشان قرار گیرد مردانه می گذرند تا شاهد پیروزی را در آغوش گیرند.

[۲۳]

ثانیا:اینان دربارهٔ خود چون یک فرد نمی اندیشیدند بلکه همواره خود را به صورت تجمع می بینند.مثلا اگر یکی از آنها در جنگ کشته شود،می گوید از مرگ من چه باک به زودی دیگران جای مرا خواهند گرفت.

« مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللّٰهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضىٰ نَحْبَهُ -از مؤمنان مردانی هستند که به پیمانی که با خدا بسته بودند وفا کردند بعضی بر سر پیمان خود جان باختند.» و شهید در راه خدا شدند.

« وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ -و بعضی چشم به راهند.» منتظر رسیدن به لقاء اللّه اند تا به سعادت ابد رسند.مؤمنان چون سدی سدید در مقابل دشمن ایستاده اند.پاره ای به فوز شهادت رسیده اند و پاره ای زنده مانده اند تا راه آنان را ادامه دهند.بی آن که یکی از آنان به خود یا امیال نفسانی خویش بیندیشد.یا بگوید که چرا من کشته شوم و فلان زنده بماند و از زندگی مادی خویش بهره ور گردد.نه،قضیّه قضیّه مبارزه ای مستمر است مبارزه ای که هر یک باید نقش خود را در آن بازی کنند.آنچه برای آنها اهمیت دارد مجموع کلی است،زیرا همه جان خویش را فروخته و رضای حق را خریده اند.پس مالک چیزی نیستند و سزاوار نیست در مصالح زندگی مادی فکر کنند.آنان تسلیم ارادهٔ حق و رهبر خویش اند.چنین ایمانی است که در آنها روح استقامت را پرورش می دهد.

« وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِيلاً -و هیچ پیمان خود دگرگون نکرده اند.» [۲۴]

پس از بیان این قسمت از صفات منافقین و سپس مؤمنان،قرآن به

پاداشی که به هر یک خواهد رسید اشارت دارد:

« لِيَجْزِيَ اللّهُ الصّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ -تا خدا راستگویان را به سبب راستی گفتارشان پاداش دهد.» این پاداش الهی به سبب فلان وابستگی اجتماعی نیست که مثلا اسما به حزب مؤمنان پیوسته است بلکه به عمل آنهاست که با عنوانی که یافته اند متجانس است و به وابستگی حقیقی است نه ظاهری.

خدا برتر از آن است که دچار خبط و خطا شود،این ما افراد بشر هستیم که فریب ظواهر را می خوریم و خود و دیگران را عنوان صادق و صدیق می دهیم بدون آن که واقعا وابسته و پیوسته به گروه صادقین و صدیقین باشیم ولی خدا دانای نهان و آشکار است و هیچ چیز بر او پوشیده نیست از این روست که:

« وَ يُعَذِّبَ الْمُنافِقِينَ إِنْ شاءَ -و منافقان را اگر خواهد عذاب کند.» به سبب نفاق آنها در گفتار و کردار.

« أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ -یا توبهٔ آنها را بپذیرد.» اگر مسیر خود را تصحیح کنند و از نفاق به ایمان واقعی بازآیید.

« إِنَّ اللّهَ كانَ غَفُوراً رَحِيماً -که خدا آمرزنده و مهربان است.» او توبه توبه کنندگان صادق را می پذیرد.زیرا مردم را نیافریده که عذابشان کند بلکه آفریده که بر آنها ببخشاید چنان که در آیات و احادیث آمده است.

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۲۵ تا ۳۲]

اشاره

وَ رَدَّ اَللّهُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنالُوا خَيْراً وَ كَفَى اَللّهُ اَلْمُؤْمِنِينَ اَلْقِتالَ وَ كانَ اَللّهُ قَوِيًّا عَزِيزاً (۲۵) وَ أَنْزَلَ اَلَّذِينَ ظاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ اَلْكِتابِ مِنْ صَياصِيهِمْ وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ اَلرُّعْبَ فَرِيقاً تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقاً (۲۶) وَ أَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيارَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ وَ أَرْضاً لَمْ تَطَؤُها وَ كانَ اَللّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيراً (۲۷) يا أَيُّهَا اَلنَّبِيُّ قُلْ لِأَزْواجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اَلْحَياةَ اَلدُّنْيا وَ زِينَتَها فَتَعالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَ أُسَرِّحْكُنَّ سَراحاً جَمِيلاً (۲۸) وَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اَللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ اَلدّارَ اَلْآخِرَةَ فَإِنَّ اَللّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِناتِ مِنْكُنَّ أَجْراً عَظِيماً (۲۹) يا نِساءَ اَلنَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ يُضاعَفْ لَهَا اَلْعَذابُ ضِعْفَيْنِ وَ كانَ ذلِكَ عَلَى اَللّهِ يَسِيراً (۳۰) وَ مَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صالِحاً نُؤْتِها أَجْرَها مَرَّتَيْنِ وَ أَعْتَدْنا لَها رِزْقاً كَرِيماً (۳۱) يا نِساءَ اَلنَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ اَلنِّساءِ إِنِ اِتَّقَيْتُنَّ فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ اَلَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً (۳۲)

ص: ۲۴۳

معنای واژه ها

۲۶[ظاهروهم]

:مظاهره به معنی یاری است.

[صیاصیهم]

:دژهای ایشان.

۲۸[امتّعکنّ]

:شما را متعهٔ طلاق می دهم.

[اسرحکن]

:سراح به معنای طلاق بدون دشمنی است.

۳۱[یقنت]

:قنوت به معنای فرمانبری است و گفته شده به معنای مراقبت می باشد.

۳۲[فلا تخضعن]

:صدای خود را بالا نبرید و چنان با بیگانگان سخن نگویید که آنها را در مورد شما به طمع اندازد.

ص :۲۴۴

موضع رهبری مکتبی در برابر حوادث و افراد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در این بخش دو اندیشهٔ مهم می یابیم:

یکی:دنبالهٔ آنچه در آیات پیشین در پیرامون داستان احزاب آمده بود چون چگونگی پیروزی مؤمنان به اذن خدا و شکست و هزیمت کفّار به بلادشان در حالی قهرمان لشکر خود عمرو بن عبد ود را از دست داده بودند.

دوم:مطالبی راجع به زنان.

اکنون این سؤال مطرح می شود که چه رابطه ای است میان این دو فکر در سیاق قرآنی؟یعنی چه رابطه ای است میان پیروزی مسلمانان در جنگ و میان وصایا و تعالیم الهی به زنان پیامبر،در این سوره؟ جواب این است که محور سورهٔ احزاب رهبری دینی است در روابطش با ۱۰/ اشخاص و حوادثی که به گرد آن می چرخد.آیات تأکید دارد که رهبری دینی را هیچ نیرویی از مسیر خود دور نمی سازد و حوادث گوناگون اعم از فشارها یا ترغیبها سبب انحراف او و از طریق حقیقی خود نمی شود.

یکی از مهمترین این حوادث جنگ است.در نبرد احزاب رهبر عظیم دینی،ذات مقدس رسول اللّه(ص)استوار چون کوه بر جای ایستاد و هیچ طوفانی نتوانست او را متزلزل سازد.منافقان یکی از عواملی بودند که خواستار تزلزل رسول اللّه بودند.گاه می گریختند و گاه بذر یأس و ترس می افشاندند جنگ احزاب یکی از جنگهای بزرگ پیامبر بود.کفار هر چه نیرو داشتند،از هر جا که توانستند گرد

آوردند.و با ساز و برگ تمام رهسپار میدان نبرد شدند.

درست است که جنگ احد از لحاظ روانی بر رسول اللّه تأثیری شگرف داشت و پیامبر در آن جنگ عموی دلاور خود را کشته بر روی زمین دید و دید هند،جگر او را از درون سینه برکشیده و دندان در آن فرو کرده بود.و جز حمزه جماعتی از اصحاب خلص نیز جان باخته بودند،ولی جنگ احزاب از نظر نظامی شدیدتر و قوی تر بود.پیروزی مسلمانان در این جنگ دلیل روشنی است بر یاری کردن خدا،بندگان مؤمن خود را.هم چنان که پایداری و استقامت رهبری دینی که در شخص رسول اللّه مجسم شده بود و استقامت کسانی از اصحاب که گرد او را گرفته بودند،دلیل است بر یک نمونهٔ والا از رهبری،که موظف است در برابر حوادث مقاومت ورزد و موقعیتهای صعب را پشت سر اندازد و همه فشارهایی را که از طرف مخالف بر او وارد می شود تحمل کند.

نزدیکترین مردم به انسان و مؤثرترین آنها در شخصیت او همسر اوست، هر گاه مرد ضعیف الاراده باشد زن او شخصیتش را می سازد.مخصوصا هنگامی که به مرد او تعلق خاطر هم داشته باشد.در ازدواج نقشه زندگی آیندهٔ زن و شوهر ترسیم می شود.زن از لحاظ روحی پس از گذشت زمان در غالب اوقات صورت دیگری می شود از شوهر.همان گونه که زن نیز چنین شباهتی به شوی خود پیدا می کند.از این رو گفته اند که پشت سر هر بزرگ مردی زنی است.پس صورت دیگری-که ظاهرا ترسیم نشده-برای اکثر مردان و سطر ناخوانا،در زندگی ایشان همانا زنان آنهاست.

اما رسول اللّه،رهبر عظیم دینی هیچ گاه تحت تأثیر زنان خود واقع نمی شود.حتی در لحظه ای که خدا فرمانش دهد،یا بقاء آنها معارض با اهداف امر نبوت باشد آنها را فدا می کند.آیهٔ(۲۷)چه بسا در زمانی نازل شده که رسول اللّه(ص)نه تن زن در خانه داشته است.در این هنگام مأمور شد که آنها را مخیر کند که یا بمانند و تحمل هجرت و بینوایی کنند یا به نیکی و خوشی طلاق بگیرند.

رسول خدا آنها را مخیر کرد،زیرا بعضی از آنها گفته بودند که اگر رسول خدا ما را

طلاق دهـد از خانوادهٔ خود کسانی هسـتند که با ما ازدواج کننـد.و ما را از این زندگی دشوار نجات بخشـند.یکی از آنها قبول کرد که طلاق بگیرد.پیامبر هم او را طلاق داد ولی او در میان قوم خود خوار شد و تا زمانی که مرد در فقر و بیماری و در بدترین حالات مرد،بدون آن که کسی با او ازدواج کند.

این رفتار پیامبر(ص)عاقلانه بود،زیرا زنی که پیامبر را به شوهری خود انتخاب می کند-پیامبری که آمده است تا جهان را دیگرگون سازد و بر اساس الگوی وحی الهی امتی بسازد و تاریخ تمدن آن را بنیان نهد-باید دشواریها و سختیها را تحمل کند و آرمانها و رفتارهای آن حضرت را درک کند و زندگی خود را متناسب با همهٔ اینها سازگار و همسو سازد.

آری رسول اللّه(ص)رهبر دینی است نه از حوادث و موقعیتهای دشوار چون جنگهایی مثل جنگ احزاب که شدیدترین آنها بود متأثر می شود و نه ۱۰/ از افرادی چون منافقین و نه از زنانش.این است که خدای تعالی به ما می فرماید که بهترین الگوی زندگی شما پیامبر خداست.پیامبر رهبر دینی است و ما باید به او اقتدا کنیم،اگر در زمان او باشیم.و پس از او به کسی که امتداد رهبری او باشد.سپس تسلیم او گردیم.

شرح آیات:

اشاره

[۲۵]

احزاب گرد آمدند و بر پشت بهترین اسبان خود نشستند و برای تحقق دو هدف به جنگ مسلمانان آمدند:

۱-انتقام از اسلام و رسول و مسلمانان.از اسلام به اعتبار آن که با عقاید افکارشان مخالف بود و از رسول به اعتبار این که زعیم اسلام بود و رهبری اش بر ضد آنها.همچنین از مسلمین به اعتبار این که بیشترین از اطاعت آنها خارج شده بودند و در جنگهای گذشته به یاری آنها نشتافته بودند.

۲-علاوه بر انتقام ربودن غنایم از مسلمانان خواه اموال باشد یا اسیر.به طور کلی مشرکان می دانستند که مدینه پس از هجرت پیامبر به آنجا از تحت سیطرهٔ

آنها خارج شده پس در این امید بودند که بار دیگر آن را به زیر سیطرهٔ خود درآورند.

ولی خداوند بر مسلمانان منت نهاد و دشمنشان شکست خورد و به اهداف خود نرسید.از سوی دیگر مسلمانان بدون تلفات و خسارت شاهد پیروزی را در آغوش گرفتند.

« وَ رَدَّ اللّٰهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ -خدا کافران کینه توز را باز پس زد.» بدون این که به اهداف خود دست یابند. ۱۰/ و کینه آنها به جمع آوری غنایم تشفی نیافت.

« لَمْ يَنالُوا خَيْراً وَ كَفَى اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتالَ وَ كانَ اللّٰهُ قَوِيًّا عَزِيزاً - اینان به هیچ غنیمتی دست نیافتند و در کارزار مؤمنان را خدا بسنده است.زیرا خدا پرتوان و پیروزمند است.» پرتوان از آن رو که کافران را با همهٔ ساز و برگشان منهزم ساخت و پیروزمند،زیرا مؤمنان را یاری داد پس اگر یاریشان نداده بود در برابر کافران ذلیل و خوار می شدند و هیبتشان زایل می شد.

[۲۶]

یکی از فواید جنگ احزاب آن بود که از چهرهٔ دشمنان واقعی اسلام پرده برگرفت و مسلمانان را به جنگ با آنان کشید،مثلا بنی قریظه که دعوی هم پیمانی می کردند.

« وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظاهَرُوهُمْ -آن گروه را که به یاریشان برخاسته بودند.» یعنی کافران را ضد مسلمانان یاری دادند.

« مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ -و از اهل کتاب.» یعنی یهود بنی قریظه.

« مِنْ صَياصِيهِمْ وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ -از قلعه هایشان فرود آورد و در دلهایشان بیم افکند.» بیم از آیات و علاماتی که سبب پیروزی رسول در جنگش بر ضد دشمنان می شد.و شک نیست که شکست معنوی و روحی به شکست نظامی منتهی می شود.رسول خدا حاکم مطلق جزیره العرب می شد و این امر آنان را می ترسانید و

از سطوت او بیمناك می ساخت.زیرا او سپاهی برای نبرد با ۱۰/ روم تعبیه کرده بود -روم که در آن عصر یکی از دو دولت بزرگ بود-در غزوه احد وقتی که مسلمانان شکست نظامی خوردند وحی نازل شد که مجروحان را از سپاه خود گرد آورد و از پی دشمن رود.کفار پنداشتند که سپاهیان تازه ای به جنگ آنها می آید.و به سبب همین وحشت پس از پیروزی شکست خوردند.

سرنوشت بنی قریظه هم چنین بود.آنها پنداشته بودند که رسول اللّه ناتوان شده است زیرا با قریش و احزاب آن جنگ نکرد ولی به زودی مشاهده کردند که مسلمانان دژهایشان را محاصره می کنند.پس به هزیمت شدند.ولی این شکست با سلاح نبود بلکه از ترس بود.

« فَرِيقاً تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقاً -گروهی را کشتید و گروهی را به اسارت گرفتید.» این مربوط است به یک واقعهٔ مهم تاریخی که ما پس از تفسیر آیهٔ بعد به ذکر آن خواهیم پرداخت.

[۲۷]

« وَ أَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ -خدا زمین.» زمین یهود را، « وَ دِيارَهُمْ -و خانه ها.» دژها و خانه هایشان را، « وَ أَمْوالَهُمْ -و اموالشان را.» یعنی دارائیهای مادی که به غنیمت به دست مسلمانان افتاد.

« وَ أَرْضاً لَمْ تَطَؤُها -و زمینهایی را که بر آنها پای ننهاده اید.» یعنی برای تصرف آنها مردان و اسبان به قتال نرفته اند،زیرا مسلمانان آنها را به محاصره گرفتند.

« وَ كانَ اللّهُ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيراً -به شما واگذاشت و خدا بر همه کاری تواناست.» این از چیزهایی است که سبب اعتماد مؤمنان به خدا می شود.آنها می دانند

ارادهٔ مطلق ارادهٔ خداست.مسلما کسی که چنان پندارد که از سوی یک قدرت بی انتها یاری می شود هر چه بیشتر تسلیم او می گردد و به وعده های او اعتماد و اطمینان بیشتر حاصل می کند پس استقامت بیشتر به خرج می دهد.

غزوهٔ بنی قریظه

زهری از عبد الرحمن بن عبد اللّه بن کعب بن مالک و او از پدر خود روایت کند که چون پیامبر(ص)با مسلمانان از خندق بازگشت و زره از تن بیرون آورد و شستشو و استحمام کرد جبرییل بر او نازل شد و گفت:اگر تو زره از تن بیرون کرده ای ما نکرده ایم.رسول اللّه(ص)برجست و سوگند خورد که نماز عصر را پس از رسیدن به بنی قریظه به جای خواهند آورد.مردم نیز سلاح بر تن راست کردند و تا به بنی قریظه رسیدند خورشید غروب کرد:مردم به گفتگو پرداختند.بعضی گفتند رسول خدا سوگند خورد.که نماز عصر را پس از رسیدن به بنی قریظه به جای خواهد آورد.پس اکنون که به موقع نرسیده ایم بر ما گناهی نیست.بعضی نماز به جای آوردند و بعضی نماز نخواندند تا خورشید کاملا غروب کرد و تا به بنی قریظه نرسیدند نماز به جای نیاوردند.پیامبر هیچ یک از آن دو گروه را ملامت نکرد و علی بن ابی طالب را بر مقدمه بفرستاد و علم را به دست او داد و فرمود که برود تا لشکری را که به همراه داشت و بر در دژ بنی قریظه نگهدارد.رسول اللّه نیز از پی او حرکت کرد.بر جماعتی از انصار از بنی غنم گذشت که منتظر رسیدن او بودند.

پرسید سواری از این جا گذشت؟گفتند آری دحیهٔ کلبی بر ما گذشت بر اشتری شهبا سوار بود و قطیفهٔ دیبایی به زیر خود انداخته بود.رسول اللّه(ص)گفت:او جبرییل بود او به سوی بنی قریظه فرستاده شده بود تا آنها را متزلزل سازد و در دلهایشان ترس افکند.علی برفت تا به در دژ رسید شنید که رسول اللّه را دشنام می دهند.

علی بازگشت.رسول اللّه(ص)را در راه دید.گفت:یا رسول اللّه:مبادا خود به این ناپاکان نزدیک گردی.گفت:حتما دربارهٔ من سخنی ناسزا

شنیده ای؟گفت:آری.پیامبر(ص)گفت:وقتی که چشمشان به من افتد دیگر از این گونه سخنان بر زبان نخواهند آورد.پیامبر به پای دژ رسید و گفت:ای بوزینگان و خوکان دیدید خدا شما را خوار ساخته و محنت و بلا بر سر شما فرستاد؟ گفتند:ای ابو القاسم تو مرد نادانی نبوده ای.پیامبر آنها را بیست و پنج روز محاصره کرد.تا در محاصره به جان آمدند.و خدا بر دلهایشان بیم افکند.حیی بن اخطب با بنی قریظه به دژشان داخل شده بود.و این در وقتی بود که غطفان برگشته بودند.چون یقین کردند که پیامبر بدون آن که با آنان بجنگد باز نخواهد گشت.

کعب بن اسد گفت:ای یهودیان حادثه فرا رسیده و من شما را میان سه چیز مخیر می کنم.گفتند آن سه چیز چیست؟گفت:با این مرد بیعت کنیم و تصدیقش نماییم.شما می دانید که او از طرف خدا آمده و شما نام او را در کتابهای خود یافته اید.پس بیایید جان و مال خود و زنانتان را در امان دارید.گفتند:ما حکم تورات را هرگز نسخ نخواهیم کرد و دینی و کتابی جز آنچه داریم نمی پذیریم.

گفت:پس بیایید زنان و فرزندانمان را بکشیم آن گاه شمشیرها برکشیم و بر اینان بتازیم و در حالی که دلواپس زن و فرزند خود نیستیم،یا خود کشته می شویم یا آنها را می کشیم.گفتند:این هم سخنی نابجاست.چرا این بینوایان را بکشیم؟فرضا پیروز شدیم زندگی پس از آنها برای ما چه لطفی خواهد داشت؟گفت:سوم آن که امشب شب شنبه است محمد و یارانش می دانند که ما در چنین شبی جنگ نمی کنیم،بیائید بر خلاف سنت خویش بر آنان شبیخون بزنیم در حالی که آنان غافل از ما هستند.گفتند:نه،ما هرگز شنبه را تباه نخواهیم کرد.که به سرنوشت آنان دچار می شویم که چنین کرده بودند و مسخ شدند.گفت:دریغا که در میان شما حتی یک تن دوراندیش هم نیست.

زهری گوید:یهودیان از حضرت خواستند که یکی از اصحابش را بفرستد تا حکمیت کند.پیامبر گفت:شما خود هر کس از اصحاب مرا می خواهید برگزینید.آنان سعد بن معاذ را برگزیدند.رسول اللّه(ص)هم به آن راضی شد.یهودان به حکم سعد بن معاذ فرود آمدند.پیامبر سلاحهایشان را بگرفت و در خیمهٔ خود

گذاشت و فرمود تا همه را دست بربستند و در خانۀ ۱۰/ اسامه نگاه داشتند.حضرت رسول از پی سعد بن معاذ فرستاد.سعد آمد و گفت:جنگجویانشان را بکش و زن و فرزندانشان را اسیر کن.و اموالشان به غنیمت ببر.و آب و ملکشان به مهاجران تعلق می گیرد،نه انصار.و انصار را گفت:ما را خانه و زمین است و مهاجران را نیست.

رسول(ص)تکبیر گفت.و سعد را گفت:به حکم خدا حکم کردی.رسول اللّه(ص)مردان جنگی آنها را کشت.بعضی گویند ششصد تن بودند و بعضی گویند چهار صد و پنجاه تن.هفتصد و پنجاه تن را هم اسیر کردند.گویند که آنها در راه به کعب بن اسد گفتند:پنداری که با ما چه خواهد کرد؟کعب گفت:

یقین می دانم که حتی یک تن از شما هم باز نمی گردد.یحیی بن اخطب را آوردند، حله ای بر تن انداخته بود آن را از همه طرف سوراخ سوراخ کرده بود.تا پس از مرگ تنش را برهنه نکنند.دستهایش به گردنش بسته شده بود.چون چشمش به پیامبر افتاد،گفت:از این که با تو دشمنی کرده ام خود را ملامت نمی کنم ولی هر کس خدا برای او خواری خواسته باشد خوار داشته خواهد شد و من از آن نمی ترسم که تو مرا بکشی که بنی اسراییل همه بدین راه رفته اند و کشته شده اند.سپس نشست تا گردنش را زدند.آن گاه پیامبر زنان و فرزندان و اموالشان را میان مسلمانان تقسیم کرد جمعی از اسیران را با سعد بن زید انصاری به نجد فرستاد و آنها را در مقابل اسب و سلاح فروخت.چون کار بنی قریظه به پایان آمد،جراحت سعد بن معاذ سر باز کرد.پیامبر او را به خیمه ای که برایش در مسجد زده بودند فرستاد.جابر بن عبد اللّه الانصاری گوید:جبرییل آمد و به پیامبر گفت:«این بندۀ صالح خدا که مرده است کیست؟درهای آسمان به روی او باز شده و عرش به جنبش آمده است».

رسول اللّه(ص)به مسجد رفت دید سعد است که جان سپرده». (۱)

توضیح:

به سبب حکم سعد بن معاذ ۴۵۰ تا ۶۰۰ جنگجوی بنی قریظی کشته شدند

۱- ۱۰) -مجمع البیان،ج ۸،ص ۳۵۱.

در صورتی که اسلام به موضوع قتل حساس است به طوری که کشتن یک نفر را به منزلهٔ کشتن همهٔ مردم می داند و می فرماید:« کَتَبْنا عَلی بَنِی إِسْرائِیلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِی الْأَرْضِ فَکَأَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمِیعاً ».با این دیدگاه،حکم سعد علی الظاهر ستمی در حق کشته شدگان به شمار می آید اما وقتی به واقعیت امر بر می گردیم درستی این حکم حتی در سنجش با عادات جامعهٔ آن روز بر ما آشکار می شود.زیرا خیانتی که بنی قریظه با شکستن پیمان خود با پیامبر در آن لحظه سخت و بحرانی مرتکب شدند و کفار و مشرکان را علیه آن حضرت و امت اسلامی یاری رساندند در حکم شرع و در منطق جامعه ای که خیانت را در هر شکلی ردّ می کند و به طور کلی در هر شرایطی سزاوار چنین کیفری می باشد.

درست است که جنگ و غارت ویژگی عربها بود اما وفای به عهد و پایبندی به معاهدات و بلکه دفاع از همپیمانان در میان عربها یک امر مقدس به شمار می رفت و از آن جا که بنی قریظه از پیامبر خدا دفاع نکردند و حتی در کنار سایر احزاب با آن حضرت جنگیدند طبعا سزاوار چنین حکم و کیفری بودند.این یک امر طبیعی است که حتی تورات بدان حکم می کند.

وانگهی سعد بن معاذ که در نبرد احزاب با اصابت تیری به پیشانی اش مجروح شد و بعد از حادثهٔ بنی قریظه به شهادت رسید مظهر انسانی بود که به پیامبر خدا تأسی جست.او از کسانی بود که این سخن خدای تعالی را پاسخ مثبت داد:

«لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» .همچنین یکی از مصادیق این آیه است که:« مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللّهَ عَلَیْهِ ».

[۲۸]

پس از این آیه سخن از اندیشهٔ دوم است یعنی از وابستگی پیامبر به زنانش.

«یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِأَزْواجِکَ إِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَیاةَ الدُّنْیا وَ زِینَتَها - ای پیامبر!به زنانت بگو:اگر خواهان زندگی دنیا و زینتهای آن هستید،» زیرا این با اهداف پیامبر در دنیا سازگار نیست.شاید ۱۰/ بتوان از این آیه دریافت که مؤمن مجاهد که می خواهد به رسول اللّه(ص)در همهٔ شئونش تأسّی کند و بر

طبق فرمان الهی رسول اللّه(ص)را الگوی خود در زنـد گی قرار دهـد،باید خود را از فشار خانواده و زن برهاند...و اگر مثلا زن را مانع امر جهاد دید حتی اگر شده طلاقش بدهد و این کار را برای رضای خدا به جای آورد.

« فَتَعالَیْنَ أُمَتِّعْکُنَّ -بیائیـد تا شـما را بهره مند سازم.» مسـتحبّ است که مؤمن هر گاه بخواهد از زنش یا دوسـتش جدا شود این کار به خوبی و خوشـی صورت پـذیرد.مثلا هر یک به دیگری چیزی هـدیه کنند.مراد از بهره مند ساختن پرداخت مهر است به تمامی هر گاه به او دخول کرده باشد و نصف آن هر گاه دخول نکرده باشد.

وَ أُسَرِّحْکُنَّ سَراحاً جَمِیلاً

-و به وجهی نیکو رهایتان کنم.» یعنی طلاق به گونه ای پسندیده.با تفاهم بدون دشنام و فحش.

[۲۹]

اختیار دارند که اگر با رسول اللّه دلبستگی دارند،بمانند.به شرط آن که اهداف این علاقه از این قرار باشد:

۱-خشنودی خدا هر چند با آن چه نفس بدان متمایل است مخالف باشد چنان که فرماید:

« وَ إِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللّٰهَ -و اگر خواهان خدا،» هستید.

۲-تسلیم در برابر اراده پیامبر.و خواهان « وَ رَسُولَهُ -پیامبر او،» هستید.

رسـول(ص)کسـی را می خواهـد که تسـلیم رهـبری او باشـد و به جمع او پیوسـته بود و او را به دل دوست داشـته باشـد و این پیوستگی سیاسی و اجتماعی و قلبی باشد.

۳-حب آخرت.

و خواهان

« وَ الدّارَ الْآخِرَهَ -سرای آخرت هستید.» طبیعت انسان این است که چشمی به آخرت دارد و چشمی به دنیا بر این اساس اولی آن است که در زندگی نخست چشمش به آخرت باشد سپس به دنیا.

«سرای آخرت را بجوی و بهرهٔ خویش را از دنیا فراموش مکن».

به طور کلّی هر کس خدا و رسول او و روز رستاخیز را بخواهد برای آخرت عمل خواهد کرد و این حقیقت را این آیه کریمه تأیید می کند:«و هر که خواهان آخرت باشد و در طلب آن سعی کند و مؤمن باشد،جزای سعیش داده خواهد شد».

و در این آیه سخن خدای تعالی آن را تأکید می کند:

« فَإِنَّ اللّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِناتِ مِنْکُنَّ أَجْراً عَظِیماً -خدا به نیکوکارانتان پاداشی بزرگ خواهد داد.» بنا بر این انتساب به پیامبر تنها به زبان و ایمان به روز بازپسین به تنهایی بدون سعی و عمل کفایت نمی کند.عمل است آنچه انسان را به خدا نزدیک یا از او دور می سازد.خدای تعالی می فرماید«وابسته ترین کسان به ابراهیم آنها هستند که از او پیروی می کنند». (۱)

همچنین نزدیکترین و وابسته ترین کسان به پیامبر نیز آنهایی هستند که به او تأسی می کنند.پس قرابت به سبب یا به نسب نیست.آن احترامی که برای حضرت فاطمه(س)قائل هستیم-چنان که در روایات آمده-به سبب قرابت او به رسول اللّه نبود ۱۰/ بلکه به سبب اقتدای اوست به پیغمبر و این که او نسخهٔ دیگری از زندگی آن حضرت است.از این رو است که او سرور زنان جهان شده است.

[۳۰]

سپس ندای خدای تعالی متوجه زنان پیامبر می شود:

« یا نِساءَ النَّبِیِّ مَنْ یَأْتِ مِنْکُنَّ بِفاحِشَهٍ مُبَیِّنَهٍ -ای زنان پیامبر! هر کس از شما که مرتکب کار زشت در خور عقوبت شود...» آشکارا و از روی ارادهٔ کامل بدون زور و جبر و توبه نکرده باشد.

۱- ۱۱) -آل عمران۶۸/.

« يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ –خدا عذاب او را دو برابر کند.» زیرا بدان سبب که زوجه پیامبر است به زودی مورد تقلید زنان دیگر واقع شود.از سوی دیگر کسی که در خانهٔ پیامبر زیست می کند لزوما باید مطیع باشد نه عاصی.گاه انسان مرتکب معصیت می شود و او در محیطی آلوده به انحراف زندگی می کند.ولی عذر کسی که گناه می کند در حالی که در محیطی که همه اش دعوت به نیکوکاری است زندگی می کند چه خواهد بود؟ سپس قرآن تأکید می کند که نباید بپنداریم که انتساب ما به اولیاء به هر شکلی که باشد–غیر از عمل صالح و تأسی به آنها–می تواند ما را از عذاب آتش خلاص نماید یا اگر معصیتی کنیم عذاب کردن ما برای خدا دشوار است،هرگز.

همه در نزد او برابر هستند.چیزی جز عمل صالح سبب امتیاز این یک بر آن یک نمی شود.

« وَ كَانَ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيراً –و این بر خدا آسان است.» [۳۱]

از سوی دیگر خداوند عمل صالح زنان پیامبر را نیز دو برابر پاداش می دهد.

« وَ مَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ ۱۰/ لِلّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صَالِحاً –و هر کس از شما که به فرمانبرداری خدا و پیامبرش مداومت ورزد و کارهای شایسته کند.» یعنی تسلیم شود و خاضع باشد و از اطاعت خدا و رسول خارج نشود و علاوه بر تسلیم و خضوع به دل،به عمل نیز بکوشد، « نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ –دو بار او را پاداش دهیم.» این آیه را دو تفسیر است:

اول:مقصود از«دو بار»مضاعف شدن پاداش است و این امری طبیعی است زیرا رفتار نیکو با زنان پیامبر آنها را پیشوایان دیگران قرار خواهد داد.و در حدیث از امام محمد باقر(ع)آمده است:

«هر بنده ای از بندگان خدا سنتی نهد که هدایت مردم را در پی داشته باشد اجر او همانند اجر کسی است که بدان سنت عمل می کند بدون این که از اجر

ص :۲۵۶

آنان چیزی کم شود و هر بنده ای از بندگان خدا سنتی نهد که گمراه کننده باشد بر اوست گناهی همانند گناه کسانی که بدان سنت گمراه شده اند بدون این که از گناهان آنها چیزی کم شود». (۱)

دوم:علاوه بر این مراد از«دو بار»در دنیا و آخرت است.جزای دنیوی فرا رفتن شأن و مقام ایشان است و جزای اخروی چیزی است که در پایان آیه آمده است:

« وَ أَعْتَدْنا لَها رِزْقاً کَرِیماً -و برای او رزقی کرامند آماده کرده ایم.» [۳۲]

«یا نِساءَ النَّبِیِّ لَسْتُنَّ کَأَحَدٍ مِنَ النِّساءِ إِنِ اتَّقَیْتُنَّ -ای زنان پیامبر شما همانند دیگر زنان نیستید،اگر از خدا بترسید،» /۱۰ زیرا خدا برای شما پاداش را دو چندان دهد چه ثواب باشد چه گناه و نیز از آیه برمی آید که این امتیاز نتیجۀ تفوق نژادی و ذاتی نیست بلکه به سبب ارتباط مستقیم آنهاست به رسول اللّه.از این رو اسلام خواستار خوشنامی و حسن شهرت آنهاست و از این خاستگاه خداوند تماس زنان پیامبر را با افراد جامعه محدود می کند.

«فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذِی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ

-پس به نرمی سخن مگویید تا آن مردی که در قلب او مرضی هست به طمع افتد.» واجب است که سخن گفتن زن مسلمان و ذاتا زنان پیامبر با مردان خالی از غنج و دلال باشد تا مباد آنها را به خواستهای نامشروع ترغیب کند.تا عفتشان محفوظ بماند و خانواده از آسیب در امان ماند.این جنبۀ اخلاقی و اجتماعی قضیه است،ولی از نظر سیاسی هم این معنی مهم است.زیرا منافقین و دشمنان اسلام همواره در صدد یافتن راهی هستند که در دستگاه رهبری دینی نفوذ کنند و چه بسا وسیله نفوذ همسر او باشد هر گاه فردی ضعیف و در برابر دیگران تسلیم پذیر باشد.

« وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً -و سخن پسندیده بگویید.»

ص :۲۵۷

۱- ۱۲) -بحار الانوار،ج ۷۱،ص ۲۵۸.

بدین گونه باید سـخن گفتن همسـر پیامبر و هر کس که به دستگاه رهبری مربوط است موافق موقعیت و اسلوب او باشد.و باید بدانند که آنها نماینده شخص رهبر هستند و در سخن گفتن باید ۱۰/ جدی و متین باشند.

معنی جـدی بودن بـد دهنی نیست.هرگز.این مسـئله شامل رهبری و اطرافیان او می شود اطرافیان نیز باید از خدای بترسـند.زیرا هم خطایشان را دو برابر پاداش است و هم صوابشان را،و رهبران باید از تأثیرات منفی اطرافیان بر حذر باشند.این قسمت از آیه را از نظر اجتماعی،به زن توجه خاص است و آن این است که زن بایـد جز به هنگام ضـرورت با مردان سـخن نگویـد و سـخن کوتـاه گویـد یعنی به همـان انـدازه که عقـل آن را برای بیان مقصود کافی می شـمارد.در روایات نیز بر این امر تأکیـد شـده و بزرگان فقها بر آن فتوی داده اند.

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۳۳ تا ۳۵]

اشاره

وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَ لاٰ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ اَلْجٰاهِلِیَّهِ اَلْأُولیٰ وَ أَقِمْنَ اَلصَّلاٰهَ وَ آتِینَ اَلزَّکٰاهَ وَ أَطِعْنَ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّمٰا یُرِیدُ اَللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ اَلرِّجْسَ أَهْلَ اَلْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً (۳۳) وَ اُذْکُرْنَ مٰا یُتْلیٰ فِی بُیُوتِکُنَّ مِنْ آیٰاتِ اَللّٰهِ وَ اَلْحِکْمَهِ إِنَّ اَللّٰهَ کٰانَ لَطِیفاً خَبِیراً (۳۴) إِنَّ اَلْمُسْلِمِینَ وَ اَلْمُسْلِمٰاتِ وَ اَلْمُؤْمِنِینَ وَ اَلْمُؤْمِنٰاتِ وَ اَلْقٰانِتِینَ وَ اَلْقٰانِتٰاتِ وَ اَلصّٰادِقِینَ وَ اَلصّٰادِقٰاتِ وَ اَلصّٰابِرِینَ وَ اَلصّٰابِرٰاتِ وَ اَلْخٰاشِعِینَ وَ اَلْخٰاشِعٰاتِ وَ اَلْمُتَصَدِّقِینَ وَ اَلْمُتَصَدِّقٰاتِ وَ اَلصّٰائِمِینَ وَ اَلصّٰائِمٰاتِ وَ اَلْحٰافِظِینَ فُرُوجَهُمْ وَ اَلْحٰافِظٰاتِ وَ اَلذّٰاکِرِینَ اَللّٰهَ کَثِیراً وَ اَلذّٰاکِرٰاتِ أَعَدَّ اَللّٰهُ لَهُمْ مَغْفِرَهً وَ أَجْراً عَظِیماً (۳۵)

ص: ۲۵۸

معنای واژه ها

۳۳[و قرن]

:آرام بگیرید.

[تبرّجن]

:تبرّج،آشکار کردن آرایش است که باید آن را پوشاند و تبرّج به معنای تکبّر در راه رفتن نیز هست.

[الرجس]

:کار شیطان است که مورد خشنودی خدا نیست.

۳۴[لطیفا]

:با فضل و به لطف تعبیر شده تا گویای حرکت ظریفی باشد در پرداختن به امور دقیق.

اهل بیت و پیراستگی از هر پلیدی

اشاره

شرح آیات:

[۳۳]

اسلام مخالفتی با بیرون آمدن زن از حدود خانه یا داخل شدنش در کشاکشهای اجتماعی و سیاسی و حتی نظامی-در بعضی از مواقع-ندارد.بلکه خروج او را از حریم خانه به هدف فساد یا افساد رد می کند.

« وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لاٰ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجٰاهِلِيَّةِ الْأُولىٰ -در خانه های خود بمانید و چنان که در زمان پیشین جاهلیت می کردند،زینتهای خود را آشکار مکنید.» زیرا این عمل موجب فساد در نفوس و انحطاط اخلاق در جامعه می شود.

« وَ أَقِمْنَ الصَّلاٰةَ -و نماز بگزارید.»

تا رابطۀ شما با خدا مستحکم گردد.

« وَ آتِینَ الزَّکاهَ -و زکات بدهید.» /۱۰ برای پاکیزه ساختن مال و نفس و بنای اقتصاد جامعه.

سیاق مطلب به ضرورت اطاعت از خدا و رسول او باز می گردد هم چنان که اشارت دارد به طهارت اهل بیت.این انعطافها و التفاتها از شیوه های بلاغی قرآن است.مثل التفات از خطاب به غیبت یا از غیبت به خطاب یا از عام به خاص.

مثلا-در سوره حمد وقتی می گوید«تو را می پرستیم و از تو یاری می جوییم»پس از حمد باری تعالی التفات از غیبت به خطاب است.و شرح آن در تفسیر سورۀ حمد آمده است.در این سوره نیز از این گونه التفاتها مشاهده می شود. /۱۰ اما آنچه مورد توجه است این است که زن به مجرد انتسابش به پیامبر بهشتی نمی شود،بلکه باید خود نیکوکار و صالح باشد.

خدای تعالی بدی و پلیدی را از اهل بیت پیامبر دور کرده است البته بدین سبب که آنها جسما و روحا با رسالت پیوستگی دارند.ولی آنهایی که به نسبت ظاهری یا به سببی بدون عمل صالح خود را به او منسوب دارند در زمرۀ این پاکیزگان نیستند.زیرا آنچه آدمی را پاکیزه می سازد ایمان به رسالت رسول و انجام اعمال صالح است،زیرا اینهاست که در افراد سجایای عالیه باطنی و ظاهری را پدید می آورند.پس داخل شدن تو در این خانه یا خارج شدن تو از آن به همان اندازه که می توانی از ارزشهای والای آن بهره مند گردی در تو مؤثر است.از این رو از امام صادق روایت شده که فرمود:پیوستگی دینی من به محمد برای من دوست داشتنی تر است از پیوستگی جسمی من.

« وَ أَطِعْنَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً -و از خدای و پیامبرش اطاعت کنید.ای اهل بیت خدا می خواهد پلیدی را از شما دور کند و شما را چنان که باید پاک دارد.» این آیه از دو نظر با آیات پیش پیوستگی دارد.

اول:نخست یک وابستگی خاص،به قول خدای تعالی که می گوید رسول

اللّه برای شما مقتدای نیکویی است.همهٔ سوره به گرد محور رهبری مکتبی و دینی می گردد.که در ایام حضرت رسول(ص)در وجود او مجسم بود و در شخص او بروز داشت و پس از او در کسانی که امتداد دهندهٔ حقیقی ارزشهای رهبری او بودند و به او اقتدا می کردند.ایشان اهل بیت هستند که خدای تعالی آنها را از هر گونه ناپاکی پاکیزه ساخت.حضرت علی فرماید:

«من در خردی بزرگان عرب را به خاک انداختم و سرکردگان ربیعه و مضر را هلاک ساختم.شما می دانید مرا نزد رسول خدا(ص)چه رتبت است و خویشاوندیم با او در چه نسبت است.آن گاه که کودک بودم مرا در کنار خود نهاد و بر سینه خویشم جا داد.و مرا در بستر خود خوابانید. /۱۰ چنان که تنم به تن خویش می سود و بوی خوش خود را به من می بویانید و گاه بود که چیزی را می جوید سپس آن را به من خورانید.

از من دروغی در گفتار ندید و خطایی در کردار نشنید.هنگامی که از شیر گرفته شد خدا بزرگترین فرشتگانش را شب و روز همنشین او فرمود تا راههای بزرگواری را پیمود و خویهای نیکوی جهان را فراهم کرد.

من در پی او بودم چنان که شتر بچه در پی مادر.هر روز برای من از اخلاق خود نشانه ای برپای می داشت و مرا به پیروی آن می گماشت.هر سال در حراء خلوت می گزید و من او را می دیدم و جز من کسی وی را نمی دید.آن هنگام جز خانه ای که رسول خدا(ص)و خدیجه در آن بود در هیچ خانه ای مسلمانی راه نیافته بود.من سومین آنان بودم.روشنایی وحی و پیامبری را می دیدم و بوی نبوت را می شنودم». (۱)

این حدیث کلامی نبود که امام در کتابی بنویسد و باقی گذارد تا نسلها بخوانند.بلکه خطبه ای است که امام در برابر عموم مسلمانان برخواند و همه تصدیقش کردند و در تاریخ دیده نشده کسی آن را تکذیب کرده باشد.

رابطه میان آیهٔ تأسی و این آیه این است که هم چنان که اطاعت خدا و

۱- ۱۳) -نهج البلاغه،خطبهٔ ۱۹۲.

رسول بر زنان پیامبر و مسلمانان واجب است اطاعت اهل بیت که در این آیه اراده شده و آنان امامانی هستند که خدا رجس و پلیدی را از آنان دور کرده و به علم و تقوی و عصمت پاکیزه ساخته،نیز واجب است.

دوم:رابطهٔ کلی آن با آیات پیشین در پیرامون زنان پیامبر.-و از جمله زن مسلمان-این اهتمام و توجهی که اسلام به زن در شکل تعالیم تربیتی و اجتماعی و سیاسی دارد.از توجه دین به موقعیت حساس زن در جامعهٔ مسلمان و خانوادهٔ مسلمان سرچشمه می گیرد.و نیز از نقش خطیر او در ساختن آینده آن.تحقق هدف اسلام-که بنای یک جامعه نمونه است که از یک خانوادهٔ نمونه نشأت می گیرد- از اخلاق فاضلهٔ زن آغاز می گردد.

بسا علت سخن گفتن از یک خانواده فاضل و پاکیزه که پس از یک سلسله تعالیم ۱۰/ دربارهٔ زن،به میان آمده،اشاره ای باشد به این تعالیم قرآنی.

پیش از آن که به بیان آیات دیگر این بخش بپردازیم بعضی از نصوصی را که به گونه ای واضح تر آیهٔ کریمه را تفسیر می کند،از کتابهایی که در نزد فرق اسلامی مورد اعتماد است می آوریم.

صاحب المیزان(رض)در شرح این آیه به ذکر شأن نزول آن می پردازد و می گوید:این آیه در شأن پیامبر(ص)و علی و فاطمه و حسن و حسین(ع)نازل شده و هیچ کس دیگر در آن شریک نیست.

در آن جا روایات بسیاری آمده افزون بر هفتاد حدیث.که احادیثی که از طریق اهل سنت روایت شده،از احادیثی که از طریق شیعه روایت شده بیشتر است.اهل سنت از ام سلمه و عایشه و ابو سعید الخدری و سعد و وائله بن الاسقع و ابو الحمراء و ابن عباس و ثوبان مولای پیامبر و عبد اللّه بن جعفر و علی و حسن بن علی(ع)در قریب به چهل طریق.

و شیعه آن را از امام علی و امام سجاد و امام باقر و امام صادق و امام رضا(ع)و ام سلمه و ابو ذر و ابو لیلی و ابو الاسود الدؤلی و عمر بن میمون الاودی و سعد بن ابی وقاص در بیش از سی طریق.

در کتاب الدر المنثور طبرانی از ام سلمه روایت کرده که رسول اللّه(ص) به فاطمه(ع)گفت:

شوی و پسران خود را نزد من آور.فاطمه آنها را حاضر ساخت.رسول اللّه(ص)کسایی بافت فدک بر سرشان انداخت و دست بر سر آنها نهاد،سپس گفت:بار خدایا،اینها خاندان محمد هستند صلوات و برکات خود بر خاندان محمد روان فرمای آن سان که بر خاندان ابراهیم روان ساختی.که تو ستوده و بزرگواری.

ام سلمه گوید:منهم گوشهٔ کسا را بلند کردم که نزد آنها داخل شوم.

پیامبر آن را از دست من کشید و گفت:تو،نه.

صاحب غایه المرام آن را از عبد اللّه بن احمد بن حنبل و او از پدرش و به اسناد خود از ام سلمه روایت کرده است.

همچنین ابن مردویه از ام سلمه روایت کرده که گفت:این آیه در خانهٔ من نازل شد: «إِنَّمٰا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الخ»و در خانه هفت تن بودند،جبرییل و میکاییل و علی و فاطمه و حسن و حسین و من بر درگاه خانه بودم.گفتم:یا رسول اللّه،آیا من از اهل بیت نیستم؟گفت نه،تو از زنان پیامبر هستی.

در همان کتاب ابن جریر و ابن المنذر و ابن حاتم و طبرانی و ابن مردویه از ام سلمه همسر پیامبر روایت کرده که رسول اللّه(ص)در خانهٔ ام سلمه به خواب بود و کسایی بافت خیبر بر روی او افتاده بود.در این حال فاطمه با دیگی از آش آمد.پیامبر گفت:شوی خود و حسن و حسین را هم بخواه.فاطمه آنها را فرا خواند.

در همان هنگام که مشغول خوردن طعام بودند.جبرییل نازل شد و آیهٔ «إِنَّمٰا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ... الخ»را آورد.

پیامبر آنها را به باقی آن ازار پوشانید.سپس دست از زیر کساء بیرون آورد و به آسمان اشاره کرد و گفت:«خداوندا،اینها خاندان من هستند و خاصهٔ من پلیدی از آنها دور کن و پاکیزه گردان ایشان را»و سه بار تکرار کرد.

ام سلمه گوید:من هم سر زیر کسا بردم و گفتم یا رسول اللّه من نیز با شمایم؟دو بار گفت:نه.

ص :۲۶۳

در غایه المرام حدیث را از عبد اللّه بن حنبل به سه طریق از ام سلمه روایت کرده،همچنین از تفسیر ثعلبی.

و در همـان جـا ابـن مردویـه و خطیـب از ابـو سـعید الخـدری روایـت کرده انـد که گفت:آن روز نـوبت ام سـلمه ام المـؤمنین بود.جبرییـل بر رسول اللّه(ص)نـازل شـد و آیه «إِنَّمَا یُرِیدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ... الـخ»را آورد.پس رسول اللّه حسن و حسـین و فاطمه و علی را فرا خواند و به خود چسـباند.و جامه ای بر روی آنها کشـید و ام سـلمه در کنار در بود.سپس گفت:«خـدایا اینهـا هسـتند اهـل بیت من که رجس و پلیـدی از آنها زدوده ای و آنها را آن سان که بایـد پاکیزه ساخته ای».ام سلمه گوید:من پرسیدم ای پیامبر خدا،من هم با آنها هستم؟رسول اللّه(ص)گفت:نه تو همان جا که هستی باش.

و در همان جا از مسلم در صحیح خود به اسناد او و از یزید بن حیان از زید بن ارقم روایت شده که رسول خدا(ص)گفت:

«من دو چیز را در میان شـما می گـذارم و می روم.یکی کتاب خـداست که ریسـمان خـداست و هر کس از آن پیروی کند بر طریق هدایت است و هر کس آن را ترک گوید در وادی ضلالت».

پس گفتیم:زنانش از اهل بیت او هستند؟گفت:

«نه،به خـدا سوگنـد نه،که زن مـدتی کم یـا زیـاد بـا مرد است سـپس طلاقش می دهـد و او به میان خانواده و قوم خود باز می گردد.اهل بیت او اصل او و عصبهٔ اوست که بعد از او صدقه بر آنها حرام است».

روایـات دیگری در کتـب دیگری اسـت از جملـه در صـحاح،به گـونه ای که به حـد تـواتر رسـیده انـد که کس تکـذیب آنها نتواند.همچنین احادیثی است که آن آیات را بخصوص این آیهٔ کریمه را تفسیر می کنند.

افزون از ایـن روایـات در خلال تحقیقـات تـاریخی خـود در می یـابیم کـه اهـل بیت(ع)و بـویژه فاطمـهٔ زهرا(س)و ائمهٔ معصومین(ع)دارای موقعیتی ویژه بودنـد.به گونه ای که هیـچ مورخ و مصـنفی نمی توانـد آن را منکر شود.آنها اسلام مجسم بودند،

چه در رفتارهای شخصی و چه در دعوتشان از مردم و چه در رهبری شان از حرکتهای دینی و رویارویی شان با طاغوتان زمان.

هر کس می تواند به تاریخ بنگرد با نگاهی عاری از هر شائبه و غرض.تا به تأثیر و نقش اهل بیت در تاریخ اسلام آگاه شود.وقتی که خدا این آیه را در حق آنها نازل می کند می داند که آنان به زودی حق را در زندگی شان تحقق خواهند بخشید.زیرا به پیامبر اقتدا می کنند و از او تربیت یافته اند.

علمای روانشناسی و پرورش و جامعه شناسی متفق اند که پدر در زندگی فرزندانش دو بار مؤثّر است.یک بار از طریق تربیت و یک بار از طریق وراثت.البته اگر از عامل غیبی که ویژه اهل بیت نبوت بود چشم بپوشیم.و ما با تحقیقات خودمان در تاریخ و شناختی که از این علوم داریم و واقعیت زندگی و سیرت رسول اکرم(ص)و زندگی و سیرت اهل بیت عصمت(ع)توانسته ایم به این نتیجه برسیم که رسالت پس از رسول اللّه در اهل بیت او بخصوص ائمه(ع)ادامه می یابد.

رسول خدا(ص)فرماید:

«من دو چیز در میان شما می گذارم و می روم یکی:کتاب خدا که ریسمانی است کشیده شده از آسمان به زمین و دیگر عترت من که اهل بیت من هستند و این دو از یکدیگر جدا نشوند تا در کنار حوض به من ملحق گردند». (1)

و گفت:

«هر کس که دین مرا داشته باشد و بر راه من برود و از سنت من پیروی کند باید به برتری امامان از اهل بیت من بر همهٔ امت من معترف گردد.مثل آنها در این امت مثل در«حطّه»است که بنی اسراییل از آن داخل شدند».

و نیز گفت:

«مثل اهل بیت من در میان شما،همانند کشتی نوح است که هر که بر آن سوار شد نجات یافت و هر که از آن تخلف ورزید غرق شد.و مانند در«حطّه»که

۱- ۱۴) -بحار الانوار،ج ۲۳،ص ۱۰۷.

هر که از آن در داخل شد رهایی یافت و هر که داخل نشد به هلاکت رسید».

و در خبر آمده است که رسول(ص)در خانۀ علی و فاطمه را کوبید و گفت:«نماز،نماز ای اهل بیت».

سپس این آیه «إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ... الخ»را با صدای بلند قرائت کرد.و زمان هنگام فجر بود.و این امر شش ماه طول کشید و هدفش آن بود که همۀ مردم بشنوند.این تأکید او سببش عاطفه و شفقت به فرزندان خود نبود، بلکه یک فرمان مستقیم الهی بود،زیرا سنت خدا در زندگی این بود که خط نبوت ادامه پیدا کند،البته در میان مردمی همه نیکوکار /۱۰ و پاکدل.آن گاه در میان نسلهای بعد ادامه یابد.شاید آن جا که در قرآن آمده است«ما قرآن را فرو فرستادیم و ما خود نگهبان او هستیم»این نگهداری به وسایل متعدد تمام می شود.مهمترین آن وسایل وجود خط اصیلی است که رسالت را از تحریف حفظ کند.

همان گونه که مردم به پیشوا و امامی نیاز دارند و به یک خط اصیل که افراد آن به روح نبوت پیوسته باشند و آن را در رفتار خود تجسم بخشند و در طول زمان برای دیگران به ارث گذارند تا همۀ نسلها از آن بهره مند شوند در دعای ندبه به این امر اشارتی روشن دارد.آن جا که گوید:

«کجایند فرزندان حسین.صالحی پس از صالح دیگر و صادقی بعد از صادقی دیگر.کجاست راه پس از راه و کجایند نیکان پس از نیکان و کجایند خورشیدهای طالع و ماههای نورانی و ستارگان فروزان.کجایند اعلام دین و قواعد علم کجاست آن که خدا او را برای جهان،باقی گذاشته و از عترت راهنما خالی نیست».

در اصول کافی آمده است(ج ۱)که امام باقر(ع)گفت:

«به خدا سوگند از زمانی که آدم جان به جان آفرین داد خدای تعالی هیچ زمینی را بدون امامی راهنما به سوی خدا وانگذاشته است.آن امام حجت اوست بر بندگانش و زمین هیچ گاه از حجت خالی نباشد».

پس تعجبی ندارد اگر حدیث اهل بیت را در سورۀ احزاب بیابیم.سوره ای

که برای بیان رسالت آمده است و موضوع آن رهبری دینی است.در ضمن سوره آیات دیگری متناسب با این موضوع خواهیم دید.

[۳۴]

سپس ذات احدیت ما را به یکی از واجباتی که زنان پیامبر باید مراعات کنند توجه می دهد.و آن این است که باید خود از داعیان رسالت و از ملتزمین آن باشند.

« وَ اذْكُرْنَ مٰا يُتْلىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيٰاتِ اللّٰهِ وَ الْحِكْمَةِ -آنچه را در خانه هایتان از آیات خدا و حکمت تلاوت می شود یاد کنید.» زیرا این است راه پاکیزگی اخلاق و اعمال.تردیدی نیست که تلاوت قرآن اگر با عمل توأم نباشد سود بخش نخواهد بود.خدای تعالی زنان پیامبر را به ذکر آیات فرمان می دهد تا نپندارند که ما دام که رسالت از خانه های آنها به میان مردم صادر می شود آنها موظف به نشر آن نیستند.بلکه مسئولیت تبلیغ بر عهدهٔ آنها هم هست.قرآن هم چنان که آمده است تا برای مردان پیشوایی بسازد که در شخص رسول اللّٰه مجسم است همچنین آمده است تا برای زنان هم پیشوایی بسازد و زنان پیامبر از هر کس دیگر اولی به عمل به آن هستند.

« إِنَّ اللّٰهَ كٰانَ لَطِيفاً خَبِيراً -که خدا باریک بین و آگاه است.» [۳۵]

سپس اشارت به حقیقتی مهم می یابیم و آن این که آنچه در قرآن به صیغهٔ مذکر آمده به مردان اختصاص ندارد،بلکه شامل هر دو جنس مرد و زن می شود.

« إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِمٰاتِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنٰاتِ وَ الْقٰانِتِينَ وَ الْقٰانِتٰاتِ وَ الصّٰادِقِينَ وَ الصّٰادِقٰاتِ وَ الصّٰابِرِينَ وَ الصّٰابِرٰاتِ وَ الْخٰاشِعِينَ وَ الْخٰاشِعٰاتِ -خدا برای مردان مسلمان و زنان مسلمان و مردان مؤمن و زنان مؤمن و مردان اهل طاعت و زنان اهل طاعت و مردان راستگوی و زنان راستگوی و مردان شکیبا و زنان شکیبا و مردان خدای ترس و زنان خدای ترس.» همه اینها در قول و عمل.

« وَ الْمُتَصَدِّقِينَ وَ الْمُتَصَدِّقٰاتِ -و مردان صدقه دهنده و زنان

صدقه دهنده.» کسانی که احساس نشان علاقهٔ آنها به دیگران است.آنها همان گونه که برای اصلاح ۱۰/ خود می کوشند برای بنای جامعه و رفع نیازهای آن هم کوشش می کنند.

« وَ الصّائِمِینَ وَ الصّائِماتِ -و مردان روزه دار و زنـان روزه دار.» برای تزکیـهٔ نفس، « وَ الْحافِظِینَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحافِظاتِ وَ الذّاکِرِینَ اللّهَ کَثِیراً وَ الذّاکِراتِ أَعَدَّ اللّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِیماً -و مردانی که شرمگاه خود حفظ می کننـد و زنـانی که شرمگـاه خود حفظ می کننـد و مردانی که خـدا را فراوان یاد می کننـد و زنانی که خـدا را فراوان یاد می کننـد آمرزش و مزد بزرگ آماده کرده است.» آمرزش،در صورتی که خطایی از آنها سر بزند زیرا مسیر کلی آنها اصلاح است.و«مزد بزرگ»در برابر اعمال نیک آنها.آنچه پیش از این آوردیم از صفات نیکو همه چهره ای از جامعه اسلامی و خانواده مسلمان بود.در سایه التزام قرآن کریم.مسئولیت،کوشش و تلاش است برای ایجاد و واقعیت بخشیدن و تجسم چنین جامعه ای.

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۳۶ تا ۳۹]

اشاره

وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَی اَللّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ اَلْخِیَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ یَعْصِ اَللّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبِیناً (۳۶) وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِی أَنْعَمَ اَللّهُ عَلَیْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِ أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ وَ اِتَّقِ اَللّهَ وَ تُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اَللّهُ مُبْدِیهِ وَ تَخْشَی اَلنّاسَ وَ اَللّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشاهُ فَلَمّا قَضی زَیْدٌ مِنْها وَطَراً زَوَّجْناکَها لِکَیْ لا یَکُونَ عَلَی اَلْمُؤْمِنِینَ حَرَجٌ فِی أَزْواجِ أَدْعِیائِهِمْ إِذا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَراً وَ کانَ أَمْرُ اَللّهِ مَفْعُولاً (۳۷) ما کانَ عَلَی اَلنَّبِیِّ مِنْ حَرَجٍ فِیما فَرَضَ اَللّهُ لَهُ سُنَّةَ اَللّهِ فِی اَلَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ کانَ أَمْرُ اَللّهِ قَدَراً مَقْدُوراً (۳۸) اَلَّذِینَ یُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اَللّهِ وَ یَخْشَوْنَهُ وَ لا یَخْشَوْنَ أَحَداً إِلاَّ اَللّهَ وَ کَفی بِاللّهِ حَسِیباً (۳۹)

ص: ۲۶۸

معنای واژه ها

۳۶[الخیره]

:انتخاب و گزینش.

۳۷[وطرا]

:هر نیازی است که در آن همّتی داشته باشی و هر گاه کسی بدان رسد گویند:قد قضی وطره و إربه.

۳۸[قدرا مقدورا]

:قضای حکم شده.

۳۹[حسیبا]

:یعنی حافظ اعمال خلق و محاسبه کننده و پاداش دهندهٔ به آن کارها.

محور بودن رهبری مکتبی در جامعه

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

هنگامی که به شریعت اسلامی باز می گردیم-چون دیگر سازمانها-در آن سه نیروی اساسی مشاهده می کنیم:قضائیه،مقنّنه و مجریه.مقننه وظیفه اش وضع قوانین و احکام عام است و قضائیه،کار آن تطبیق قوانین است بر وقایع مختلف در حالی که کار قوّهٔ مجریه اجرای قوانینی است که آن دو قوه پیشنهاد و تصویب کرده اند.

در شریعت اسلامی،این هر سه قوه در رهبری عالیه دینی متمرکز است و آن شخص پیامبر(ص)است،یا کسی که امتداد حقیقی اوست پس دستگاه رهبری مرجع اعلای مقننه و قضائیه است.پس اگر پیامبر یا کسی که جانشین حقیقی اوست حکمی کرد هیچ کس حق اعتراض بر آن را ندارد.

قرآن برای ما مثلی می آورد. ۱۰/ آیین نوین با قواعد و عادات و آداب جاهلیت به معارضه برخاسته.در زمان جاهلیت ازدواج با مطلقهٔ پسر خوانده حرام بود.آیات نخست توضیح می دهند که پسر هر کس آن کسی است که از صلب او باشد،اما دیگری خواه او را از سر راه برداشته و خواه به فرزندی قبول کرده فرزند او نمی شود.

زیرا پدری مسئله ای طبیعی است نه اعتباری و قرار دادی.

این حکم جدید نیاز به آن داشت که کسی جرأت اقدام داشته باشد و آن را بر کرسی بنشاند.و این کار جز از پیشوای امت ساخته نیست.پس رسول(ص)با مطلقهٔ زید بن حارثه که فرزند خواندهٔ اوست ازدواج می کند.زید مردی بود از نسبی فرودین و زینب بنت جحش صاحب حسب و نسب.در اول که رسول اللّه(ص) زینب را برای زید می گیرد علیه یکی از رسوم جاهلیت قیام می کند و آن دادن زن است از طبقهٔ فرازین به طبقهٔ فرودین و دوم وقتی زید،زینب را طلاق می دهد و او زینب را به زنی می گیرد با رسم دوم یعنی حرمت ازدواج با مطلقهٔ پسر خوانده معارضه می فرماید.

و رفع حرج از مسلمانان در یک چنین حوادثی،و نیز به خاطر آن که شکستن عادتهای اجتماعی پیامبر را تا حدی با مشکل مواجه می کرد و گاه با انواع فشارها از سوی افراد ساده لوح و منافق رو به رو می شد؛بنا بر این،خداوند آن بزرگوار را از این که بر خلاف حق در برابر مردم خضوع کند و سر تسلیم فرود آورد بر حذر داشت و تأکید کرد که مهمترین صفت یک پیامبر ترس از فقط خداوند و توکل به اوست.

ص: ۲۷۰

شرح آیات:

[۳۶]

مؤمن واقعا باید تسلیم فرمان خدا و رسول او باشد.تسلیم مطلق در همهٔ جوانب زندگی.

« وَ مٰا كٰانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لاٰ مُؤْمِنَةٍ إِذٰا قَضَى اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ -هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و پیامبرش در کاری حکمی کردند،آنها را در آن کارشان اختیاری باشد.» ۱۰/ وقتی قرآن خطاب به مذکر می کند آن نیمه دیگر جامعه یعنی زنان را هم در بر می گیرد.ولی در این جا به طور اختصاص از زنان هم نام برده است،زیرا بسیاری از احکام-بویژه در باب قضا-به زنان ارتباط دارد و زنان نیز چون مردان باید در برابر قضاوت خدا و رسول او واقعا خاضع باشند.

خضوع حقیقی همان است که در آیهٔ«نه،سوگند به پروردگارت که ایمان نیاورند مگر آن که در نزاعی که میان آنهاست تو را داور قرار دهند و از حکمی که تو می دهی هیچ ناخشنود نشوند و سراسر تسلیم آن گردند»(سوره النساء/آیهٔ ۶۵) آمده است.حتی در عرصه فکری و روانی جایز نیست که مؤمن از حکم رسول اللّه(ص)اظهار دلتنگی کند.بلکه باید به خشنودی تسلیم او گردد،بدون کمترین شک و تردیدی.

« وَ مَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاٰلاً مُبِيناً -و هر که از خدا و پیامبرش نافرمانی کند سخت در گمراهی افتاده است.» بسا مهمترین چیزی که خدا و رسولش به آن حکم کرده اند برگزیدن اهل بیت باشد در اطاعت از ایشان،زیرا خداوند هر گونه پلیدی و ناپاکی را از آنان دور کرده است و آنان را چنان که باید پاکیزه ساخته.پس بر مؤمن جایز نیست که به این حکم اعتراض کند.

در اصول کافی از عبد العزیز بن مسلم روایت شده که گفت:ما در مرو با حضرت رضا(ع)بودیم.در آغاز ورودمان در مسجد گرد می آمدیم.روزی سخن به

مسئلهٔ امامت کشید و اختلاف مردم در پیرامون آن.من بر امام رضا سرور خود داخل شدم و گفتم که مردم در چه خوض می کنند.امام تبسم کرد و فرمود:

«ای عبد العزیز!مردم نادانند و در دینهای خود فریب خورده.خدای تعالی جان پیامبر خود نگرفت مگر زمانی که دینش را کمال بخشیده بود.-تا آن جا که گفت-آنها به راه دشواری رفتند و تهمت زدند و گمراه گردیدند و به سرگردانی دچار شدند،زمانی که امام بصیر را ترک گفتند. ۱۰/ شیطان اعمالشان را در چشمانشان بیاراست و آنان را از راه منحرف نمود.در عین این که دیدگانشان می دید از آنچه خدا و رسول اختیار کرده بودند رخ برتافتند و به آنچه خود اختیار کرده بودند،روی آوردند.و قرآن آنها را ندا می داد:«و پروردگار تو هر چیز را می آفریند و هر نیکی را برای آنان می خواهد خدا از آنچه برای او شریک قرار می دهید برتر است»و خدای عز و جل گفته:«هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و پیامبرش در کاری حکمی کردند آنها را در آن کارشان اختیاری باشد»». (۱)

[۳۷]

برای مثال برای حکم خدا در عرصهٔ اجتماع قصه زید بن حارثه بن شرحبیل را نقل می کند و آن از اموری بود که حکم خدا در آن مخالف با عرف مردم آن زمان بود.زید پسر شیخ قبیله ای بود به نام حارثه.قبیلهٔ دیگر بر آنان شبیخون زدند زید اسیر شد و در مکه فروخته شد.پیامبر او را خرید.داستان طولانی است.همین قدر می گوییم که پدر زید به مکه آمد به زیارت و از رسول(ص)خواست که فرزندش را به او بفروشد.پیامبر زید را مخیر ساخت که نزد پدر رود یا در میان مسلمانان بماند.زید ماندن در میان مسلمانان و در کنف تربیت پیامبر را برگزید.

زید از بزرگان صحابه شد و در راه اسلام رنج فراوان برد پسر او اسامه بن زید هم مانند پدر در راه اعتلای اسلام رنج فراوان کشید.

« وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِی أَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِ -و تو به آن مرد که خدا نعمتش داده بود،»

۱- ۱۵) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۲۷۹.

زیرا او را در سایه تربیت رسول اللّه(ص)قرار داد.

« وَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِ -و تو نیز نعمتش داده بودی.» نعمت پیامبر(ص)به زید آزاد کردن او بود از بندگی.و چون زید خواست زوجه خود زینب بنت جحش را طلاق گوید،رسول(ص)بر او بانگ زد:

« أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ -زنت را برای خود نگهدار.» یعنی طلاقش مده.

« وَ اتَّقِ اللّٰهَ وَ تُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللّٰهُ مُبْدِیهِ -و از خدا بترس در حالی که در دل خود آنچه را خدا آشکار ساخت مخفی داشته بودی.» یعنی خدا مقرر داشته بود که زینب زن تو باشد و چون آن را مخفی داشتی، خدا آن را در یکی از روزها آشکار کرد.

« وَ تَخْشَی النّٰاسَ وَ اللّٰهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشٰاهُ -و از مردم می ترسیدی و حال آن که خدا از هر کس دیگر سزاوارتر بود که از او بترسی.» خدای تعالی حکایت از رسول خود می کند.در حالی که در آیۀ بعد تصریح می کند که آن که می خواهد دین خدا را تبلیغ کند نباید جز از خدا از کسی بترسد، پس چگونه می توان میان این دو را وفق داد.

جواب این است،که پیامبر(ص)از هیچ کس جز از خدا نمی ترسید ولی از مردم بیم داشت که اگر با زینب ازدواج کند از دین او برگردند.و چنان پندارند که رسول اللّه بر زید فشار آورده که زن خود را طلاق گوید تا او به زنی اش گیرد.سیرت پیامبران چنین است که با مردم به قدر فهم و عقلشان سخن می گویند.و در روایت آمده است که«رسول اللّه(ص)هیچ گاه بکنه عقل خود با مردم سخن نگفت».و این آیه شبیه است به این آیه دیگر:

«ای پیامبر،آنچه را از پروردگارت بر تو نازل شده است به مردم برسان، اگر چنین نکنی امر رسالت او را ادا نکرده ای.خدا تو را از مردم حفظ می کند». (۱)

۱- ۱۶) -المائده۶۷/.

بیم رسول اللّه(ص)از تبلیغ بعضی از مواد رسالتش بدان سبب نبود که از جان خود می ترسید،بلکه از آن سبب بود که ترسید مردم از او سلب اعتقاد کنند.

« فَلَمّا قَضی زَیْدٌ مِنْها وَطَراً زَوَّجْناکَها -پس چون زید از او حاجت خویش بگزارد به همسری تواش در آوردیم.» یعنی زید زمانی چند از او تمتع گرفت سپس طلاقش داد خدا او را به همسری رسولش درآورد.زینب در میان دیگر زنان فخر و مباهات می کرد که او کسی است که به نص قرآن به همسری پیامبر درآمده است.اما هدفی که آن سوی این ازدواج بود آن بود که آن عادت جاهلی شکسته شد و از مؤمنان در ازدواج با زنان مطلقهٔ فرزند خواندگان رفع حرج گردید.

« لِکَیْ لا یَکُونَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ حَرَجٌ فِی أَزْواجِ أَدْعِیائِهِمْ إِذا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَراً -تا مؤمنان را در زناشویی با زنان فرزند خواندگان خود،اگر حاجت خویش از او بگزارده باشند منعی نباشد.» بعضی ممکن است تصور کنند که این حکم به زودی باطل می شود زیرا با عرف اجتماعی تعارض دارد.پروردگار ما تأکید می کند که امور همه به دست اوست نه به دست مردم و او قادر است که هر چه اراده کند به اجرا درآورد.

« وَ کانَ أَمْرُ اللّهِ مَفْعُولاً -و حکم خداوند شدنی است.» با آن که اجرای برخی امور به دست انسان سپرده شده ولی مسیر کلی به دست اوست هر چه می خواهد می کند.از این رو حضرت علی می فرماید:«خدا را به گسستن قصدها و باز کردن گره ها و نقض آهنگها شناختم».

[۳۸]

قرآن تأکید می کند که رهبری دینی دنیا را /۱۰ به خاطر آخرت فراموش نکرده است یا ضروریات زندگی را نادیده نینگاشته است آنها پیشوایان مردم هستند.خداوند مقرر کرده که چون دیگر افراد بشر زندگی کنند بر مبنای عقل و بر آوردن نیازها.سپس تأکید می کند که این از ضروریات رسالت است زیرا:

«آن را که معاش نیست معاد نیست».

امامان پرهیزگار ما از خدا می خواستند که به آنها بهترین و برترین زنان و

فرزندان را عنایت کند در عین این که از خدا می خواستند که آنها را پیشوای پرهیزگاران قرار دهد.«ای پروردگار ما!از همسران و فرزندانمان دلهای ما را شاد دار و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان». (۱)

این رفتار تکامل یافته رهبری است که باید الگوی دیگران قرار گیرد.رفتار پیامبران بزرگ و اوصیاء آنان و اولیاء خدا در طول تاریخ چنین بوده است.

زندگی پسندیده و دارای فضیلت همان زندگی است که این آیه به ما تعلیم می دهد«در آنچه خدایت ارزانی داشته سرای آخرت را بجوی و بهرهٔ خویش از دنیا فراموش مکن». (۲) رهبر دینی نباید به حساب آخرت دنیا را از یاد ببرد و مردم را به آن تبلیغ کند،زیرا در این صورت کسی از او متابعت نخواهد کرد.که تمتع از دنیا چون توجه به آخرت از چیزهایی است که عقل بشری به آن اقرار دارد.

پس انگیزه ای برای در رنج افکندن خود نیست به چند سبب از جمله:

اولا:ازدواج آن حضرت با زینب از سوی خدا بر او واجب شده بود.

« مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ -بر پیامبر در انجام دادن آنچه خدا بر او مقرر کرده است حرجی نیست.» ثانیا:تمتع به دنیا در کنار کوشش برای آخرت چیزی نیست که برای پیامبران به تازگی مقرر شده باشد،بلکه آن سنتی است که زندگی بر آن جاری شده.

« سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ -هم چنان که خدا برای پیامبران پیشین نیز چنین سنتی نهاده است.» ثالثا:ما مؤمنان باید معتقد باشیم که اوامر خدا از روی حکمت و دقت است و این ما را به تسلیم در برای قضای الهی وا می دارد.بر پیامبر هم واجب است که به هر چه خدا به آن فرمان داده خاضع باشد.

۱- ۱۷) -الفرقان/۷۴.

۲- ۱۸) -القصص/۷۷.

اگر پیامبر به این عنوان که آخرت مهمتر از دنیاست،دنیا را ترک گوید زندگی اش از توازن خارج شده پس باید اوامر پروردگار را اجابت کند.دین چیزی نیست که انسان با اندیشهٔ ساده خود آن را ساخته باشد در احادیث نیز بر این امر تأکید شده است.

زمانی که عثمان بن مظعون قسم خورد که همهٔ روزها را روزه بدارد پیامبر(ص)به او فرمود:

«یک روز روزه بگیر و یک روز افطار کن».

« وَ كانَ أَمْرُ اللّهِ قَدَراً مَقْدُوراً -فرمان خدا فرمانی است بی هیچ زیاده و نقصان.» [۳۹]

صاحب دین و آن که می خواهد آن را تبلیغ کند باید معارضهٔ مردم را با او و دینش به حساب آورد.پس باید سخن خود بگوید و ۱۰/ از کس هم نترسد،تا مباد در اثر ترس چیزی را که خدا واجب کرده نادیده انگارد.و باید در انتظار فشار از سوی دیگران هم باشد و برای مواجهه با آن فشارها خود را آماده سازد.

کمترین این فشارها پراکنده شدن مردم از اطراف او و تنها ماندنش یا زندان و شکنجه و تبعید از سوی پادشاهان ستمگر و فاسد است.استقامت در برابر اینها به رسیدن به اهدافش در دنیا یعنی هدایت مردم و دگرگون ساختن ایشان و در آخرت به راهبری آنان به بهشت جاوید منتهی می شود.

« اَلَّذِینَ یُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللّهِ وَ یَخْشَوْنَهُ وَ لا یَخْشَوْنَ أَحَداً إِلاَّ اللّهَ - کسانی که پیامهای خدا را می رسانند و از او می ترسند و از هیچ کس جز خدا نمی ترسند.» اما انسان مبعوث از سوی حق از کجا روحیه مقاومت و استقامت کسب می کند؟از خوف خدایی که به پایمردی آن در برابر وحشت افکنی و فشارهای مردم می ایستد و نیز از توکل به او که این توکل ضعف او را جبران می کند.پس هر بلا و مصیبت که به او رسد او را در برابر حوادث مقاومتر می کند.حسین(ع)هنگامی که تیر حرمله بر گلوی فرزند صغیرش علی اصغر آمد،با تمام شهامت و مقاومت گفت:

ص :۲۷۶

«اینها که بر من وارد می شد برای من آسان است،زیرا خدا می بیند».

« وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ حَسِیباً -و خدا برای حساب کردن اعمالشان کافی است.» مؤمن حقیقی از مصالح و لذات خود که از امر نبوت نصیبشان می شود بحث نمی کند،بلکه در جستجوی راهی است که عقیده اش را تحقق بخشد.حتی اگر او را رنج فراوان رسد.مستعد است که آن را به همه جا ببرد و تبلیغ کند.اگر چه به شهرت و مکانت و مقام اجتماعی و سیاسی او لطمه وارد آورد.

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۴۰ تا ۴۸]

اشاره

مٰا کٰانَ مُحَمَّدٌ أَبٰا أَحَدٍ مِنْ رِجٰالِکُمْ وَ لٰکِنْ رَسُولَ اَللّٰهِ وَ خٰاتَمَ اَلنَّبِیِّینَ وَ کٰانَ اَللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیماً (۴۰) یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا اُذْکُرُوا اَللّٰهَ ذِکْراً کَثِیراً (۴۱) وَ سَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَ أَصِیلاً (۴۲) هُوَ اَلَّذِی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ وَ مَلاٰئِکَتُهُ لِیُخْرِجَکُمْ مِنَ اَلظُّلُمٰاتِ إِلَی اَلنُّورِ وَ کٰانَ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیماً (۴۳) تَحِیَّتُهُمْ یَوْمَ یَلْقَوْنَهُ سَلاٰمٌ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْراً کَرِیماً (۴۴) یٰا أَیُّهَا اَلنَّبِیُّ إِنّٰا أَرْسَلْنٰاکَ شٰاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً (۴۵) وَ دٰاعِیاً إِلَی اَللّٰهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرٰاجاً مُنِیراً (۴۶) وَ بَشِّرِ اَلْمُؤْمِنِینَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اَللّٰهِ فَضْلاً کَبِیراً (۴۷) وَ لاٰ تُطِعِ اَلْکٰافِرِینَ وَ اَلْمُنٰافِقِینَ وَ دَعْ أَذٰاهُمْ وَ تَوَکَّلْ عَلَی اَللّٰهِ وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ وَکِیلاً (۴۸)

دعوت کنندهٔ به حق و چراغ تابناک

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

مطالب این قسمت به دو بخش می شود،بخش اول ما را به یاد خدا و تسبیح و تنزیه او دعوت می کند که نتیجهٔ آن مزید معرفت ما به خداست.و بخش دوم در طی کلماتی به ظاهر ساده و به معنی عظیم و پربار،پاره ای از صفات پیامبر رهبر را بیان می دارد که اگر در آنها بیندیشیم درهای معرفت،به شخصیت عظیم او گشوده می شود و ما مسلمانان چقدر به این معرفت نیازمندیم!.

رابطهٔ میان دو موضوع را آیه کریمه«برای شما اگر به خدا و روز قیامت امید می دارید و خدا را فراوان یاد می کنید،شخص رسول اللّه برای شما مقتدای پسندیده ای است»بیان می دارد.شناخت پیامبر و اقتداء به او میسر نیست مگر برای انسان مؤمن و عارف به خدا.زیرا پیامبر از جانب خدا آمده است و هر چه معرفت انسان به خدا بیشتر شود به پیامبر خدا هم بیشتر می شود.در دعا آمده است که «خدایا خودت را به من بشناسان زیرا تو اگر خود را نشناسانی من پیامبرت را نخواهم شناخت.بار خدایا پیامبرت را به من بشناسان زیرا اگر /۱۰ پیامبرت را به من نشناسانی من حجت تو را نشناخته ام.بار خدایا حجت خود را به من بشناسان که اگر حجت خود را به من نشناسانی من در دین خود گمراه خواهم شد».

پس شناخت خدا کلید همهٔ شناختهای دیگر است و از این رو است که در حدیث آمده:شناخت خدا سرآغاز دین است.

در این درس که ما به معرفت صفات پیامبر اکرم(ص)راه می یابیم باید نخست خدا را بشناسیم.از این رو نخست ما را به ذکر و تسبیح او فرا می خواند،و در

ص: ۲۷۸

پایان از صفات نبی سخن به میان می آورد.قرآن او را چنین توصیف می کند که او شاهد است.معنی شاهد چیست؟.

همان گونه که زبان ترازو بر روی شاهین به چپ و راست متمایل می شود تا وزن را معین کند شاهد نیز ترازوی جامعه است و پیامبر به رسالت و زندگی اش مقیاسی است که انسان بدان وسیله می داند چه چیز حق است و چه چیز باطل و او خود بر جاده حق قدم می نهد یا به راه باطل می رود.

اما پیامبر فقط به رفتار خود شاهد نیست بلکه او بشارت می دهد کسانی را که عمل نیکوی کنند به پاداش نیکو و بیم می دهد کسانی را که عمل بد مرتکب می شوند به کیفر بد و عاقبت بد.همان گونه که او مردم را به سوی پروردگارشان می خواند و به او نزدیکشان می سازد راه راه هم به آنان توضیح می دهد و برنامه زندگیشان را هم مرتب می کند.پس رسول اللّه(ص)شاهد است و مبشر است و نذیر است و داعی به حق است و چراغ تابناک است.

آنچه همهٔ این صفات را جمع دارد،استقامت رسول اللّه است.و استقامت عدم خضوع در برابر هر قوت و قدرت و نیرو در برابر میل و خواهش نفسانی است.در پایان نیز پیامبر(ص)را خطاب می کند که از کافران و منافقان اطاعت مکن.

شرح آیات:

اشاره

[۴۰]

سرشت رسالت الهی این است که میان این انسان با انسان دیگر فرق نمی نهد،جز به پرهیزگاری.و میان خود و دیگران هیچ رابطه ای برتر از رسالت قرار نمی دهد.رسول اللّه(ص)را پسرانی بود:قاسم،طیب،طاهر و ابراهیم.ولی در این جا پدر بودن او را برای هر مردی،نفی می کند.چرا؟آیا بدین سبب بود که آنها پیش از آن که به سن مردان برسند در کودکی مرده بودند و حسن و حسین(ع)هم به هنگام نزول آیه به حد بلوغ نرسیده بوده اند؟آیا فقط پدری خود را نسبت به زید که در آن روزها او را زید بن محمد(ص)می خواندند نفی می کند یا وسیعتر،نفی علاقهٔ مادی میان او و امت اوست بر خلاف آنچه یهود می گفتند که فرزندان موسی هستند و

همین انتساب برای اثبات شرف و حیثیت آنها در نزد پروردگار کافی است.

آری از یک نظر هر دو این فرضها درست است.رسول خدا را پدر این امت نامید،آن گاه که فرمود:من و علی پدران این امت هستیم، (۱) ولی روشن است که مراد آن حضرت،پدری مادی نیست بلکه معنوی است که به درجات از مادی برتر است.از این رو بخش دوم آیه رابطهٔ معنوی پیامبر و امتش را بیان می دارد.

این بدان معنی است که صفت اساسی رسول اللّه پدر بودن او نیست بلکه پیامبر بودن اوست پس کس را نرسد که خود را پسر رسول اللّه(ص)بخواند و بدین گونه خود را از دیگران ممتاز نشان دهد،زیرا امتیاز مردم مسلمان به ایمان به او و پیروی از اوست.

وقتی که ما فاطمه(ع)و پسران او را فرزندان و اهل بیت او می شماریم ۱۰/ فقط به سبب قرابت اجتماعی آنها نیست بلکه برای آن است که آنها تجسّم ارزش او و رسالت او هستند در دنیا.چیزی که آنها را قلبا و قالبا و روحا و جسما پسران او می سازد.

« مٰا کٰانَ مُحَمَّدٌ أَبٰا أَحَدٍ مِنْ رِجٰالِکُمْ -محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست.» و این نفی علاقهٔ مادی است به طور مجرد.در حالی که قسمت دوم آیه اثبات رسالت و روابطی است که از آن بیرون می آید.

« وَ لٰکِنْ رَسُولَ اللّٰهِ وَ خٰاتَمَ النَّبِیِّینَ -او رسول خدا و خاتم پیامبران است.» در تفسیر این آیه روایتی هست از جابر بن عبد اللّه انصاری که پیامبر(ص) گفت:«مثل من در میان پیامبران مثل مردی است که خانه ای بنا کرده و آن را تکمیل نموده و زیبا ساخته.مگر به اندازه یک خشت از آن را،پس هر کس بدان داخل می شود و به آن خشت نگاه می کند می گوید چه خانهٔ خوبی است اگر جای آن خشت نبود.سپس فرمود من جای آن خشت هستم و پیامبران به من پایان می پذیرند».

۱- ۱۹) -بحار الانوار،ج ۶۹،ص ۴۴۳.

معنی اش این است که نبوت بدون وجود رسول اکرم ناقص و ناکامل بود.

در پایان آیۀ کریمه خداوند تأکید می کند که به علم بر همۀ اشیاء احاطه دارد.معنی این چیست و چه رابطه ای با ما قبل خود دارد.

هنگامی که به آیات قرآن در پیرامون طبیعت مراجعه می کنیم می بینیم که با ما از نمو و تکامل سخن می گوید.آسمانها و زمین و همۀ طبیعت پس از طی مراحلی به این صورت از کمال رسیده اند.خدای تعالی می فرماید«اللّه همان کسی است که آسمانها و زمین را و آنچه میان آنهاست در شش روز آفریده است».از این آیه طبیعت نمو بشری آشکار می شود.بشریت از زمانی که خدا آدم(ع)را آفریده تا بعثت نبی اکرم(ص)در طریق تکامل بوده است. ۱۰/ ادیان یکدیگر را نسخ کرده اند تا شریعت محمدی خاتم همه رسالتها ظهور کرد.او در آخرین مراحل بود.و این از معانی احاطه است.دین بدعت نبود و خلاف حکمت هم نبود که خدا کاملترین رسولان خود را در آخرین مرحله بفرستد.

« وَ كَانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً -و خدا به هر چیزی داناست.» و بسا پایان آیه اشارت داشته باشد که خدای تعالی دین خاتم پیامبران را به گونه ای تشریع کرد که تا قیام قیامت هر چه بشر به آن نیاز داشته باشد در آن آورده است.او می داند که چه واقع خواهد شد و چگونه واقع خواهد شد و نیاز بشر در طول تطور زندگی اش چه خواهد بود.آیا بشریت در چارچوب سنتهای خدا تطور نخواهد یافت.همان سنتی که در آن تغییر و تبدیلی نیست.آیا خدا به این سنتها سنتهایی که مجری می دارد،عالم نیست؟آری،عالم است.از این رو رسالت او را خاتم همه رسالتهای خود قرار داده و آنها را بدو نسخ کرد.

[۴۱]

تا خدا این رسول بزرگ را به ما بشناساند نخست خود را می شناساند و این به هنگامی است که ما را به ذکر خود دعوت می کند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللّٰهَ ذِكْراً كَثِيراً -ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را فراوان یاد کنید،» زیرا اجل انسان بر او پوشیده است و نمی داند کدام فکر یا کدام کلمه یا

کدام حرکت پایان زندگی او خواهد بود.شاید یک فکر منحرف یا یک کلمه زشت یا یک حرکت بد پایان حیات او باشد و آن وقت هفتاد پاییز در آتش افتد.چنان که رسول اکرم فرماید.پس واجب است که بر راه راست حق قدم بردارد و زبان و اعضایش همه از حق گویند و به حق کار کنند و در زبانش و دلش همه ذکر خدا باشد امام صادق(ع)فرماید:شوربختی مؤمن وقتی است که از این سه خصلت محروم ماند:یکی غمخواری دیگران در آنچه به دست می آورد دوم،دربارهٔ خود به عدالت قضاوت کردن و سوم بسیار یاد خدا کردن.

بشر نمی داند که اندیشهٔ شیطانی سبب نابودی او می گردد.آیا شیطان خود به سبب یک اندیشهٔ باطل که در ذهنش افتاد از مقام خود عزل نشد.او گفت:اگر خدا نیکو دربارهٔ من قضاوت کند،من شیخ و سرور ملائکه بوده ام و چون خدا او را به سجدهٔ در برابر آدم آزمود و او تکبر ورزید از عالم فرشتگان اخراجش کرد.

حضرت امیر(ع)در خطبه ای این معنی را تأکید می کند،آن جا که می فرماید:

«بندگان خدا از نافرمانی خدا بپرهیزید.و پیش از رسیدن اجل به کار برخیزید.آنچه را برای شما می ماند بدانچه از دستتان می رود بخرید.بار بربندید که پی در پی به رفتن آوازتان دهند.آماده مرگ باشید که مرگ بر شما سایه افکنده است.

چون مردمی باشید که بانگ بر آنان زدند و بیدار گشتند.دنیا را ناپایدار دیدند و از سر آن گذشتند و جهان فانی را هشتند چه خدای سبحان شما را به بازیچه نیافریده است و به خود وانگذاشته.میان شما و بهشت و دوزخ جز تا رسیدن مرگ فاصله ای نیست». (۱)

[۴۲]

سپس آیات بر ضرورت استمرار اتصال میان بنده و پروردگارش تأکید می ورزد.

ص :۲۸۲

۱- ۲۰) -نهج البلاغه،خطبهٔ ۶۴،چاپ انتشارات انقلاب اسلامی.

« وَ سَـبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِـيلًا -و هر بامـداد و شـبانگاه تسـبيحش گوييـد.» در هر روز هر انسانى بايـد حركـت خـود را بـا ذكر پروردگارش آغاز كنـد.و بـدان به پايان رسانـد.ممكن است در اين آيه تأكيـدى باشد بر به جاى آوردن نماز صـبح و مغرب و عشاء و آغاز روز را با تسبيح و تحميد به پايان آن مى پيوندد.

اگر ظاهر تسبيح گفتن«سـبحان اللّه»است باطن و محتواى آن رو به اين هدف است كه انسان را از حضـيض شـرك به آسـمان توحيد فرا مى برد. /١٠ كسـى كه اين كلمات را بر زبان راند و اميال و شـهوات خود را مقدم بر ارزشـهاى رفيع دينى قرار دهد در ذكر خـود صـادق نيست.همچنيـن اسـت كسـى كه بـا معصـيت خـدا مطيـع ديگران باشـد يـا بخواهـد ميـان حـق و باطـل را بياميزد.مشتى باطل و مشتى حق.

[۴۳]

ترديد نيست كه چون كسـى خدا را تسبيح گويد در پى آن خدا نيز او را ياد مى كند به دليل«فاذكرونى اذكركم و اشـكروا لى و لاـ تكفرون». (١) اين پـاداش در بزرگترين صورت هـدايت الهى انسـان از تـاريكى به روشـنى تمثل مى يابـد،زيرا هـدف از ذكر،هدايت است و هدايت مجموع دو امر است:سـعى انسان-يعنى تسبيح و ذكرش-و رسـيدن توفيق و رحمت از سوى خدا به او.

« هُوَ الَّذِى يُصَـلِّى عَلَيْكُمْ وَ مَلاـئِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ وَ كانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً -اوست كه خود و فرشـتگانش بر شمـا درود مى فرسـتند،تا شـما را از تاريكى به روشـنى برد،زيرا خداونـد با مؤمنان مهربان است.» تاريكيها جهل است و عجز و ديگر صفات منفى در حالى كه نور چيزى است مخالف آن و اين از رحمت خداست نسبت به مؤمنان.

صلاه پروردگار چيست؟

صلاه به چه معنى است:

١- (٢١) -البقره١۵٢/.

علمای لغت گفته اند که صلاه را دو معنی است:یکی آتش و آنچه شبیه به آن باشد چون سوز تب و دیگر نوعی است از عبادت، (۱) ولی در اشتقاق کبیر میان صلاه وصله ارتباط است.مثلا«اصطلاء»«گرم شدن»به آتش نزدیکی به آتش است یا پیوستن به آن، /۱۰ زیرا صلاه توجه بنده است به خدا و آن نوعی اتصال است میان خدا و بنده اش.

در تفسیر بصائر آمده است:

پنجم:گفته شده که در این جا مراد از صلاه عنایت به حال مؤمنین است زیرا صلاه در اصل به معنی توجه و تعطف است.

نیز گویند که صلاه از خدای تعالی رحمت است و از ملائکه استغفار و از مردم دعاء.

در حدیث از امام جعفر صادق(ع)روایت شده که«صلاه از خدای عزّ و جلّ رحمت است و از ملائکه تزکیه است و از مردم دعاء است». (۲)

از همهٔ اینها نتیجه می گیریم که کلمهٔ«صلاه»یک معنی بیش نیست و آن رأفت نمودن و مهربانی کردن است که چیزی از عنایت و توجه بیشتر است.

این معنی میان بنده و پروردگارش مشترک است.خدای سبحان عطوفت کردنش به بنده به افزون کردن رحمت خود است.و بر بندگان است که به پیامبرشان عطوفت کنند به طلب عطوفت از خدا برای او(و این دعا است).اما ملائکه از پروردگارشان برای مؤمنان آمرزش می خواهند /۱۰ و به طور مستقیم رحمت پروردگار را به میان آنان نشر می دهند.

همچنین می بینیم که پایان آیه دلالت می کند به معنی صلاه از سوی خدا بر مؤمنان.

« لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ إِلَى النُّورِ -تا شما را از تاریکی به روشنی

ص :۲۸۴

۱- ۲۲) -معجم مقاییس اللغه،ابن فارس،ج ۳،ص ۳۰۰.

۲- ۲۳) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۳۰۳.

برد.» از حرص و آز و جهل و عجز و منفی بـافی و حقـد و کینه توزی به آسـتان حق و معرفت و اراده و امل و حجت و صـلح برد.

« وَ کانَ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیماً -زیرا خداوند بر مؤمنان مهربان است.» [۴۴]

آنچه گفتیم دربارهٔ رحمت خدا به مؤمنان در دنیا بود،اما در آخرت بارزترین تجلّیات رحمت خدا در دو چیز است:

یکی در سـلامت.یا سلام،تحیتی از سوی خدا به آنها.«فرشتگان از هر در بر آنها داخل می شوند«سلام بر شما به سبب شکیبایی که ورزیدید»پس سرای آخرت چه سرای خوبی است». (۱) «هر آینه پرهیزگاران در بهشتها و چشمه ساران هستند.داخل شوید در آن به امن و سلامت». (۲) این تحیت افزون بر معنی ظاهر یعنی«سـلام علیکم»به معنی سلامت جسمی است از نقص عضو و تندرستی و سـلامت روحی است از اخلاق ناپسـند و صفات منفی.و نیز سلامت اجتماعی و اقتصادی است.و در نتیجه کمال در همهٔ جوانب زندگی،زیرا تحیت طلب زندگی است و مؤمنان تحیت را با سـلام به یکدیگر ارزانی می دارند و این اشارت است به پاکی و صفای دلها.

« تَحِیَّتُهُمْ یَوْمَ یَلْقَوْنَهُ سَلامٌ -روزی که با او دیدار کنند،درودشان این است:«سلام».» دوم به پاداش:

« وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْراً کَرِیماً -خـدا برایشان پاداشـی کرامند آماده کرده است.» چرا می گوید:«آماده کرده است»؟ زیرا مهیا کردن معنی تدریجی در بر دارد.یعنی هر مرحله بعد از مرحلهٔ

۱- ۲۴) -الرعد۲۳/ و ۲۴.

۲- ۲۵) -الحجر۴۵/ و ۴۶.

دیگر.هر بار که عمل خیری انجام می دهند به اجرشان چیزی افزوده می شود.خدا پاداش خود را کرامند بر شمرده:

زیرا واقعا پاداش جزیل است.زیرا پاداش دهنده کریم است.و از صفات کریم این است که پاداش را بیش از استحقاق عطا می کند.

دیگر آن که این پاداش که عطا می شود انسان را گرفتار مذلت نمی کند و به کرامت انسان لطمه ای وارد نمی آورد.

[۴۵]

سپس قرآن نقش رسول اللّه را در زندگی بیان می کند و تأکید به آن می کند.و از آن جا که قرآن و بویژه در این سوره به مقتدا بودن رسول اللّه تأکید می شود،از این آیه نقش مؤمنان هم استنباط می گردد.

« یٰا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنّٰا أَرْسَلْنٰاکَ شٰاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً -ای پیامبر ما تو را فرستادیم تا شاهد و مژده دهنده و بیم دهنده باشی.» مراد از شاهد این است که پیامبر به وسیلۀ رفتار پسندیده اش دلیل و میزان است.انسان را به شناخت خودش هدایت می کند و به او می نمایاند که در برابر خدا چه وظایفی دارد. /۱۰ مؤمنان را به بهشت بشارت می دهد و عصیانگران را از آتش بیم می دهد.

[۴۶]

ولی پیامبر به این اکتفاء نمی کند بلکه او به وسائل گوناگون شرعی مردم را به سوی حق دعوت می کند.

« وَ دٰاعِیاً إِلَی اللّٰهِ بِإِذْنِهِ -و مردم را به فرمان خدا به سوی او بخوانی.» هیچ کس نمی تواند خود را داعی الی اللّه بخواند مگر آن که خود را کامل کرده باشد و در زمرۀ آن گروه که آنها را گروه خدا نامیده اند درآید.سپس خدا به او چنین اجازه ای دهد آن هم از طریق وحی.چون پیامبران و اوصیاء آنان.یا غیر مستقیم از خلال ارزشهای الهی.چه بسا انسان پندارد که مردم را به خدا دعوت می کند ولی در واقع آنها را به سوی شیطان فرا می خواند.

از پیامبر(ص)روایت شده-هنگامی که او را از معنی بعضی از نامهای ایشان پرسیدند-که گفت:«اما داعی:من مردم را به دین پروردگارم

-عز و جل-دعوت می کنم.اما نـذیر زیرا مردمی را که نافرمانی من می کنند بیم می دهم و اما بشـیر کسانی را که از من فرمان برند به بهشت بشارت می دهم».

پیامبر همانند خورشـید است در منظومهٔ خود که پرتو معنوی او به مردم می رسد.آیا نور وحی بر زندگی نمی تابد؟ « وَ سِرَاجاً مُنِیراً -و چراغی تابناک باشـی.» هم چنان که نور در همه جا می تابد معارف قرآنی و احکام شرع و تعالیم پیامبر بر همه نواحی حیات پرتوافکن است.از این جا در دو واژهٔ چراغ و تابناک برنامه های مفصل در رسالت نبی کریم و سیرت او را در می یابیم.

رسول مردم را فقـط به خـدا دعوت نمی کنـد و به بشارت و انـذار نمی پردازد بلکه برنامه هایی ۱۰/ برای تقرب ما به خـدا در برابر ما می نهد تا ما را به بهشت برساند و از عذاب آتش دور گرداند.

سؤالی که پیش می آید این است که چرا به چراغ تنها اکتفاء نکرد و تابناک را نیز بر آن افزود.جواب این است که می خواهد صفت نورافشـانی و پرتوافکنی مسـتمر را در وجود رسول(ص)بیان کنـد.چراغ ممکن است گاه روشن باشـد و گاه خاموش،در حالی پیامبر همواره روشن و تابناک است،و حتی بعد از وفات او.

زیرا پرتو او رسالت و سیرهٔ اوست و آن دو نیز تا ابد باقی هستند.

[۴۷]

در برابر این رسالت که رسول(ص)و پیروانش حامل آن به سوی مردم هستند دو حالت هست:

اول:ایمان و تسلیم همان که دارنـدگان آن را به رسـتگاری در دنیا و آخرت می برند و باید رسول اللّه مردم اطراف خود را به این نتایج بشارت دهد.

« وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللّهِ فَضْلاً کَبِیراً -و مؤمنان را بشارت ده که از سوی خداوند بر ایشان فضیلتی بزرگ آمده است.» [۴۸]

دوم:عصیان به کفرورزی و نفاق.در برابر اینان رسول(ص)باید مقاومت کند،ولی نباید که بر آنان خشم گیرد یا علیه آنان کینه ورزد.پیامبر خدا باید دلش قطعه ای از رحمت و عطوفت باشد حتی با دشمنانش.

این پیامبر رحمت را کفار و مشرکان از خانهٔ خود-مکه-راندند.او نخست به طائف رفت در طائف نیز سنگ بر پاهایش زدند تا خونین شد پیامبر چشم در آسمان می گردانید و می گفت:«خداوندا،قوم مرا هدایت کن،آنان نمی دانند».

سپس پیروزمندانه به مکه آمد در حالی که در اندیشهٔ انتقام نبود و گفت:بروید شما آزادشدگان هستید.این است پایداری واقعی که انسان حتی از لحاظ عاطفی هم مقاومت ورزد.

« وَ لاٰ تُطِعِ الْکٰافِرِینَ وَ الْمُنٰافِقِینَ -و از کافران و منافقان اطاعت مکن و آزارشان را واگذار.» اما پیامبران از کجا روحیهٔ استقامت کسب می کنند؟از توکل به خدا.ولی اگر بر خود یا بر دیگران متکی باشد هرگز قادر به تحمل آن نخواهد بود.

در خور ملاحظه است که قرآن امر به توکل می کند،هنگامی که به مسالمت با دشمنان یا صبر در برابر ستم آنها فرمان می دهد.چنان که می فرماید:«اگر آنان به صلح متمایل شدند تو نیز به صلح بگرای و بر خدا توکل کن».

شاید سبب این باشد که مبادرت به حمله بر دشمن بسا در اثر ترس از آنها باشد و هر کس بر خدا توکل کند ترس در دل او نیست.از این رو به کس تجاوز نمی کند حتی از آنان هم انتقام نمی گیرد،تا زمانی که برای ایجاد خطر متشکل نشده باشند.

« وَ تَوَکَّلْ عَلَی اللّٰهِ وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ وَکِیلاً -و بر خدا توکل کن که خدا کارسازی را بسنده است.» زمانی که خدا پیامبرش را به توکل فرا می خواند به همان عبارت«بر خدا توکل کن»اکتفاء نمی کند بلکه جمله«خدا کارسازی را بسنده است»را از پی آن می آورد و این بدان سبب است که نباید توکل را به اتکاء به این و آن آمیخت.پس زمانی که صدا به شعار اسلام بر می داریم نباید به غرب یا به شرق هم متکی باشیم.

هرگز...خدا کارسازی و کفایت را بسنده است.

[سوره الأحزاب (۳۳): آيات ۴۹ تا ۵۴]

اشاره

يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ اَلْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا فَمَتِّعُوهُنَّ وَ
سَرِّحُوهُنَّ سَرَاحاً جَمِيلاً (۴۹) يَا أَيُّهَا اَلنَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اَللاَّتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَ مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اَللَّهُ عَلَيْكَ
وَ بَنَاتِ عَمِّكَ وَ بَنَاتِ عَمَّاتِكَ وَ بَنَاتِ خَالِكَ وَ بَنَاتِ خَالاَتِكَ اَللاَّتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَ اِمْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ
اَلنَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ اَلْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلاَ يَكُونَ عَلَيْكَ
حَرَجٌ وَ كَانَ اَللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً (۵۰) تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ مَنِ اِبْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْكَ
ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَ لاَ يَحْزَنَّ وَ يَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَ اَللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَانَ اَللَّهُ عَلِيماً حَلِيماً (۵۱) لاَ يَحِلُّ
لَكَ اَلنِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَ لاَ أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَ لَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلاَّ مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَ كَانَ اَللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيباً (۵۲)
يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَدْخُلُوا بُيُوتَ اَلنَّبِيِّ إِلاَّ أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَ لَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ
فَانْتَشِرُوا وَ لاَ مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي اَلنَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَ اَللَّهُ لاَ يَسْتَحْيِي مِنَ اَلْحَقِّ وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعاً
فَسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اَللَّهِ وَ لاَ أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً
إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اَللَّهِ عَظِيماً (۵۳) إِنْ تُبْدُوا شَيْئاً أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اَللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً (۵۴)

ص: ۲۸۹

معنای واژه ها

□
۵۰[افاء اللّه علیک]

:غنایم و انفال به تو داده است.

۵۱[ترجی]

:ارجاء به تأخیر انداختن است.

[و تؤوی]

:ایواء به معنای جا و پناه دادن به کسی است.

مراد این است که آنها را به خودت نزدیک کن.

۵۳[غیر ناظرین اناه]

:أنی الطعام یأنی:غذا پخته و آماده شد.یعنی بی آن که پخته و آماده شدن غذا را انتظار کشید.

خدا نگهبان هر چیزی است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در این آیات سخن از رابطهٔ زناشویی،میان پیامبر(ص)و بعضی از زنان اوست.پیش از ورود در بحث به دو مورد توجه باید کرد:

اوّل:وجود آیاتی در قرآن کریم که رسول(ص)را از برخی از امور نهی

می کند یا برخی چیزها را بر او واجب می شمارد یا او را به سبب برخی از کارهایش سرزنش می کند یا بعضی اسرار او را فاش می سازد چنان که در ازدواجش با زینب دختر جحش،همه اینها دلیل بر این است که قرآن از سوی خودش نیست بلکه وحی خداست.لحن قرآن حاکی از این است که متکلم دیگری است غیر از او،زیرا اگر متکلم خود او بود نه خود را سرزنش می کرد و نه نهی از چیزی.

دوم:در قرآن همان گونه در احادیث،بعضی از احکام خاص پیامبر(ص) آمده است.مثل وجوب نماز شب بر او یا جایز بودن بیش از چهار زن عقدی و نیز زناشویی با هر زن که خود را به او هبه کند و خصوصیات دیگری که پاره ای علما شمار آنها را به هفده خصوصیات رسانده اند.با آن که ۱۰/ دیگری از این مواهب برخوردار نیست اگر چه از رهبران دینی اسلامی باشد ولی از آن می توان استنباط کرد که پیشوا می تواند از امتیازاتی برخوردار باشد و شایسته است که جامعه آنها را بشناسد و مراعات کند.از همۀ این امور مهمتر ارزشی است که باید به وقت رهبر داد.

با آن که همۀ افراد جامعه حق دارند که خود را به رهبر نزدیک کنند ولی باید این نکته را هم بفهمند که رهبر نیز وقتش محدود است،پس نباید نشستن در مجلس او را به درازا کشانند به این عنوان که می خواهند از علم و تجارب او استفاده کنند مگر به مقدار نیاز و ضرورت.و این برای این است که نفع وجود او به همگان برسد،زیرا اگر رهبر بنا باشد وقت خود را در موضوعات بی فایده بگذراند دیگر برای نظر کردن در امور ملك و ملت وقتی برایش باقی نخواهد ماند.مثل مطالعه،یا تفکر یا تصمیم گیری یا ترتیب نقشه ها برای کار.مسلم است که چون دستگاه رهبری ناتوان باشد زیانش به همۀ افراد جامعه می رسد.

از این رو است که در آیات این بخش مردم را از بیگاه به حضور رسول اللّه رسیدن و مدتی دراز نشستن و سخنان بیهوده گفتن،نهی می نماید یا آن که آن قدر بنشینند تا طعام حاضر شود.با همۀ اینها رهبری نباید رابطه اش را با مردم قطع کند تا از مردم دور افتد.

ص :۲۹۱

شرح آیات:

[۴۹]

اگر کسی زنی را عقد کند ولی پیش از آن که با او نزدیکی کند طلاقش گوید،نگه داشتن عده بر آن زن واجب نیست.بلکه می توان بلافاصله با مرد دیگری زناشویی کند ولی مرد باید نصف مهر مقرر را به او بدهد ولی بهتر است که چیزی چون طلا یا لباس بر آن بیفزاید تا کسر شأن او را میان همگنان جبران نماید.

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا نَکَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَکُمْ عَلَیْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا فَمَتِّعُوهُنَّ وَ سَرِّحُوهُنَّ سَرَاحاً جَمِیلاً -ای کسانی که ایمان آورده اید،چون زنان مؤمن را نکاح کردید و پیش از آن که با آنها نزدیکی کنید طلاقشان گفتید شما را بر آنها عده ای نیست که به سر آرند.پس آنان را برخوردار کنید و به نیکوترین وجه رهایشان کنید.» یعنی بدون نزاع و جدال یا وارد آوردن تهمت از سوی یکی به دیگری تا بتواند جدایی را توجیه کند.یا آن که از او داغ دل بستاند.این حکم لازم است که در تمام عقود اجتماعی و مالی اجرا گردد.

[۵۰]

سپس به بیان برخی از احکام ازدواج به نسبت به رسول اللّه(ص) می پردازد.ازدواج از شؤون بشری است که شایسته است پیامبران بدان اهتمام ورزند،زیرا پیامبران مقتدای مردم هستند،در همهٔ شؤون از جمله امور اجتماعی.

پس نباید پیامبر به این عنوان که پیامبر است در ازدواج برای خود منعی ایجاد کند.

ازدواجهای پیامبر(ص)بر سه نوع هستند:

اول آن که:از یک جهت با مردم همسان است و از جهتی مخالف مثلا مثل همهٔ مردم زنی به رسول خدا حلال می شود بعد از عقد و مهر ولی از آن جهت که هر تعداد زن برای پیامبر جائز است و مردم دیگر فقط می توانند چهار زن بگیرند پیامبر با مردم دیگر تفاوت می یابد.

«یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَکَ أَزْوَاجَکَ اللاَّتِی آتَیْتَ أُجُورَهُنَّ -ای پیامبر بر تو حلال کردیم زنانی را که مهرشان را داده ای.»

حماده الحلبی گوید از امام صادق(ع)در معنی این آیه پرسیدم که چند زن بر آن حضرت حلال بود فرمود:هر چه اراده می کرد. (۱)

دوم:آن گونه ازدواج که همانند ازدواج دیگر مؤمنان است مثل ازدواج با کنیزان و خویشاوندان.

« وَ مٰا مَلَکَتْ یَمِینُکَ مِمّٰا أَفٰاءَ اللّٰهُ عَلَیْکَ -و آنان را که به عنوان غنایم جنگی که خدا به تو ارزانی داشته است مالک شده ای.» کنیز زنی است که انسان مالک او شده و او یا در جنگ اسیر شده و یا او را خریده اند.قرآن به تعبیر«مالک شده ای»اکتفاء نکرد،بلکه«به عنوان غنایم جنگی»را نیز به آن افزود تا به پیامبر بگوید که ازدواج بدون پرداخت بها ممکن نیست پس اگر با پرداختن بها یا مهر نیست به وسیله اسیر گرفتن باشد که در آن نیز زحمت و رنجی در مقابل ازدواج برده می شود.

از کسانی که بر رسول خدا(ص)جایز است که با آنها ازدواج کند نزدیکان و خویشاوندان است:

« وَ بَنٰاتِ عَمِّکَ وَ بَنٰاتِ عَمّٰاتِکَ وَ بَنٰاتِ خٰالِکَ وَ بَنٰاتِ خٰالاٰتِکَ اللاّٰتِی هٰاجَرْنَ مَعَکَ -دختر عموها و دختر عموها و دختر داییها و دختر خاله های تو را که با تو مهاجرت کرده اند.» اما آنها که با او مهاجرت نکرده اند و در مکه مانده اند ازدواج پیامبر(ص) با آنها جایز نیست.

سوم:احکامی که فقط به رسول اللّه امتیازی می دهد نه دیگر مؤمنان،و آن زنی است که خود را به پیامبر هبه کند.رسول اللّه(ص)می تواند با او ازدواج کند.

نه دیگری.

« وَ امْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهٰا لِلنَّبِیِّ إِنْ أَرٰادَ النَّبِیُّ أَنْ یَسْتَنْکِحَهٰا خٰالِصَةً لَکَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ -و نیز زن مؤمنی را که خود را به پیامبر بخشیده

ص:۲۹۳

۱- ۲۶) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۲۹۱.

باشد هر گاه پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد.این حکم ویژهٔ تو است نه دیگر مؤمنان.» در این آیه تأکید شده که این موهبت و امتیاز ویژهٔ پیامبر است نه شخص دیگر از مؤمنان.

حلبی گوید:از امام صادق(ع)پرسیدم در باب زنی که خود را به پیامبر هبه می کند،آیا بدون مهر است؟امام فرمود:

«این مخصوص پیغمبر است.اما برای غیر او جایز نیست تا در عوض،پیش از دخول به او چیزی به او دهـد،کم یا زیاد حتی یک جامه یا یک درهم». (۱)

از محمد بن قیس از امام باقر روایت شده که:

«زنی از انصـار نزد پیـامبر(ص)آمـد،و بر او داخل شـد و آن حضـرت در خانـهٔ حفصه بود.زن خود را به جامه و شانه زدن موی آراسـته بود.چون وارد شـد گفت:یـا رسول اللّه،زن از شوهرش خواسـتگاری نمی کنـد و من زنی بـدون شویم.مـدتی است که شوهری ندارم و نیز صاحب فرزندی نیسـتم.آیا شـما را نیازی هست.اگر نیازی هست،خود را به تو می بخشم،اگر بپذیری.پیامبر گفت:نیک است و در حق او دعا کرد.سپس گفت:ای زن انصاری!خدا تو را از پیامبر خود پاداش خیر دهد.

مردان شـما مرا یـاری کردنـد و زنانتـان بـه مـن میـل نمودنـد.حفصه به او گفت:چه زن کم حیـایی هسـتی و در برابر مردان چه جسارتی نشان می دهی.پیامبر فرمود،ای حفصه از سرزنش او باز ایست که او از تو بهتر است.به پیامبر خدا رغبت کرده و تو او را ملامـت می کنی و عیـب می گیری.سـپس به او گفت:بـازگرد،خـدا تـو را رحمت کنـد.که به سـبب میـل کردنت به رسـول خدا،خدا بهشت را بر تو واجب کرد.بعدا به تو خبر خواهم داد.در این حال خدای عز و جل این آیه را فرسـتاد«و زن مؤمنی که خود را به پیـامبر بخشـیده باشـد،هر گـاه پیـامبر بخواهـد او را به زنی گیرد این حکم ویژه توست نه دیگر مؤمنـان».پس خـدای تعالی هبه کردن آن زن خود را به

۱- ۲۷) -همان منبع.

پیامبرش بر او حلال نمود و این برای دیگران حلال نیست».

تأکید چهارم که قرآن می افزاید این است که می گوید این حکم مخصوص پیامبر است و مؤمنان را در ازدواج احکام دیگری است که با آنچه خاص پیامبر است فرق می کند.

« قَدْ عَلِمْنٰا مٰا فَرَضْنٰا عَلَیْهِمْ فِی أَزْوٰاجِهِمْ -ما می دانیم دربارهٔ زنانشان و کنیزانشان چه حکمی کرده ایم.» از جمله وجوب مهر است که هیچ کس بجز پیامبر حق ندارد بدون مهر با زنی ازدواج کند.و سبب این است که مهر واجب شده تا زنان را در برابر هرزگیهای بعضی از مردان شهوت ران ضمانت کند.ولی پیامبر معصوم است از این که به زن خود ستم روا دارد و تا دیگر برای کسی در این باب جای سخن نماند چنین گوید:

« لِکَیْلاٰ یَکُونَ عَلَیْکَ حَرَجٌ وَ کٰانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِیماً -تا برای تو مشکلی پیش نیاید و خدا آمرزنده و مهربان است.» [۵۱]

در ادامهٔ مطلب باز هم جنبهٔ دیگری از امتیازات پیامبر را در امر ازدواج بیان می دارد که می فرماید:

« تُرْجِی مَنْ تَشٰاءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤْوِی إِلَیْکَ مَنْ تَشٰاءُ وَ مَنِ ابْتَغَیْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَیْکَ ذٰلِکَ أَدْنیٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْیُنُهُنَّ وَ لاٰ یَحْزَنَّ وَ یَرْضَیْنَ بِمٰا آتَیْتَهُنَّ کُلُّهُنَّ وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ مٰا فِی قُلُوبِکُمْ وَ کٰانَ اللّٰهُ عَلِیماً حَلِیماً -از زنان خود هر که را خواهی به نوبت مؤخّر دار و هر که را خواهی با خود نگه دار.و اگر از آنها که دور داشته ای یکی را بطلبی،بر تو گناهی نیست.و در این گزینش و اختیار باید که شادمان باشند و غمگین نشوند و از آنچه همگیشان را ارزانی می داری باید که خشنود گردند.و خدای داند که در دلهای شما چیست و خداست که دانا و بردبار است.» مفسران در این باب دو گروه شده اند:

اول:آنها که این آیه را به آیهٔ ما قبل ربط می دهند و می گویند«از زنان خود هر که را خواهی به نوبت مؤخردار و هر که را خواهی با خود نگه دار»،خطابش به

پیامبر است.که می توانی از آنان که خود را به تو هبه می کنند،هر کدام را بخواهی بپذیری و با او ازدواج کنی یا رد کنی.اینان در رأی خود به خبری که حلبی از امام صادق(ع)روایت می کند،استناد می کنند.که از معنی آیه پرسید.حضرت فرمود:

«با خود نگه دار یعنی نکاح کند و به نوبت مؤخردار یعنی نکاح نکند». (1)

دوم:آنهایی که آن را به آزاد بودن رسول اللّه در تقسیم وقتش میان زنانش هر گونه که بخواهد تفسیر می کنند.

بنا بر این رأی یعنی ای پیامبر خدا می توانی نزد هر کس از آنها که بخواهی بخوابی و دیگران را ترک گویی.یا اگر شبی را به یکی از آنان اختصاص دادی می توانی اگر صلاح در آن باشد نوبت او را به وقت دیگری موکول کنی.و این امر احتمال نزاع میان زنان را از بین می برد زیرا می دانند که تصمیم فقط با شوی او نه با این زن یا آن زن.

[۵۲]

در آیات پیشین سخن از چیزهایی بود که بر رسول حلال می شد اکنون سخن از چیزهایی است که بر او حرام است.

« لاٰ یَحِلُّ لَکَ النِّسٰاءُ مِنْ بَعْدُ وَ لاٰ أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوٰاجٍ وَ لَوْ أَعْجَبَکَ حُسْنُهُنَّ إِلاّٰ مٰا مَلَکَتْ یَمِینُکَ وَ کٰانَ اللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ رَقِیباً -بعد از این زنان هیچ زنی بر تو حلال نیست و نیز زنی به جای ایشان اختیار کردن هر چند تو را از زیبایی او خوش آید.مگر آنچه به غنیمت به دست تو افتد.و خدا مراقب هر چیزی است.» در این آیه چند قول است:

۱-معنی آیه همان چیزی باشد که از ظاهرش فهمیده می شود.یعنی پس از نزول این آیه برای پیامبر جایز نیست که بر آن نه زن زنی دیگر بیفزاید و نه این که یکی از آنها را طلاق گوید و جای او زن دیگر بگیرد.بجز کنیزان.

۲-در این جا روایاتی است که با این رأی مخالف است،زیرا بعید است

۱- ۲۸) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۲۹۳.

که برای انسان معمولی جایز باشد که زنش را عوض کند و برای پیامبر جایز نباشد.

پس تفسیر آیه این است که جز آنها که بر تو حلال کرده ایم یعنی آنهایی که در آیه «۵۰»از آنان نام برده شده زنان دیگر بر تو حرام است.بنا بر معنی اول آزادی پیامبر در ازدواج متوقف می شود.تا مردم بدانند که ازدواج پیامبر به هدف شهوترانی نیست بلکه هدف والایی دارد.مثلا یک بار با زنی که چند بار شوی او طلاقش داده ازدواج می کند تا عفتش لکه دار نشود یا با زنی ازدواج می کند تا عشیره اش را به طرف خود متمایل سازد.یا با زنی ازدواج می کند تا یک رسم جاهلی را که با مطلقهٔ فرزندخواندگان ازدواج کردن را جایز نمی شمردند باطل سازد.

[۵۳]

سپس خدای بزرگ رابطهٔ میان پیامبر و کسانی را که به خانه اش آمد و شد دارند بیان می دارد و آنان را آداب معاشرت می آموزد.

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلاّ أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ إِلی طَعامٍ غَیْرَ ناظِرِینَ إِناهُ -ای کسانی که ایمان آورده اید!به خانه های پیامبر داخل مشوید،مگر شما را به خوردن طعامی فرا خوانند بی آن که منتظر بنشینید تا طعام حاضر شود.» ۱-داخل شدن به خانه پیامبر باید با اجازهٔ قبلی باشد.

۲-هنگام دعوت به طعام نباید زودتر از موعد رفت و به انتظار طعام نشست.زیرا از آداب مهمان شدن در خانه های دیگران یکی این است که باید در وقت مناسب داخل شد.زیرا به مهمانی رفتن در آغاز روز و به انتظار طعام دقیقه شماری کردن موجب دستپاچگی صاحب خانه می شود.در خبر آمده است که پیامبر در عروسی زینب ولیمه ای داد.خرما و سویق و کشتن گوسفند.و انس را گفت که اصحاب را فرا خواند.آنها فوج فوج از پی یکدیگر می آمدند.انس گفت:

یا رسول اللّه دیگر کسی را ندیدم که دعوت کنم.پیامبر گفت:غذای خود بردارید.

چون مردم متفرق شدند سه نفر ماندند و هم چنان گفتگو می کردند.پیامبر(ص) برخاست ۱۰/ تا آنها هم برخیزند.در حجره ها گشتی زد و بیامد بازهم آن سه تن در جای خود نشسته بودند.حضرت رسول(ص)مردی بود بسیار با حیا.پس بار دیگر

بازگشت.آنها وقتی که پیامبر را دیدند که باز می گردد بازگشتند.و این آیه آمد. (۱)

۳-چون شما را دعوت کرد داخل شوید و حیاء مانع آن نشود که دعوت پیامبر را اجابت کنید.

« فَإِذا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا -و اگر شما را فرا خواندند داخل شوید و چون طعام خوردید پراکنده گردید.» و در نزد پیامبر منشینید حتی اگر هدف مهمی هم داشته باشید مانند استفاده از سخن او یا از سخن دیگران.

« وَ لا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ -نه آن که برای سرگرمی سخن آغاز کنید.» قرآن سپس به بیان پی آمد این نهی می پردازد که نشستن چه بسا به خارج شدن پیامبر از خانه و آزار او بینجامد.و زندگی خانوادگی یا سیاسی او را دچار اختلال کند.

« إِنَّ ذلِكُمْ كانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَ اللَّهُ لا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ -هر آینه این کارها پیامبر را آزار می دهد و او از شما شرم می دارد ولی خدا از گفتن حق شرم نمی دارد.» ۴-بر مهمان است که حرمت خانه را حفظ کند و از آنچه در آن جا جایز نیست بپرهیزد.اگر از روی نیاز با زنان خانه کاری دارد باید از روی ادب با آنان سخن گوید و به مقدار حاجت و از آن سوی حجاب.پس از آمدن این آیه گفتگو با زنان پیامبر جز به این کیفیت منع شد.

« وَ إِذا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتاعاً فَسْئَلُوهُنَّ مِنْ وَراءِ حِجابٍ -و اگر از زنان پیامبر چیزی خواستید از پشت پرده بخواهید.» حکمت این قانون این است که از گناه در امان مانند و این جز به پاکی قلب میسر نمی شود. ۱۰/ و این پاکی قلب میسر نمی شود مگر به دور شدن انسان از

۱- ۲۹) -جوامع الجامع،طبرسی،ج ۲،ص ۳۳۳.این کتاب از سوی بنیاد پژوهشهای اسلامی ترجمه شده که در مرحلهٔ چاپ قرار دارد.

اسباب معصیت و یکی از اسباب معصیت سخن گفتن زن با مرد است هر گاه میان آنها حجابی نباشد و این غریزهٔ زن و مرد است که بسا در این مواقع به هم تمایلی حاصل کنند و کار به معصیت کشد.

« ذٰلِکُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِکُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ -این کار هم برای دلهای شما و هم برای دلهای آنها پاک دارنده تر است.» چون پیامبر این حقیقت را درک می کرد و نمی توانست آن را بپذیرد ناراحت می شد.

« وَ مٰا کٰانَ لَکُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللّٰهِ -شما را نرسد که پیامبر خدا را بیازارید.» ولی خدا راه بر دلهای بیمار و شایبه ناک برمی بندد و بر این مشکل نقطهٔ پایان می نهد و ازدواج زنان او را بعد از مرگش حرام می نماید:

« وَ لاٰ أَنْ تَنْکِحُوا أَزْوٰاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً -و نه آن که زنهایش را بعد از او هرگز به زنی گیرید.» با ملاحظهٔ سبب نزول این آیه در می یابیم که این حکم به زنان پیامبر اختصاص یافت،زیرا منافقین به بعضی از آنها نظر داشتند و آرزومند آن بودند که پس از وفات پیامبر با آنها زناشویی کنند ولی خدا این ازدواج را حرام ساخت.

احترام خانهٔ رسالت اقتضا داشت که زنان پیامبر در میان مردم ظاهر نشوند و با مردان جز از پشت پرده سخن نگویند و حال آن که این امور برای زنان دیگر در صورتی که حدود شرع را در حجاب و عفاف رعایت کنند منعی ندارد.

علی بن ابراهیم گوید:وقتی که این آیه نازل شد که«پیامبر بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و زنانش مادران آنها هستند»ازدواج زنان پیامبر بر مسلمانان حرام شد.طلحه خشمگین شد و گفت:محمد زنانش را بر ما حرام کرد ۱۰/ ولی او خود با زنان ما ازدواج می کند.اگر محمد از دنیا برود بین خلخالهای زنانش خواهیم نشست همان گونه که او بین خلخالهای زنان ما می نشیند.خدای عز و جل این آیه نازل کرد:«شما را نرسد که پیامبر خدا را بیازارید و نه آن که زنهایش را بعد از او

هرگز به زنی گیرید». (۱)

چه بسا هدف این منافقین آزار دادن رسول اللّٰه بود ولی آنها این قصد را در دل می نهفتند و یا توجیهاتی برای آن می آوردند.مثلا اگر او می تواند با زنان ما ازدواج کند عکس آن هم باید درست باشد ولی خدا نیز آنان را به کنایه مورد تهدید قرار می دهد:

« إِنَّ ذٰلِکُمْ کٰانَ عِنْدَ اللّٰهِ عَظِیماً -این کار در نزد خدا گناهی بزرگ است.» تفسیر دیگری نیز از این آیه هست که چهرهٔ دیگری از جنبهٔ حکیمانهٔ آن را بیان می دارد.زنان پیامبر در موقعیتی بودند که بعضی ها را که طالب قدرت و شهرت بودند به طمع ازدواج با آنها می انداخت.تا از مکانتی اجتماعی برخوردار شوند یا کم کم خود را از اهل بیت آن حضرت به حساب آورند.و منعی که از سوی خدا آمده برای جلوگیری از این گونه سوء استفاده هاست.

شاید این آیه به گونه ای ناآشکار به این نکته اشاره داشته باشد که بهره برداری از موقعیت زنان پیامبر برای دستیابی به موقعیتهای سیاسی یا اجتماعی جایز نیست؛امری که-متأسفانه-بعد از رحلت پیامبر خدا(ص)در میان مسلمانان عملا رخ داد.

[۵۴]

خدای تعالی آن گاه به منافقین تأکید می کند که او از حقیقت حالشان آگاه است:

« إِنْ تُبْدُوا شَیْئاً /۱۰ أَوْ تُخْفُوهُ -اگر چیزی را آشکار کنید یا مخفی دارید.» یعنی بدان تصریح کنید تا در پس پردهٔ توجیهات مخفی دارید تا کسانی را که نمی دانند بفریبید.

« فَإِنَّ اللّٰهَ کٰانَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیماً -در هر حال خدا به هر چیزی آگاه است.»

ص:۳۰۰

۱- ۳۰) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۲۹۸.

بالآخره،این آیهٔ شریفه جا دارد چون چراغی فرا راه مسلمانان قرار گیرد تا در هر جا رهبر خویش را محترم دارند و برای او بر عهدهٔ خود حقوقی قایل شوند تا رهبر هم مجال آن یابد که به نیکوترین وجه به خدمت امت اسلامی قیام کند و به اهداف خود نایل آید.

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۵۵ تا ۶۲]

اشاره

لاٰ جُنٰاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبٰائِهِنَّ وَ لاٰ أَبْنٰائِهِنَّ وَ لاٰ إِخْوٰانِهِنَّ وَ لاٰ أَبْنٰاءِ إِخْوٰانِهِنَّ وَ لاٰ أَبْنٰاءِ أَخَوٰاتِهِنَّ وَ لاٰ نِسٰائِهِنَّ وَ لاٰ مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُهُنَّ وَ اِتَّقِينَ اَللّٰهَ إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً (۵۵) إِنَّ اَللّٰهَ وَ مَلاٰئِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى اَلنَّبِيِّ يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً (۵۶) إِنَّ اَلَّذِينَ يُؤْذُونَ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اَللّٰهُ فِي اَلدُّنْيٰا وَ اَلْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذٰاباً مُهِيناً (۵۷) وَ اَلَّذِينَ يُؤْذُونَ اَلْمُؤْمِنِينَ وَ اَلْمُؤْمِنٰاتِ بِغَيْرِ مَا اِكْتَسَبُوا فَقَدِ اِحْتَمَلُوا بُهْتٰاناً وَ إِثْماً مُبِيناً (۵۸) يٰا أَيُّهَا اَلنَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوٰاجِكَ وَ بَنٰاتِكَ وَ نِسٰاءِ اَلْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلاَبِيبِهِنَّ ذٰلِكَ أَدْنىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلاٰ يُؤْذَيْنَ وَ كٰانَ اَللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً (۵۹) لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ اَلْمُنٰافِقُونَ وَ اَلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ اَلْمُرْجِفُونَ فِي اَلْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لاٰ يُجٰاوِرُونَكَ فِيهٰا إِلاّٰ قَلِيلاً (۶۰) مَلْعُونِينَ أَيْنَمٰا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَ قُتِّلُوا تَقْتِيلاً (۶۱) سُنَّةَ اَللّٰهِ فِي اَلَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اَللّٰهِ تَبْدِيلاً (۶۲)

ص: ۳۰۱

معنای واژه ها

۵۵[جناح]

:گناه.

۵۹[یدنین علیهن]

:فرو پوشند.

[جلابیبهنّ]

:جلباب پوشش زن است که بدان وسیله سر و صورت خویش را می پوشاند.

۶۰[و المرجفون]

:ارجاف،پراکندن باطل و اخبار دروغ است.

[لنغرینک بهم]

:اغراء به معنای فراخواندن به انجام کاری با تشویق و ترغیب به آن.مراد این است که ما ای پیامبر خدا تو را بر آنان چیرگی و تسلط می بخشیم.

بر او درود فرستید و سلام کنید

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در این درس نیز دنبالۀ سخن از زنان پیامبر است و ضرورت حجاب کردن آنهاست از بیگانگان؛اعم از زنان یا مردان مگر در مواردی که استثنا شده باشد.

این زنان باید از زنان غیر مؤمن هم حجاب کنند،زیرا ممکن است که زنان غیر مؤمن با آنان همنشین شوند،سپس نزد مردان روند و جمال آنان را بر ایشان وصف کنند،زیرا آنان از لحاظ دینی در این عمل خود منعی نمی بینند.

سپس دنبالۀ سخن از زنان پیامبر به خود پیامبر کشیده می شود و پیش از این گفتیم که رابطه میان خانوادۀ پیامبر(ص)و خود پیامبر(ص)رابطۀ استواری است،

زیرا بنا بر مثل«پشت سر هر مرد بزرگی زنی قرار دارد».باید خانوادهٔ مردی به آن عظمت خانواده ای صالح و مبارك و در خور عظمت او باشد.

پس از این آیه خدای تعالی ما را فرا می خواند که بر پیامبر اکرم درود فرستیم زیرا خدا و فرشتگان بر او درود می فرستند.دنباله سخن آزاری است که در زمان حیات آن حضرت از منافقین به او رسیده است و نیز بعد از وفاتش.بعد از وفات از آن رو که برنامه های او را اجرا نکردند و در برابر او مسئولیتهای خود را به انجام نرسانیدند.قرآن آن کسانی را که به آزار وی می کوشیدند تهدید کرده که از شهر اخراج خواهند شد و ریشه آنها بر کنده خواهد گشت.همچنین زنان مؤمنه را توصیه می کند به ضرورت حجاب،و نگهداشتن خود از آزار منافقان و کسانی که در دلهایشان شایبهٔ ریب و ریاست.

شرح آیات:

اشاره

[۵۵]

در این آیه پاره ای از حدود حجاب را بیان می دارد و نیز کسانی را بر می شمارد /۱۰ که زنان پیامبر می توانند از آنها حجاب نکنند.

« لاٰ جُنٰاحَ عَلَیْهِنَّ -زنان را گناهی نیست.» یعنی زنان پیامبر مورد عتاب واقع نمی شوند اگر از کسانی که در این آیه آمده است حجاب نکنند:

« فِی آبٰائِهِنَّ وَ لاٰ أَبْنٰائِهِنَّ وَ لاٰ إِخْوٰانِهِنَّ وَ لاٰ أَبْنٰاءِ إِخْوٰانِهِنَّ وَ لاٰ أَبْنٰاءِ أَخَوٰاتِهِنَّ -اگر در نزد پدر و پسر و برادر و برادرزاده و خواهرزاده.» بدون حجاب ظاهر گفتگو کنند.و سپس می افزاید:

« وَ لاٰ نِسٰائِهِنَّ وَ لاٰ مٰا مَلَکَتْ أَیْمٰانُهُنَّ -و زنان همدین خود یا کنیزان خود.» کنیزان را استثناء کرد،زیرا اگر مقرر بود که از آنان نیز حجاب کنند موجب حرج و تکلیف ما لا یطاق می شد،زیرا کنیزان اگر چه از جوامع کافر باشند از آن جوامع بریده اند و هیچ رابطه ای با آن ندارند.در آیه لطیفه ای است که مفسران

ص :۳۰۳

متعرض آن شده اند و آن سکوت از دایی و عمو است.پس زنان پیامبر حق نداشتند نزد این دو بنشینند.زیرا دایی و عمو نیز پسرانی داشتند که نسبت به آن زنان بیگانه بودند و بسا دایی و عمو برای پسر خود برادرزاده یا خواهرزادهٔ خود را(که زوجهٔ پیامبر بود)وصف می کردند.قانون حجاب از زنان پیامبر تسری می کند و شامل همهٔ زنان مسلمان می شود ٪۱۰ جز حجاب از دایی و عمو که خاص زنان پیامبر(ص)است.

در آیه سخنی از پدر شوهر و پسر شوهر به میان نیامده،زیرا عملاـ وجودی نداشتند.یعنی پیامبر(ص)نه دارای پدر بود و نه پسر.آن گاه قرآن زنان پیامبر را به تقوا فرمان می دهد.

« وَ اتَّقِينَ اللّهَ -و باید که از خدا بترسید.» این تأکید به دو سبب است:

یکی آن که:زنان پیامبر نپندارند حال که با رسول اللّه پیوند دارند دیگر از هر مسئولیتی مبرّی هستند.بلکه مهمتر از پیوند ظاهری،پیوند واقعی و معنوی است که جز با پرهیزگاری میسر نشود.

دوم:تقوا برترین عاملی است برای حفظ انسان از تعدی از حدود شریعت.

و تا در کسی روح تقوی نباشد نمی تواند ملتزم به بسیاری از احکام شرع باشد.

طبیعت بشر این است که دلش می خواهد آزاد و بی بندوبار باشد و هیچ چیز مانع این آزادی و بی بندوباری همانند تقوی نیست.در یکی از تفاسیر آمده است که نقل کلام از غیبت به خطاب که«از خدا بترسید»دلیل بر تأکید در امر حجاب است یعنی به راه تقوی بروید در آنچه بر شما امر شده،و به آن گردن نهید. (۱)

« إِنَّ اللّهَ كانَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً -که خدا بر هر چیزی ناظر است.»

صلوات و درود بر پیامبر

[۵۶]

پس از بیان عظمت و اعتلای مقام رسول اکرم(ص)اکنون این امتیاز

۱- ۳۱) -تفسیر جوامع الجامع،ص ۳۷۷.

را بر او ارزانی می دارد که از مؤمنـان می خواهـد که بر او صـلوات فرسـتند و تسـلیم فرمانروایی او باشـند.پس محیط اجتماعی کمال نمی یابـد مگر از خلال صـلوات بر محمـد(ص)و تسـلیم در برابر او.اکنون بنگریم که معنی صـلوات چیست؟ اصل معنی صلاـه تعطف و مهربـانی است-چنـان که پیش از این گفـتیم- /۱۰ امـا صـلوات بر پیـامبر،دعاء به درگاه خداونـد است تا بر او رحمـت فرسـتد و درجتش را فرا برد و به مقـام محمـود رسانـد.مقامی که به او وعـده داده شـده بود.امـا در بـاب درود خـدا بر پیامبرش باید به این نکته توجه داشت که همواره نظر به غایات است نه به مبادی.مثلا وقتی که می گوییم خدا دوست می دارد یا خشم می آورد یا انتقام می کشد به این معنی نیست که این حالات بر او عارض می گردد و نعوذ باللّه در او تغییری به وجود می آورد چنـان که در نفوس و اجسـام،دگرگونی حاصـل می شود.پس توجه یا محبت خـدا به انسان هـدایت اوست و انعام بر اوست.و درود او بر پیـامبرش به معنی اسـتجابت دعـاست در حق او و به سـبب او،و صـلوات ملائکه بر پیامبر(ص) به معنی دعا کردن در حق اوست نزد پروردگارشان و تأیید متابعان اوست.

اما صلوات مؤمنان بر محمد(ص)که در هر وقت که نام او برده می شود باید بر زبان آید به معنی دعا در حق اوست و تقرب به مقام ارجمند او.از جمله حکمتهای آن:

اول:تصـحیح عقیدهٔ مسـلمان است که واجب است مسـلمان از پیامبرش به هنگام بردن نامش تجلیل کند.اما نه مسـتقیما بلکه از خدا بخواهد که بر او درود فرسـتد تا پای از جادهٔ توحید بیرون ننهد و در همان وقت علاقه و ارتباطش به پیامبر وسیلهٔ تقرب او گردد.

دوم:این وظیفـهٔ ماست در برابر پیامبری که خود را به خاطر بشـریت به رنـج افکنـده و در راه تبلیغ دینش و هدایت مردم تحمل آزار آنان کرده است،که باید انجام پذیرد.

سوم:سود صـلواتی که بر محمـد می فرستیم به خود ما برمی گردد.زیرا دعا در حق مؤمن سودش به دعا کننـده هم می رسد.از امام صادق(ع)روایت شده که:

ص :۳۰۵

«دعای مسلمان به برادرش سبب افزون شدن رزق دعا کننده می شود و بلاء را از او دور می گرداند.و خدا او را می گوید که همان دعا در حق خودت هم باشد». (۱)

رسول اکرم می فرمود که:

«هیچ پیامبری را آن قدر که مرا آزار داده اند،آزار نداده اند».

آری صلوات ما گونه ای سپاسگزاری از اوست به خاطر هدایت و سعادتی که ما را ارزانی داشته.

وقتی از خدا می خواهیم که درجهٔ او را از جهت مادی و معنوی فرا برد سبب می شود که درجهٔ ما نیز که متابعان او هستیم بالا رود.

در حدیثی از حضرت رسول روایت شده که:

«هر کس بر من صلوات فرستد خدا و فرشتگانش بر او صلوات می فرستند حال هر کس خواهد کمتر فرستد و هر که خواهد بیشتر». (۲)

پیامبر پیشوای ماست در دنیا و آخرت.هر چه درجه اش و مقامش بالاتر شود درجات مؤمنان نیز فراتر خواهد رفت.از امام صادق(ع)روایت شده که:

«مردی نزد پیامبر آمد و گفت:یا رسول اللّه صلواتم را بر تو تقدیم می دارم...حضرت فرمود این برای هزینهٔ دنیا و آخرتت کافی است»(همان جا).

و در روایت دیگر آمده است که:

«رسول اللّه روزی آمد در حالی که شادمانی در چهره اش نمودار بود.سپس گفت که جبرییل نزد او آمده و گفته است یا محمد آیا راضی می شوی که اگر یکی از افراد امت تو بر تو یک بار صلوات فرستد،من ده بار بر او صلوات فرستم و اگر یک بار بر تو سلام کند من ده بار بر او سلام کنم»(همان جا).

و حتی در دنیا،زیرا در این جهان هر چه مقام و درجت رسول اکرم بالاتر

۱- ۳۲) -بحار الانوار،ج ۹۳،ص ۳۸۸.

۲- ۳۳) -البصائر،ج ۳۲،ص ۶۲۸.

رود شأن و مقام مسلمانان نیز فراتر خواهد رفت.

چهارم:صلوات بر محمد(ص)از وسایل استجابت دعاست بنده اگر هزار بار خدایش را بخواند اجابت نخواهد کرد تا دعای خود را به صلوات آغاز کند و به صلوات ختم کند.

رسول اکرم فرمود:

صلوات شما بر من اجابت دعای شما و زکات اعمال شماست.

امام علی(ع)فرمود:

«دعا هم چنان در پردهٔ حجاب است تا دعا کننده بر محمد و آل محمد صلوات فرستد».

امام صادق(ع)فرماید:

«هر کس او را نزد خدا حاجتی باشد،باید نخست بر محمد و آل او صلوات فرستد سپس نیاز خود بخواهد.سپس دعای خود را به صلوات بر محمد و آل او پایان دهد». (۱)

اما هدف مستقیم صلوات،تسلیم در برابر پیامبر است و پیشوا و الگو قرار دادن او.علامهٔ مجلسی در کتاب بحار الانوار خود در تفسیر این آیه یک باب کامل اختصاص داده است.

« إِنَّ اللّٰهَ وَ مَلاٰئِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً -خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند ای کسانی که ایمان آورده اید بر او درود بفرستید و در برابرش کاملا تسلیم باشید.» /۱۰ و چه شکوهمند است که بنده دعوت پروردگارش را اجابت کند و بر پیامبر او صلوات فرستد،سپس در یک گروه الهی که ملائکه مقرب نیز جزء آن هستند وارد شود.ولی چنان نیست که هر گونه صلواتی چنین ارتباط و انتسابی را سبب شود.کسی که این عبارت تابناک را بر زبان می آورد باید عقلا به تمام حدود آن

۱- ۳۴) -بحار الانوار،ج ۹۴،ص ۵۴.

آگاه باشد و به جسم و جوارح تسلیم او گردد.تا بتوان گفت در شمار صلوات فرستندگان بر ذات اقدس محمدی قرار دارد.

هنگامی که بر او صلوات می فرستیم محبت و احترام او در دلهای ما جای می گیرد و در زمره عاشقان او در می آییم و چون در این زمره وارد شدیم اطاعت از فرمانهای او برای ما آسان است.امروزه در روانشناسی این معنی ثابت شده که نیرومندترین عامل فرمانبرداری عشق است.فرزند که از مادر اطاعت می کند به سبب عشقی است که به او دارد نه ترس از او.در مقابل هم مادر حاضر است برای فرزند خود هر گونه فداکاری کند،زیرا او را دوست می دارد.

[۵۷]

هر کس از رسول اللّه دور است از رحمت خدا دور است.این دورشدگان از رحمت خدا هستند که پیامبر را می آزارند.این آزردن گاه آزردن مستقیم اوست و گاه آزردن ذرّیّه و خاندان اوست.به مخالفت با آنها و هر چه همانند آن باشد.

در این آیه ملاحظه می کنیم که نخست سخن از آزار خداست سپس رسول او و این دو قرین هم قرار گرفته اند.یعنی آزردن رسول همان آزردن خداست.

«إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللّهُ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ ۱۰/ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِیناً -هر آینه کسانی را که خدا و پیامبرش را آزار می دهند خدا در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خوار کننده مهیا کرده است.» اینان به جای صلوات بر محمد و آل او که بر آنان واجب است بینی او را و اهل بیت و پیروانش را آزار می دهند و گرفتار لعنت خدا می شوند.در دنیا،بدین که از برکات او دور می افتند و در آخرت بدین گونه که از شفاعت او محروم می شوند.

از این آیه استنباط می کنیم که ملتی که رهبران دینی و الهی خود را می آزارند،اعم از این که با آنها مخالفت ورزند یا آنان را حقیر شمارند هم در دنیا عذاب می بینند و هم در آخرت.در حالی که ملتهایی که بر خلاف اینان عمل می کنند در دنیا و آخرت از نعمت و عزت بهره مند هستند.امت اسلامی در هر زمان که اطاعت از دستگاه رهبری دینی خود را شعار خود قرار داده پیروزمند بود و برتر از

هر امت دیگر و چون پیشوایان را به دیده حقارت نگریست و آنان را رها کرد گرفتار نابودی و عقب ماندگی شد.

[۵۸]

بعضی از مردم نابکار هستند که در آزار دادن دستشان به رسول خدا نمی رسد،اینان به آزار دادن مؤمنان می پردازند،اینان هم از عذاب دنیوی و اخروی بی بهره نیستند،زیرا آزار مؤمنان سبب آزار پیامبر می شود و آزار پیامبر سبب آزار خدای تعالی.

در تاریخ نوشته شده که ابو طالب پدر علی(ع)از همهٔ مؤمنان درجتش برتر بود و به رسول اللّه نزدیکتر از دیگران.به گونه ای که سالی را که ابو طالب وفات کرد پیامبر سال غم نامید.در واقع ابو طالب به منزلهٔ پدر مهربان او بود.ولی در بعضی از کتب روایاتی است که می خواهند شخصیت او را لکه دار کنند.

وقتی به هدف نویسندگان این روایات توجه می کنیم می بینیم که قصد اصلی آنها از جعل این مطالب اهانت به قهرمان اسلام علی بن ابی طالب است.

زیرا هر چه تفحص کرده اند در شخصیت امام نقصی نیافته اند، ۱۰/ پدر او را هدف تیر اتهام قرار داده اند.سپس وقتی تحقیق می کنیم می بینیم که این روایات در عهد بنی امیه جعل شده اند و اینان را دل از کینهٔ علی و خاندان او لبریز بود.

« وَ الَّذِینَ یُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنٰاتِ بِغَیْرِ مَا اکْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتٰاناً وَ إِثْماً مُبِیناً -کسانی که مردان مؤمن و زنان مؤمن را بی هیچ گناهی که کرده باشند می آزارند تهمت و گناه آشکاری را بر دوش می کشند.» بهتان تهمتی است که حقیقت نداشته باشد.هنگامی که قرآن آزار اینان را چنین وصف می کند می خواهد نخست از مؤمنان رفع هر گونه تهمت کند.اما گناه آشکار گناهی است که شخص از روی عمد و آگاهی مرتکب آن شده باشد.از حضرت رضا(ع)روایت شده:

«هر کس مرد مؤمن یا زن مؤمنی را تهمت برنهد یا دربارهٔ او بگوید چیزی را که در او نیست خدای تعالی در روز قیامت او را روی تلی از آتش قرار می دهد تا از

عهدهٔ آنچه دربارهٔ او گفته بیرون آید». (۱)

و از امام صادق(ع)روایت شده:

«چون روز قیامت برسد منادی ندا در خواهد داد:آنان که از اولیاء من روی برمی گردانیدند کجایند؟.پس قومی برمی خیزند که در صورتهایشان گوشت نیست.گویند اینان هستند آزاردهندگان مؤمنان...سپس فرمان می شود که آنان را به جهنم برند». (۲)

[۵۹]

« یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِأَزْواجِکَ وَ بَناتِکَ وَ نِساءِ الْمُؤْمِنِینَ یُدْنِینَ عَلَیْهِنَّ مِنْ جَلاٰبِیبِهِنَّ -ای پیامبر به زنان و دختران خود و زنان مؤمنان بگو،که چادر خود را بر خود فرو پوشند.» /۱۰ جلابیب جمع جلباب است و آن به معنی چادر یا عباء است.خدای تعالی زنان و دختران را به پوشیدن عبا یا چادر امر فرموده،تا کسی نتواند لباسهایی را که بر تن دارند ببیند،زیرا ممکن است آشکار شدن آن لباسها برای دیگران شایسته نباشد.

آن گاه هدف مهمتری را بیان می دارد:

« ذٰلِکَ أَدْنیٰ أَنْ یُعْرَفْنَ فَلاٰ یُؤْذَیْنَ وَ کانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِیماً -این مناسب تر است.تا شناخته شوند و مورد آزار واقع نگردند و خدا آمرزنده و مهربان است.» «شناختن»را دو تفسیر است:

۱-از زنان دیگر شناخته شوند،که آنان وابسته به خاندان نبوت هستند یا از خاندان فلان مؤمن.و این آزار گاه به گفتن سخنان زشت و ناهنجار است و گاه به طریقی دیگر.

۲-یا به این معنی است که زیباییها و زینتهایشان شناخته شود برخی از زنان مسلمان حجاب را به تمامی رعایت نمی کنند ولی این کار به هدف فساد کردن

۱- ۳۵) -تفسیر نمونه،ج ۱۷،ص ۴۲۴.

۲- ۳۶) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۳۰۶.

نیست.بلکه مربوط است به عوامل تربیتی یا فرهنگی منفی.یا به سبب عدم توجه به امور دینی.این امر سبب می شود که برخی از مردان آنان را به زبان و غیر آن آزار رسانند.

در تفسیر قمی،در شأن نزول این آیه آمده است که زنان از خانه به مسجد می آمدند تا پشت سر پیامبر نماز بخوانند.شب هنگام که برای نماز مغرب یا عشا می آمدند عده ای از جوانان در تاریکی می نشستند و متعرض آنان می شدند. (۱)

[۶۰]

حجاب را دو جانب است.در همان حال که زنان را امر به حجاب می کند مردان را از آزار آنان باز می دارد.یعنی همان گونه که حجاب بر زنان واجب است بر مردان نیز واجب است که دیده فرو بندند و به زنان ننگرند.در این جا نیز منافقان مورد حمله واقع شده اند،آنان که در دلهایشان بیماری است.بویژه آن که منافقان را رسم بر آن بود که در شهر به دروغ شایعه پراکنی کنند.

« لَئِنْ لَمْ یَنْتَهِ الْمُنٰافِقُونَ وَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِی الْمَدِینَهِ -اگر منافقان و کسانی که در دلهایشان مرضی است و آنها که در مدینه شایعه می پراکنند،از کار خود باز نایستند.» منافق را دو شخصیت است:یکی ظاهری و آن شخصیتی است که با آن در جامعه زندگی می کند و در میان مسلمانان.و دیگر شخصیتی باطنی که ضد آن دو است هم ضد مسلمانان است و هم ضد اسلام.اما بیمار دل کسی است که در او عقده ها باشد و انواع بیماریهای روانی و او می خواهد از چنگ آنها خلاص شود و تشفی از این بیماری ها انتقام از افراد جامعه است.اما شایعه پراکنان سرشتشان تضعیف نفوس جامعه است و پراکندن سستی و بیم در صفوف ملت کارشان اشاعهٔ زشتکاریها و اخبار منفی در جامعه.در این آیه معنی«آزار»در آیهٔ پیشین تشریح

۱- ۳۷) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۳۰۷.

شده است.

جامعه و دستگاه رهبری دینی باید با این سه دسته از افراد مبارزه کنند تا بتوانند به راه ارتقاء خود فرا روند.در پایان این درس راه بر افکندن آنان را نشان می دهد:

« لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ -تو را بر آنها مسلط می کنیم.» تا آنان را از شهر بیرون کنی و جامعه را از پلیدی وجود آنان پاک سازی. ثُمَّ لا يُجاوِرُونَكَ فِيها إِلاّ قَلِيلاً

-تا از آن پس جز اندکی با تو در شهر همسایه نباشند.» تبعید این گروه کار مهمی است،زیرا سرشت اینان افساد است و راه حلی جز ریشه کن کردن آنها نیست.تا مباد سموم خود را در جامعه بپراکنند یا جامعه را به راهی کشند که به انحطاط آن انجامد.سورۀ احزاب سراسر بعد از رفع خطر آینده از سوی مشرکان قریش و یهود مدینه نازل شده و دلالت دارد بر اهتمام مسلمانان به تصفیۀ داخلی.خصوصا راندن و نابود کردن منافقان که همواره در جامعۀ اسلامی نقشی مخرب داشته اند.

از این امر دو چیز استنباط می شود:

اول:هنگامی که نیروهای دشمن از شکستن قدرت مسلمانان درمانده شدند دست به خرابکاریهای درونی می زنند.

دوم:وقتی که مسلمانان در میدانهای جنگ پیروز می شوند باید پیروزی خود را با تصفیه درونی جامعه کامل نمایند.و صفوف خود را از منافقان پاکسازی کنند.ولی خداوند در برابر اینان باب توبه را هم باز کرده است.

[۶۱]

هنگامی که اینان به شهر دیگری تبعید شدند حمایت مسلمانان را از دست می دهند،آن گاه خطر آنها را در بر می گیرد.

« مَلْعُونِينَ أَيْنَما ثُقِفُوا أُخِذُوا وَ قُتِّلُوا تَقْتِيلاً -اینان لعنت شدگانند، هر جا که یافته شوند باید دستگیر گردند و به سختی کشته شوند.» در این جا دو حکم است:حکم تبعید و حکم قتل.مفسرین را در این باره اختلاف است.شاید تبعید مقدمۀ قتل آنها باشد.بعضی گویند قتل نصیب کسانی

است که از شهر خارج نشده باشند.

[۶۲]

این قضاوت قانون الهی است و باید در هر جا و هر زمان اجرا گردد.

زیرا این گونه مردم اختصاص به زمان پیامبر ندارند در زمانهای پیشین بوده اند و بسا در زمانهای بعد هم یافته شوند.

« سُنَّهَ اللّهِ فِی الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّهِ اللّهِ تَبْدِیلاً –و این سنت خداوندی است که در میان پیشینیان نیز بود و در سنت خدا تغییری نخواهی یافت.» در حدیثی از علی بن ابراهیم آمده است که این آیه دربارهٔ قومی از منافقین که در مدینه شایعه پراکنی می کردند نازل شد.رسول اکرم به یکی از غزوات خود رفت.اینان شایع کردند که او کشته یا اسیر شده است.مسلمانان از این خبر غمگین گردیدند و به آن حضرت شکایت بردند.خدا این آیه را فرستاد«اگر منافقان و کسانی که در دلهایشان مرضی است و آنها که در مدینه شایعه می پراکنند از کار خود بازنایستند تو را بر آنها مسلط می گردانیم تا از این پس جز اندکی با تو در شهر همسایه نباشند».یعنی فرمان می دهیم به تو که آنها را جز اندکی از آنها را از مدینه اخراج کنی. (۱)

[سوره الأحزاب (۳۳): آیات ۶۳ تا ۷۳]

اشاره

یَسْئَلُکَ اَلنّٰاسُ عَنِ اَلسّٰاعَهِ قُلْ إِنَّمٰا عِلْمُهٰا عِنْدَ اَللّٰهِ وَ مٰا یُدْرِیکَ لَعَلَّ اَلسّٰاعَهَ تَکُونُ قَرِیباً (۶۳) إِنَّ اَللّٰهَ لَعَنَ اَلْکٰافِرِینَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ
سَعِیراً (۶۴) خٰالِدِینَ فِیهٰا أَبَداً لاٰ یَجِدُونَ وَلِیًّا وَ لاٰ نَصِیراً (۶۵) یَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِی اَلنّٰارِ یَقُولُونَ یٰا لَیْتَنٰا أَطَعْنَا اَللّٰهَ وَ أَطَعْنَا
اَلرَّسُولاَ (۶۶) وَ قٰالُوا رَبَّنٰا إِنّٰا أَطَعْنٰا سٰادَتَنٰا وَ کُبَرٰاءَنٰا فَأَضَلُّونَا اَلسَّبِیلاَ (۶۷) رَبَّنٰا آتِهِمْ ضِعْفَیْنِ مِنَ اَلْعَذٰابِ وَ اِلْعَنْهُمْ لَعْناً کَبِیراً (۶۸) یٰا
أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَکُونُوا کَالَّذِینَ آذَوْا مُوسیٰ فَبَرَّأَهُ اَللّٰهُ مِمّٰا قٰالُوا وَ کٰانَ عِنْدَ اَللّٰهِ وَجِیهاً (۶۹) یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ
قُولُوا قَوْلاً سَدِیداً (۷۰) یُصْلِحْ لَکُمْ أَعْمٰالَکُمْ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَ مَنْ یُطِعِ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فٰازَ فَوْزاً عَظِیماً (۷۱) إِنّٰا عَرَضْنَا
اَلْأَمٰانَهَ عَلَی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ اَلْجِبٰالِ فَأَبَیْنَ أَنْ یَحْمِلْنَهٰا وَ أَشْفَقْنَ مِنْهٰا وَ حَمَلَهَا اَلْإِنْسٰانُ إِنَّهُ کٰانَ ظَلُوماً جَهُولاً (۷۲) لِیُعَذِّبَ اَللّٰهُ
اَلْمُنٰافِقِینَ وَ اَلْمُنٰافِقٰاتِ وَ اَلْمُشْرِکِینَ وَ اَلْمُشْرِکٰاتِ وَ یَتُوبَ اَللّٰهُ عَلَی اَلْمُؤْمِنِینَ وَ اَلْمُؤْمِنٰاتِ وَ کٰانَ اَللّٰهُ غَفُوراً رَحِیماً (۷۳)

ص: ۳۱۳

۱- ۳۸) –نور الثقلین،ج ۴،ص ۳۰۷.

معنای واژه ها

۷۲[و أشفقن]

:ترسیدند آن را حمل کنند که مبادا در آن خیانت ورزند.

ما این امانت را به آسمانها و زمین عرضه داشتیم

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در پایان این سوره و بعد از بیان ضرورت فرمانبرداری از رهبری دینی و این

که آن فرمانبرداری از سوی خدا واجب شده،قرآن برای ما آثار منفی ترک آن را بیان می دارد.خداوند منافقان را به تبعید و اعلان جنگ علیه آنها وعده داده است.

همچنین کفار را تهدید کرده که کفرشان سبب جاویدان شدن آنان در آتش جهنم می شود.اما زمان این پاداش کی خواهد بود؟قرآن تأکید می کند که روز چرا حتما خواهد آمد و بهانهٔ کافران در این که از بزرگانشان پیروی می کرده اند به ایشان سود نخواهد داد.

آن گاه پروردگار عالم از وجاهت نبی اکرم در نزد خود سخن می گوید و مؤمنان را نهی می کند که مانند بنی اسراییل که موسی را می آزردند او را بیازارند.

بنی اسراییل موسی را متهم کردند به کشتن هارون و داشتن بیماری برص.

و نیز با همدستی زنی فاجره قارون مدعی شد که موسی با آن زن زنا کرده است ولی خدا موسی را از همهٔ این اتهامها مبرّا گردانید.این ها اشاره است به شایعاتی که منافقان می پراکندند و خدا آن شایعات نابود گردانید.در همان حال مؤمنان را به پرهیزگاری دعوت می کند،زیرا پرهیزگاری اساس منطق سلیم است و ۱۰/ انسان را از کذب و تهمت باز می دارد.روش او را در زندگی اصلاح می کند و خطاهایش را محو می نماید زیرا تقوی جز به اطاعت از خدا و رهبری دینی میسر نمی شود.می بینیم که در آیه آن را به فوز عظیم وصف می کند.

سورهٔ احزاب به بیان امانتی که خدا بر آسمانها و زمین و کوه ها عرضه داشته و آنها از بیم آن که در تحمل آن ناتوانند نپذیرفته اند،می پردازد و سپس از عذاب و غضب خداوندی که بر آن مترتب است.در حالی که آن امانت را انسان حمل کرد منافقان و کافران به سبب ظلوم و جهول بودنشان در آن امانت خیانت ورزیدند.این امانت چیست؟ آمدن این کلمه(امانت)بعد از سخن گفتن از اطاعت و فرمانبری این نکته را به ذهن می آورد که مراد از آن اطاعت از خدا و پیامبر-بویژه پیامبر خدا-است؛زیرا فرمانبرداری از او آدمی را از زندان خود آزاد می سازد و این کار برای بشر دشوار است.آدمی به راحتی می تواند در امور عادی مانند نماز و زکات و حج از

رهبری اطاعت کند اما تسلیم و خضوع در برابر انسانی که ظاهرا مانند خود اوست بر وی دشوار است.

در این باب چند قول است:بعضی از مفسران می گویند:امانت همان امانت معمول و متعارف است.مثل این که شخصی مالش را به دست تو بسپارد و بخواهد که آن را حفظ کنی.مسلما این کاری است بس دشوار.بعضی دیگر می گویند که آن عقل و علم است و اراده و حریت است.اینان می گویند خدا به انسان عقل داده و به دیگر موجودات مثلا حیوانات نداده است.خدا به انسان اراده و اختیار داده و به ملائکه که مجرد از شهوت و قوهٔ دافعه در برابر شر و فساد است نداده.اینها درست است ولی تجربهٔ حقیقی انسان به عقل و علم و اختیار او زمانی به نتیجهٔ واقعی می رسد که به تمام معنی در اطاعت رسول اللّه صرف شود و آن دشوارترین ٪۱۰ تجلیات اختیار است در زندگی بشر.پس معارضه ای نیست اگر بگوییم امانت عقل است یا بگوییم که امانت اطاعت از پیامبر است و این اطاعت بر وفق سیاق قرآنی هم هست.

شرح آیات:

اشاره

[۶۳]

« یَسْئَلُکَ النّاسُ عَنِ السّاعَهِ -مردم تو را از قیامت می پرسند.» برای این سؤال دو جواب است:

اول:انسان طبعا دلش می خواهد قیامت بسیار دور باشد.جوانان-غالبا- مرگ را از خود دور می بینند.و پیران نیز به طول امل دچار می شوند و دوست دارند عمر درازتر کنند.چه بسا یکی از اینان یک لحظه پس از این تصورات بمیرد در این حال قیامتش برپا شده است.حال که چنین است و انسان لحظهٔ مرگ خود را نمی داند پس باید به خود مغرور نباشد و به مال و عشیرهٔ خویش غره نشود،زیرا اینان در روز قیامت او را یاری نتوانند کرد و در دنیا مرگ را از او دفع نخواهند کرد.«پس بنده باید پروای پروردگار داشته باشد خیرخواه خود باشد و پیش از رسیدن مرگ توبه آرد.بر شهوت چیره شود و رهایش نگذارد.چه مرگ او پوشیده است و آرزوی دراز

وی را فریبنده و شیطان بر او نگهبان.و هر لحظه گمراهی اش را خواهان.گناه را در دیدهٔ او می آراید تا خویش را بدان بیالاید که بکن و از آن توبه نما و اگر امروز نشد فردا.تا آن که مرگ او سر بر آرد و او در غفلت خود را از اندیشهٔ آن فارغ دارد.

دریغا و پشیمانیا!بر آن در غفلت به سر بردهٔ روزگار تباه و عمر وی بر این تباهی و غفلت گواه». (۱)

اسباب مرگ واقعا فراوان هستند.و هر سبب که از تو دور شود سببی دیگر به سوی تو می آید.مرگ سنت جاری بر مردم است.

دوم:گمان خطاست اگر بخواهیم که همهٔ مسئولیت ها را به گردن رهبری بیندازیم، ۱۰/ در واقع هنگامی که او رسالتش را ابلاغ کرد مسئولیتش را به انجام رسانیده است و از آنجاست که مسئولیت مردم آغاز می شود.اما قیامت چه زمان خواهد بود،پاسخ به این سؤال دیگر از ضروریات رهبری نیست و نه از مسئولیتهای آن.

فقط انسان باید فرا رسیدن آن را یقین داشته باشد تا مسئولیتهای خود را در برابر آن به انجام رساند.همان گونه که مسئولیت رسول هم جز این نیست که آمدن قیامت را گوشزد کند و این که دقیقا چه زمانی خواهد بود،جز خدا کسی نمی داند.

« قُلْ إِنَّمٰا عِلْمُهٰا عِنْدَ اللّٰهِ وَ مٰا یُدْرِیکَ لَعَلَّ السّٰاعَةَ تَکُونُ قَرِیباً -بگو علم آن نزد خداست و تو چه می دانی شاید قیامت نزدیک باشد.» این گونه بیان عبارت این احتمال را که قیامت نزدیک است کفایت می کند تا مردم به مقتضای این علم ایمان و عمل و تسلیم خود را به آیین الهی منظم کنند.

[۶۴]

کافران تا کفر خود را به قیامت توجیه کنند در جستجوی دستاویزی هستند ولی آیا این دستاویزها و توجیهات عذاب خدا را از آنان دفع خواهد کرد؟ هرگز.خداوند آنان را از رحمت خود دور ساخته و برایشان عذابی دردناک مهیا

۱- ۳۹) -نهج البلاغه،خطبهٔ ۶۴،چاپ انتشارات انقلاب اسلامی،ص ۶۴ و ۶۵.

کرده است.

« إِنَّ اللّهَ لَعَنَ الْکافِرِینَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِیراً -خدا کافران را لعنت کرده و برایشان آتشی سوزان مهیا کرده است.» برای آن که چیزی از این آتش سوزان بشنویم در تفسیر علی بن ابراهیم از ابو بصیر نقل شده که گفت از ابو عبد اللّه(ع)پرسیدم که یا ابن رسول اللّه مرا بترسان که قلب من سخت شده است.آن حضرت گفت:

«ای محمد،آماده زندگی طولانی شو.که جبرییل نزد پیامبر(ص)آمد با چهره ای گرفته آمد و حال آن که پیش از این با قیافه ای شادمان می آمد.پیامبر(ص) از او پرسید:چرا امروز این گونه چهره ات گرفته است؟گفت:یا محمد.دیگر دمهایی را که در آتش جهنم می دمند خاموش کرده ام پیامبر پرسید که دمهای آتش جهنم چیستند؟گفت:یا محمد،خدای عز و جل فرمود تا در آتش دمیدند مدت هزار سال تا رنگش سفید شد.سپس هزار سال دیگر در آن دمیدند رنگش سرخ شد، ۱۰/ هزار سال دیگر در آن دمیدند رنگش سیاه شد.پس اکنون سیاه و تاریک است.اگر قطره ای از آن«ضریع»در آب مردم دنیا بچکد همۀ مردم از گند آن خواهند مرد و اگر یک حلقه از آن زنجیر که هفتاد ذراع طول آن است در دنیا افتد دنیا از حرارت آن ذوب خواهد شد و اگر یکی از شلوارهای اهل جهنم میان آسمان و زمین آویخته شود،مردم دنیا از بوی آن خواهند مرد.

تا آن جا که می گوید:

از آن پس رسول اللّه(ص)جبرییل را متبسم ندید».

[۶۵]

بزرگترین چیزی که در عذاب کافران است،جاویدان بودن آن است.در حالتی میان مرگ و زندگی که:چون پوست بدنشان در آتش پخته شود خدا بر آنان پوست تازه ای می رویاند.

روابطی که در دنیا با پیشوایان منحرف از طاغوتان و صاحبان مال و وجاهت دارند به آنان سود نخواهد داد.زیرا آنچه در آن روز به آدمی سود می رساند ارتباط او با خدا و دین خداست.

« خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً لاٰ يَجِدُونَ وَلِيًّا وَ لاٰ نَصِيراً -در آن جاودانه اند و هیچ دوست و یاوری نخواهند یافت.» [۶۶]

یکی از انواع عذاب در جهنم برگشتن چهرهٔ کافران است.

« یَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِی النّٰارِ -روزی که صورتهایشان را در آتش بگردانند.» این را دو معنی است:یکی گردانیدن صورت به معنی تبدیل و تبدل آن است.دوم آن که صورت را در درون آتش از این رو به آن رو می چرخانند تا آتش به همه جای آن برسد.همان گونه که گوشت را موقع سرخ کردن می چرخانند.

وقتی کفار و منافقان گرفتار چنین آتشی می شوند آن وقت حسرت می خورند که کاش از خدا و رسول او اطاعت کرده بودیم.ولی این سخن را در سرای جزای آخرت چه فایدت.آنها در آن هنگام که فرصت عمل داشتند غفلت کردند.

« یَقُولُونَ یٰا لَیْتَنٰا أَطَعْنَا اللّٰهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولاَ -می گویند:ای کاش خدا را اطاعت کرده بودیم و رسول را اطاعت کرده بودیم.» از این که حق را اجابت نکرده بودند و رسول اللّٰه را اطاعت ننموده بودند، معذرت می خواهند و این بدین سبب است که با بالا رفتن حجابها دریافته اند که هیچ بهانه و توجیهی سود ندهد.

[۶۷]

یکی از بهانه و توجیهات ایشان این بوده که ما فریب پیشوایان گمراه را خورده ایم و تحت تأثیر او قرار گرفته ایم.این گونه بهانه ها هم نزد خدا ارزشی ندارد.زیرا انسان متصرف و عاقل است.آلت جامدی نیست که هر کس هر طور بخواهد آن را بجنباند.او مسئول قرارها و رفتار و اعمال خود است.

« وَ قٰالُوا رَبَّنٰا إِنّٰا أَطَعْنٰا سٰادَتَنٰا وَ کُبَرٰاءَنٰا فَأَضَلُّونَا السَّبِیلاَ -و گفتند:ای پروردگار ما!از سروران و بزرگان خود اطاعت کردیم و آنان ما را گمراه کردند.» سروران،مراد از حاکم و فرمانده نظامی و سیاسی یا نظام اقتصادی است و دیگر جهاتی که زیانش به مردم می رسد.اما بزرگان،اصحاب وجهه های اجتماعی هستند یا اقتصادی و همهٔ کسانی که انسان برای مصالح خود از آنان فرمان می برد و

این فرمانبرداری صرفا برای جلب منافع است نه از روی ترس.و حال آن که سزاوار بود از خدا و عذاب او می ترسیدند.

علاوه بر این از این آیه استنباط می کنیم که این پیشوایان منحرف نه تنها سبب انحراف انسان از راه درست می شوند،بلکه نمی گذارند تا پیشوایان صالح را هم بشناسند.

امیر المؤمنین(ع)در خطبهٔ روز غدیر می فرماید:

«به خدا نزدیک شوید به وسیله یکتا شمردن او و اطاعت از کسی که فرمان داده که از او اطاعت کنید.و دست به دست آویز کفار مزنید تا از راه راست منحرف نشوید که اینان خود گمراهند و گمراه کننده اند.خدای تعالی درباره چنین قومی از زبان آنان گفته است:«ما از سرورانمان و بزرگانمان اطاعت کردیم و آنان ما را گمراه نمودند». (۱)

علی بن ابراهیم در تفسیر خود گوید:«مراد از«ما را گمراه کردند»گمراه شدن از راه بهشت و از راه علی بن ابی طالب(ع)است.

[۶۸]

غالبا گمراه شدگان در پی یافتن عذری هستند که با اقامهٔ آن از خود رفع مسئولیت کنند و بدین گونه مردم را گول بزنند ولی چگونه می توانند خدا را گول بزنند.

« رَبَّنا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذابِ -ای پروردگار ما عذابشان را دو چندان کن.» یعنی عذاب آن سروران و بزرگان را.

« وَ الْعَنْهُمْ لَعْناً كَبِيراً -و به لعنت بزرگی گرفتارشان ساز.» خداوند اینان را در برابر دیگران عذاب خواهد کرد و عذابشان هم چنان ادامه خواهد داشت. /۱۰ در جهنم جاویدان خواهند ماند.

[۶۹]

سپس خدای تعالی مؤمنان را مستقیما بر حذر می دارد پس از آن که

۱- ۴۰) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۳۰۸.

آنان را به طور ضمنی بر حذر می داشت،که مرتکب کاری نشوند که سبب آزردگی رسول خدا(ص)شود.

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَکُونُوا کَالَّذِینَ آذَوْا مُوسىٰ فَبَرَّأَهُ اللّٰهُ مِمّٰا قٰالُوا - ای کسانی که ایمان آورده اید،مباشید مانند آن کسان که موسی را آزرده کردند و خدایش از آنچه گفته بودند مبرایش ساخت.» دستگاههای گمراه کنندهٔ فاسد بسا شایعاتی پیرامون رهبران صالح دینی می پراکنند ولی اینان به زودی رسوا می شوند،زیرا حکمت خدا بر این جاری است که حق پیروز شود و قوانین و سنن الهی نیز بر این جاری هستند.

« وَ کٰانَ عِنْدَ اللّٰهِ وَجِیهاً -و نزد خدا آبرومند بود.» [۷۰]

چه بسا ممکن است شایعات باطل دهان به دهان بگردند.از این رو خدای تعالی مؤمنان را فرا می خواند که همواره زبان از گفتن باطل نگه دارند و این جز به تفکر و تحقیق دقیق شناخته نشود.و قبل از همه آنچه آدمی را از این گونه بدزبانیها حفظ می کند تقوا است.تقوا در وجود هر کس نوعی نگهبان و محاسب ایجاد می کند.پرهیزگار از تهمت زدن به دیگران می ترسد و زبان را از غیبت نگه می دارد و از سخن چینی پرهیز می کند.

«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ قُولُوا قَوْلاً سَدِیداً -ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بترسید و سخن درست بگویید.» ۱۰/
سخن درست نخواهد بود تا سالم و در وقت مناسبش نباشد و چنین نخواهد بود جز آن که از روی اندیشه و نظر به حال و آینده بیان شود.آنچه مؤمن را از منافق تمیز می دهد این است که مؤمن وقتی حرفی می زند احساس مسئولیت می کند از این رو پیش از سخن گفتن بسیار می اندیشد در حالی که منافق بدون فکر و اندیشه کلامی بر زبان می آورد و خود را گرفتار می سازد در حدیث آمده است:

«زبان مؤمن آن سوی قلب است و قلب منافق پشت زبان او». (۱)

ص: ۳۲۱

۱- ۴۱) -نهج البلاغه،خطبهٔ ۱۷۶،ص ۲۵۳.

اگر مؤمن سخنی بگوید بعدا دریابد که خطا بوده است،بر خطای خود اعتراف می کند.ولی منافق را غرور بی جا به گناه می کشاند.

امام صادق(ع)به عباد بن کثیر بصری صوفی گفت:

«وای بر تو ای عباد...خدای عزّ و جل می گوید در کتاب خود:(ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بترسید و سخن درست بگویید)و بدان که خدای تعالی از تو عملی را نمی پذیرد تا آن گاه که سخن درست بگویی».

مردی از رسول خدا(ص)پرسید:آیا خدا ما را در برابر اعمالمان مؤاخذت می کند؟حضرت در جواب او گفت:

«آیا آنها که در آتش می افتند جز دروشدگان داس زبانهای خود هستند؟».

[۷۱]

برای این که سخن ما درست باشد باید از توجیهات غلط و دروغ و سخن چینی و غیبت و تهمت و دیگر آفات زبان بپرهیزیم.و این اعمال مستقیما در رفتار ما آشکار می گردد.

« يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمالَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ -خدا کارهای شما را به صلاح آورد و گناهانتان را بیامرزد.» و در حدیث از امام صادق(ع)روایت شده:

«خدا برای بدی قفلهایی قرار داده،و کلید این قفلها شراب است و بدتر از شراب دروغ است». (۱)

« وَ مَنْ يُطِعِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فازَ فَوْزاً عَظِيماً -و هر که از خدا و پیامبرش اطاعت کند به کامیابی بزرگی دست یافته است.» سؤال این است که چه ارتباطی است میان صلاح کارها و اطاعت از رسول اکرم.

از لابلای سخن قرآنی برمی آید که کلام سدید و درست کلام حق و پاکیزه

۱- ۴۲) -وسائل الشیعه،ج ۱۷،ص ۲۶۳.

است و همین است که استوار کنندهٔ تسلیم به خدا و رسول اوست.

[۷۲]

تسلیم در برابر پیامبر،همان امانت است و آن از بارزترین تجلیات ارادهٔ بشری است.

« إِنّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها -ما این امانت را بر آسمانها و زمین و کوه ها عرضه داشتیم از تحمل آن سرباز زدند و از آن ترسیدند.» « وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولاً -ولی انسان آن را برداشت و به سبب ظلم و جهل خود در آن امانت خیانت می ورزید.» ظلوم صیغهٔ مبالغه است از ظلم و جهول صیغهٔ مبالغه است از جهل.و این اشاره بر آن دارد که آن دو از صفات غریزی انسان و از طبیعت عدمی و ضعیف او هستند.و او می تواند از طریق عمل صالح و صادق و آگاهی دایم ۱۰/ و در نتیجه از راه اتصال به رسالت خدا و تسلیم در برابر او و اولیاء دین بر آنها فایق آید و بر آنها غلبه یابد.

[۷۳]

این آشکارترین مصادیق حمل امانت است که سرنوشت انسان را معین می کند هر کس در این امانت خیانت ورزد-یعنی کفار و منافقان-کارشان به انکار و عذاب منجر شود و هر کس آن را مراعات کند به توبه و ثواب می رسد.

« لِيُعَذِّبَ اللّهُ الْمُنافِقِينَ وَ الْمُنافِقاتِ وَ الْمُشْرِكِينَ وَ الْمُشْرِكاتِ -تا خدا مردان منافق و زنان منافق و مردان مشرک و زنان مشرک را عذاب کند.» به سبب خیانتشان و سرپیچی آنها از تسلیم.

« وَ يَتُوبَ اللّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ -توبهٔ مردان مؤمن و زنان مؤمن را بپذیرد.» زیرا مؤمن حقیقی زمانی که به سبب غفلت یا جهل،مرتکب گناه شود، به زودی به مسیر مستقیم خویش بازمی گردد و به درگاه خدا توبه می کند.

« وَ كانَ اللّهُ غَفُوراً رَحِيماً -که خدا آمرزنده و مهربان است.» جالب این است که این سوره که همه آیات عذاب و عقاب بود به غفران و

رحمت خداوندی منتهی شد تا ما افراد بشر را که در ظلم و جهل غرقه شده ایم به خدای عزّ و جلّ امیدوار کند.

امانت در احادیث

و در خاتمهٔ این سوره به ذکر پاره ای از احادیثی که در آنها امانت الهی توضیح داده شده است می پردازیم:

۱-امام علی بن موسی الرضا(ع)در پاسخ حسین بن خالد که از معنی این آیه پرسیده بود ۱۰/ گفت:

«امانت همان ولایت است که هر کس آن را به ناحق ادعا کند،کافر است». (۱)

ابو بصیر از امام صادق(ع)از معنی امانت در این آیه سؤال کرده،حضرت پاسخ داد:

«امانت ولایت است». (۲)

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«امانت ولایت امیر المؤمنین علی(ع)است». (۳)

امام محمد باقر در معنی این آیه فرماید:

«امانت ولایت است که به سبب کفر از حمل آن سرپیچی کردند و انسان آن بار بر دوش گرفت».

در احتجاج طبرسی-رحمه اللّه-آمده است که حضرت امیر المؤمنین را یکی از زنادقه از معنی این آیه و امانت که در آن آمده است سؤال کرد حضرت فرمود:آن امانت ۱۰/ امانتی است واجب و جایز نیست که بوده باشد،مگر در پیامبران و اوصیاء آنان.زیرا خدای تعالی آنان را امینان خلق خود قرار داده،و آنان حجتهای

۱- ۴۳) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۳۰۹.

۲- ۴۴) -همان جا،ص ۳۱۱.

۳- ۴۵) -همان جا،ص ۳۱۲.

او بر روی زمین هستند.سامری و کسانی که با او اجتماع کردند و یاری اش نمودند بر پرستش گوساله به هنگام غیبت موسی چون دارای این امانت نبود نتوانست جای موسی را بگیرد،وزر و بال آن به گردن او و کسانی که به راه او رفته بودند افتاد.از این رو پیامبر(ص)فرمود:هر کس سنتی راستین نهد اجر آن و اجر همه کسانی که به آن سنت عمل می کنند نصیب او خواهد شد تا روز قیامت و هر کس سنتی باطل نهد گناه آن و گناه همهٔ کسانی که بدان عمل می کنند تا روز قیامت به گردن او خواهد بود». (۱)

۱- ۴۶) -احتجاج،ص ۲۵۱.

سورهٔ سبأ

اشاره

ص :۳۲۷

فضیلت سوره:

از پیامبر اکرم روایت شده که فرمود:

«هر که سورۀ سبأ را بخواند در روز رستخیز نبی و رسولی نخواهد بود مگر آن که با او دوست باشد و با وی مصافحه کند».

نور الثقلین،ج ۴،ص ۱۰/ ۳۱۴

زمینۀ کلّی سوره

اشاره

نام سوره:

نام این سوره از داستان مشهور در نزد عرب گرفته شده و قرآن به جنبه های اساسی عبرت آموز آن پرداخته.داستان سبا داستان تمدنی است که به سبب انحراف و فساد مردمش به سیل عرم نابود شد.

آیات قرآن در همه جا از مسئولیت انسان در برابر اعمال و افعالش سخن می گوید و عذرهایی را که برای فرار از آن مسئولیتها می تراشد بی ارج و باطل جلوه

می دهد.

از غرر سوره های قرآن که بـذر احساس مسـئولیت می پراکنـد و اگر در قلب انسان رسوخ یابـد همهٔ اعمال او را به صـلاح می آورد سورهٔ سبا است.

واقعیت جزاء(مسـئولیت)تجلّی دو اسم حکیم و خبیر است که خـدا را به آن دو می خوانیم.پس او عـالم است به آنچه در زمین فرو می رود یا از زمین بیرون می آیـد.(۱-۲) ۱۰/ به هنگـام قیام قیامت،جزاء به بارزترین صورت خود تجلی می کنـد به گونه ای که دیگر تشـکیک کفار را سودی نیست.خدای تعالی علمش بر همه چیز احاطه دارد،هیچ ذره ای بر او پوشـیده نیست پس پاداش نیکو نصیب صالحان است و عذاب الیم بهرهٔ معاندان و مخالفان.(۳-۵) مردم در برابر وحی دو دسته اند.در حالی که آن را اهل علم حق می دانستند کفار بر آن استهزاء می کردند و می گفتند آیا پیامبر دروغ می گوید یا آن که دیوانه است.نه،آنان به آخرت ایمان ندارند و در عذاب و ضلالت بعید هستند.

قرآن آنان را هشدار می دهد که کفر ایشان به مسـئله نبوت آنان را گرفتار عذاب خدا خواهد کرد بدین گونه که یا زمین آنها را در خود فرو خواهـد برد و یـا قطعه ای از آسـمان بر سـر آنهـا خواهـد افتاد.(۷-۹) در ادامه دو صـورت از تمـدن را بیـان می دارد.یکی صالـح و مسـتمر و یکی فاسـد و بـه سـبب فسـادش نـابود شونـده.این دو دو صـورت بـارز هسـتند از واقعیـت جزاء و مسئولیت.

خـدای تعـالی به داود فضـیلتی عنـایت کرد.آهن را بر دست او نرم نمـود.و او به سـاختن زره پرداخت.و بـاد را مسـخر سـلیمان نمود.و دیو را به فرمان او درآورد.

خداوند داود و سـلیمان را به شـکر و سـپاس خود واداشت.تمدن آنها ادامه داشت تا سلیمان از دنیا رحلت کرد.سلیمان بر عصا تکیه داده ایسـتاده بود که خـدا جـانش را گرفت.موریانه ای عصای او را جویـد و او بیفتاد آن وقت دیوان دانسـتند که او مرده است زیرا آنها علم غیب نمی دانستند.

اما تمدن دیگر تمدن سبا بود.آنان را دو باغ در طرف راست و چپ بود.

خدا آنان را نیز به سپاسگزاری فرمان داد ولی آنان اعراض کردند و خدا سیل عرم را بر آنان گماشت.

مثل آنها مثل آن قریهٔ امنی بود که خدا آن را برکت داده بود.آنان کافر شدند و خدا آنان را داستان عبرت آموز مردم شکیبا و شاکر قرار داد.(۱۰-۱۹) /۱۰ قرآن اساس بهانه جوییها و توجیهات بی جا را که کافران بدانها اعتماد می کنند و خود در عین حال حجاب دلهاست و پردهٔ دیده ها،نفی می کند.از این قرار:

الف:همهٔ کارهای بد خود را به گردن ابلیس انداختن.قرآن تأکید می کند ابلیس را قدرتی نیست.بلکه خدا مردم را به ابلیس می آزماید.تا معلوم شود که چه کسانی واقعا به آخرت ایمان دارند و چه کسانی را در قیامت شک و تردید است.

ب:بتانی که می پندارند آنان را بی نیاز می کنند.ولی این اعتماد ناچیز می شود،زیرا آنان مالک ذره ای در آسمانها و زمین نیستند و در سلطهٔ الهی شرکتی ندارند.آنان را یاران و مددکاران نتوانند شد و شفاعتشان پذیرفته نخواهد شد.کسی را روزی نخواهند داد و باری از دوششان برنتوانند داشت.

ج:مردم یا بر هدایت اند یا در ضلالت و اهل صلاح بار مسئولیت مجرمان را بر دوش نخواهند کشید.(۲۰-۲۷) در ادامهٔ سوره می خوانیم که رسول خدا بشارت دهنده و هشدار دهنده است همهٔ مردم را.وعده های خدا آمدنی است،حتی یک ساعت هم پس و پیش نمی شود.و چون قیامت برپا شود کیفر کفرشان آشکار خواهد شد.در آن روز کافران خود را ملامت می کنند و دیگران را سبب گمراهی خود می شمارند.

د:مستضعفان تقصیر را به گردن مستکبران می اندازند ولی آنها را یارای آن نیست که از بار گناهان آنان بکاهند.بلکه می گویند شما خود مجرمان هستید و چون همه را در یک زنجیر کشند در می یابند که هر کس مسئول اعمال خود بوده است.

زیرا در عذاب همه مشترک اند.

ص :۳۳۱

ه:کثرت اموال و اولاد از صاحبان مال و فرزند رفع جزاء و مسئولیت نمی کند. ۱۰/ ثروتمندان که رسالات الهی را منکرند و پندارند که عذاب خدا شامل حال آنان نمی شود و این اندیشه را قرآن باطل اعلام می کند.

اولا:روزی از سوی خداست پس چگونه ممکن است مانعی در برابر کیفر الهی شود.

ثانیا:اموال و اولاد به همان اندازه انسان را به خدا نزدیک می سازند که از آنها در راه خدا استفاده شود.قرآن بار دیگر ما را تذکر می دهد که انسان خود مسئول ترک وظیفهٔ خویش است.و کسانی که می خواهند از خدا بگریزند فردای قیامت در برابر خدا حاضر می شوند.

و:بعضی دیوان را می پرستند و پندارند که فرشتگان را می پرستند.اینان به اعمال ناپسند خود به امید شفاعت فرشتگان ادامه می دهند ولی فرشتگان آنان را از نزد خود می رانند.

خدای تعالی بیان می دارد که آنها به یکدیگر نفعی نمی رسانند و ستمکاران را به آتش جزا دهند.و آنها را ادعای ایشان که به فرشتگان پیوسته اند از کیفر ظلمشان نمی رهاند.

قرآن حجابهایی را که قلب کافر را فرو گرفته است یک یک بر می شمارد:

اول:حجاب تقلید.آنها پیامبر خود را به دروغ نسبت می دهند یا به جادوگری زیرا پیامبر می خواهد آنان را از آنچه پدرانشان می پرستیدند منصرف گرداند.

قرآن می گوید:پدران آنها کتابی که بر آنها نازل شده باشد و آن را بخوانند نداشته اند و رسولی بر آنها مبعوث نشده بوده است.

دوم:حجاب غرور.می بینی که رسالت پروردگار را به اعتماد بر قوت و قدرت خود رد می کنند.در حالی که قوت و قدرت امتهای گذشته و از میان رفته با آن که چندین برابر آنها بود نتوانست در مقابل عذاب خدا پایداری کند.

سوم:حجاب غفلت.خدا آنها را به قیام برای خدا فرا می خواند و می خواهد

که دربارۀ پیامبر خود بیندیشند تا دلایل صدق ادعایش را در او بیابند.این پیامبر مجنون نیست،بلکه عذاب شدید خدا را می بیند و آنان را از آن می ترساند همین امر است که موجب آن می شود که در نظر کفار مجنون جلوه کند.پیامبران در برابر دعوت و ارشاد خود اجر و مزدی نمی طلبند و همین است دلیل صدق ایشان.

خدای تعالی به صدق آنها شهادت می دهد که او بر هر چیزی ناظر است.او به نیروی حق اساس باطل را درهم می ریزد و باطل دیگر بر مسند قدرت نتواند نشست.

خدای تعالی تأکید می کند که زیان ضلالت به صاحب آن بازمی گردد.پس انسان به ضلالت خود جزا داده می شود چه بخواهد و چه نخواهد.(۴۱-۵۰) خدا ما را از عواقب ضلالت بر حذر می دارد.آن جا که هیچ یک از آنها از پنجۀ عدالت نتوانند گریخت.چون خود را در آن حالت بینند می گویند:ایمان آوردیم.ولی هیهات که زمان این سخن گذشته است.و اکنون میان آنها و آنچه بدان میل می ورزیدند گذشته است.همۀ اینها بدان سبب بود که آنان از شک به یقین نرسیده بودند.(۵۱-۵۴)

ص:۳۳۳

[سوره سبإ (۳۴): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ . اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَلَّذِي لَهُ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي اَلْأَرْضِ وَ لَهُ اَلْحَمْدُ فِي اَلْآخِرَةِ وَ هُوَ اَلْحَكِيمُ اَلْخَبِيرُ (۱)
يَعْلَمُ مٰا يَلِجُ فِي اَلْأَرْضِ وَ مٰا يَخْرُجُ مِنْهٰا وَ مٰا يَنْزِلُ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ مٰا يَعْرُجُ فِيهٰا وَ هُوَ اَلرَّحِيمُ اَلْغَفُورُ (۲) وَ قٰالَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لاٰ تَأْتِينَا
اَلسّٰاعَةُ قُلْ بَلىٰ وَ رَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عٰالِمِ اَلْغَيْبِ لاٰ يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقٰالُ ذَرَّةٍ فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ لاٰ فِي اَلْأَرْضِ وَ لاٰ أَصْغَرُ مِنْ ذٰلِكَ وَ لاٰ أَكْبَرُ
إِلاّٰ فِي كِتٰابٍ مُبِينٍ (۳) لِيَجْزِيَ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ أُولٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ (۴) وَ اَلَّذِينَ سَعَوْا فِي آيٰاتِنٰا
مُعٰاجِزِينَ أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذٰابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ (۵) وَ يَرَى اَلَّذِينَ أُوتُوا اَلْعِلْمَ اَلَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ اَلْحَقَّ وَ يَهْدِي إِلىٰ صِرٰاطِ
اَلْعَزِيزِ اَلْحَمِيدِ (۶)

معنای واژه ها

۲[یلج]

:داخل می شود.

[یعرج]

:اوج می گیرد.

۳[لا یعزب]

:آن را از دست نمی دهد و بر او پنهان نمی ماند.

۵[معاجزین]

:معاجز کسی است که می کوشد دلیل طرف را باطل کند یا سست گرداند.

[رجز الیم]

:عذاب دردناک.

ستایش از آن اوست و او حکیم و آگاه است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

این سورهٔ مبارکه،با کلمه«الحمد»آغاز می شود و سپس دو نام از نامهای خدای متعال«الحکیم»و«الخبیر».از خصایص قرآن آوردن براءه استهلال است و آن اشارهٔ متکلم است از کلمه یا جمله ای که در آغاز سخن می آورد به مطلبی که می خواهد بیان کند.در قرآن نیز این صفت را می یابیم و پیش از تفصیل مطلب در یک یا دو کلمه در آغاز بدان اشارت دارد.از دلایل این که قرآن وحی است و از سوی خدا نازل شده همین است،زیرا نوع بشر قادر به آن نیست که نخست مطلب را چنان مجمل بیان کند و سپس به آن گونه تفصیلش دهد.

در سوره ای که با واژهٔ«الحمد»شروع می شود،اشارات و تجلیات دو اسم

«الحکیم و الخبیر»را می یابیم و نیز سخنی است از جنبه های مختلف انعکاسهای آنها در زندگی و بدین گونه معارف الهیه و قرآنیه را به ذکر خدا آغاز می کنیم و بدان به پایان می بریم.در حدیث آمده است:«سر آغاز دین شناخت خداست». (۱)

بدین طریق معرفت مرتکز می شود،سپس از هم گشوده می شود و بار دیگر باز می گردد تا بار دیگر مرتکز شود.در آغاز می شناسیم که پروردگار ما حمید و حکیم و خبیر است.آن گاه در زندگی به تفحص می پردازیم و از آن جا به سنتها و نظامات آن راه می یابیم.نگاه کلی به زندگی انسان را به پاسخ این سؤال که سنتها و نظامات که زندگی در مسیر آن حرکت می کند،آگاه می سازد.به تعبیر دیگر حکمت(فلسفه)چیزی است که دیدگان ما را به حقیقت خود ما و موجوداتی که اطراف ما را گرفته اند می گشاید و از سنتهای ثابتی که بر آن فرمان می رانند پرده برمی گیرد و در نتیجه ما را به شناخت برتر و عمل اصلح قادر می سازد.این حکمت را به طور تفصیل در کتاب خدای حکیم ملاحظه می کنیم.وقتی که قرآن می گوید.

«الحمد للّه الحکیم الخبیر»مشتمل بر حقایق بسیاری است در حکمت کلی.زیرا آغاز و انجام و هدف عالم وجود را معین می دارد.و به ما می گوید که قیام آن بر علم و نظامی است که در جزء جزء آن تجلی دارد.او خالق جهان است.او خدایی است که مالک آسمانها و زمین است و حمد و سپاس او بر ما واجب است در هر مکان و در هر زمان.

خبیر کسی است که محیط به دقایق امور باشد چه به نظر و چه به عمل.از مصادیق خبیر بودن او یکی این است که هر چه در زمین فرو می رود و هر چه از زمین بیرون می آید،حتی گازهایی که زمین می مکد یا بیرون می دهد.خدا وزن و حجم و طبیعت آنها را می داند.علم او احاطه دارد بر هر چه از آسمان فرو می آید یا به آسمان فرا می رود.و لطیفترین چیزی که به آسمان فرا می رود نیت حسنه است و عمل صالح که هر دو را خدای تعالی بالا می برد.

ص:۳۳۶

۱- ۱) -نهج البلاغه،خطبهٔ ۱،ص ۳۹.

سپس سیاق آیات اشارتی دارند به یکی از تجلیات حکمت الهی.آن گاه که به ما تذکر می دهد که خدا در پاداش دادن به مردم عادل است.آن که کار نیک می کند خدا جزایش را نیک می دهد و مغفرت و رزق نیکو و کرامند،در حالی که بدکاران را به عذاب دردناک کیفر می دهد.

شرح آیات:

به نام خدای بخشایندۀ مهربان.

[۱]

« اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ -ستایش از آن خداست.» بعضی از مفسران گفته اند که معنی آیه چنین است:ای خوانندۀ قرآن بگو سپاس از آن خداست.در حالی که ما را نیازی به کلمۀ«بگو»نیست،زیرا جملۀ «ستایش از آن خداست»خود مفید معنی مطلوب است.

حمد کامل و دایم از آن خداست چه بخواهیم یا نخواهیم.بر زبان آریم یا ساکت باشیم از روی معرفت باشد یا نه.

در واقع چه کسی سزاوارتر به ستایش است از آن که آفریده است و روزی داده است و مقدر ساخته و الهام نموده و تصویر کرده و نیکو هم تصویر کرده است.

« اَلَّذِی لَهُ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ -که هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است از آن اوست.» و هر چه در دنیاست که خرد و محدود تصویر نموده و هر چه در آخرت است.خدای ما هم در دنیا سزاوار ستایش است و هم در آخرت.

« وَ لَهُ الْحَمْدُ فِی الْآخِرَةِ -و در آن جهان نیز ستایش از آن اوست.» از نشانه های حمد او حکمت و آگاهی اوست:

« وَ هُوَ الْحَکِیمُ الْخَبِیرُ -و او حکیم و آگاه است.» [۲]

ولی تجلیات این دو صفت الهی چیست؟ قرآن نخست ما را از علم خدا(آگاهی او)خبر می دهد.و این به هنگامی است که از احاطۀ او بر هر چیزی سخن می گوید.و سپس از حکمت او و آن به

هنگامی است که از عدالت او در دادن پاداش به مخلوقات خود ما را آگاه می سازد.

« يَعْلَمُ مٰا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مٰا يَخْرُجُ مِنْهٰا وَ مٰا يَنْزِلُ مِنَ السَّمٰاءِ ۱۰/ وَ مٰا يَعْرُجُ فِيهٰا -هر چه در زمین فرو شود و هر چه را که از زمین بیرون آید و هر چه را که از آسمان فرود آید و هر چه را که بر آسمان بالا رود می داند.» پس خدا محیط بر هر چیزی است و از آن آگاه.در تفسیر این آیه از علی بن ابراهیم روایت شده که« يَعْلَمُ مٰا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ »یعنی داخل در زمین می شود و« مٰا يَخْرُجُ مِنْهٰا »یعنی از زمین خارج می شود،مثل نباتات.و «يَعْرُجُ فِيهٰا» در آن فرا رود مراد اعمال بندگان است. (۱) ولی خدای تعالی علمش را برای زیان رسانیدن به بشر به کار نمی برد،زیرا به بنی نوع آدمی مهربان است و به علم خود بر آنها رحمت می آورد و اگر در آنان گناهی بیند می آمرزدشان.

« وَ هُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ -و او مهربان و آمرزنده است.» ابو بصیر از امام صادق(ع)روایت کرده که گفت:

چون به ابراهیم ملکوت آسمانها و زمین را نشان دادند،مردی را دید که زنا می کند.ابراهیم دعا کرد و آن مرد هلاک شد.سپس دیگری را دید باز هم دعا کرد و او نیز هلاک شد،ابراهیم سومین کس را دید باز هم دعا کرد و آن مرد بمرد.خدا به ابراهیم وحی فرستاد که ای ابراهیم دعای تو مستجاب می شود.ضد بندگان من دعا مکن که اگر من می خواستم آنان را نمی آفریدم.

[۳]

قرآن اسماء حسنای خداوند را چون حکیم و خبیر و علیم را ذکر می کند تا مگر بر اندیشه و رفتار ما اثر گذارد.آیا نه چنین است که پروردگار ما حکیم است پس روز جزایی هست و آنان که قیامت را انکار می کنند می خواهند از واقعیت پاداش بگریزند.

« وَ قٰالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لاٰ تَأْتِينَا السّٰاعَةُ -کافران گفتند که ما را قیامت نخواهد آمد.»

۱- ۲) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۳۱۴.

و به این سادگی می خواهند از زیر بار مسئولیت شانه خالی کنند ولی پروردگار جبار سخن تبدیل نایافتنی خود را به رخشان می کشد.

« بَلیٰ وَ رَبِّی لَتَأْتِیَنَّکُمْ عٰالِمِ الْغَیْبِ -بگو آری،به پروردگارم آن دانای غیب سوگند که شما را خواهد آمد».

چون در برابر پروردگارشان قرار گیرند خود اعتراف می کنند که کتاب پروردگارشان هر چیز کوچک یا بزرگی را در بر دارد.

« لاٰ یَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقٰالُ ذَرَّةٍ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ لاٰ فِی الْأَرْضِ وَ لاٰ أَصْغَرُ مِنْ ذٰلِکَ وَ لاٰ أَکْبَرُ إِلاّٰ فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ -به قدر ذره ای،یا کوچک تر از آن یا بزرگتر از آن در آسمانها و زمین از خدا پنهان نیست و هم در کتاب مبین آمده است.» [۴]

قرآن بیان می دارد که هدف از قیامت و در نتیجه هدف از به یاد داشتن مراقبت خداوندی بر اعمال بندگان جز برای اثبات عدالت شامل و کامل الهی نیست.خداوندی که هیچ ذره ای از اعمال بندگانش از نظر او پوشیده نمی ماند.

« لِیَجْزِیَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ أُولٰئِکَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ کَرِیمٌ -تا کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند پاداش دهد.

برای آنهاست آمرزش و روزی کرامند.» تا زمانی که مسیر مؤمن بر جادۀ صلاح است هر چه گناهان او به سبب غفلتش این راه را آشفته سازد،خدای تعالی به غفران و آمرزش خود آن را جبران می کند.و او را روزی خواهد داد از آن گونه که هیچ چشمی همانندش را دیده و نه هیچ گوشی شنیده.و نه از خاطری خطور کرده.

[۵]

موضع انسان در برابر آیات پروردگارش تسلیم است و این تسلیم او را تا درجۀ دیدار حق بالا می برد.در حالی که موضع کافر ردّ و ترک است ولی انسان عاقل چگونه ممکن است که حقیقتی چنان آشکار را رد و ترک نماید.آیا چشم می تواند نور خورشید را انکار کند.

هرگز...همچنین آسان نیست که انسان حقایق بزرگی را که وحی الهی به آنها تذکر داده /۱۰ چون حقیقت مسئولیت را رد و ترک کند مگر با دشواریهای بسیار.از

این رو ایشان:

اولا:کوشش می کنند تا کفر خود را به آن که باطل است اثبات کنند و بر گمراهی خویش دلیل بیاورند.

ثانیا:هدفشان از این کوشش آن نیست که کسی را اقناع به حقیقت کنند، بلکه می خواهند با پراکندن و القاء شبهات چهرهٔ حقیقت را مخدوش سازند.

« وَ الَّذِینَ سَعَوْا فِی آیاتِنا مُعاجِزِینَ -آنان که با آیات ما در افتادند تا ما را به عجز آورند.» آیات خدا،شواهد صدق رسالتهای اوست.

« أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِیمٌ -بر ایشان عذابی است سخت دردآور.» این عذاب در برابر رزق کریم(روزی کرامند)است در آیه پیشین و بنا بر این در معنی آن باید افزود عذابی دردناک همراه با ذلت و پستی و خواری.آیا اینان تکبر نمی فروختند پس باید اکنون عذاب را همراه با تحقیر دریابند.

[۶]

بعضی از مردم به پایمردی یقین خود،به درجه ای فرا می روند که چهرهٔ حق را بدون شک می بینند. /۱۰ اینان صاحبان دانش اند.

« وَ یَرَی الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ -آنان که از دانش برخورداری یافته اند می دانند.» علم در این جا مجرد معلومات نیست که در ذهن بشر انبار شده باشد.و نیز الفاظ متشابهه ای که در ذاکرهٔ بعضی از مدعیان علم گرد آمده است نخواهد بود.

بلکه علم همان نور خدایی است که به دل می تابد و حقایق را می یابد.و آن را عمیقا درک کرده نه به روایت شنیده.آن گونه امیر المؤمنین علی(ع)می فرماید:

«به خدا سوگند اگر پرده برافتد یقین ما افزون نشود».

« اَلَّذِی أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ هُوَ الْحَقَّ -که آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده است حق است.» آنان حق را می دانند و می دانند که آنچه بر رسول(ص)نازل شده همان حق

است.و می دانند آن حق با باطل نیامیخته است بلکه وحیی است که از سوی خدا نازل گردیده.

« وَ یَهْدِی إِلیٰ صِرٰاطِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ -و به راه خدایی پیروزمند و ستودنی راه می نماید.» هر کس را که علم داده شده همان است که بر آن احاطه دارد.پس فهم قرآن را می تواند و بیان حق و باطل تمیز تواند داد.دستورها و برنامه های گمراه کننده را می شناسد و فرق آنها را با آیات هدایتگر قرآنی می داند.همان گونه که جادوگران میان ریسمانهایی که بر زمین گذاشتند و عصای معجزه آسای موسی(ع)را دریافتند و تسلیم شدند.

البته آمدن دو نام عزیز(پیروزمند)و حمید(ستودنی)از اسمای حسنای خداوند با جو سوره هماهنگی دارد.جو سورهٔ تجلیات حمد است.

سه آیهٔ آخر سوره سه نمونه از انسان را نشان می دهد:مسلمانان سپس کافران و سرانجام صدیقین.

[سوره سبإ (۳۴): آیات ۷ تا ۱۳]

اشاره

وَ قٰالَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا هَلْ نَدُلُّکُمْ عَلیٰ رَجُلٍ یُنَبِّئُکُمْ إِذٰا مُزِّقْتُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّکُمْ لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ (۷) أَفْتَریٰ عَلَی اَللّٰهِ کَذِباً أَمْ بِهِ جِنَّهٌ
بَلِ اَلَّذِینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ فِی اَلْعَذٰابِ وَ اَلضَّلاٰلِ اَلْبَعِیدِ (۸) أَ فَلَمْ یَرَوْا إِلیٰ مٰا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ مٰا خَلْفَهُمْ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ إِنْ
نَشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ اَلْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطْ عَلَیْهِمْ کِسَفاً مِنَ اَلسَّمٰاءِ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَهً لِکُلِّ عَبْدٍ مُنِیبٍ (۹) وَ لَقَدْ آتَیْنٰا دٰاوُدَ مِنّٰا فَضْلاً یٰا جِبٰالُ
أَوِّبِی مَعَهُ وَ اَلطَّیْرَ وَ أَلَنّٰا لَهُ اَلْحَدِیدَ (۱۰) أَنِ اِعْمَلْ سٰابِغٰاتٍ وَ قَدِّرْ فِی اَلسَّرْدِ وَ اِعْمَلُوا صٰالِحاً إِنِّی بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ (۱۱) وَ لِسُلَیْمٰانَ
اَلرِّیحَ غُدُوُّهٰا شَهْرٌ وَ رَوٰاحُهٰا شَهْرٌ وَ أَسَلْنٰا لَهُ عَیْنَ اَلْقِطْرِ وَ مِنَ اَلْجِنِّ مَنْ یَعْمَلُ بَیْنَ یَدَیْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ یَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنٰا نُذِقْهُ مِنْ
عَذٰابِ اَلسَّعِیرِ (۱۲) یَعْمَلُونَ لَهُ مٰا یَشٰاءُ مِنْ مَحٰارِیبَ وَ تَمٰاثِیلَ وَ جِفٰانٍ کَالْجَوٰابِ وَ قُدُورٍ رٰاسِیٰاتٍ اِعْمَلُوا آلَ دٰاوُدَ شُکْراً وَ قَلِیلٌ مِنْ
عِبٰادِیَ اَلشَّکُورُ (۱۳)

معنای واژه ها

۹[کسفا]

:قطعه ها.

۱۰[اوّبی]

:تأویب به معنای همصدا شدن در تسبیح و ستایش خداوند است.«اوّبی معه»:همصدا با او مرا ستایش کن.

۱۱[سابغات]

:سابغ به معنای لباس و پوشش کامل است.

[السرد]

:بافتن زره.از سرد فی الکلام گرفته شده که به معنای آوردن جملات پیاپی می باشد.

[قدّر فی السرد]

:در بافتن زره ها هنر خود را خوب به کار گیر و استوار انجام ده.طوری کار نکن که یکی از حلقه های زره گشاد و دیگری تنگ باشد بلکه همهٔ حلقه ها مثل هم و برابر باشند.

۱۲[غدوّها]

:حرکت باد در بامداد.

[رواحها]

:حرکت باد در عصر تا شب.

[عین القطر]

:معدن مس.مراد از«عین»فلز مس است

تا بتواند از آن در ساختن ظروف استفاده کند و به دلخواه آن را بسازد و شکل دهد.

[یزغ]

:منحرف می شود و بدین سو و آن سو می رود.

۱۳[محاریب]

:جمع محراب به معنای پرستشگاه شاید مراد از آن مساجد باشد.و تسمیه مساجد به محراب از آن روست که جایگاه نبرد با شیطان و نفس است.

[تماثیل]

:جمع تمثال است و تمثال به چیزی می گویند که از فلز یا گل یا سنگ و یا چوب ساخته شود مانند مجسمهٔ کاخها و درختان و رودها و امثال اینها.صاحب مجمع می گوید مراد تمثال و مجسمه حیوانات است چون ساختن تمثال حیوانات در آن زمان ممنوع نبوده است.

[جفان کالجواب]

:جفان به معنای کاسه و ظرف غذاخوری است.«جواب»نیز جمع«جابیه»به معنای حوض بزرگی است که در آن آب جمع می شود.

[قدور راسیات]

:قدور جمع«قدر»است به معنای دیگ و ظرفی که در آن غذا طبخ می شود.«راسیات»نیز جمع «راسیه»است به معنای ثابت در روی زمین.دیگهای بزرگی که برای پخت و پز همیشگی مورد استفاده قرار می گرفت روی زمین ساخته می شد تا تکان نخورد و همیشه ثابت باشد.

ای آل داود سپاس به جای آرید

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

با الهام گرفتن از دو نام از نامهای خدای عز و جل یعنی حمید و عزیز و آن گاه حدیث روز رستاخیز و بیان بعضی شبهات که مشرکان در انکار معاد القاء می کردند،در آغاز این درس هم خدای تعالی ما را از انکار ایشان از حقیقت نشور بعد از مرگ و پاره پاره شدن و ریزریز شدن بدن،آگاه می کند.

بسیاری از کسانی که حقایق را انکار می کنند،انکارشان بدان سبب است که مطلب فراتر از افق فکر آنهاست و این یکی از مشکلات ذهنی انسان است.

آنان به هر چیز که عقل و علمشان به آن نرسیده است کافر می شوند.ولی خدای تعالی برای آنها مثلی می آورد تا مسئله معاد را نیکو درک کنند.می گوید در قیاس قدرت بشری این یک امر محال است ولی برای خدا گرد آوردن اعضاء برای این که آن را از نو بیافریند کاری بس آسان است.این گونه استدلال از دیدگاه منطقی و فطری پذیرفتنی است.خدای تعالی ما را به تفکر در آیات خود،آیاتی که در اطراف آنهاست وامی دارد،زیرا همه از مظاهر قدرت خداوند ستودنی هستند.

این تأکید مکرر قرآن بر ضرورت تفکر در آیات خدا فایدهٔ مهمی دارد،از جمله آن که انسان از آن رو که همواره با این آیات الفت داشته اکنون چنان برای او عادی و معمولی هستند که دیگر تفکر دربارهٔ آنها را برنمی انگیزند ولی اگر بار دیگر به دیدهٔ تعقل و تفکر در آنها بنگرد،علمش افزون شود و افق دیدش وسعت گیرد.

خدای تعالی سپس مثلی از زندگی داود و پسرش سلیمان(ع)ذکر می کند زیرا داستان آنها تجلیات دو اسم عزیز و حمیداند.

ص: ۳۴۴

داود در پادشاهی و فرمانروایی به درجتی والا رسید به گونه ای که پرندگان و کوه ها به هنگام تسبیح او با او هم آواز می شدند و آهن بر دست او نرم شده بود به هر شکل که می خواست آن را در می آورد.سلیمان وارث داود بود.خداوند بر ملک او در افزود.این قصه ها در برابر بشر آفاقی نو می گشایند.مثلا داستان داود به بشر می آموزد که پرندگان و آهن را برای تمدن بشری به خدمت گیرد.و داستان سلیمان به او الهام می کند که چگونه از نیروی باد استفاده کند.

شرح آیات:

[۷]

« وَ قٰالَ الَّذِینَ کَفَرُوا -کافران گفتند.» در حالی که مسخره می کردند و می خواستند رسول و رسالتش را تحقیر کنند:

« هَلْ نَدُلُّکُمْ عَلیٰ رَجُلٍ یُنَبِّئُکُمْ إِذٰا مُزِّقْتُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ -آیا می خواهید به مردی دلالتتان کنیم که شما را می گوید:آن گاه که پاره پاره و ریزریز شدید.» یعنی همهٔ اعضای بدنتان فرو ریخت و پراکنده شد، « إِنَّکُمْ لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ -از نو آفریده خواهید شد.» /۱۰ [۸]

سپس از روی حیرت می پرسند:

« أَفْتَریٰ عَلَی اللّٰهِ کَذِباً -آیا بر خدا دروغ می بندد.» آیا آنچه ادعا می کند افتراء بر خداست؟و چون به و جدان خود مراجعه می کنند در می یابند که رسول ممکن نیست که بر خدا دروغ بندد.او صادق و امین است.او به وضوح عقابی را که منتظر دروغگویان است بیان می کند.او از نخستین کسانی است به قیامت اذعان دارد و خود را به انجام اعمالی که مستوجب این اذعان است ملزم می داند.آیا نمی بینید که چگونه خود را در عبادت به مشقت می افکند تا بر او آیه نازل می شود که«طه،قرآن را بر تو نازل نکرده ایم که در رنج افتی».از این رو می بینی که از آنچه گفته اند باز می گردند و دروغگو بودن

رسول(ص)را محال می شمارند.ولی خود را می بینند که در مقابله و معارضه با قرآن عاجز و شکست خورده اند.پس چیز دیگری به خاطرشان می رسد:

« أَمْ بِهِ جِنَّةٌ -یا دیوانه است.» قرآن به این سؤالها پاسخ می دهد که مسئله و مشکل کافران چیز دیگری است در این نیست که پیامبر دروغ می گوید یا دیوانه است،مشکل در وجود خود آنهاست:افق دیدشان تنگ و افکارشان تاریک است.از این رو نمی توانند مسئله حشر و نشر قیامت را برتابند.

« بَلِ الَّذِینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ فِی الْعَذٰابِ وَ الضَّلاٰلِ الْبَعِیدِ -نه،آنان به آخرت ایمان ندارند و در عذابند و سخت از راه دورند.» مفسران گویند:عذاب در مقابل متهم کردن پیامبر است به دروغ و دوری از راه،یعنی ضلالت،در مقابل نسبت جنون است. (۱)

به نظر من:سیاق عبارت حاکی از این است سبب کفرشان به پیامبر در کافر بودنشان به آخرت نهفته است،زیرا حقایق در مقابلشان آشکار است پس همواره در عذاب زندگی می کنند.ندیده اید کسانی که با حکومت قاهره ای معارضه می کنند چه می کشند،چگونه عذاب آنان را احاطه کرده است،همین گونه اند کسانی که به آخرت ایمان ندارند ناچارند با حقایقی که مردم به آن معترفند همواره مخالفت ورزند.

از سوی دیگر آنها در حالت گمراهی و دوری از راه صوابند.دلیل و نشان آن این است که کسانی را که ایشان را هدایت می کنند و به سبیل سعادت راه می نمایند به جنون نسبت می دهند.آیا می توان برای چنین مردمی انتظار هدایت داشت؟ از آیه نیز این معنی فهمیده می شود که انسان گمراه نمی گردد و از اهداف و حقایق دور نمی شود،مگر زمانی که راهی که بر می گزیند راه خطا باشد اینان زمانی که

ص:۳۴۶

۱- ۳) -تفسیر کبیر رازی.

به قیامت کافر شدند در انحراف عظیم افتادند.

[۹]

برای این که افق فهمشان وسیع گردد و به صحت حقایق راه یابند و آنچه را رسول اللّه می گوید درک کنند.قرآن آنان را به نگریستن در آیات عظیم عالم و اندیشیدن در آنها دعوت می کند زیرا آنها شواهد و علامات قدرت خداوندی هستند.همان گونه که قرآن آنان را هشدار می دهد که ادامه راه ضلالت آنان را به عذابهای همگانی چون عذابهای اقوام باستانی گرفتار می کند،چون فروشدن در زمین یا افتادن تکه ای از آسمان به صورت شهاب بر سر ایشان.

« أَ فَلَمْ یَرَوْا إِلیٰ مٰا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ مٰا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمٰاءِ وَ الْأَرْضِ إِنْ نَشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطْ عَلَیْهِمْ کِسَفاً مِنَ السَّمٰاءِ -آیا به پیش روی یا پشت سر خود از آسمانها نمی نگرند؟اگر بخواهیم آنها را در زمین فرو می بریم یا قطعه ای از آسمان بر سرشان می افکنیم.» در این جا قرآن حقیقتی مهم را برای ما بیان می دارد:جهان محیط بر ما قیامش به اراده و قدرت خداست.علاوه بر آن آیه شامل حقایق علمی هم هست.خدا زمین را در جایی معین قرار داده، /۱۰ به گونه ای که موجودات بر روی آن توانند زیست.آن گاه حجابی حافظ میان زمین و آسمان قرار داده،و آن غلاف جو است که مانع فرو افتادن نیازکها و شهابها از آسمان به زمین است.

ولی چه کسی است که به عظمت پروردگار در ایجاد این نظام محکم اعتراف نکند.

« إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً لِکُلِّ عَبْدٍ مُنِیبٍ -و در این برای هر بنده ای که به خدا باز می گردد عبرتی است.» آن نشانه های قدرت خدا در عالم وجود به تنهایی انسان را به همهٔ حقیقت راه نمی نمایند.کسی که ایمان می آورد و پیروی اش می کند تا دستش به هدف می رسد.

گاه می بیند ولی انکار می کند پس دیدنش هم سودی به حالش ندارد.قرآن می گوید آیات و نشانه های خدا که در عالم وجود پراکنده اند ما را به حقیقت راه می نمایند ولی به شرطی که متفکر در آنها بنده ای مسلمان و تسلیم در برابر خدا باشد.پس

عبودیت و انابت دو شرط از شروط استفاده از آیات هستند.

یکی از مشکلات انسان این است که وقتی همراه با دانش پیش می رود و حقایق برایش آشکار می شود و معماهای مهم حیات در برابر او خودنمایی می کنند به پیشینه های آنها نگاه نمی کند بلکه به خود آنها می نگرد.مثلا وقتی عناصر تشکیل دهندهٔ اتم یعنی هسته و الکترون و پرتون را کشف می کند و سپس در می یابد که تمام عناصر زندگی مادی-در عین داشتن ترکیبهای مختلف-بر همین نظام یعنی اتم استوار است،از این نکته به حقیقت توحید و این که همان دستی که کهکشان را آفریده اتم را خلق کرده است،راه نمی برد.

اندیشهٔ دیگری که از این آیه کریمه در می یابیم این است که چون در آن تعمق می کنیم می بینیم که قرآن میان فهم زندگی و تزکیه نفس ربط می دهد.گویی که آنان که به درگاه خدا توبه و انابه نمی کنند،زندگی را آن چنان که حقیقت آن است نمی فهمند.

[۱۰]

همان گونه که اسماء الهی را در طبیعت تجلیاتی است،تجلیاتی دیگر هم در تاریخ بشر دارند.شاید این است سبب ارتباطی که میان سخن از طبیعت و بیان ۱۰/ قصهٔ داود و سلیمان(ع)وجود دارد.

ارتباط و پیوند دیگری میان دو موضوع هست:آیات پیشین کفار را هشدار می داد در حالی که این آیه مؤمنان در خلال داستان داود بشارت می دهد،آن جا که داود را فضیلتی عنایت می کند.

«وَ لَقَدْ آتَيْنا داوُدَ مِنّا فَضْلاً -داود را از سوی خود فضیلتی دادیم.» این فضیلت مظهر اسم حمد الهی است،زیرا خدا پیامبر خود داود را به اموری اختصاص می دهد که دیگر بندگان خود را نداده است.این امور از ارکان و خصایص تمدنی است که او(ع)بنا نهاده است.

خدای تعالی می گوید:

«يا جِبالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَ الطَّيْرَ -که ای کوه ها و ای پرندگان با او هم آواز شوید.»

هر دو آنها در برابر داود خاضع بودند و مسخر او.

« وَ أَلَنّا لَهُ الْحَدِيدَ -و آهن را برایش نرم کردیم.» در تسخیر آهن هدفی است که قرآن در آیهٔ بعد به آن اشاره می کند.

[۱۱]

« أَنِ اعْمَلْ سابِغاتٍ وَ قَدِّرْ فِی السَّرْدِ -که زره های بلند بسازد و در بافتن زره اندازه ها را نگه دارد.» خدای تعالی داود را به ساختن زره های بلند فرمان داد تا جنگجویان را بهتر از تیر و شمشیر دشمن حفظ کند.نیز فرمان داد که به هنگام بافتن حلقه ها همه به اندازهٔ هم باشند تا هر کدام بتوانند وظیفه خود را به انجام رسانند.بسا در آیه اشارت است که صنعتگران باید در کار خود دقیق باشند ولی پدید آمدن صنعتی با دقت و استحکام نیازمند هدفی حکیمانه است و آن عمل شایسته است.

« وَ اعْمَلُوا صالِحاً إِنِّی بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ -کارهای شایسته کنید که من به کارهایتان آگاهم.» از آیه در می یابیم که خداوند تعالی که این همه را برای داود مسخر نمود برای آن بود که داود از سعی و عمل خود بهره مند گردد.زیرا ارزش انسان در سعی و عمل او نهفته است.

در حدیث از حضرت امیر المؤمنین روایت شده که فرمود:«خداوند عزّ و جل به داود وحی کرد که تو بهترین بندگان منی.در صورتی که روزی از بیت المال نخوری و از دسترنج خود سود بری.داود چهل روز گریست.خداوند به آهن فرمان داد که برای بندهٔ من داود نرم شو.پس خدا آهن را برای او نرم نمود.داود هر روز از آهن یک زره می ساخت و به هزار دینار می فروخت.او سیصد و شصت زره ساخت و آنها را به سیصد و شصت هزار دینار فروخت و از بیت المال بی نیاز شد». (۱)

و نیز از آیه می فهمیم که شکر و سپاس نعمتهای حق به استفادهٔ درست از آنها در طریق خیر و صلاح است.

۱- ۴) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۳۱۸.

[۱۲]

خداوند برای ما مثل دیگری می آورد از زندگی پیامبرش سلیمان(ع):

« وَ لِسُلَیْمانَ الرِّیحَ غُدُوُّها شَهْرٌ وَ رَواحُها شَهْرٌ -و باد را مسخر سلیمان کردیم.بامدادان یک ماهه راه می رفت و شبانگاه یک ماهه.» علی بن ابراهیم گوید:باد تخت سلیمان را حمل می کرد و آن را بامداد مسیر یک ماه می برد و در شبانگاه مسیر یک ماه. (۱)

اگر بدانیم که مسافت یک ماه برابر ۷۲۰ کیلومتر است درمی یابیم که سرعت باد نزدیک ۱۰/ به سرعتی بوده که هواپیماهای امروزی در یک ساعت طی می کنند.

« وَ أَسَلْنا لَهُ عَیْنَ الْقِطْرِ -و چشمهٔ مس را برایش جاری ساختیم.» «قطر»که در آیه آمده است به معنی سرب و مس است.

« وَ مِنَ الْجِنِّ مَنْ یَعْمَلُ بَیْنَ یَدَیْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَنْ یَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنا نُذِقْهُ مِنْ عَذابِ السَّعِیرِ -و گروهی از دیوها به فرمان پروردگارش برایش کار می کردند و هر که از آنان سر از فرمان می پیچید به او عذاب آتش سوزان می چشانیدیم.» از این آیه دو چیز فهمیده می شود:

یکی آن که:جنها و دیوها چنان که در اساطیر آمده قوی تر از بشر نیستند بلکه انسان به اذن خدا می تواند آنها را به کار گیرد.

دوم آن که:انسان را ممکن است که در تطور و تکامل صنعتی و معنوی به درجه ای رسد که ارواح را چون جن و دیو در مصالح خود تسخیر کند.

[۱۳]

خدای تعالی برای ما بخشی از نقش جنها را در تمدن سلیمان(ع) بیان می کند،آن جا که می فرماید:

« یَعْمَلُونَ لَهُ ما یَشاءُ مِنْ مَحارِیبَ -برای وی هر چه می خواست از بناهای

۱- ۵) -همان جا.

بلنـد،» مخصوصا معابد مرتفع، « وَ تَمٰاثِيلَ -و تنديسـها.» يعنى مجسـمه هايى كه همانند صورت واقعى و طبيعى بودند، « وَ جِفٰانٍ كَالْجَوٰابِ -كاسه هايى چون حوض.» ١٠/ از حيث بزرگى.زيرا سـليمان نمى توانست به لشـكريانش در ظرفهاى كوچك غـذا دهد.

« وَ قُدُورٍ رٰاسِيٰاتٍ -و ديگهـاى محكم برجاى،مى ساختنـد.» سـليمان ديگهايى داشت كه در زمين محكم شـده بود و ديگهاى ديگرى كه مى توانستند آنها را از جايى به جايى ديگر برند.

« اِعْمَلُوا آلَ دٰاوُدَ شُـكْراً وَ قَلِيـلٌ مِنْ عِبٰادِيَ الشَّكُورُ -اى خانـدان داود! براى سپاسـگزارى كـار كنيـد.و انـدكى از بنـدگان من سپاسـگزارند.» مهمترين عبرتى كه در اين آيات كريمه هست ضـرورت شـكر عملى است به عبارت ديگر شـكر به زبان پس از چندى تبديل به شكر به عمل مى شود.و در اين سه نكته است كه در خور ذكر است:

اول:عمل صالح،چنان كه خداى تعالى به داود مى گويد:«كارهاى شايسته كنيد»به طور مثال شكر عملى مال،انفاق آن است در راه خدا و تصدق به فقرا و هزينه كردن آن در راه يارى دين اسلام.

دوم:نگهـدارى عواملى كه سـبب فضـل و نعمت پروردگـار شـده است.عـالم عـالم مى شود به سـبب درس و مطـالعه و تفكر و كار.شكر علم اين است كه اين عوامل را حفظ كند،زيرا حفظ آنها سبب حفظ و زيادت علم مى شود.

سوم:رسـيدن به غايت و هدف اصلى نعمت.زيرا هر چيز در زندگى ١٠/ براى وصول به هـدفى بزرگتر است تا جايى كه انسان به هدف بزرگتر و بزرگتر كه اطاعت و تسـليم است برسد.مجاهد مى خواهد كه با مردم سخن بگويد و با مردم سخن بگويد تا آنها را هدايت كند و هدايت كند تا مجموعهٔ دينى را تكميل نمايد و اين

مجموعه را برای یک عمل سیاسی و یا نظامی و یا فرهنگی همه جانبه به وجود آورد.

و هدف آن سرنگون کردن نظام فاسد طاغوت است تا حکم خدا جانشین آن گردد، آن که از مستضعفان حمایت می کند و تمدن اسلامی بدین گونه تکامل می یابد.پس شکر عملی همواره هدفی دیگری را که فراتر از هر هدفی است دنبال می کند.

[سوره سبإ (۳۴): آیات ۱۴ تا ۱۹]

اشاره

فَلَمّا قَضَیْنا عَلَیْهِ اَلْمَوْتَ ما دَلَّهُمْ عَلی مَوْتِهِ إِلاّ دَابَّهُ اَلْأَرْضِ تَأْکُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمّا خَرَّ تَبَیَّنَتِ اَلْجِنُّ أَنْ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ اَلْغَیْبَ ما لَبِثُوا فِی اَلْعَذابِ اَلْمُهِینِ (۱۴) لَقَدْ کانَ لِسَبَإٍ فِی مَسْکَنِهِمْ آیَهٌ جَنَّتانِ عَنْ یَمِینٍ وَ شِمالٍ کُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّکُمْ وَ اُشْکُرُوا لَهُ بَلْدَهٌ طَیِّبَهٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ (۱۵) فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ سَیْلَ اَلْعَرِمِ وَ بَدَّلْناهُمْ بِجَنَّتَیْهِمْ جَنَّتَیْنِ ذَواتَیْ أُکُلٍ خَمْطٍ وَ أَثْلٍ وَ شَیْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِیلٍ (۱۶) ذٰلِکَ جَزَیْناهُمْ بِما کَفَرُوا وَ هَلْ نُجازِی إِلاَّ اَلْکَفُورَ (۱۷) وَ جَعَلْنا بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ اَلْقُرَی اَلَّتِی بارَکْنا فِیها قُریً ظاهِرَهً وَ قَدَّرْنا فِیهَا اَلسَّیْرَ سِیرُوا فِیها لَیالِیَ وَ أَیّاماً آمِنِینَ (۱۸) فَقالُوا رَبَّنا باعِدْ بَیْنَ أَسْفارِنا وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْناهُمْ أَحادِیثَ وَ مَزَّقْناهُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبّارٍ شَکُورٍ (۱۹)

معنای واژه ها

۱۴[دابّه الارض]

:الدابه به طور کلی بر هر جنبنده ای در

ص :۳۵۲

زمین گویند و در این جا مقصود موریانه است.

[منسأته]

:آن عصای بزرگی است که با آن گله را به این سو و آن سو رانند.و در این جا مراد عصای پادشاهی است زیرا که سلیمان سلطان بود.

۱۶[سیل العرم]

:سیل شدید.

[خمط]

:هر درختی که خار داشته باشد و مراد در این جا امور تلخ و زشت است.

[اثل]

:اثل درختی است که میوهٔ خوردنی ندارد.

تصویر دو تمدن

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

محور سورهٔ سبأ علاقهٔ و ارتباط انسان است به تمدن،زیرا آیات این سوره نخست قصهٔ خاندان داود است که از پادشاهی برای آباد ساختن زمین و اصلاح مردم و سپاس خدا بهره گرفتند.سپس به ذکر قصهٔ سبا و قراء دیگر می پردازد که از حیث کشاورزی پیشرفت بسیار کرده بودند و خدا نعمتهای خود را به آنان ارزانی داشته بود ولی آنان به جای شکر نعمت،کفران نعمت کردند و در جاهلیت خویش غوطه ور باقی ماندند.

از اختلاف این دو قصه درمی یابیم که قدرت و قوت در اسلام ذاتا نه چیزی نیکو است و نه نکوهیده.نحوهٔ بهره گیری انسان از اوست که آن را موصوف به خیر می کند یا منسوب به شر.به عبارت دیگر اگر از آن استفادهٔ نیکو کند خیر است و اگر آن را در بدی و شر به کار برد شر است.

نیز از این داستان می فهمیم که در حیات انسان دو اجل است:

یکی اجل مسمی(زمان مقدر و محتوم)که مدت آن در نزد خدا محدود و مشخص است و آن عمر طبیعی انسان است.

دیگر،اجل معلق که انسان آن را به وسیله عمل خود بر خود فرود می آورد.

پس اگر عمل خیر باشد،چون صدقه دادن و نیکی کردن مدتش دراز شود و اگر عمل ناپسند باشد مدتش کوتاه شود،مانند قطع رحم.

اما تمدنها ابدی نیستند،زیرا سنت اعلای الهی به فنای انسان حکم می کند و بر افتادن ملک و سلطهٔ او.این دولتها میان مردم دست به دست می گردند و همواره گروهی جانشین گروه دیگر می شوند.

بدین طریق ملاحظه می کنیم که تمدنها را دوره ای معین است و معمولا پس از نمو و شکوفایی دچار بحران و انحطاط می شوند که می توانیم آن را اجل طبیعی بنامیم.

ولی بسیار اتفاق می افتد که مردم به سبب عصیان و کفرشان این سنت را به شتاب وامی دارند و همین است سبب افول بسیاری از تمدنها در آغاز جوانی آنها.

مثلا آلمان پیش از جنگ جهانی دوم می توانست از حیث صنعت و پیشرفت آقای همهٔ اروپا شود ولی به سبب دیوانه گریهای هیتلر و اصول حزب نازی و سیاست نژادپرستانه مرگ و نابودی خود را جلو انداخت.آری اگر خطاهای سیاسی و اجتماعی نازیها نبود عمر حکومتش بسی طولانی تر شده بود.

داستان سلیمان و پدرش(ع)صورت تمدنی است که مدت زمانی امتداد یافت.سپس به حالت طبیعی به پایان آمد.در حالی که قصه سبا که با سیل عرم نابود شد بیان گر یک صورت غیر طبیعی در پایان یافتن تمدنهاست.داود و سلیمان مثالی والا هستند برای یک تمدن نمونه که به عمر طبیعی نائل آمد،جوان بود و کم کم به پیری گرایید در حالی که تمدن سبا در همان ایام جوانی نابود گردید.

ص :۳۵۴

شرح آیات:

[۱۴]

خدای تعالی پیامبر خود سلیمان را پس از مرگش هم چنان متکی بر عصایش برپای نگهداشت تا دیوان را که ادعا می کردند که علم غیب می دانند رسوا سازد.و نیز برای بطلان اعتقاد رایج در آن عصر که به جنیان و دیوان چنین گمان می بردند.و همین اعتقاد در اعصار جاهلی فرهنگ جاهلیت را تشکیل می داد و به پرستش دیوان و جنیان انجامیده بود،این گونه مرگ سلیمان تأثیر بسزایی در نفی این پندار داشت.

« فَلَمّا قَضَيْنا عَلَيْهِ الْمَوْتَ ما دَلَّهُمْ عَلى مَوْتِهِ إِلاّ دَابَّةُ الْأَرْضِ - چون حکم مرگ بر او راندیم حشره ای از حشرات زمین مردم را بر مرگش آگاه کرد.» و آن حشره موریانه بود که:

« تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ -عصایش را جوید.» یعنی عصایی را که بر آن تکیه داده بود.تکیه کردن بر عصا دلیل بیماری نیست.چنان که موسی هم با وجود آن قوت و توان نیز بر عصا تکیه می کرد.و می گفت که:«این عصای من است بر آن تکیه می کنم و برای گوسفندانم برگ می ریزم و مرا در آن فواید دیگری است». (۱)

و چون موریانه عصا را جوید،سلیمان بر زمین افتاد.

« فَلَمّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ ما لَبِثُوا فِي الْعَذابِ الْمُهِينِ -چون فرو افتاد دیوها دریافتند که اگر علم غیب می دانستند در آن عذاب خوارکننده نمی ماندند.» /۱۰ این آیه را دو تفسیر است:

یکی آن که:پس از افتادن پیکر سلیمان بر زمین دیوان به مرگ او آگاه

۱- (۶) -طه۱۸/.

شدنـد.یک سال جسـد سـلیمان متکی بر عصـای خود برپای مانـد اگر علم غیب می دانسـتند این مـدت را هم چنان کار نمی کردند.دیوان در ایام حیات سلیمان نمی توانستند خلاف امر او کاری کنند.

دوم این که:هنگامی که جسد سـلیمان بر زمین افتاد دیوها یک سال تمام بود که برای او کار می کردند،بدون این که از مرگ او خبر یـافته باشـند.اکنون رسـوا شدنـد و مردم دانسـتند کـه آنهـا علـم غیـب نمی داننـد.از قسـمت پایـانی آیه:«در آن عـذاب خوارکننـده نمی ماندنـد»معلوم می شود که انسـان از خضوع در برابر حـاکم خشـنود نیست خواه آن حـاکم صالـح باشـد مانند سلیمان،یا فاسد چون فرعون.شاید هم این دیوان موجوداتی عاصـی بوده اند و سـلیمان با اعمال شاقه قصد عذاب آنها را داشـته است.

امام باقر(ع)فرماید:

«سـلیمان بـن داود(ع)روزی بـه اصـحاب خـود گفـت:خـدای تعـالی مرا ملکی عنـایت کرده که پس از من هماننـد آن به کس نخواهد داد.باد و جن و انس و مرغان و وحوش را مسخر من ساخته و مرا زبان مرغان آموخته و همه چیز داده است.

بـا این همه وقتی عیش من کامـل است که یک روز صـبح به قصـر خود داخل شوم و بر بام شوم و همه کشور خود را بنگرم و هیـچ کس را اجازه ندهم که در آن روز به دیدار من آید و عیش مرا منغص کند.گفتند:چنین باد.یک روز صـبح عصای خود به دست گرفت و به بالاترین قسمت قصر خود فرا رفت و تکیه بر عصا داد و شادمانه به ملک خود نگریست.ناگاه جوان خوش صورتی را دیـد که با لباس فاخر که از گوشه های قصـر پیدا شد. /۱۰ تا سـلیمان را چشم بر جوان افتاد پرسید چه کسی تو را به قصر من در آورده است.من امروز می خواستم با خود خلوت کنم.

جوان گفت:مرا پروردگار تو به این قصـر داخل کرده است.و من به اذن او داخل شده ام.سـلیمان گفت:آری،خدای من هر چه در حق من اراده کنـد حق اوست.اکنون بگوی که تو کیسـتی؟گفت:من ملـک الموت هستم.سـلیمان پرسـید:به چه کـار آمـده ای؟گفت:آمده ام جانت بستانم.سلیمان گفت:به

هر چه مأمور شده ای به انجام رسان که امروز روز خوشی من است،زیرا سروری جز دیدار خداوند خود نمی شناسم.ملک الموت جان او بگرفت و سلیمان هم چنان بر عصای خود تکیه داده بود.مردم و دیوان و هر که و هر چه آن جا بود او را از دور می دیدند و می پنداشتند که زنده است.عاقبت میانشان اختلاف افتاد.عده ای گفتند:چرا این همه مدت از ایستادن خسته نمی شود.نه می خورد و نه می خوابد و نه می آشامد مسلّما او خدای ماست باید او را بپرستیم.گروه دیگری گفتند که سلیمان ساحر است.چشم بند می کند و چنان می نماید که بر عصایش تکیه داده ولی آن چنان نیست.اما مؤمنان گفتند:سلیمان پیامبر خداست و بندهٔ اوست خدا هر چه بخواهد در حق او کند.چون اختلاف بالا گرفت.خدا حشره ای از حشرات زمین را فرستاد تا عصایش را جوید و جسد سلیمان بیفتاد.دیوها از آن حشره که موریانه بود تشکر کردند.از این رو محال است موریانه در جایی دیده شود که آب و گل نباشد.این است معنی آیه». (۱)

[۱۵]

سپس قرآن مثل دیگری می زند و آن از تاریخ یمن است.کشوری با تمدنی والا که ناگهان از میان رفت.قبل از مرگ طبیعی اش.و سبا که در قرآن آمده است قبیله ای است که در جانب جنوبی عربستان.سبا غرق نعمت بود ولی مردمش تکبر ورزیدند و شکر نعمت به جای نیاوردند.خدا نیز فرمان داد که سدّش بشکند و همه چیز نابود شود.و قبیلهٔ سبا در زمین پراکنده گردد.چنان که ضرب المثل شدند.

« لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ -مردم سبا را در مساکنشان عبرتی بود دو بوستان داشتند،یکی از جانب راست و یکی از جانب چپ.» در این جا باید قدری درنگ کرد.در آخر آیه حقیقتی است در خور توجه.

و آن شناخت صاحب نعمت و سپاس او یعنی خدا.شکر نعمت سبب افزونی نعمت

۱- ۷) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۳۲۴.

شود.در آیه آن جاهایی را که مردم سبا زندگی می کردند«مساکن» گفته،نه «بیوت»،زیرا مسکن جایی است که انسان در آن جا با اعتماد و اطمینان کامل مکان می گیرد و حال آن که بیت جایی است که کسی در آن جا شبی را به روز می آورد.ممکن است مضطرب و محزون هم باشد.

خدای تعالی از دو باغ در دو طرف آنها حکایت می کند و این اشارت است به وضع جغرافیایی آن جا.از این تعبیر فهمیده می شود که در آن جا نهری جاری بوده بلاد را به دو بخش تقسیم می کرده.شاید این نهر به آن سدّ می پیوسته.تا هنگامی که سد پر شود باغهای دو طرف را آبیاری کند.

مردم سبا از برکات زمین استفاده می کرده اند و می دانسته اند که هر چه دارند از سوی خداست ولی شکر خدای تعالی به جای نمی آوردند.

« کُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّکُمْ وَ اشْکُرُوا لَهُ -از آنچه پروردگارتان به شما روزی داده بخورید و شکر او به جای آورید.» خدای تعالی خاندان داود را به شکرگزاری دعوت کرد.چون پذیرفتند و به جای آوردند تمدنشان بر جای ماند و رشد کرد تا آن گاه که سلیمان به مرگ طبیعی درگذشت.ولی اینان شکر نکردند و نابود شدند.

جامعه هنگامی که شکرگزاری خدا مسیر مستقیم و کلی او باشد یا از بندگان خدا برای نزدیکی به خدا سپاس گوید جامعه ای فاضل و نیکو خواهد شد و به تعبیر قرآن:

«بَلْدَهٌ طَیِّبَهٌ

-شهری خوش و پاکیزه».

زیرا با حق در حرکت است.گناهان و خطاهای فرعی و جانبی که گاه گاه از این فرد یا آن فرد سر می زند، /۱۰ سبب از بین رفتن جامعه و تمدن نمی شود.

خدای تعالی آنها را اصلاح می کند و گناهکاران را می آمرزد.

« وَ رَبٌّ غَفُورٌ -و پروردگاری آمرزنده.» [۱۶]

این دعوت الهی بود،آنها را و همه نسلهایی را که پی در پی بعد از آنها آمده اند ولی آنها این دعوت را رد کردند.

ص :۳۵۸

« فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ -اعراض کردند ما نیز سیل ویرانگر را بر آنها فرستادیم.» آیه اشارت دارد به سرعت تکذیب و سرعت کیفر.و این دلیل بر آن است که تمدنشان دیری نپاییده است یا بگوییم که فرضا هم دیر پاییده باشد خدا فاصلهٔ میان تکذیب و جزاء را کوتاه کرده است.به عبارت دیگر هر چه هم زندگی کرده باشند در نزد خدا قلیل و حقیر است.

علی بن ابراهیم گوید در جانب چپ و راست مزارعی بود که از بس درختان انبوه بودند نور آفتاب به زمین نمی رسید.چون معصیت کردند خداوند موشی را بر آن سدّ مأمور کرد گویند آن موش صخره های عظیم را که مردان جا به جا نتوانستند نمود برمی کند و چون پر کاهی به اطراف پرتاب می کرد.چون مردم چنان دیدند شهر را رها کردند و گریختند و موش هم چنان به کار کندن بود.به ناگاه سیل روان شد و شهر را در خود فرو برد.خانه ها را ویران نمود و درختها را برکند.

« وَ بَدَّلْناهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَواتَىْ أُكُلٍ خَمْطٍ وَ أَثْلٍ وَ شَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ -دو بوستانشان را به دو بوستان بدل کردیم با میوه های تلخ و شور گز و اندکی سدر.» ۱۰/ [۱۷]

خداوند تعالی علت این حادثه را کفران نعمت آنان می شمارد.

« ذٰلِكَ جَزَيْناهُمْ بِما كَفَرُوا -آنها را که ناسپاس بودند این چنین جزا دادیم.» کفران به خدا و نعمتهای او، « وَ هَلْ نُجازِي إِلاَّ الْكَفُورَ -آیا ناسپاسان را مجازات می کنیم.» از این عبارت چنین بر می آید که پاداش شامل هر کفران کننده ای می شود.

بدون این که به این جماعت یا آن جماعت که قرآن ذکر می کند اختصاص داشته باشد.از سوی دیگر معلوم می شود که خدا برای بندگان خطاکار خود فرصتی قرار داده،پس به مجرد خطا آنان را به عذاب گرفتار نمی کند مگر این که در گناه اصرار ورزند.«کفور»که در متن آیه آمده صیغه مبالغه است یعنی کسی که مکرر در

مکرر کفران کند.

بدین سان،تمدن زراعی که شعاع آن سراسر شبه جزیره را فرا گرفته بود -شبه جزیره ای که انسان وقتی در لابه لای شاخه های آویزان درختان میوه اش راه می رفت برای چیدن میوه ها لازم نبود زحمت زیادی به خود بدهد-از بین رفت و جای آن را یک زندگی عقب مانده و واپسگرا گرفت.

[۱۸]

سوق عبارت قرآن ما را به تمدن سوم می برد.دربارۀ قریه هایی که از یمن تا مکه و مدینه امتداد داشت سخن می گوید که کسی که از یمن راه می افتاد تا به حجاز رود همه در زیر درختان میوه دار راه می سپرد،آن قدر شاخه های پر میوه سر فرو داشته بودند که برای چیدن آنها نیازی به کوشش و تلاش اندکی هم نبود.مردم از بزرگترین نعمتهای خدا که همانا امنیت است برخوردار بودند.

« وَ جَعَلْنا بَيْنَهُمْ -میان آنان.» یعنی مردم سبا که از آنان صحبت بود، « وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بارَكْنا فِيها -و قریه هایی که برکت داده بودیم.» یعنی مکه و حوالی آن، « قُرىً ظاهِرَةً وَ قَدَّرْنا فِيهَا السَّيْرَ -قریه هایی آبادان و بر سر راه پدید آوردیم.و منزلهای برابر معنی کردیم.» شاید این اشاره به نظام حکومتی آنها باشد که در سایۀ آن چنین سفری مقدور می بود.زیرا آن منطقه منطقه ای کوهستانی بود که سفر در آن دشوار بود و چه بسا کوه ها و دره ها مسافران را نابود می کردند.

« سِيرُوا فِيها لَيالِيَ وَ أَيّاماً آمِنِينَ -در آن راهها ایمن از گزند شبها و روزها سفر کنید.» این عبارت دو معنا را به ما می فهماند:اول:گستردگی تمدن.چرا که آدمی روزها و شبها در آن راه می پیماید.بنا بر این،تمدنی پهناور و گسترده بوده است.

دوم:امنیتی که این شهرها از آن برخوردار بوده اند.گفتنی است که در آن

زمان و بویژه در این منطقه ای که قرآن از آن سخن می گوید،به علت وجود گروه های راهزن و جانوران درنده،امنیت به ندرت وجود داشت.

[۱۹]

ولی اینان این نعمت و امنیت را رد کردند.به عبارت دیگر تمدن جدید را رد کردند و به شیوه های گذشته گرایش یافتند که نظام قبیلگی و تفرقه حاکم بود و روحیه فردیت و استبداد.

« فَقالُوا رَبَّنا باعِدْ بَيْنَ أَسْفارِنا وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ -بر خویشتن ستم کردند و گفتند ای پروردگار منزلگاههای ما را از هم دور گردان.» ۱۰/ اینان با این روحیه شبیه بنی اسراییل بودند که در تمدن به جایی پیشرفت کردند که بر ایشان من و سلوی از آسمان نازل می شد.ولی آنان روزی آسمانی را رها کردند و باز به سنت غذایی قدیم خویش گرایش یافتند و به موسی گفتند که سیر و پیاز و عدس می خواهند،خدای تعالی آنان را به سبب این روحیهٔ منفی عقب افتاده مذمت کرد و گفت:آیا می خواهید که آنچه را برتر است به آنچه فروتر است بدل کنید؟به شهری بازگردید که در آن جا هر چه خواهید به شما بدهند.

مقرر شد بر آنها خواری و بیچارگی و با خشم خدا قرین شدند.خدای تعالی این روحیه را توصیف می کند که صورتی است از ظلم،ظلمی که صاحب خود را به زیانمندی و فساد می کشاند.

« فَجَعَلْناهُمْ أَحادِيثَ -ما نیز افسانهٔ روزگارشان گردانیدیم.» آیه مبارکه ما را به سرانجام اینان راه می نماید که:

« وَ مَزَّقْناهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ -و سخت پراکنده شان کردیم.» آری گرایشهای خودپرستانه به واقعیت تلخ خود رسید و شک نیست که هر تمدنی با کوشش و رنج منظم جماعات مردم پدید می آید و چون روحیهٔ تجمع و اتحاد را از دست دادند به نابودی می گراید.

امام صادق(ع)در تفسیر این آیه فرماید:

«این قوم را قریه هایی بود به هم پیوسته،چنان که یکدیگر را توانستند دید؛ نهرهایشان جاری بود و اموالشان بسیار.پس نعمت خدا را کفران کردند و نعمتشان

به محنت بدل شد.پس قریه هاشان پراکنده و خانه هایشان ویران و اموالشان نابود گردید». (۱)

داستانهای این حکایات چهارگانه بسیاری از اندرزها و عبرتها را در بردارد که افراد بشر را در مسیر تمدن والای خود یاری می کند.بشر در این مسیر به تجارب دیگران نیاز مبرم دارد.چنان که فرماید:

« إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبّارٍ شَکُورٍ -در این عبرتهاست برای شکیبایان سپاسگزار.» این قصه ها برای تفریح و تفرج خاطر نیست.بلکه برای پند گرفتن ماست.

مردم و یک یک افراد را هم از نظر فکری و هم از نظر عملی راهنما و راهگشاست.

مهمترین درسی که از آنها می آموزیم درس صبر و شکر است،زیرا صبر نشان آرامش روح است و حصافت عقل و بعد نظر و معرفت عواقب امور و همهٔ این صفات برای شناخت حقایق و نهان و حوادث و آنچه ما وراء ظواهر تاریخی است ضروری است.

اما شکر دلیل علم است.جاهل نعمتهای خدا را نمی شناسد که آنها را سپاس گوید.بدین گونه دو صفت صبر و شکر به جهان معرفت متصل اند.همچنین به نیروی صبر و شکر معرفت افزون می گردد.

این از یک جهت است از نظر دیگر عبرت این قصه ها شکر است و صبر.

چهار قصه ای که بیان شد:یعنی دو داستان تمدن داود و سلیمان و دو داستان سبا و قریه هایی که از آن جا تا مکه گسترده بود به ما درس شکیبایی و سپاسگزاری می دهند.داود و سلیمان تمدنشان به اجل طبیعی پایان گرفت،زیرا در تأسیس آن صبر و کوشش کردند و چون از زوال مصون ماند خدا را شکر نمودند.

اما دو تمدن دیگر پیش از مرگ طبیعی خود مردند.زیرا از این دو صفت بی بهره بودند، ۱۰/ پس با خدا رابطه ای نداشتند تا خدا نیز آنان را در کار یاری دهد و از آفات

ص: ۳۶۲

۱- ۸) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۳۲۹.

مصون دارد.پس این دو روح هر تمدنی هستند.

سخن آخر آن که:شبه جزیره عربستان که منزلگاه این قصه هاست با چاههای عظیم نفتش سرزمینی سراسر خیر و برکت است.اگر مردم آن و حکومتش از این داستانها پند و عبرت گیرند تمدنی چون تمدن داود و سلیمان خواهند داشت و اگر از گذشته و تاریخ خود عبرت نگیرند و بر دین خدا صبر نکنند و شکر خداوند قادر متعال به جای نیاورند سرنوشتی همانند آن دو تمدن اخیر خواهند داشت.

[سوره سبإ (۳۴): آیات ۲۰ تا ۲۷]

اشاره

وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلاّٰ فَرِيقاً مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ (۲۰) وَ مٰا كٰانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطٰانٍ إِلاّٰ لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهٰا فِي شَكٍّ وَ رَبُّكَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ (۲۱) قُلِ اُدْعُوا اَلَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ لاٰ يَمْلِكُونَ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ لاٰ فِي اَلْأَرْضِ وَ مٰا لَهُمْ فِيهِمٰا مِنْ شِرْكٍ وَ مٰا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ (۲۲) وَ لاٰ تَنْفَعُ اَلشَّفٰاعَةُ عِنْدَهُ إِلاّٰ لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتّٰى إِذٰا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قٰالُوا مٰا ذٰا قٰالَ رَبُّكُمْ قٰالُوا اَلْحَقَّ وَ هُوَ اَلْعَلِيُّ اَلْكَبِيرُ (۲۳) قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ قُلِ اَللّٰهُ وَ إِنّٰا أَوْ إِيّٰاكُمْ لَعَلىٰ هُدىً أَوْ فِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ (۲۴) قُلْ لاٰ تُسْئَلُونَ عَمّٰا أَجْرَمْنٰا وَ لاٰ نُسْئَلُ عَمّٰا تَعْمَلُونَ (۲۵) قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنٰا رَبُّنٰا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنٰا بِالْحَقِّ وَ هُوَ اَلْفَتّٰاحُ اَلْعَلِيمُ (۲۶) قُلْ أَرُونِيَ اَلَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكٰاءَ كَلاّٰ بَلْ هُوَ اَللّٰهُ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ (۲۷)

ص:۳۶۳

معنای واژه ها

۲۶[یفتح]

:به حق داوری می کنـد.وقتی دو نفر بـا هم اختلاف پیـدا می کننـد گره کوری میان آنها به وجود می آیـد که حاکم و داور با داوری درست و رساندن هر یک از طرفین مخاصمه به حق خود گره کار آنها را باز می کند.

اوست پیروزمند و حکیم

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

آیـات قرآن که بـا بی تفـاوتی و بهـانه انگیزی که مـانع سـعی و عمل آدمی است مخالفت می ورزنـد بسـیارند.حقیقت هماننـد آفتـاب تابـان است ولی هوی و هوس هـا چونان پرده ای چهرهٔ عقل را می پوشانند.بشـر برای آن که اعمال خود را توجیه کند غالبا به افکار باطل روی می آورد مسـلما کسی که می خواهد به راه راست باز گردد باید نخست این افکار را از خود بزداید.و این یکی از مهمترین اهداف آیات قرآن است.

نخستین چیزی که در این درست مورد بحث قرار می گیرد جمود فکری است.

بسـیاری از مردم می کوشـند تـا در توجیه واقعیت منحرف خود خواه از نظر سیاسـی ۱۰/ مثل خضوع و سـر فرود آوردنشان در برابر قـدرتها و نهادهای جور پیشه یا از جنبهٔ اجتماعی مانند پذیرفتن فشار والدین و جامعه یا اقتصادی مانند قبول نظام اقتصادی فاسـد و امثال آن،به جبر و جمود و اکراه متوسل شوند.اگر انسان بخواهد با جبر اتباع ابلیس و کسانی که تجسم افکار شـیطانی در این دنیا هستند،منازعه کند باید به سلاح

ایمان و آخرت مسلح شود.حتی اگر طاغوتان زمان او را به کشتن تهدید کنند.زیرا نمی خواهد مزدور طاغوت گردد و چون بنده ای گوش به فرمان او باشد و برای تحقق اهداف او تلاش کند.بلکه می گوید که«ما به نزد پروردگارمان باز می گردیم».و چون آنان را به زندان وعده دهند می گویند«زندان برای ما دوست داشتنی تر است از آنچه ما را به آن فرا می خوانند».و همین منطق بود که ساحران را واداشت تا در برابر جبروت فرعون پایداری کنند.

شرح آیات:

[۲۰]

هنگامی که خدا ملائکه را به سجود آدم فرمان داده،ابلیس سر بر تافت ابلیس هم در میان سایر فرشتگان بود.او از روی تکبر سجده نکرد.خدا او را طرد کرد و بشر را از او بر حذر داشت و گفت که«او دشمن آشکار شماست» اما شیطان نقاط ضعف را در انسان یافته بود،چون حب مال و قدرت پس با خود گفت که می تواند او را اغوا کند:«من از بندگان تو گروهی معین را در فرمان خویش خواهم گرفت».خدای تعالی تأکید می کند ابلیس برای پندار خود در میان آدمیان مصداقهایی یافت.

« وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ -شیطان گمان خود را دربارۀ آنها درست یافت.» آری ابلیس برای بشر دشمن بزرگی است زیرا از آغاز آفرینش نقشۀ به دام انداختن او را در سر داشته و برای انجام این نقشه اش کوشش بسیار کرده است.

همچنین مردم بسیاری از او متابعت کرده اند،مگر آن گروه که به خدا و روز رستاخیز ایمان داشته اند.

« فَاتَّبَعُوهُ إِلاَّ فَرِيقاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ -و جز گروهی از مؤمنان دیگران از او پیروی کردند.» یکی از مهمترین مصادیق گمراه کردن شیطان این است که مردم را از پیروی رهبران و پیشوایان صادق دینی باز می دارد.

ص: ۳۶۵

آیا پیروی شیطان یک جبر است؟و انسان می توانـد برای توجیه اعمال زشت خود بگویـد که او در برابر فشار شـیطان قدرت و توانی نداشـته است؟ مسـلما نه!خداونـد مردم را به دو گروه می کنـد آنهـایی که از شـیطان پیروی می کننـد و آنهایی که نمی کنند.اگر پیروی از شـیطان یک جبر می بود مردم به دو گروه خاضع در برابر او و متمرد از او تقسیم نمی شدند.گروهی هستند که:

« وَ مٰا کٰانَ لَهُ عَلَیْهِمْ مِنْ سُلْطٰانٍ –شیطان را بر آنان تسلطی نبود.» البته وسایل فریب شیطان و طاغیان دیگر بسیار است ولی انسان قادر است به بصیرت ایمان و سلاح توکل با آنها رو به رو شود.اگر انسان به این دو سلاح:

سلاح ایمان و توکل مسلح شود چنان روحیهٔ نیرومندی حاصل می کند که هیچ وسیلهٔ منحرف کننده ای نمی تواند او را از راه حق منحرف سازد.

خـدای تعـالی تأکیـد می کنـد که در آفرینش ابلیس مقصود گمراه سـاختن مردم نبوده است.محال است که ذات احـدیت /۱۰ گمراهی بندگان خود را بخواهد.بندگانی را که آفریده تا بر آنها رحمت آورد.اگر خداوند چنین اراده کرده بود حتی یک تن مؤمن هم وجود نداشت.بلکه خدا شیطان را آفریده تا بندگان خود را به وسیلهٔ او و مورد آزمایش قرار دهد.

« إِلاّٰ لِنَعْلَمَ –مگر آن که می خواستیم معلوم داریم.» علمی واقعی، « مَنْ یُؤْمِنُ بِالْآخِرَهِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهٰا فِی شَکٍّ –که چه کسانی به قیامت ایمان دارند و چه کسانی از آن در شک هستند.» و گرنه خدا بر هر چیزی آگاه است.به علم و آگاهی مطلق خود مؤمن را از کـافر تشـخیص می دهـد.آیه بیـان می دارد که اعتقـاد به آخرت اولین سـنگ بنای اعتقاد انسان است.هر که به آن معتقد است در ایمان خود صادق است و هر که در آن شک دارد در همهٔ حقایق دینی شک می کند.

« وَ رَبُّکَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ حَفِیظٌ –و پروردگار تو نگهبان هر چیزی است.»

ص :۳۶۶

خدای بزرگ هر عمل و هر حرکت انسان را ثبت می کند و در نامه سرگشاده ای که در روز قیامت به دست او می دهد می نویسد.

پس آنچه از آیه استنباط می کنیم این است که سلطهٔ شیطان بر بنی نوع انسان محدود است.در حدود یک فشار معمولی.حکمت آن که خدای این قدرت را به شیطان داده،آزمایش بشر است،تا مقدار ایمانشان را به روز رستاخیز بداند.

هر کس ایمانش بدان ثابت باشد می تواند در برابر تهدیدات ابلیس و همه صاحبان قدرت و ثروت و گمراهانی که پیرو شیطان هستند،پایداری ورزد.آیا ندیدی پس از آن که ساحران به خدای موسی و هارون ایمان آوردند چگونه در برابر فرعون ایستادگی کردند.آری اینان به روز قیامت یقین پیدا کرده بودند.ابلیس و خلیفه اش فرعون غرقه شدند.

بیائید از قرآن بشنویم:

«گفت:آیا پیش از آن که شما را رخصت دهم ایمان آوردید؟هر آینه آن مرد بزرگ شماست که شما را جادو آموخته است. /۱۰ خواهید دید.اکنون دستها و پاهایتان را از چپ و راست خواهم برید و همه تان را بر دار خواهم کرد.گفتند:

باکی نیست ما نزد پروردگارمان بازمی گردیم.امید می داریم که پروردگارمان خطاهای ما را ببخشد که ما نخستین کسانی هستیم که ایمان آوردیم». (۱)

بدین طریق هر کس را سر آن است که با یاران شیطان معارضه کند و در برابر فشارهای آنان پایداری ورزد باید ایمان خود را به آخرت افزون و محکم سازد.

[۲۲]

مسئله دیگری که این بخش از آیات را مورد توجه قرار می دهد مسئلهٔ شفاعت است.به این معنی که به نیروهای دیگری متکی شدن مثلا بتان،برای رهایی از آتش جهنم.این گونه افکار در مسیحیت تحت عنوان«فداء»رواج دارد.

از قرون وسطی تا به امروز مردم به کلیساها می روند تا برات آمرزش بگیرند.

شکی نیست که اعتقاد به وجود رهاننده ای غیر خدا که شفاعتش را بر خدا

۱- ۹) -الشعراء۴۹/ تا ۵۱.

تحمیل کند صورت دیگری از شرک است.

« قُلِ ادْعُوا الَّذِینَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ -بگو بخوانید کسانی را که جز خدای یکتا خدا می پندارید.» از شریکان که در برابر آنها خاضع شده اید و اینان بر سه گروه اند:

اول:صاحبان ثروت.یعنی کسانی که مردم می پندارند روزیشان به دست آنهاست و در واقع به قدر ذره ای مالک هیچ چیز نیستند چنان که فرماید:

« لاٰ یَمْلِکُونَ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ لاٰ فِی الْأَرْضِ -مالک ذره ای در آسمان و زمین نیستند.» دوم:صاحبان سلطه و قدرت و آن این است که بپندارند که شخصی یا نظامی با خدا در اداره مخلوق شرکت دارد ۱۰/ و تدبیر شؤون آسمانها و زمین با اوست.

خدای تعالی این پندار را هم نفی می کند:

« وَ مٰا لَهُمْ فِیهِمٰا مِنْ شِرْکٍ -و در آفرینش آن دو شرکتی نداشته اند.» سوم:وسایط قوت و ثروت،از سپاهیان و خادمان و وزراء.قرآن این را نیز نفی می کند و می گوید:

« وَ مٰا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِیرٍ -خدا را از میان آنها یاریگری نبوده است.» [۲۳]

برخی بتان را می پرستند به طمع شفاعت آنها،قرآن این اعتقاد را نفی می کند و می گوید:

« وَ لاٰ تَنْفَعُ الشَّفٰاعَةُ عِنْدَهُ إِلاّٰ لِمَنْ أَذِنَ لَهُ -شفاعت نزد خدا سود نکند مگر دربارهٔ کسی که او خود اجازت دهد.» شفاعت دعاست و آنچه بر آن مترتب است.خدا مجبور نیست دعای کسی را در حق خود یا دیگری اجابت کند هر چند هم دعا کننده در نزد خدا مقرب باشد.

قرآن این معنی را در سخن خدا با حبیب خود محمد(ص)بیان می دارد:

«اگر بر ایشان هفتاد بار هم آمرزش بخواهی خدا آنان را نخواهد آمرزید». (۱)

۱- ۱۰) -التوبه ۸۰/.

پس دیگر جایی برای«فداء»در رسالت الهی نیست.خدا خود شفیع انسان است او زمانی شفاعت دیگران را می پذیرد که اهلیت داشته باشند چنان که می فرماید:«اگر به هنگامی که مرتکب گناهی شدند نزد تو آمده بودند و از خدا آمرزش خواسته بودند و پیامبر برایشان آمرزش خواسته بود،خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند». (۱)

پس معنی شفاعت حقیقی همان است که بدان اشارت شد و در آیهٔ کریمه بر آن تأکید ورزید،که انسان خود احساس گناه کند و نیز بداند که باید از گناه خود توبه کند. /۱۰ این امر مستلزم انکسار قلب است و نیز تصمیم قوی که دیگر مرتکب آن گناه و هر گناه دیگر نمی شود.سپس نزد پیشوای دینی بیاید یا کسی که همانند او باشد و نزد او استغفار کند.

خلاصه آن که:اعتقاد به شفاعت را بشر برای گذاشتن سرپوشی بر خطاهای خود و گریز از مسئولیتهای خود پذیرفته است و همین امر است که قرآن در چند جا به مناسبتهایی به بیان آن پرداخته است.این گونه شفاعت،شفاعت شرك آمیز است.یعنی معتقدین به آن چنان پندارند که بتان سلطه و ثروت و سپاهیان آنان می توانند او را از غضب پروردگار رهایی بخشند زیرا این بتان در قدرت و سلطه با خدا شریک اند.و حال آن که خدا از آنچه اینان برای او شریک قرار می دهند فراتر است.

اما گونهٔ دیگری از شفاعت هست که مسئولانه است و انسان را به مسئولیت و اطاعت بیشتر سوق می دهد.قرآن این شفاعت را نیز به مناسبتهایی در جایهای مختلف بیان کرده است.مراد،از آن دعای پیامبر و امامان و صالحان است برای آمرزش آن هم کسانی را که خدا اجازت دهد.یعنی در حق مسلمانان فرمانبردار خدا و رسول و امامان به طور کلی.

اعتقاد به این گونه شفاعت انسان را به افزودن بر کار و تلاش وامی دارد و او

۱- ۱۱) -النساء۶۴/.

را در برابر یأس و نومیدی مقاوم می سازد و به اطاعت رهبری دینی بر می انگیزد.

امام محمد باقر(ع)بر ابو ایمن از موالی یکی از زنان علی بن الحسین(ع) وارد شد.ابو ایمن گفت:ای ابو جعفر مردم مغرور شده اند و می گویند شفاعت محمد،شفاعت محمد.امام محمد باقر خشمگین شد به گونه ای که رنگ چهره اش تغییر کرده.سپس گفت:

«وای بر تو ای ابو ایمن...اگر پنداشته ای که هول و هراس قیامت فرا می رسد و تو به شفاعت رسول اللّه(ص)دلبسته ای وای بر تو.تنها کسی شفاعت می شود که شفاعت بر او واجب باشد».

سپس گفت:

«هیچ یک از اولین و آخرین نیست مگر آن که در روز قیامت به شفاعت پیامبر(ص)نیازمند است».

و افزود:

«رسول اللّه امتش را شفاعت می کند و ما شیعیان خود را و شیعیان ما زن و فرزند خود را».

و گفت:

«که هر مؤمنی می تواند شفاعت کند خلق کثیری را به اندازهٔ افراد ربیعه و مضر».

چون هول و هراس قیامت بگیردشان،هوش و خرد از سرها بپرد و چشمها تیره شود.و این هول و هراس تا زمانی که خدای بخواهد ادامه دارد.در این جا سؤال شود که چه گفت پروردگار؟جواب دهند که راست گفت.

« حَتّی إِذا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قالُوا ما ذا قالَ رَبُّکُمْ قالُوا الْحَقَّ -چون بیم از دلهایشان برود،گویند پروردگارتان چه گفت؟گویند سخن حق گفت.» /۱۰ شاید سؤال کننده و پاسخ دهنده همان فرقه باشند.که بعضی می پرسند و بعضی پاسخ می دهند و ممکن است که پرسنده ملائکه باشند و اهل شفاعت و جواب دهندگان کسانی که شفاعت شده اند از گناهکاران.و سخن خاص کسانی

است که به آنها رخصت شفاعت داده شده.زمانی وحشت و هراس از آنها دور شده که اجازت داده شده که از آنان شفاعت شود در حالی که باقی هم چنان در وحشت و هراس اند.

« وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ -و او بلند مرتبه و بزرگ است.» پس شفاعت جز به اذن او صورت نبندد و جز او کس نتواند که ایمنی دهد و نجات جز به او نیست.

در آیه تفسیرهای دیگری هم هست ولی آنچه ما گفتیم با سیاق عبارت و مقتضای حال مناسب تر است.

[۲۴]

همچنین به دفع توجیهات دیگر اینان می پردازد.مثلا-این تصور که غیر خدا هم می تواند روزی دهد.خواه سلطان باشد یا مالدار یا جز آن دو.پروردگار هر رازق دیگری غیر از خود را نفی می کند.

« قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ -بگو از آسمانها و زمین چه کسی به شما روزی می دهد؟» چه کسی ابرهای باران زای را می فرستد و پرتو خورشید را به زمین می تاباند و انسان را به طریق زراعت و صناعت راه می نماید و او را نیرو می بخشد؟ « قُلِ اللّٰهُ -بگو:خدای یکتا.» از این سبک تردیدآور ما به حقیقت و واقعیت راه می یابیم.

« وَ إِنّا أَوْ إِيّاكُمْ لَعَلىٰ هُدىً أَوْ فِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ -اینک ما و شما یا در طریق هدایت هستیم یا در گمراهی آشکار.» این اسلوب کافر را وا می دارد که در راه خود شک کند. ‎/۱۰‎ مثلا در امر رسالت شک کند که آیا راست است یا نه و همین شک او را به حقیقت راهبر می آید و مرحله به مرحله پیش می برد تا به حقیقت برسد.اما کسی که در طریقهٔ ضالّه خود اصلا شک نمی کند بلکه جزما به صدق عقیدهٔ خود معترف است،چنین کسی هرگز به حقیقت نخواهد رسید.

[۲۵]

طرز فکر توجیه گرای دیگر که قرآن به دفع و بطلان آن می پردازد،این

است که انسان می تواند عمل خود را به گردن دیگری نهد.این کار اگر در دنیا ممکن باشد در آخرت ممکن نخواهد بود.

«قُلْ لا تُسْئَلُونَ عَمّا أَجْرَمْنا وَ لا نُسْئَلُ عَمّا تَعْمَلُونَ -بگو:اگر ما مرتکب جرمی شویم شما را بازخواست نمی کنند.» نامهٔ عمل هر کس را به گردن خودش می اندازند.

[۲۶]

برای این که از این گونه افکار خود را خلاص کنیم باید به قیامت با چشم بصیرت نظری افکنیم که همه در برابر خدای ایستاده ایم تا میان ما حکم کند و سرنوشت ابدی ما را رقم زند.

«قُلْ یَجْمَعُ بَیْنَنا رَبُّنا ثُمَّ یَفْتَحُ بَیْنَنا بِالْحَقِّ وَ هُوَ الْفَتّاحُ الْعَلِیمُ - بگو:پروردگار ما،و شما را گرد می آورد،سپس میان ما به حق داوری می کند.

زیرا اوست خدای حکم کننده و دانا.» پس باید به روزی معتقد شویم که در آن روز حق از باطل تمیز داده می شود و همه به حکم خداوند گردن می نهند.اعتقاد به این حقیقت انسان را وا می دارد که بر خود متکی شود و میان حق و باطل تمیز نهد.پس در چنین صورتی است که نه تحت تأثیر فشار قرار می گیرد و نه تحت تأثیر ترغیب و تشویق.

برای مثال:اگر در دنیا مقیاسها و پیمانه های مشخص برای فروشندگان وجود نداشته باشد هر فروشنده ای سعی می کند تراز و پیمانهٔ خاصی برای خود مشخص کند و پیداست که این امر اقتصاد را بازیچه می سازد.اما به وجود آوردن یک مقیاس مشخص همگان(فروشنده و خریدار)را ملزم می کند ۱۰/ که خود را با آن تطبیق دهند و آن را در میان خود قرار دهند.همچنین علم و آگاهی از این نکته که نزد خداوند یک مقیاس و سنجهٔ مشخص وجود دارد و همهٔ ما باید مطابق آن رفتار کنیم مانع از آن می شود که هر کس مطابق میل و دلخواه خود عمل کند.

[۲۷]

«قُلْ أَرُونِیَ الَّذِینَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَکاءَ -بگو آنهایی را که شریک خدا پنداشتید به من نشان بدهید.» یعنی آنهایی را که ادعا می کنید با خدا در کار جهان تصرف می کنند یا در

کار جهان مؤثرند یا خدا را در کارهایش یاری می رسانند.

« کَلاّ بَلْ هُوَ اللّهُ الْعَزِیزُ -هرگز اوست خدای پیروزمند.» که در کارهای خود به هیچ یاریگری نیاز ندارد زیرا نیرومند و تواناست.

« اَلْحَکِیمُ -و حکیم.» یعنی بر همه امور علمش احاطه دارد.و به دقت در کارها تصرف می کند و خطا نمی کند تا محتاج به کسی شود که خطایش را اصلاح کند.

[سوره سبإ (۳۴): آیات ۲۸ تا ۳۳]

اشاره

وَ ما أَرْسَلْناکَ إِلاّ کَافَّةً لِلنّاسِ بَشِیراً وَ نَذِیراً وَ لکِنَّ أَکْثَرَ اَلنّاسِ لا یَعْلَمُونَ (۲۸) وَ یَقُولُونَ مَتی هذَا اَلْوَعْدُ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ (۲۹) قُلْ لَکُمْ مِیعادُ یَوْمٍ لا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ ساعَةً وَ لا تَسْتَقْدِمُونَ (۳۰) وَ قالَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهذَا اَلْقُرْآنِ وَ لا بِالَّذِی بَیْنَ یَدَیْهِ وَ لَوْ تَری إِذِ اَلظّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ یَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلی بَعْضٍ اَلْقَوْلَ یَقُولُ اَلَّذِینَ اُسْتُضْعِفُوا لِلَّذِینَ اِسْتَکْبَرُوا لَوْ لا أَنْتُمْ لَکُنّا مُؤْمِنِینَ (۳۱) قالَ اَلَّذِینَ اِسْتَکْبَرُوا لِلَّذِینَ اُسْتُضْعِفُوا أَ نَحْنُ صَدَدْناکُمْ عَنِ اَلْهُدی بَعْدَ إِذْ جاءَکُمْ بَلْ کُنْتُمْ مُجْرِمِینَ (۳۲) وَ قالَ اَلَّذِینَ اُسْتُضْعِفُوا لِلَّذِینَ اِسْتَکْبَرُوا بَلْ مَکْرُ اَللَّیْلِ وَ اَلنَّهارِ إِذْ تَأْمُرُونَنا أَنْ نَکْفُرَ بِاللّهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ أَنْداداً وَ أَسَرُّوا اَلنَّدامَةَ لَمّا رَأَوُا اَلْعَذابَ وَ جَعَلْنَا اَلْأَغْلالَ فِی أَعْناقِ اَلَّذِینَ کَفَرُوا هَلْ یُجْزَوْنَ إِلاّ ما کانُوا یَعْمَلُونَ (۳۳)

پاداش به قدر عمل

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پس از نفی طرز تفکر بهانه آوری و توجیه انگیزی که مجرمان در پس پردهٔ آن از مسئولیت می گریختند.پیامبر اکرم به آنان ابلاغ کرد که آمده است تا همگان را بشارت دهد و بیم دهد و مردم در برابر مسئولیتهای خود مساوی هستند.خدا وعده داده که همه را در برابر اعمالشان پاداش دهد و هر امتی را اجلی است که خواهد رسید و یک ساعت پس و پیش نشود.

زمانی که کافران با نبی اکرم به محاجه پرداختند و گفتند که نه به این کتاب ایمان می آورند و نه به کتابهایی که پیش از آن نازل شده خدای تعالی آنان را بیم داد که به زودی در روز جزا پشیمان می شوند آن گاه که عذاب را به معاینه بنگرند و غل ها و زنجیرها به گردن کافران نهند به کیفر اعمالشان.در آن روز هیچ بهانه و توجیهی به کار نیاید و گفتار تابعان که تقصیر را به گردن پیشوایان خود می اندازند آنان را سود نکند.

فساد این عقیده زمانی به خوبی آشکار می شود که میان دو گروه محاوره ای دردناک انجام می گیرد. /۱۰ زبون شدگان می گویند که شما سبب ضلالت ما شدید ولی مستکبران خود را به کنار می کشند و می گویند که شما خود در حق خود ستم کردید.

عاقبت زبون شدگان راهی جز این نمی یابند که گناه را به گردن روزگار بیفکنند و بگویند این حیلت شب و روز بود که ما را به کفر فرمان دادند.

شرح آیات:

[۲۸]

امتیاز پیامبر ما(ص)بر دیگر پیامبران این است که او بر همهٔ مردم

ص :۳۷۴

مبعوث شده و دعوت او به قوم خاصی اختصاص ندارد و این خود دلیل صدق رسالت اوست.

«وَ مٰا أَرْسَلْنٰاکَ إِلاّٰ کَافَّةً لِلنّٰاسِ بَشِیراً وَ نَذِیراً

-تو را به پیامبری نفرستادیم مگر بر همهٔ مردم مژده دهنده و بیم دهنده.» در این آیه مژده دادن و بشارت بر بیم دادن مقدم شده،در حالی که در بعضی دیگر خلاف این است.

شاید حکمت آن این باشد که چون سخن از هدایت انسان باشد لازم است که انذار یا بیم دادن مقدم باشد،زیرا به سخن تأثیر بیشتری می بخشد.و اگر سخن از شخصیت پیامبر باشد بشارت مقدم می شود تا دلیل باشد بر این که او رحمت عالمیان است.

این سؤال پیش می آید که چه کسی است که بشارت او را به عمل صالح سوق دهد و انذار از گناه باز دارد؟ او عالم است.آیا علم سبب نمی شود که انسان به حقایق ایمان بیاورد؟از این روی آیات بسیاری هست که رابطه و علاقهٔ علم را به ایمان تأکید می کند.و می گوید که یکی مکمل دیگری است.بارزترین این اقوال قول خدای /۱۰ تعالی است که«دانشمندان از خدا می ترسند» (۱) بسیاری از مردم نه به بشارت به رسولان می پیوندند و نه به انذار.اینان مردمی نادانند.اگر اغلب مردم را کافر دیدی در شگفت مشو و مپندار این امر به سبب ضعف ادله رسالت است بلکه ایمان نیز مانند علم درجاتی دارد،درجتی رفیع که جز اهل صفا و پاکی به آن نرسند.

« وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ النّٰاسِ لاٰ یَعْلَمُونَ -ولی بیشتر مردم نمی دانند.» پس ایمان نمی آورند.

[۲۹]

« وَ یَقُولُونَ مَتیٰ هٰذَا الْوَعْدُ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ -و می گویند اگر راست می گویید،این وعده چه وقت فرا می رسد.»

۱- ۱۲) -الفاطر۲۸/.

انسان همواره در پی بهانه ای است که خود را از زیر بار مسئولیت بیرون آرد.این است که می پرسد.پس روز بازپسین چه وقت فرا می رسد؟چرا دیگر مجرمان را کیفر نمی دهد؟اگر راست می گویید که هر جریمه ای را عقابی است و هر کار نیک را ثوابی در پی است چرا از ثواب و عقاب اثری نیست.

[۳۰]

قرآن به این سؤالها پاسخ می دهد:

« قُلْ لَکُمْ مِیعٰادُ یَوْمٍ لاٰ تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سٰاعَةً وَ لاٰ تَسْتَقْدِمُونَ -بگو آن روز که میعاد شماست نه ساعتی تأخیر کنید و نه ساعتی پیش افتید.» خدای تعالی آن زمان را بر انسان پوشیده داشته.نه می داند که مرگش کی خواهد بود و نه کیفرش چه زمان خواهد رسید.رسول خدا(ص)می فرماید:

«ای ابو ذر،پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت شمر:جوانی ات را پیش از پیریت و تندرستی ات را پیش /۱۰ از بیماری است و توانگری ات را پیش از بینواییت و آسایشت را پیش از مشغولیت و زندگی ات را پیش از مرگت». (۱)

این است حکمت مخفی بودن اجل:برانگیخته شدن روحیهٔ آمادگی در آدمی.امام صادق(ع)چنین می فرماید:

«اگر کسی بداند که به یقین چه وقت خواهد مرد،به عمر خود اعتماد کند،و در لذات و معاصی فرو رود و در شهوات فرو غلطد به این امید که در روزهای پایانی عمر توبه خواهد کرد و این شیوه ای است که خدای تعالی از آن خشنود نیست و از بندگانش نپذیردش.-تا آن جا که گفت-بهترین چیز برای انسان این است که مدت عمرش بر او پوشیده ماند پس در مدتی که زنده است منتظر مرگ باشد و معاصی را ترک گوید و عمل صالح را برگزیند». (۲)

ساعتی که در آیه شریفه ذکر شده همانند آنچه در نزد ماست نخواهد بود.

آن در عرف قرآن لحظه و حتی کمتر از لحظه است.در خبر از امام صادق(ع)نقل

۱- ۱۳) -بحار الانوار،ج ۷۷،ص ۷۵.

۲- ۱۴) -بحار الانوار،ج ۲،ص ۸۴.

شده که مردم که می میرند چرا برخی را چشم بسته است و برخی را باز.امام فرمود:

وقتی که ملک الموت نزد کسی می آید که جانش را بستاند گاه آن کس چشمش بسته است به او می گوید:به من اجازه ده تا چشم باز کنم یا اگر چشمش باز باشد می گوید به من اجازه ده تا چشم بربندم و ملک الموت اجازت نمی دهد.پس چرا باید عمر را بیهوده صرف کنیم و چرا مسافتی را که میان ما و مرگ افتاده است به لهو و لعب و معصیت طی کنیم.در حالی که نمی دانیم که زمان مرگ ما چه وقت خواهد بود؟ [۳۱]

از موانع ایمان به پیامبران حالت عنادی است که قرآن به بیان نتایج بد آن می پردازد.و دربارهٔ کفار می گوید که آنان به قرآن و کتب پیشین ایمان نمی آورند.گویی مقرر کرده اند که به رسالتهای پروردگارشان ایمان بیاورند.

« وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَٰذَا الْقُرْآنِ وَ لاَ بِالَّذِی بَيْنَ يَدَيْهِ -و کافران گفتند:ما نه به این قرآن ایمان می آوریم و نه به کتابهای پیش از آن.» خدای تعالی مشکل این عناد و کینه توزی را از طریق تصویر صحنه های هول انگیز قیامت حل می کند.

یکی از این صحنه ها ایستاده ظالمین است در پیشگاه پروردگارشان،در حالی که یکدیگر را ملامت می کنند.از این تعبیر بر می آید که انسان اولا بر یک نیروی زمینی که می پندارد او را در برابر قدرت پروردگارش حفظ خواهد کرد و او را از کیفر کفرش می رهاند،اعتقاد دارد.از این رو ملاحظه می کنیم که سیاق عبارت با این پندار مخالف است.و برای ما صحنه ای از این گفتگو را میان کافران و کسانی که در دنیا معتمد و پناهگاهشان بودند می شنویم:

« وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ -اگر ببینی آن روز که ستمکاران را به پیشگاه پروردگارشان نگه دارند.» بعضی مسئولیت را به گردن بعض دیگر اندازند به طمع آن که از خواری و عذاب رها شوند.

« يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ -هر کس گناه خود را به گردن

دیگری اندازد.» پندارند که آنان توانایی آن را دارند،همان طور که در دنیا ادعا می کردند.

گروهی از آنان که زبون شدگان اند به دلیل پیروی از قدرتمندان متشبث می شوند.

« يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْ لاَ أَنْتُمْ لَكُنّا مُؤْمِنِينَ زبون شدگان به قدرتمندان گویند:اگر شما نبودید ما ایمان آورده بودیم.» آیا می توان گفت که خدا بندگان خود را زبون و قدرتمند آفریده تا برخی را از گروهی دیگر برتری و تسلط باشد.هرگز!خدا مردم را آزاد آفریده ولی گروهی از آنان گروه دیگر را واداشتند تا به آزادی آنان تجاوز کنند و بر زمین استعلاء و تسلط یابند.

اگر مردم می دانستند که اعتماد بر صاحبان قدرت و ثروت و مدعیان علم /۱۰ و دین که خود را سروران مردم می دانند و آنان را به پیروی از خود وامی دارند؛تا چه حد گمراهی است،هرگز در جرائم فرو نمی رفتند و به فرمان سلاطین و مالداران درنمی آمدند و مدعیان علم و دین را تأیید نمی نمودند.

ولی مردم نمی دانند که این قدرتمندان نمی توانند آنان را از عذاب پروردگارشان در روز قیامت نجات دهند هر چند در دنیا گاهگاه از آنان حمایت می کردند.

[۳۲]

« قالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا -قدرتمندان به زبون شدگان گویند.» در حالی که می خواهند بار مسئولیت را از دوش خود بردارند، « أَ نَحْنُ صَدَدْناكُمْ عَنِ الْهُدىٰ بَعْدَ إِذْ جاءَكُمْ -آیا از آن پس که شما را به راه هدایت فرا خواندند،ما شما را بازداشتیم؟» بلی قدرتمندان به مکر و شیوه های گمراه کننده متوسل می شوند،ولی انسان پایدار در دین،ثابت بر جای می ماند و سخنان گمراه کنندهٔ قدرتمندان از حد ترغیب و تشجیع در نمی گذرد.

« بَلْ کُنْتُمْ مُجْرِمِینَ -نه،شما گناهکار بودید.» این گونه ای از شماتت است به انسان از سوی کسی که می پنداشت او را از رنج و عذابی که دوزخیان تحمل می کنند رهایی می بخشد.

اگر همهٔ مردم به این حقیقت پی ببرند اساس ستم در جوامع بشری فرو می ریزد. /۱۰ جامعه ای است که قدرتمندان در آن بلندی جسته اند و به زندگی فسادآمیز خود خوگر شده اند و زبون شدگان نیز با این پندار که آنان بار مسئولیت از دوششان برخواهند داشت،در پی آنها افتاده اند،و آنان را از جرائمی که در حق بعضی شان مرتکب می شوند تبرئه می کنند و می گویند:المأمور معذور.آیا خدا مستضعفان را به پیروی از مستکبران فرمان داده،یا خدا آنها را مستضعف و اینان را مستکبر آفریده است.نه خدا همه را آزاد آفریده ولی بعضی آزادیشان را بندهٔ بعضی دیگر کرده اند و آنها را به برتری جویی ترغیب نموده اند.

[۳۳]

یکی از نشانه های طرز فکر توجیه گر و بهانه آور اعتقاد به زمان است اینان معتقدند که زمان بر آنان نوعی رفتار را تحمیل می کند و او را مورد ملامت قرار می دهند.

« وَ قٰالَ الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا بَلْ مَکْرُ اللَّیْلِ وَ النَّهٰارِ إِذْ تَأْمُرُونَنٰا أَنْ نَکْفُرَ بِاللّٰهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ أَنْدٰاداً -زبون شدگان به قدرتمندان گویند:

نه،شما شب و روز حیلت می کردید،آن گاه ما را فرمان می دادید که به خدای یکتا کافر شویم و برای او همتایانی قرار دهیم.» کفر به خدا ضروره به معنی نفی وجود او نیست تا حدی که با امر رسالتها به معارضه برخیزد.بلکه پیروی از هوای نفس یا متابعت از اشخاص یا قوانین موضوعه نیز هست.و به همین سبب است که انسان در روز قیامت از آنها تبری می جوید و اقرار می کند که آن کسان و چیزها که همتای خدا می پنداشت نه سودی به او رسانند و نه زیانی بلکه آن که مالک سود و زیان اوست خداست و بس.

« وَ أَسَرُّوا النَّدٰامَةَ لَمّٰا رَأَوُا الْعَذٰابَ -چون عذاب را ببینند در دل پشیمانی کنند.»

ص :۳۷۹

و جای پشیمانی نیست.

« وَ جَعَلْنَا الْأَغْلاَلَ فِی أَعْنَاقِ الَّذِینَ کَفَرُوا -و مـا غلهـا بر گردن کافران گـذاریم.» هر چه انسان بخواهـد مسئولیت را به گردن دیگران نهد قرآن تأکید می کند که هر چه انسان از انواع عذابها و شکنجه ها در آخرت می بیند سزای اعمال خود اوست.

پـاداش از جنس عمـل است.پس نمـازی که مؤمن در دنیـا به جـای می آورد،در آخرت به صورت حوریه ای درمی آیـد و بر عکس اگر کسـی را غیبت کند،غیبت او ۱۰/ زقوم می شود یا به صورت مارها و کژدمها درمی آیـد.در حـدیث آمده است که بزرگی هر یـک از آنهـا به قـدر یـک اشتر است.و شایـد غلهـایی که به گردن کفار می نهـد تجسم همان طوق بنـدگی آنها از هواهای نفسانی یا از اشخاص و قوانین فاسد در این دنیا باشد.

« هَلْ یُجْزَوْنَ إِلاّ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ -آیا نه چنین است که در برابر اعمالشان مجازات می شونـد.» اشارت به این که اغلال همان اعمالی است که در دنیا مرتکب شده اند و خدا داناست.

[سوره سبإ (۳۴): آیات ۳۴ تا ۴۲]

اشاره

وَ مَا أَرْسَلْنَا فِی قَرْیَهٍ مِنْ نَذِیرٍ إِلاّ قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ کَافِرُونَ (۳۴) وَ قَالُوا نَحْنُ أَکْثَرُ أَمْوَالاً وَ أَوْلاَداً وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِینَ (۳۵) قُلْ إِنَّ رَبِّی یَبْسُطُ اَلرِّزْقَ لِمَنْ یَشَاءُ وَ یَقْدِرُ وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ اَلنّاسِ لاَ یَعْلَمُونَ (۳۶) وَ مَا أَمْوَالُکُمْ وَ لاَ أَوْلاَدُکُمْ بِالَّتِی تُقَرِّبُکُمْ عِنْدَنَا زُلْفَیٰ إِلاّ مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً فَأُولٰئِکَ لَهُمْ جَزَاءُ اَلضِّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَ هُمْ فِی اَلْغُرُفَاتِ آمِنُونَ (۳۷) وَ اَلَّذِینَ یَسْعَوْنَ فِی آیَاتِنَا مُعَاجِزِینَ أُولٰئِکَ فِی اَلْعَذَابِ مُحْضَرُونَ (۳۸) قُلْ إِنَّ رَبِّی یَبْسُطُ اَلرِّزْقَ لِمَنْ یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ یَقْدِرُ لَهُ وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَهُوَ یُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَیْرُ اَلرَّازِقِینَ (۳۹) وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً ثُمَّ یَقُولُ لِلْمَلاٰئِکَهِ أَ هٰؤُلاٰءِ إِیّاکُمْ کَانُوا یَعْبُدُونَ (۴۰) قَالُوا سُبْحَانَکَ أَنْتَ وَلِیُّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ کَانُوا یَعْبُدُونَ اَلْجِنَّ أَکْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ (۴۱) فَالْیَوْمَ لاَ یَمْلِکُ بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ نَفْعاً وَ لاَ ضَرًّا وَ نَقُولُ لِلَّذِینَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ اَلنّارِ اَلَّتِی کُنْتُمْ بِهَا تُکَذِّبُونَ (۴۲)

ص: ۳۸۰

معنای واژه ها

۳۷[زلفی]

:مصدر«زلف»به معنای نزدیک شدن است و منصوب است بنا بر مصدریت یعنی:نزدیک می کند شما را نزدیک کردنی.

جزای انفاق از پی خواهد آمد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

سخن از طرز تفکر کسانی بود که می پندارند با توجیهات و بهانه ها می توانند از زیر بار مسئولیتهایی که بر عهده دارند شانه خالی کنند.سرنوشت ضلالت آمیز کسانی را که به مال و ثروت خود متکی می شوند آیات پیشین روشن کردند.در هر

هیچ شهری نبود که خداوند رسولی بدانجا فرستاد و توانگران و دنیاپرستانش ادعا کردند که آنها به رهبری و پیشوایی اولی هستند.زیرا آنان را ثروت و دارایی است و به پندار ایشان حتما مورد خشنودی خدا واقع خواهند شد و عذاب الهی به آنها نخواهد رسید.

قرآن دو بار این طرز فکر را مردود می شمارد:

یک بار هنگامی که گفت که این ثروت که اینان بدان می نازند از سوی خودشان نیست بلکه از سوی خداست و بار دیگر آن جا که گفت مقیاس رضایت خداوند از بنده اش مال و دارایی نیست چه بسا توانگری که مورد خشم خداست و چه بسا فقیری که مورد خشنودی خداست.ثروت و قدرت و نیرو و دیگر نعم پروردگار فقط برای آزمایش انسان در این دنیاست.

سپس سیاق عبارت ما را متوجه می سازد که ثروت خود یکی از وسائل خشنود خدا تواند بود در صورتی که از آن استفاده صحیح شود و در راه او انفاق گردد.سپس تأکید می کند که انسان هر چه را در راه خدا انفاق کند برای او باقی می ماند و هم در دنیا خیرش به او می رسد و هم در آخرت بهشت را به پاداش خواهد یافت.سپس به این نکته اشارت دارد که مال و ثروتی که دارند از سوی خودشان نیست بلکه از سوی خداست.

آن گاه دربارۀ این موضوع که برخی از مردم کسانی چون ملائکه و جن یا مردان صالح را می پرستند و حال آن که باید خدا را بپرستند.پس مکالمه ای است میان خدا و ملائکه.آن جا که خدا از آنها می پرسد آیا آنان شما را می پرستیده اند؟ ملائکه انکار می کنند و استغفار می نمایند و از پندار مردم دربارۀ خود که به این امید هستند که ملائکه آنان را از عذاب آتش برهانند تبری می جویند.

شرح آیات:

[۳۴]

معلوم می شود بسیاری از توانگران عیاش که خدا به آنان نعمت عطا کرده و آنان اسراف می ورزند،از معاندان هستند.اینان ادیان الهی را انکار می کنند.

و ضد آنها علم پیکار برافراشته اند.

« وَ مٰا أَرْسَلْنٰا فِی قَرْیَهٍ مِنْ نَذِیرٍ إِلاّٰ قٰالَ مُتْرَفُوهٰا إِنّٰا بِمٰا أُرْسِلْتُمْ بِهِ کٰافِرُونَ -ما هیچ بیم دهنده ای را به قریه ای نفرستادیم،جز آن که توانگران عیاشش گفتند ما به آنچه شما را بدان فرستاده اند ایمان نمی آوریم.» مراد از قریه،ممکن است شهر باشد یا شاید یک تمدن به طور کلی که برای تحقیر آن را«قریه»خوانده است،زیرا کسانی که خدا را نمی پرستند و از ادیان الهی متابعت نمی کنند،هر چند شمارشان افزون باشد وزن و شأنی ندارند.زیرا ارزش واقعی انسان به نزدیکی یا دوری او از خداست نه دارایی و ثروتش.

[۳۵]

اما چرا این فرقه راه کفر در پیش می گیرند؟آنان خود به علل این کفر اقرار می کنند:

نخست:کثرت اموال و اولاد.البته اموال شامل همه انواع ثروت می شود و اولاد شامل همه پیروان و فرمانبرداران،از فرزندان و غیر آنها.

« وَ قٰالُوا نَحْنُ أَکْثَرُ أَمْوٰالاً وَ أَوْلاٰداً -و گفتند که اموال و اولاد ما از همه بیشتر است.» البته اولین هدف پیامبران تغییر نیروی سیاسی حاکم بر مردم است.ولی مالداران با این امر مخالفت می کنند زیرا می پندارند که سیادت و سلطه از آن مردان حق و علم نیست بلکه حق مالداران است یا کسانی که اتباع و پیروان بسیار دارند.

دوم:اعتقاد آنها به این که آنان که مالک مرد و مال هستند آزاری نمی بینند و عذاب الهی هم شامل آنها نمی شود،حتی اگر مرتکب فواحش گردند.

« وَ مٰا نَحْنُ بِمُعَذَّبِینَ -و کس ما را عذاب نخواهد کرد.» بسا این طرز تفکر سبب فرو غلطیدن آنان در معاصی خواهد شد،زیرا کسی که به مال و پیروانش اعتماد داشته باشد و از هدایت خدا و عقل دور بوده باشد دو مهالک افتد.همان گونه که امریکا به اتکاء پول و سلاح خود وارد در جنگ ویتنام شد و بینی اش به خاک مالیده شد و هیبت و شوکت پوشالی اش از هم درید و همان گونه که روسیه وارد جنگ افغانستان اسلامی شد و متحمل زیانهای بسیار

گردید.

چه دانی تو،شاید غرور سبب پایان یافتن جاهلیت نوین باشد.امام علی(ع) در تعریف بعضی از اقوام گفته است:

«فجور کشتند و با غرور آبش دادند و شورش درو کردند». (1)

و نیز فرمود:

«خوشا به حال کسی که قاتلان غرور نکشندش».

[۳۶]

پروردگار جهان این انحراف روانی را چنین معالجه می کند که می فرماید هر مالی که در دست مردم است از جانب خداست و نباید بدان مغرور شوند.

« قُلْ إِنَّ رَبِّی یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشٰاءُ وَ یَقْدِرُ -بگو پروردگار من است که روزی هر کس را که بخواهد فراوان می کند و بر هر که بخواهد تنگ می گیرد.» گاهی خداوند روزی بنده اش را زیاد می کند تا از حد کفایتش افزون آید و گاه روزی بر او تنگ می گیرد.پس توانگری و درویشی به دست اوست.چه بسا کسی که امروز توانگر است فردا فقیر گردد یا بر عکس.ولی بیشتر مردم این حقیقت را درک نمی کنند،زیرا جز ظاهر زندگی دنیا نمی شناسند.و می پندارند که فقط به نیروی سعی و کوشش روزی فراوان به دست خواهند آورد.اگر اینان اندکی در زندگی تعمق کنند خواهند دانست که سعی و کوشش فقط وسیله است و سبب اصلی رحمت پروردگار است.

« وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ النّٰاسِ لاٰ یَعْلَمُونَ -ولی بیشتر مردم نمی دانند.» از مشکلات روانی و عقلی بشر این است که آنها سعی نمی کنند تا علت اصلی را که برتری علتهاست بشناسند.آنان فقط به علل ظاهری و مستقیم بسنده می کنند.

[۳۷]

اکنون فرض کنیم که مالداران مالک اموال و اولاد خویش اند.آیا

۱- ۱۵) -نهج البلاغه،خطبهٔ ۲،ص ۴۷.

این مالکیت آنان را به خدا نزدیک خواهد کرد.هرگز! « وَ مٰا أَمْوٰالُکُمْ وَ لاٰ أَوْلاٰدُکُمْ بِالَّتِی تُقَرِّبُکُمْ عِنْدَنٰا زُلْفیٰ -اموال و اولادتان چیزی نیست که شما را به ما نزدیک سازد.» بلی ممکن است که اموال و اولاد سبب خشنودی خدا بشوند ولی این در صورتی است که ۱۰/ وجود آنها ایمان را در دل برانگیزد و به اعمال خیر و صلاح تبدیل شوند و مال باعث رونق کشاورزی و تربیت افراد بشر شود.و از نیروهای مادی برای دفاع از مستضعفان استفاده شود یا برای احقاق حق ستمدیده ای.وقتی صاحبان اموال و اتباع آنها به این سطح برسند کارشان در نزد پروردگارشان بالا گیرد،زیرا خیرشان در دنیا افزون می شود و خدا نیز در برابر این اعمال نیکو به آنان بهشت خواهد داد.

« إِلاّٰ مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صٰالِحاً فَأُولٰئِکَ لَهُمْ جَزٰاءُ الضِّعْفِ بِمٰا عَمِلُوا -مگر آن که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند که پاداش اینان به سبب اعمالشان دو برابر است.» یکی به سبب ایمانشان و یکی به جهت علمشان و این همان چیزی است که حدیث شریف به آن اشارت دارد.

«شکرگزاری توانگر بهتر است از شکیبایی بینوا».

در تفسیر قمی آمده است که مردی نزد امام صادق آمد و از توانگران سخت بدگویی نمود.امام فرمود:

«ساکت شو.توانگر وقتی که صله رحم به جای آورد و به برادران خود نیکی کند خداوند او را دو برابر اجر دهد زیرا خدا می فرماید...و این آیه را تلاوت کرد». (۱)

« وَ هُمْ فِی الْغُرُفٰاتِ آمِنُونَ -و ایمن در غرفه های بهشت هستند.» [۳۸]

این پاداش توانگر است وقتی که ثروت خود را در راه اعلای کلمه

۱- ۱۶) -تفسیر قمی،ج ۲،ص ۲۰۳.

پروردگارش به کار برد.اما اگر غنی راه انکار پیماید و با امر نبوت و دین به مجادله برخیزد جزایی جز آتش عذاب ندارد.

« وَ الَّذِینَ یَسْعَوْنَ فِی آیاتِنا -آنان که به آیات ما می تازند.» مراد قرآن است و هر چه به آن پیوسته است از حقایق معنوی و مادی چون دستگاههای رهبری و نشانه های طبیعی، « مُعاجِزِینَ -و می پندارند که از ما می گریزند.» یا بگوییم می پندارند که از بیان حقایق عاجز است،در حالی که آنان در پیرامون آن شبهات می پراکنند یا آن را به خلاف واقع تفسیر می کنند، « أُولئِکَ فِی الْعَذابِ مُحْضَرُونَ -طعمۀ عذابند.» خواه بخواهند و یا نخواهند.

این آیۀ کریمه متضمن دو معنی است.

اول:معاندی که تصمیم گرفته که به خدا کافر شود و در تحریف آیات او سعی نماید یا در تأویل دلالتهای آن بکوشد.چنین کسی اگر قرآن بخواند یا از حقایق قرآنی تفحص کند برای آن نیست که به آن ایمان آورد،بلکه برای آن است که آنها را رد کند یا با آنها به معارضه برخیزد.

دوم:شخص منحرف از همۀ نیروها در جهت اهداف غیر مشروع خود بهره می جوید.مثلا از مال که هدف آن اصلاح نظام اجتماعی و به حرکت درآوردن نیروهای اقتصادی است به عنوان وسیله ای برای نابودی اجتماع و فاسد کردن اقتصاد جامعه استفاده می کند یا مثلا قدرت اجتماعی را که می شود آن را برای اقامه عدل و بنای یک زندگی شرافتمندانه استفاده کرد در راه فساد زمین و هلاکت مردم و اقتصاد کشور به کار می برد:«چون از نزد تو باز گردد در زمین فساد کند و کشتزارها و دامها را نابود سازد و خدا فساد را دوست ندارد». (۱)

بنا بر این آیاتی را هم که وسیلۀ هدایت است محور معارضه و جدل بیهوده و

۱- ۱۷) -بقره۲۰۵/.

بی سرانجام قرار می دهد و این خود بیشتر سبب کفر و طغیانشان گردد.

این روزها که دربارهٔ اقتصاد عالم مطالعه می کنیم می بینیم که چگونه ثروت وسیلهٔ ویران شدن تمدنها شده است.بودجه های تسلیحاتی در این عصر تمام دسترنج مردم را می بلعد.هر پیشرفت علمی و تکنیکی در این راه صرف می شود.مال پرستان برای حفظ منافع و مصالح خود بمبهای ویرانگر را بر روی شهرهایی که مردم زحمتکش در مدت دهها سال ساخته اند فرو می ریزند و در چند دقیقه ویرانشان می سازند.همان گونه که با بمب اتمی هیروشیما و ناکازاکی را ویران کردند یا بمبهای متفقین آلمان را خراب کردند.

[۳۹]

پس در چنین وضعی راه به کار بردن ثروت و قدرت که دو آیت از آیات خدا هستند چگونه است.

جواب:اولا شناخت منعم واقعی مقدمه ای برای سپاسگزاری عملی و نظری از او:

« قُلْ إِنَّ رَبِّی یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ وَ یَقْدِرُ لَهُ -بگو پروردگار من است که روزی هر که از بندگانش را که بخواهد فراوان می کند یا او را به تنگی می افکند».

کسی که بداند هر چه دارد خدا به او داده است،هرگز کفران نعمت او نمی کند و با امر رسالت او محاربه نمی کند و بر بندگان صالح او نمی تازد و از انفاق در راه او بیمی به دل راه نمی دهد.و می داند که:

« وَ مٰا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَهُوَ یُخْلِفُهُ -اگر چیزی انفاق کنید عوضش را خواهد داد.» و آن از دو ناحیه است:

ناحیهٔ غیبی:رسول خدا(ص)فرمود:

«هر کس که به انفاق دست بگشاید می بیند که خدا عوض آنچه را که

انفاق کرده در دنیا خواهد داد و دو برابر آن را در آخرت». (۱)

امام صادق(ع)فرمود:

پروردگار عالم-تبارك و تعالی-هر شب جمعه امر خود را به آسمان دنیا،از اول شب نازل می کند.و در هر شب در ثلث آخر آن.و پیشاپیش آن ملکی است که ندا می دهد:آیا کسی هست که توبه کند تا توبه اش قبول شود؟آیا کسی هست که آمرزش خواهد تا آمرزیده شود.آیا سائلی هست تا آنچه سؤال کرده به او عطا گردد.خداوندا،هر بخشنده ای را عوض عطا کن و مال هر ممسکی را تلف نمای.و این ملك ندا می دهد تا صبح بدمد.چون صبح دمید،امر پروردگار بازمی گردد به عرش او آن گاه ارزاق بندگان تقسیم می شود.

بسا ناحیهٔ غیبی در دادن عوض به چند برابر مقصود،برکتی است که خدا در آن می نهد و نیز در هزینه کردن آن در موارد صالح و نافع.

ناحیهٔ طبیعی:آنچه انسان را به جستجوی حوائجش و از جمله مال و دارایی وامی دارد،شعور به نیاز است.شکی در این نیست که آن که انفاق می کند قوای عقلی و مادی خود را برای فراهم کردن عوض آنچه انفاق کرده به کار می اندازد،تا راههای مشروع را برای به دست آوردن مال پیدا می کند.

کسی که مال خود را در راه خدا انفاق می کند باید به کرم و بزرگواری پروردگارش اعتراف کند.از این رو خدای تعالی علاوه بر ذکر خیری که در عوض انفاق نصیب انفاق کننده می شود،می افزاید:

« وَ هُوَ خَيْرُ الرّٰازِقِينَ -و او بهترین روزی دهندگان است.» ۱۰/ احادیث نیز این معنی را تأکید می کنند:

«هر کس به پاداش ایمان داشته باشد نیکو بخشش کند».

و فرمود:

«هر کس یقین داشته باشد که عوض انفاقش را خواهد گرفت در انفاق

ص:۳۸۸

۱- ۱۸) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۳۴۰.

سخاوت خواهد ورزید». (۱)

آیا ممکن است کسی به عوض انفاق معترف باشد بدون آن که معتقد نباشد که خدا بهترین روزی دهندگان است.

اگر انسان مالش را در راه خدا انفاق نکند و برایش باقی بماند از آن منتفع نمی شود و اگر انفاق کند کاری در راه خدا کرده است،پس با وجود این چرا از انفاق می پرهیزد؟امام باقر(ع)به حسین بن ایمن فرمود:«ای حسین انفاق کن و به عوضی که خدا می دهد یقین نمای که هیچ مرد و زنی نیست که از انفاق مال در راهی که خدا را خشنود می کند سرباز می زند مگر آن که چند برابر آن را در راهی که خدا را به خشم می آورد هزینه خواهد کرد». (۲)

[۴۰]

برای فرار از زیر بار مسئولیت،بشر دست به یک سلسله توجیهات می زند.اگر می خواهد بار امانت را نیکو تحمل کند باید بر تمام این گونه توجیهات خود خط بطلان کشد.

پرستش بتان یا ملائکه و جن صورتی از این حقیقت است.

در این جا گفتگویی است میان پروردگار عالم و فرشتگان به هنگامی که آنها و کسانی که آنها را می پرستیدند در پیشگاه الهی حاضر شده اند.خداوند از فرشتگان می پرسد چگونه راضی شدید که جماعت مشرکان شما را بپرستند.آنها جواب می دهند:اولا ما جز تو ولی و سروری برای خود نمی شناسیم دیگر آن که هرگز راضی نشده ایم که کسی ما را بپرستند. /۱۰۱اگر عبادت،در واقع،همان اطاعت باشد ایشان مطیع جن بوده اند نه مطیع ما فرشتگان.

« وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً -روزی که همه را گرد آورد،» هم مشرکان را و هم کسانی را که می پرستیده اند.

« ثُمَّ یَقُولُ لِلْمَلاٰئِکَهِ أَ هٰؤُلاٰءِ إِیّٰاکُمْ کٰانُوا یَعْبُدُونَ -آن گاه ملائکه را

۱- ۱۹) -همان جا،ص ۲۴۰.

۲- ۲۰) -همان جا.

گویـد:آیا اینان بودند که شـما را می پرستیدند.» برمی آید که طبیعت عبادت تجزیه پذیر نیست پس اگر اینان فرشـتگان را می پرستیده اند.باید در پرستش اخلاص ورزیده باشند ولی خلاف آن مشاهده می افتد.

[۴۱]

در این جا بطلان ادعای مشرکان که می گفتند ملائکه را می پرستند برملا می گردد:

« قَالُوا سُبْحَانَکَ -می گوینـد:تو منزهی.» محـال است که مـا شـریکی برای تو قائل شویم.تویی پروردگار قـدوس که شـریکی ندارد.

« أَنْتَ وَلِیُّنَا مِنْ دُونِهِمْ -تو ولیّ مایی نه آنها.» معلوم می شود که معنی«ولیّ»همان تقرب است.یعنی ما به تو تقرب می جوییم و نمی خـواهیم بـه اینـان تقرب جوییم.پرسـتش این جمـاعت بی سـروپا که هر لحظه از پی هوسـی می رونـد و نه سـودی از آنها حاصل است و نه زیانی برای ما چه ارزشـی دارد؟ از این پاسـخ برمی آید که ما نباید به اطاعت مردم از خود،راضـی باشـیم در صورتی که اطاعت آنها موجب سـخط خدا شود.همچنین اطاعت آنها موجب رهایی شان از عذاب پروردگار نخواهد شد.پس این اطـاعت را چه ارزشـی است در حـالی که خـدا را به خشم می آورد خـدایی که سود و زیـان مـا به دست اوست و او بر هر چیزی تواناست.

سپس ملائکه اشاره می کنند که مشرکان در واقع جن را می پرستند.

« بَلْ کَانُوا یَعْبُدُونَ الْجِنَّ -اینان جنها را می پرستیـده انـد.» پس عبادت اطاعت است.در اثر اطاعت توجهات معبود بر سـلوک و رفتار عابد منعکس می شود.از این رو رفتار مشرکان منحرف است که منعکس کنندۀ رفتار جن است زیرا اینان در واقع جن را می پرستند.جنها موجوداتی غیبی هستند که ممکن است منحرف باشند.از این رو خداوند ما را فرمان داده که از آنها به او پناه

بریم.«بگو به پروردگار مردم پناه می برم*فرمانروای مردم*خدای مردم*از شر وسوسه های وسوسه گر نهانی*آن که در دلهای مردم وسوسه می کند*خواه از جنیان باشد یا از آدمیان».

دیگر آن که عبادت معمولاـ میان عابد و معبود ارتباط ایجاد می کند و ارتباط اینان با جن است نه با ملائکه،زیرا جن در دلهایشان وسوسه می کند و آنها را به گمراهی می خواند.

« أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ –و بیشترین به آنها ایمان داشتند.» مردم جاهلی خوارق بسیار به جنها نسبت می دادند و آنها را تقدیس می کردند.تغییر صورت«عموم»به«اکثر»به این سبب است که عبادت دایره اش وسیع تر از ایمان است در صورتی که آن را به تسلیم و اطاعت مطلقه تفسیر کنیم بسیاری از کسانی که خواه و ناخواه پادشاهان را می پرستند به آنها ایمان ندارند.از بارزترین مظاهر عبادت بدون ایمان،اطاعت مردم ساده دل است از کاهنان و رهبانان و این که آنان را به جای خدا«ارباب»خود می دانند ولی در برابرشان سجده نمی کنند یا آن که ایمان ندارند که آنها آفریدگار و رازق آنها هستند.

[۴۲]

قرآن کریم اساس شرک را بر هم می زند و عبادت ملائکه و جن را نفی می کند و می گوید که مخلوقات مالک سود و زیان نیستند و دفع هیچ مضرتی نخواهند کرد مگر به اذن و رخصت خدا.

« فَالْيَوْمَ لاٰ يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعاً وَ لاٰ ضَرًّا –آن روز به یکدیگر هیچ گونه سود و زیانی نتوانند رساند.» پروردگار ما تأکید می کند که انسان مسئول افعال خود است و آنان که شریک خدا قرار می دهد هرگز نمی توانند ۱۰/ او را از عذاب آتش رهایی بخشند.

« وَ نَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذٰابَ النّٰارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهٰا تُكَذِّبُونَ –و به ستمکاران گوییم:بچشید عذاب آتشی را که دروغش می انگاشتید.»

[سوره سبإ (۳۴): آیات ۴۳ تا ۵۴]

اشاره

وَ إِذا تُتْلى عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ قالُوا ما هذا إِلاّ رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمّا كانَ يَعْبُدُ آباؤُكُمْ وَ قالُوا ما هذا إِلاّ إِفْكٌ مُفْتَرىً وَ قالَ
اَلَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمّا جاءَهُمْ إِنْ هذا إِلاّ سِحْرٌ مُبِينٌ (۴۳) وَ ما آتَيْناهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَها وَ ما أَرْسَلْنا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ
(۴۴) وَ كَذَّبَ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ ما بَلَغُوا مِعْشارَ ما آتَيْناهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كانَ نَكِيرِ (۴۵) قُلْ إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ أَنْ
تَقُومُوا لِلّهِ مَثْنى وَ فُرادى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا ما بِصاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلاّ نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذابٍ شَدِيدٍ (۴۶) قُلْ ما سَأَلْتُكُمْ مِنْ
أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلاّ عَلَى اَللّهِ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۴۷) قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلاّمُ اَلْغُيُوبِ (۴۸) قُلْ جاءَ اَلْحَقُّ وَ
ما يُبْدِئُ اَلْباطِلُ وَ ما يُعِيدُ (۴۹) قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّما أَضِلُّ عَلى نَفْسِي وَ إِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِما يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ (۵۰) وَ لَوْ
تَرى إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَكانٍ قَرِيبٍ (۵۱) وَ قالُوا آمَنّا بِهِ وَ أَنّى لَهُمُ اَلتَّناوُشُ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ (۵۲) وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ
قَبْلُ وَ يَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ (۵۳) وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ ما يَشْتَهُونَ كَما فُعِلَ بِأَشْياعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ
(۵۴)

ص: ۳۹۲

معنای واژه ها

۵۲[التناوش]

:به معنای تناول است.

حق فراز آمد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

به دنبال معالجۀ امراض قلب و بیان بهانه هایی که کفار برای توجیه کفر خود به آنها متشبث می شدند قرآن کریم به معالجۀ بیماری تقلید کورکورانه که به تکذیب رسالت پیامبر(ص)منجر می شود می پردازد و دلایل صدق نبوت را بیان می دارد.

اولا:آن قوم مردمی جاهل اند و پیش از این آیینی آسمانی نداشته اند که به آن ببالند و نیز پیامبر بیم دهنده ای در میان آنها نبوده است.

ثانیا:خداوند،اقوام پیشین را که رسالت انبیاء را تکذیب می کردند به هلاکت رسانید.آن اقوام از اینان نیرومندتر بودند و اینان به یک دهم آنچه آنها به آن رسیده بودند،نرسیده اند.

ثالثا:باید دودو و یک یک برای خدا قیام کنند،سپس به ضمائر خود رجوع کنند که آیا آن تهمتها که به پیامبر خود می زدند و او را جن زده می پنداشتند آیا درست است یا نه.آیا درنمی یابند که صفات او صفات کسی است که آنان را به عذابی شدید بیم می دهد نه صفات یک دیوانه یا جن زده.

رابعا:دروغی را که به او نسبت می دهند،شدت اخلاص او به رسالتش نفی می کند.او در برابر زحمت خود از آنان مزدی نمی طلبد،و آنچه برای ایشان می خواهد خیر آنها در آن است و خدا بر کارهای او گواه است.

خامسا:او همواره از حق سخن می گوید و حق باقی است و خدا باطل را به نیروی آن می راند و سرکوب می کند.چون حق فراز آید و باطل نابود گردد،این خود بزرگترین شهادت بر صدق رسالتهای الهی است.رسالتهای الهی حق است و خدا آن را یاری خواهد کرد.

آیات اشارت دارند که هدایت از سوی خداست و پیامبر به راهنمایی او هدایت می کند و ضلالت سرانجام به صاحب آن باز می گردد.

سادسا:آنان را از عذاب خدا می ترساند،عذابی که برای کافران مهیا شده،آنان را در حالی که بی تابی می کنند فرو می گیرند و هیچ کس از قلم نمی افتد.

بلکه در مکانی نزدیک گرفتار می آیند.

چون گرفتار آیند می گویند که ایمان آوردیم ولی در آن هنگام چگونه ایمان می آورند،در حالی که ایمان به حالشان سود نکند مگر در دنیا.؟مثل اینان مثل کسانی است از جایی نزدیک دستگیر شود.آیا در آن زمان که فرصت ایمان آوردن بود کافر نشده بودند؟ بدین گونه به آرزوهای خود نمی رسند،همان گونه که پیشینیان به آرزوی خود نرسیدند آنان سخت در تردید بودند.

شرح آیات:

[۴۳]

دشمنان رسالت مسئله رسالت و صاحب رسالت را با هم مخلوط می کنند وقتی که با آنها سخن از آیات واضحه ای که بر آنها خوانده می شود به میان می آید به آورندهٔ آن آیات می تازند و او را به جنون نسبت می دهند.

« وَ إِذٰا تُتْلىٰ عَلَيْهِمْ آيٰاتُنٰا بَيِّنٰاتٍ قٰالُوا مٰا هٰذٰا إِلاّٰ رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ /۱۰ يَصُدَّكُمْ عَمّٰا كٰانَ يَعْبُدُ آبٰاؤُكُمْ -چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شد،گفتند جز این نیست که این مردی است که می خواهد شما را از آنچه پدرانتان می پرستیدند،باز دارد.» کسانی که چنین می گویند می خواهند شخصیت رسول را بشکنند.و او را در

جامعه بی قدر کنند و آنان را آماده کنند تا افکار او را رد کنند.و این از طریق عصبیتهای جاهلی است.اگر اینان در کارشان موفق شوند به هدف خود که افکندن شکاف میان جامعه و رسول اللّه(ص)است رسیده اند.در این صورت افراد جامعه دربارهٔ هر چه پیامبر بگوید پیشداوری می کنند و برای کفر خود هم محمل و توجیهی خواهند یافت.

« وَ قَالُوا مَا هٰذَا إِلاّٰ إِفْكٌ مُفْتَرىً -و گفتند:این جز دروغی به هم بافته چیز دیگری نیست.» اینان در وهلهٔ اول مردم را از قبول رسالت باز می دارند،سپس به کار استدلال های خطا و باطل می پردازند.وقتی که معلوم شد که دروغ چیزی است که خلاف حقیقت باشد و آنچه پیامبر می گوید عین حقیقت است،می اندیشند که موضع خود را چگونه تغییر دهند پس به دنبال واژهٔ دیگری که بیش از دروغ با هدفشان متناسب باشد حتی با واقع و لو ظاهرا شباهت داشته باشد می روند تا جامعه را قانع نمایند که آنچه می بینند حق نیست،بلکه سحر است.

« وَ قٰالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمّٰا جٰاءَهُمْ إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ سِحْرٌ مُبِينٌ -و کسانی که به خدا کافر شده بودند،چون سخن حق بر آنها نازل شد گفتند این چیزی جز جادویی آشکار نیست.» [۴۴]

خداوند علت حقیقی تکذیب و معارضهٔ آنها را با رسالت رسول بیان می کند و آن جهل است.در حدیث از امیر المؤمنین علی روایتش شده که فرمود:

«مردم دشمنان چیزهایی هستند که به آنها جاهل اند».(بحار الانوار ج /۷۸ص ۱۴) جهل جامعه ای که رسول(ص)به آن مبعوث شده بود چیزی جز آن نبود که در گذشته اندیشهٔ صحیحی به آنها القاء نشده بود:

« وَ مٰا آتَيْنٰاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهٰا -پیش از این کتابی آن را بخوانند به آنها نداده ایم.» یعنی آوازه و انعکاس رسالتهای دیگر به گوش آنها نرسیده بوده است.

ص :۳۹۵

«وَ مٰا أَرْسَلْنٰا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ -و پيش از تو بيم دهنده اى بر آنها نفرستاده ايم.» تا لا اقل با حركتهاى دينى اندكى آشنا بوده باشند و ميان تو و آنها مقايسه اى كنند و در اين مقايسه حقيقت را دريابند.پس انكار اينان بر مبناى جهل است نه بر اساس علم.

[۴۵]

خداى تعالى سپس براى كفر آنها پايگاه ديگرى را مى شناساند.و آن مغرور شدن آنهاست به نيروى خود.پس آنان را هشدار مى دهد كه نيروهاى ظاهرى،پاداش كفرشان را از آنان دفع نخواهد كرد.كسانى كه پيش از آنها بودند و به نيروى خود مى باليدند مورد خشم خدا واقع شدند و نابود شدند،آيا اينان مى توانند از اين سرنوشت رهايى يابند.

«وَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ مٰا بَلَغُوا مِعْشٰارَ مٰا آتَيْنٰاهُمْ -كسانى كه پيش از آنها بودند،پيامبران را تكذيب كردند و اينان خود به يك دهم آنچه به آنها داده بوديم نرسيده اند.» يعنى از نيرومندى.

«فَكَذَّبُوا رُسُلِي -و با اين حال پيامبران مرا تكذيب كردند.» مغرور به نيروها و امكانات خود و جهل به نبوت و رسالت.

آيا نيروها و امكاناتى كه در اختيار دارند آنان را از عذاب خدا حفظ تواند كرد؟هرگز.قرآن سرگذشت و سرنوشت ۱۰/ اين اقوام را براى ما شرح مى دهد باشد كه عبرت گيريم.

«فَكَيْفَ كٰانَ نَكِيرِ -پس عقوبت من چه سخت بود.» [۴۶]

پس از آن كه قرآن اساس كفر را بر هم مى زند و عذر منكران رسالت را از قبيل پيروى از سنت پدران و يا مغرور شدن به قوت و قدرت نفى مى كند،آنان را به تفكر فرا مى خواند.و اين راه درست دعوت است.كه نخست حجابهايى را كه مانع ديدن است از ميان بردارد سپس وجدان طرف را مورد خطاب قرار دهد و او را به تفكر و تعقل وادارد.

« قُلْ إِنَّما أَعِظُكَمْ بِواحِدَهٍ أَنْ تَقُومُوا لِلّهِ مَثْنیٰ وَ فُرادیٰ -بگو شما را به یک چیز اندرز می دهم،دودو و یک یک برای خدا قیام کنید.» یعنی به صورت دسته جمعی دو تا دو تا و بیشتر یا هر کس خود به تنهایی.

قیام باید به هدف تفکر در شناخت حقیقت باشد.حقیقتی که بر شایعات بزرگان و مالداران خط بطلان کشد.

« ثُمَّ تَتَفَکَّرُوا ما بِصاحِبِکُمْ مِنْ جِنَّهٍ إِنْ هُوَ إِلاّ نَذِیرٌ لَکُمْ بَیْنَ یَدَیْ عَذابٍ شَدِیدٍ -سپس بیندیشید تا بدانید که در یار شما دیوانگی نیست.اوست که شما را از آمدن عذابی شدید می ترساند.» و اولین چیزی به آنان تذکر می دهد این است رسول خدا که او را چهل سال است که می شناسند دیوانه نیست.چگونه ممکن است که در او جنون باشد در حالی که حکمت از جوانب وجودش می تراود و اعمال و رفتارش دلیل کمال عقل اوست.

او برای شما از حقیقتی سخن می گوید که اگر ترکش کنید محنت و شوربختی نصیب شما خواهد شد.این ۱۰/ تفکر و عقل را انگیزاننده تر است.

خدای تعالی به سبب لطف و کرمی که نسبت به امت محمد دارد عذاب های مادی چون صاعقه و باد و امثال آنها را از آنان دور کرده پس سنت او در عذاب کردن منکرین به صورت دیگری است:چون عقب ماندگی و دنباله روی و جنگها،وضعی که امروزه امت اسلامی گرفتار آن است به سبب داشتن افکار و عاداتی است معارض با دین خدا.

این آیه همهٔ دعوتهای اصلاح طلبانه را در هر عصری در برمی گیرد.پس صحیح نیست که جامعه بدون تفکر این دعوت را بپذیرد یا آن دعوت را رد کند.چه بسا آنچه پذیرفته خطا باشد و آنچه نپذیرفته درست.بلکه واجب است که در هر امری عمیقا بیندیشد و برنامهٔ درست برای رسیدن به هدف عالی را که همان حقیقت باشد در نظر بگیرد.از این روست که قرآن می فرماید«برخاستن برای خدا»یعنی باید هدف خدا باشد نه چیز دیگر.مثلا اگر کسی علم را طلب کند برای مصالح

شهوانی و مادی چون شهرت و مال او معلوم است که او به حقیقت نرسیده است.در حالی که اگر انسان نیت خود را برای خدا خالص کند و با چنین نیتی در پی طلب حق باشد خدا او را راه خواهد نمود.از شروط تفکر سالم داشتن هدف سالم است و بسا همین امر سبب شده که قبل از شروع به هر کاری خلوص نیت باید داشت.

پس از فرمان به برافکندن پایه های انکار و کنار زدن پرده های عناد و دشمنی با خدا و رسول،آنان را به تفکر دربارهٔ دلایل صدق نبوت دعوت می کند.

یکی از این دلایل اخلاص رسول(ص)است در دعوت خود و این که در برابر دعوت خویش اجری نمی پذیرد و می گوید که اجر و مزد او همان سودی است که به آنان می رساند.و نیز پیامبر نه کاذب است و نه ساحر زیرا ساحر و کاذب از عمل خود هدف مادی را طلب می کنند،ولی رسول اللّه به اجر و مزد مادی توجهی ندارد.

[۴۷]

تفکر سالم انسان را به ایمان به خدا سوق خواهد داد.و به التزام به دین در واقع کاری که تا حدودی نیازمند فداکاری است.قرآن تأکید می کند که ۱۰/ سود فداکاریهای انسان در راه دین در دنیا و آخرت به او باز می گردد.

« قُلْ مٰا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ -بگو:هر مزدی از شما طلبیده ام، از آن خودتان باد.» نه برای پیامبر.زیرا پیامبر برای خدا رنج می برد نه برای مصلحت خود و این از دلایل صدق انبیاء است در دعوت آنها.

« إِنْ أَجْرِيَ إِلاّٰ عَلَى اللّٰهِ وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ -مزد من تنها بر عهده خداست.اوست که بر هر کاری ناظر است.» هر کوشش و حرکتی را در راه خود ملاحظه می کند تا پیامبران خود را در مقابل عملشان به توفیق و پیروزی در دنیا پاداش دهد.و در آخرت بهشت را نصیب آنان کند.

[۴۸]

آیات قرآنی ما را به یکی از خصائص پیامبران در مبارزهٔ آنها با اهل باطل راه می نماید و آن شهادت خداست به صدق رسالت آنها.رسالت آنها حق

است و خدا هم مؤید حق.رسولان در همه حال بر خدا توکل می کنند و با توکل به او در دریای حوادث غوطه ور می شوند.و جز از خدای نمی ترسند.

« قُلْ إِنَّ رَبِّی یَقْذِفُ بِالْحَقِّ -بگو پروردگار من الهامبخش حق است.» تا باطل را درهم کوبد.و خدا.

« عَلاّٰمُ الْغُیُوبِ -دانای غیبهاست.» به پیامبر از سوی خدای عالم الغیب وحی می شود.او چیزهایی را می بیند که دیگران نمی بینند.از یک پیروزی به پیروزی دیگر می روند.تا خدا شهرها را به دست او بگشاید و این قویترین شاهد است بر صدق او و او خدایی را می خواند که در همه جا حاضر و ناظر است.گویا پایان آیه پیشین و مقدمه ای باشد برای این حقیقت که خدا به صدق پیامبران شهادت می دهد.

[۴۹]

زمانی که حق فراز آید و باطل برکنده شود،چه بسا امتی که صدها سال در گمراهی بوده است ولی از میان آنها مصلحی برخاسته و پرچم حق را برافراشته.

« قُلْ جٰاءَ الْحَقُّ وَ مٰا یُبْدِئُ الْبٰاطِلُ وَ مٰا یُعِیدُ -بگو حق فراز آمد و باطل بازنیاید و یارای بازگشتنش نیست.» باطل در برابر حق مسلوب الاراده است.به این معنی که اگر مشاهده شد که زمانی اهل باطل بر اهل حق غلبه دارند به سبب نیرومندی باطل نیست بلکه به سبب ناتوانی اهل حق است.سرانجام روزی اراده خدا آنان را پایداری خواهد بخشید،زیرا سنت حیات و منطق حق بدان حکم می کند.در این حال شایسته است که رابطهٔ خود را با عوامل پیروزی نبرند تا جنگ را به سود خود تمام کنند.

معنی«ما یبدئ الباطل»در متن آیه را می توان چنین هم معنی کرد که باطل از اول هم چیزی نبود و ذاتا زوال یابنده و از میان رونده است.تفسیرهای دیگری هم شده ولی آنچه ما آوردیم به معنی نزدیک تر است.شاید هم بتوان چنین معنی کرد که باطل موجودیت نوین نمی یابد.

[۵۰]

ضلالت از خود انسان برمی آید و از عوامل آن ضعف و عجز و جهل

است.در حالی که هدایت از نعمتهای خداست.

« قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمٰا أَضِلُّ عَلىٰ نَفْسِی وَ إِنِ اهْتَدَیْتُ فَبِمٰا یُوحِی إِلَیَّ رَبِّی إِنَّهُ سَمِیعٌ قَرِیبٌ -بگو اگر من گمراه شوم زیانش بر من است و اگر به راه هدایت روم بدان سبب است که پروردگار من به من وحی می کند.او شنوا و نزدیک است.» در آیه تذکری است به امر رسالت و این که آن خاستگاه هدایت است و ضلالت به صاحب خود خسران عظیم خواهد داد.

شاید قسمت پایانی آیه شامل هدایت جویی در عالیترین عبارتهای دعا باشد /۱۰ چرا که عبارت شامل تنزیه خداوند،اعتراف به ضعف و ناتوانی در برابر او، نیازمندی به حضرت حق،منشأ خیر بودن خداوند که پیدا کردن راه درست و حق در اوج آن است،شنیدن دعای بنده اش از سر رحمت،و اجابت کردن آن از روی کرم و بخشش می باشد.

[۵۱]

در پایان سوره ذکر آخرت شده است،زیرا آخرت بزرگترین اندیشه ای است که روح و عقل انسان را توازن می بخشد.از این رو در قرآن بر ایمان به آخرت تأکید می ورزد آن هم در هنگام سخن از جنبه های مختلف معرفت.بشر به پیروی شهوات خود حق را انکار می کند و به زعم خود مصالحش چنین ایجاب می نماید.پس زمانی که بشناسد که انکار او او را به آتش جهنم می کشد دیگر چه مصلحتی را چشم تواند داشت.

« وَ لَوْ تَرىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلاٰ فَوْتَ -اگر ببینی آن گاه که سخت بترسند و رهائیشان نباشد.» از روز قیامت می ترسند ولی نمی توانند از عدالت الهی بگریزند.

« وَ أُخِذُوا مِنْ مَکٰانٍ قَرِیبٍ -و از مکانی نزدیک گرفتارشان سازند.» زیرا قدرت و حکومت خدا بر سراسر عالم وجود سیطره دارد.هر جا که باشند به زودی دستگیر خواهند شد.در روایت ابو حمزهٔ ثمالی آمده است که شنیدم که علی بن الحسین و حسن بن علی می گفتند:

«او لشکر بیداء است که از زیر پایشان گرفتار شوند». (۱)

اشاره است به روز ظهور قائم آل محمد(ص)که خدا لشکر کفر را در منطقه ای میان مکه و مدینه به نام بیداء نابود می کند.

[۵۲]

در لحظه ای که عـذاب نازل می شود کفار حقیقت را خواهنـد دید و در آن زمان جز ایمان راهی نیست.ولی بهتر بود که آنان در آن روزهایی آزادی و اختیار داشتند و هر عملی را ثوابی و عقابی بود ایمان می آوردند.

« وَ قالُوا آمَنّا بِهِ -اینک به رسول ایمان آوردیم.» این به هنگامی است که پیروزی مؤمنان یا عذاب خدا را به چشم دیده اند.

ولی دریغا که ایمان از آنان بس دور است.ایمان قله ای است بلند که انسان جز به نیت صادق و عمل صالح و سعی و کوشش و جهاد به آن دست نخواهد یافت.

« وَ أَنّی لَهُمُ التَّناوُشُ مِنْ مَکانٍ بَعِیدٍ -اما از آن جای دور چسان به آن دست یابنـد.» ایمان یک کلمه نیست که در لحظهٔ پایان زنـدگی آن را بر زبـان آرنـد.بلکه هماننـد دست یافتن به چیزی است که بس دور از دسترس باشـد و دست یافتن به آن به این سادگیها میسر نگردد.

ابو حمزه از امام محمد باقر روایت کند که در تفسیر این آیه فرمود:

«آنها هدایت را طلب می کنند از جایی که بدان دست نتوانند یافت در حالی که پیش از این در دسترسشان بود». (۲)

[۵۳]

در دنیا وحی را انکار کردند و فرصت از دست دادند.

« وَ قَدْ کَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَ یَقْذِفُونَ بِالْغَیْبِ مِنْ مَکانٍ بَعِیدٍ -پیش از این به او کافر شده بودند و به گمان خویش به او تهمت می زدند.» سخن از روی بصیرت نمی گفتند و از واقعیت به دور بودند و بدون هدف

ص:۴۰۱

۱- ۲۱) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۳۴۳.

۲- ۲۲) -نور الثقلین،ج ۴،ص ۳۴۵.

خدایی که به جزئیات امور آگاه است می داند که جای تهمت نیست و در وحی نقصی نیست و پیامبرش در آنچه می گوید صادق است.و سخن آنهاست که باطل در باطل است.

[۵۴]

باطل سراب است و هر که در آن قدم نهد به جایی نمی رسد و کسی از پی آن می رود که خواهان لذات و شهوات باشد.

« وَ حِیلَ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ مٰا یَشْتَهُونَ -میان آنها و آن آرزو که دارند جدایی افتاد.» و این سنتی بود که بر نسلهای گذشتهٔ همسان ایشان نیز جاری شد ولی آنها آزمون گذشتگان را به کار نبستند و پشیمان شدند و در ندامت همی غرق گشتند.

« کَمٰا فُعِلَ بِأَشْیٰاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ کٰانُوا فِی شَکٍّ مُرِیبٍ -هم چنان که با دیگران که چنین می اندیشیدند و سخت در تردید بودند نیز چنین شد.» خداوند دلیل مستقیم این انجام وخیم را روشن می سازد که همان تردید در رسالت است که اگر بدان ایمان می آوردند به منافع خود می رسیدند،زیرا طریق سعادت همین است،و آنها از این انجام بر حذر داشته شده بودند ولی توجّهی بدان نکردند.

ص :۴۰۲

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹